غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

سلالهٔ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

١٠٤٠ - ١١٨٦ م.

مؤلف: کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم: عبدالوهاب فنایی

Clifford Edmund Bosworth

THE LATER GHAZNAVIDS:

SPLENDOUR & DECAY

The Dynasty in Afghanistan and Northern India

1040 – 1186

TRANSLATED BY

ABDUL WAHAB FANAYI

Kabul, 1988 *Education Press*

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

نام کتاب : عروج و اضمحلال غزنویان متأخر

نام مولف : ادموند کلیفرد بوسورث

نام مترجم : عبدالوهاب فنایی

تیراژ : ۲۰۰۰

ناشر : مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم ج . ا

محل طبع : مطبعه تعلیم و تربیه ـ کابل ـ افغانستان

سال طبع : ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج واضمحلال

سلالهٔ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

۱۰۴۰ ـ ۱۱۸۶ م.

مؤلف: کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم: عبدالوهاب فنایی

مرکز علوم اجتماعی
اکادمی علوم ج. ا.
کابل ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م

ترجمه دری ۱۳۶۷

طبع اول قوس ۱۳۶۷

اکادمی علوم جمهوری افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مترجم

پژوهش کارنامه های دوره غزنویان یکی از درخشان ترین بخش تاریخ کشور عزیزما است.

غزنویان که دو قرن کامل برخراسان زمین (افغانستان امروزی) جهانبانی کردند و دامنهٔ امپراتوری شان از ری وسپاهان تا کرانه های گنگ پهنا داشت وصولت شان از گرگانیه تا گرگان واز کاشغر تاسرمنات نواخته میشد یکی از درخشان ترین دوره تمدن کشور ما ست که فلاسفه ، دانشمندان و ادبای نامدار را پرورانید. (۱)

تاریخ پردازان و اندیشمندان خراسان زمین و مستشرقین بخشی از بخشهای حماسی ، کلتوری وفرهنگی این دوره بالنده تاریخ کشور را بهپژوهش گرفته پیرامون فراز وفرود های دودمان غزنوی وجهانکشایی آنان قلم فرسایی نموده اند. واما از انجا که تمدن درخشان عصر غزنوی گسترهٔ وسیع دارد لذا مطالعه پژوهش ایندورهٔ کشور ما نیز مستلزم پژوهش ودقت فراوان بوده وبر محققان بینشمند است که به سهم خویش به تألیف ونگارش کارنامه های فرهنگی یاحماسی عهدغزنویان بذل مساعی نموده وجیبهٔ فرهنگی شان را درین زمینه انجام دهند.

یکی ازکارهای ارزشمندی که تاکنون پیرامون پژوهشهای دقیق ایندوره بعمل آمده است اثر تحقیقی دانشمند ژرف نگر کلیفرد ادموند بوسورث است که بابینشمندی وحوصله افزایی تام به کاوش و تألیف رویداد های دورهٔ غزنویان همت گماشته وماحصل پژوهش خویش را در دو بخش تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان درافغانستان و ایران شرقی (۹۹۴- ۱۰۴۰ میلادی) غزنویان متأخر وعروج واضمحلال آنان در آورده است که بخش نخست در ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) به حلیه طبع آراسته شده است ، مگر بخش

(۱) مقدمه استاد خلیلی برسلطنت غزنویان طبع کابل سال ۱۳۳۳

دوم (عروج و اضمحلال غزنویان متأخر) آنان مدتی تأخیر شده و بنابه توضیح مولف دانشمند بعد از انقضای ده سال از تاریخ طبع بخش نخست بدنباله اتمام تاریخ این خانوا ده ترکی تا هنگام سقوط ستاره اقبال شان در قرن ششم هجری (دوازده میلادی) همت گمارد نـد و چنانکه معلوم است قسمت اول تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی اثر این مورخ پر تلاش قبلاً در ایران به زبان دری ترجمه شده است و اما مبحث دوم تحت عنوان غزنویان متأخر عروج و اضمحلال آنان که اخیراً به لسان انگلیسی به زیور طبع آراسته گردیده من حیث ارتباط و اینکه دوره غزنویان یک بخش از تاریخ و از مفاخر فرهنگی این سرزمین است به ترجمهٔ این بخش بذل مساعی شد تا باشد اندرین بساط سهمی در انجام فریضهٔ فرهنگی ایندوره انجام شده باشد.

مولف دانشمند این اثر ضمن بخش بندی مطالعاتش از جمله و بیش از دو صدسال دوره فرمانفرمایی غزنویان ، حدود یکصدو پنجاه سال جهانبانی این سلاله را در ردیف غزنویان متأخر گنجانده و در خلال مباحث آن رویداد های قرون وسطی وافول غزنویان به گفتگو گرفته شده است ازین رو این اثر بالترتیب از دورهٔ فرمانفرمایی مسعود تاآخرین زمام دار این دودمان خسروملک (۵۵۵-۵۸۲ مطابق ۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) گزارش شده است.

رشید یاسمی ضمن بیان احوال مسعود سعد سلمان یکی از شاعران بلند پایه غزنویان متأخر از ابهت و شکوه این دودمان که باظهور الپتگین غلام نوح سامانی در سال ۳۵۱ آغاز یافته و در ایام جهانبانی محمود سبکتگین آن جهانگشای بزرگ به اوج انبساط رسیده فشرده مطالبی ارایه نموده ، حدود و اقصای دولت غزنوی را از سمت شمال تخارستان و بخشی از ماوراءالنهر و عراق و خراسان را از جانب غرب ، سیستان ، زمین داور و قزدار را از طرف جنوب و ملتان و پنجاب و بخشی از ولایت سندرا از سوی مشرق خوانده و یاد آور شده است که رایان دره گنگ و سواحل جنوبی هند و ملوک غور و غرجستان و روسای طوایف کوهستانی افغان فرمان سلطان را گردن نهاده بودند. (۲) و اما ضعف و اضمحلال دولت غزنوی عوامل گسترده داشته است و عمده آن بوده است که لشکریان وی از نژادهای مختلف چون عشایر غوری و افغانی ، ترک و خلج و هندیان پنجاب وسایر طوایف ایرانی متشکل بوده است و از نژاد خود پشتیبانی نداشتند، علت دوم ظهور دولت خانیه ترکستان را از جانب شمال و

(۲) دیباچه دیوان مسعود سعدسلمان بهاهتمام رشیدیاسمی

دولت سلجوقی را از جانب غرب میتوان نام برد که ضربات خرد کننده‌یی را بر پیکر دولت غزنوی وارد آورد و همین رقابت های جهانکشایی فتنهٔ بزرگی را از جانب غوریان انگیزه شد و عاقبت الامر دولت غزنه‌را به انقراض مواجه ساخت و برعلاوه کوتاهی دوره زمام داران چون محمد، مجدود، مسعود ثانی ، علی ، عبدالرشید، طغرل (کافر نعمت) و فرخ زاد که درمدت بیست سال‌آمدند ورفتند برای ضعف دولت غزنوی کارگر بوده است(۳)

فرمانفرمایان غزنوی در کنار جهانکشاییها و فتوحات متواتر به نیمقاره هند از آغاز تاپایان و جنبه بزرگ پخش فرهنگ و دانش را هیچگاه از نظر دور نداشتند و در پرورش وشگوفایی زبان دری کار نامه های جاودان بجا گذاشتند.

بعد از محمود جهانکشاکه خود حامی پخش فرهنگ و دانش است اخلافش نیز به پیروی از سنن نیاکان در پرورش علم و فرهنگ و تشویق شعر او نویسندگان بذل مساعی نموده سخن سرایان نامور چون فردوسی بنیانگذار توانای شعر حماسی ، سنایی غزنوی ، مسعود سعدسلمان ، عثمان مختاری ، سیدحسن غزنوی و بسی شاعران بلند پایه دیگر را بدربار خویش راه داده، در شگوفایی وبالندگی زبان و ادبیات این سرزمین مفاخر تاریخی بجاگذاشتند .

ادموند کلیفورد بوسورث ضمن تذکر فشرده مقدمه این اثر میافزاید که «از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثارادبی وشاعران ایندوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی درشرق است ؛ سخن گویان وشاعرانی چون عثمان مختاری و عبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی یعنی ماوراء النهر وافغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان ، غزنویان، صفاریان، قره خانیان ودیگر حامیان ادبیات سرودند . هندوستان مرکز عمده فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی گردید و عوفی از عبدالله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح یادمیکند ، عزیز احمد درکتاب خود بنام تاریخ روشن فکری توضیح‌میدارد که شیوه شعر سرایی‌فارسی هندی که بعد بعنوان سبک هندی مسمی گردیده ریشه‌اش را معمولاً در قرن دهم میرسانند که از زمان قدیمی تری در هندتحت سلطه غزنویان رونق داشته است .... »

غزنویان متأخر با آنکه قدرت های رقیبی چون سلجوقیان و سپس غوری ها را بـه حیث نیروی تهدیدکننده در برابر خود یافتند و درپیامد رویاروییها با سلجوقیان نا گزیر

(۳) دیباچه دیوان مسعودسعدسلمان بااهتمام رشیدیاسمی

شدند که خراسان و بخشی از بخش غربی افغانستان موجوده را به آنها واگذارند با آنهم بهنگام تنگدستی ها نیمقاره هند صحنه جولانگاه شان بوده ، مصارف لشکریان و تزیین کاخ های شان از غنائم آنجا تدارک میشده است و هم از نیروی بشری غلامان نیمقاره در سوقیات استفاده میکردند، بناءً اذعان شده میتواند که بسیج جهاد درین عهد به همان کیفیت غزنویان عهد نخست بوده است ، چنانچه اسدی طوسی وعثمان مختاری طی اشعار شان بگونه وسیعی از پیکار های سالاران اسلام علیه کفار هند زمزمه ها سر دادهاند. بناءً بی مورد نیست تا درین مقدمه فشرده گزارشی از کارکرد های سلاطین متأخر غزنوی بعمل آید تا خوانندگان محترم قبل از مطالعه متن کامل این اثر از نحوه دست اندرکاریها و فرازو فرود های روزگاران فرمانفرمایان غزنوی جسته معلوماتی فراهم دارند. درین ارتباط به این مطلب عمده مواجه میشویم که افول غزنویان نه تنهااز ناحیت سلطه فزاینده سلجوقیان و غوری ها منشاء میگیرد بلکه علل و عوامل عمده دیگر چون رقابت های جانشینی شهزادگان بر سر فرمانفرمایی نیز ذی دخل است ؛ چنانچه تخطی پسران محمد بن محمود (احمد ، عبدالرحمن یا عبدالرحیم عمر وعثمان) راکه ایزدیار فرزند مسعود آنان را همراه با خود به غزنه آورد ویا اعز از واکرام بدرقه شاه بودند و در برابر مسعود تحلیف و بیعت بجاآورده بودند غدر کردند و آن عهدو پیمان را نادیده گرفته هنگامیکه مسعود به عزم هند از غزنه راه آن دیار در پیش گرفت ، به هنگام عبور از رود سند در و یهند تعدادیاز لشکریانش همراه با پسران محمد در صف قشون عقبی مسعود قرار داشتند که گفته میشود بنابر تحریک ودست داشتن ایشانآنان دست بهعصیانزدهعلیه مسعود شوریدند تا آنجا که مسعودناگزیر درحصار ماری کله پناه برد و درانجا محاصره شدو سپس دستگیر و همراه با خانمش سارا خاتون صبیهقدرخان یوسف به قلعه گیری انتقال یافت از قدرت برکنار ساخته شد ودر عوض محمد برادر مسعود برای مرتبه دوم برمسندزمامداری تکیه زد وسپس مسعود مخلوع بنابر تحریک احمدپسرمحمد بعد از یک ماه باز داشت در قلعهٔ گیری اعدام شد ؛ گرچه بنا براندیشه گردیزی ، محمداز امرقتل برادر اطلاعی نداشته و حکم اعدام وی طور جعلی به زندان ارائه شده است ، درین رابطه از قول حسینی و ابن اثیر روایت شده که احمد از پدرخود حکم اعدام مسعود را تقاضا داشته است . بنابر پارهٔ از گزارشات ، مسعودبهنحو ضجهآوری طور زنده در چاهی رها و سپس انبار خاک بروی انباشته شده است . و اما ابن بابا نظر دارد

که سر مسعود از تنش جدا ساخته شده‌است . بنا بقول جوز جانی مسعود بهنگام مرگ چهل وپنج بهار زندگی را گذرانده بوده است .

مودود پسر ارشد مسعود که همواره مقرب در گاه پدر بود از فاجعه قتل رقت‌آور پدر خود در صدد انتقام برآمد و بامددگاری عموی خورد عبدالرشید بر لشکریان محمد شوریدکه در پیامد محمد وسه سالار دیگر راکه احتمالاً [۴] احمد پسرمحمد بوده‌باشد به جرقه اعدام‌کشاند. بعضی از مآخذ بیان داشته است‌که استثنای عبدالرحمن یکی از فرزندان محمد که در همان آغاز امر مخالف اعدام مسعود بود متباقی اعضای خانواده محمد ور هبران نظامی وی همه اعدام گردیدند.

مودود بعد از پیروزی قاطع برمحمد به تهدید های خانوادگی مواجه شد ، چه بهنگام قدرت آن وعده‌هایی‌راکه بمقابل‌عموی دیگرخود عبدالرشید داده بود نادیده وازان طفره رفت و عوض آنکه در دست گاه دولت جایگاهی برای او پیش کش شده باشد بی درنگ در قلعه مندیش به زندان افگنده شدو تاآخرین‌مراحل‌دوره سلطنت مودود در همانجا بماند . مجدود از قبول جانشینی برادر خود مودود امتناع ورزید ودرلاهور و ملتان دست به اغتشاش زد.

مودود خود شخص‌بلند پرواز بود و اندیشه داشت تا آن ابهت وشکوه پارینه نیاکان‌خود چون محمود بزرگ ومسعود پدرش را اعاده دارد. مودود در دوره‌حیات پدر از خود شایستگی نشان داده بود که رزمجو وشجاع نامیده میشد ودراستعمال‌کمان مهارت بسزایی داشت اختراع یکنوع پیکان که معروف به پیکان مودودی است به او نسبت داده‌اند .

او اخر دورهٔ زمام داری مودود مقارن با تبارز وشهرت یابی طغرل است که به حیث سالارشجاع و نیر و مند سربر آورده است و به استناد بعضی از مآخذ مودود، طغرل را به افتخارات خاص سرفراز داشت وحتی‌وعده ازدواج یکی از خواهرانش را بوی داده بوده است ، اماطغرل بعداز وفات مودود باوجود آنکه در زمان سلطنت عبدالرشیدمقام‌ومنزلت عالی‌داشته و عهده حاجب‌الحجاب لشکر راداشته است بنا برگزارشات بعضی ازمآخذ باسلجوقیان در خفا روابط بر قرار کرده که این اقوال تا هنوز طور مستند به اثبات نرسیده است ، ولی امرمسلم این است که طغرل در برابر اعتماد ولی نعمت خود عبدالرشید غدر نموده وهنگام بازگشت ازمصاف علیه سلجوقیان که باپیروزی توأم بوده‌بتاریخ ۱۶ شعبان

۴۴۳(۲۳ سپتمبر ۱۰۵۱ میلادی) ودرطول راه غزنه سر نگونی عبدالرشیددراندیشه‌اش راه می یابد ودر نتیجه حتی با توطئه یی ارگ غزنه تمام اعضای مردینه خانواده سلطنتی غزنوی را قتل عام وخود براریکه قدرت تکیه زد.

بنا برگزارش جوز جانی و ابن الا ثیر طغرل در این توطئه یازده تن از شهز ادگان و بنا بر گزارش حمدالله مستوفی نه تن شهزاده غزنوی را به قتل میرساندکه از میانه صرف فرخ زاد ، ابراهیم و شجاع که آنهم در معرکه حاضر نبودند جان به سلامت بردند . طغرل همزمان با این پیروزی با اکراه و اجبار با یکی‌از شاهد ختهای غزنوی (صبیه‌مسعود) ازدواج نمود وبه ضرب سکه مبادرت ورزید ، و دران لقب ابوسعید طغرل ولقب قوام الدوله را نقر نمود ،مگر طغرل تا دیر زمان فرمان رانده نتوانست وبپاداش کفران نعمت بنابر پارهٔ اقوال بعد از چهل روز وبنابرگزارش بعضی از مآخذ بعداز شش ماه توسط یکی از غلامان قصر بنام انو شتگین یا نو شتگین بقتل میرسد و از شهز ادگان درقید حیات غزنوی فرخ زاد وابراهیم که درین هنگام د ر قلعه برغند درباز داشت بسرمی بردند به حکم قرعه فرخ زاد بتاریخ یوم شنبه مورخ ۹ ذوا لقعده ۴۴۳(۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی) به‌حیث سلطان برار یکه سلطنت جلوس مینماید ومدت هفت سال و سه ماه حکم میراند وبنا به گفته ابن بابا با جلوس فرخ زاد براریکه سلطنت شکوه و جلال از دست رفته غزنویان یکبار دیگر به درخشش درمیاید وبگفته جوزجانی درحصص مختلف اراضی غزنوی عمرانات ورفاهیت احیاء میشود.

فرخ زاد بتاریخ ۱۷صفر ۴۵۱ (مطابق ٤ اپریل ۱۰۵۹ میلادی) از اثر بیماری قولنج درسن سی وچارسالگی زندگی را پدرودگفت. بعدازوفات فرخ زاد ، ابوالمظفر ابراهیم بتاریخ دوشنبه ۱۹ صفر ۴۵۱(۱)مطابق٦ اپریل ۱۰۵۹ میلادی(متفق‌الرأی از جانب بزرگان و سران دولت غزنه بر سر یر جهانبانی دولت غزنه تکیه نمود. ابراهیم به اعمارقصبات و شهرکهای جدید پرداخت‌وبنابرگزارش ابن اثیر پیمان‌صلح میان غزنویان وسلجوقیان در دورهٔ سلطنت ابراهیم صورت گرفته است . سلطان ابراهیم به سبب حسن کفایتی‌که داشت شالوده سلطنت غزنوی را از نواستوارکرد، دختر خودرا به ارسلان ارغون پسرالپ ارسلان

---

(۱) رشید یاسمی‌ضمن مختصرگزارش زمان سلطان ابراهیم غزنوی سال جلوس اورایوم دوشنبه سال ٤٥٠ قید نموده است .

و

داد و دختر ملک شاه سلجوقی به اسم جوهر خاتون ملقب به مهد عراق را به مزاوجت فرزندش علاء الدوله مسعود که بعد از وبه پادشاهی رسید در آورد * ابراهیم در زمان خلیفه القایم برای خود لقب سلطان راگزید واین لقب وی روی صفحه دیناری که اکنون در موزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود حفظ است. ابراهیم از دیدگاه احفادش مرد با درایت وفرمانفرمای باتد بیر بوده است که مشتاق آسایش اتباع خود بوده ومردی برده است متقی .

ابن اثیردر یادنامه خود از دیانت شعاری این شهریار غزنوی واینکه با دست خود هر سال به کتابت قرآن دست یازیده وبه مکه می فرستاده است اشاراتی دارد . گویند معیار تولیدشعر و ادبیات به آن حد اعتلا وشگرفایی رسیده بود که همسری با ایجادیات شعرای غزنویان نخست چون عنصری ، فرخی ، منوچهری ودیگر شاعران آن عهد داشته است و عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) تذکر داده که سلطان ابراهیم شخصاً کتاب تحت عنوان دستورالوزراء را نگاشته است .

مسعود سوم و فرزندانش :

همزمان باوفات ابراهیم در ۴۹۲(مطابق ۱۰۹۹ میلادی) مسعود سوم و فرزندانش هر یک شیرزاد، ملک ارسلان وبهرام شاه بالترتیب در سال های ۴۹۲، (۵۰۸-۵۰۹)، (۵۰۹-۵۱۱) و (۵۱۱-۵۵۲؟) فرمانفرمایی کردند . گویند مسعود حیاوکرم وافر داشت ، شانزده سال فرمانداری کرد * و در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) آفتاب عمرش غروب کرده است ، مرگ مسعود باناآرامیها و کشمکش های داخلی که میان فرزندان وی شعله ور بوده توأم است ،مبارزات مسعود بیشتر در هندبوقوع پیوسته و شاعران همروزگار ، سیمای سلطان را چون رزم جوی دلیر جهت پخش عقاید مذهبی در هندترسیم نموده اند . بعد از وفات مسعود فرزندان وی جهت بدست آوردن قدرت بهم آویختند که بنا بر وصیت مسعود، شیرزاد برار یکه قدرت تکیه زده است که دورهٔ سلطنتش بیش از یکسال بهدرازا

---

* ابراهیم چهل دختر و ۳۶ پسر داشت که دختران را بسادات وعلمای با نام داد . رک: دیوان مسعود سعد سلمان به اهتمام رشید یاسمی ، دیباچه صفحه به حروف ابجد(ی)

* رشیدیاسمی دردیوان مسعود سعد سلماندوره سلطنت مسعود راهفده سال قید نموده ووفاتاورا بسال ۵۰۹ خوانده است .

نکشیده است و بنا بر قول ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال ۵۰۹ سر
نگون و بقتل رسانده است ، ملک ارسلان همزمان با بدست گرفتن قدرت نظر به تجارب و سوابق، استثنای بهرام شاه که اندرین هنگام در غزنه نبود متباقی برادران را یا کور و یا زندانی نمود ، مگر بهرامشاه همواره درپی فرصت بود ونمیخواست اجازه دهد که ملک ارسلان برادراندرش فرمانفرمای دولت غزنوی باشد وجهت از پای در آوردن سلطه برادر بادربار سنجر سلجوقی روی آورد که در حلقه همراهان شکار وی درآمد

بهرام شاه در تیراندازی مهارت خاص داشت وهمین مهارت او در تیراندازی بر سنجر تأثیر فوق العاده بجا گذاشته بود درجریان سنجر با بهرامشاه متحد شده بتاریخ ۵۱۰ (مطابق ۲۵ فبروری ۱۱۱۷ میلادی) جهت سرنگونی ملک ارسلان لشکر آراست و وارد پایتخت غزنه شد که در جریان ملک ارسلان سرنگون و بهرامشاه بر اریکه سلطنت غزنه اجلال نمود. بنابر گزارش بعضی از مآخذ ملک ارسلان بعد از سرنگونی در جریان یک رویارویی دیگری در جمادی الثانی ۵۱۲ (مطابق سپتمبر ـ اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی) بدست لشکریان سنجر افتاد وسپس بهرام شاه برادرش باخفه نمودن زندگیش را پایان داده است . عمر ملک ارسلان بهنگام مرگ بیست وهفت وبنا بقول جوزجانی سی وپنج خوانده شده است .

بهرام شاه بعد از پای در آمدن برادر خود سلطنت طولانی چار دهه را رهبری کرد و در طول تمام دورۀ طولانی سلطنت خود به حیث تحت الحمایه سنجر بود وما نند اسلاف خود به جهادو پیکارها در هند مبادرت جسته است .

از مهمترین رویداد دورۀ جهانبانی بهرامشاه درگیری و مصاف دولت وی با غوری هاست که در نتیجۀ گسترش امرای کوچک سلاله شنسبانی در غور و بدست گرفتن یک موقف خودکامگی از جانب آنان در داخل آن منطقه بوده است. نخستین برخورد میان غوریها و غزنویان در جمادی الاول ۵۴۳ سپتمبر اکتوبر ۱۱۴۸ میلادی اتفاق افتیده است که درین پیکار غوری ها بر غزنویها دست می یابند وسیف الدین سوری زمام قدرت را در غزنه بدست گرفته و لقب سلطان را می گزیند و بهرام شاه به آرزوی تدارک رویارویی و اعاده قدرت از غوری ها به پنجاب روی میاوردو بتاریخ دوم محرم ۵۴۴ر۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی به غزنه حمله ور شده، سیف الدین سوری را دستگیر نموده وبدار آویخته و سروی را از تنش جدا نموده به حضور سلطان سنجر در ری فرستاد . این رویداد تحقیر آمیز خشم

وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر می انگیزاند وبنابر گزارش راورتی سوقیات علاءالدین حسین در پایان سال ٥٤٤ مطابق ١١٥٠ میلادی یا آغاز ٥٤٥/١١٥٠ میلادی اتفاق افتیده است ، مگر نظامی عروضی سمرقندی که خود بهمراه نیروهای غوری در همان معرکهٔ کارزار حضور داشته تاریخ درگیری راسال ٥٤٧ / ١١٥٢ میلادی خوانده است ، نیروهای غوری طی پیکارها برنیروی بهرامشاه غلبه حاصل کرد که در نتیجه بهرام شاه با مأیوسی به هند متواری شد و علاءالدین حسین ، غزنه را بمدت هفت شبانه روز به آتش کشید ، یغما و قتل و قتال شکنجه و بیداد گری بصورت وحشتناکی در غزنه جاری بوده است ، بنابر توضیح فخر مدبر عملیات جنگی میان غوری ها ولشکریان بهرام شاه شصت هزار کشته بجا گذاشته بوده است ، کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبرهٔ سلطان محمود ، مسعود و ابراهیم دیگر همه بخاک یکسان شدند و کتاب خانه فیلسوف و پزشک بینشمند حکیم ابوعلی سینا که از اصفهان منتقل شده بود محو ساخته شد .

بعد از وفات بهرامشاه که از دیدگاه اکثر مورخان آگاه در اواسط ٥٥٢/١١٥٧ میلادی اتفاق افتاده فرزندش خسروشاه برمسند پدر جلوس میدارد وی مدت هفت سال فرمان راند وبروایت مآخذ تاریخی در سال ٥٥٥ جهان فانی را وداع گفته است. بعداز خسروشاه ، یکی از فرزندانش به اسم خسرو ملک که آخرین زمام دار سلاله غزنوی قلمداد گردیده بقدرت تکیه می زند. بعضی از سکه های دوران خسرو ملک در بریتش موزیم ودرلاهور موجود است که القاب وی چون تاج الدوله وسراج الدوله وتخلص سلطان الاعظم در ان منقور است. بنابر گزارش جوزجانی خسرو ملک درلاهور بر سریر سلطنت غزنوی عز مقام مییابد واین گویا وپویای این امر است که اندرین هنگام غزنه از تصرف غزنویان خارج بوده است وپیداست که تمام یاحداکثر دوره سلطنت خسروملک در پنجاب سپری شده است.

فخر مدبر از شهامت ودلاوری خسروشاه وخسروملک توضیحات داده واندر هنگام نبرداز تردستی خسروملک در تیراندازی واستفاده نیزه وتبر زین ستایش کرده است .
خسروشاه وخسروملک همچون نیاکان به تربیت و تشویق شعر او دانشمندان در غزنه و لاهور همت گماردند .

خسرو ملک سرانجام طی حملات غوریها در لاهور وپنجاب به اسارت معز الدین محمد در آمدکه سپس در اثر امر از غیاث الدین محمد حکمروای غوری به غور انتقال یافت وبعداز پنجسال باز داشت در حصار بلروان درسال ۵۸۷ / ۱۱۹۱ میلادی اعدام گردید و به این ترتیب درآویزی ها وپیکارهای خونین میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یک قرن را ادامه داشته بود سرانجام با سقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت.

در خاتمه وظیفه خود میدانم تا نسبت مطالعه دقیق و مشوره بینشمندانه دانشمند محترم پوهاند غلام سرور همایون استاد پوهنځی زبان وادبیات پوهنتون کابل که پیرامون کار ترجمه این اثرابراز فرمودند وبکار بستن مشورت هایشان در انجام این وجیبه سودمند واقع گردیده است سپاس فراوان خودرا خدمت شان تقدیم دارم وهم وجیبهٔ خود میدانم تاازهمکاری وتشویق لطف آمیز محترم معاون سر محقق دکتور محمداکبر مددی که نسخهٔ متن انگلیسی این اثر را به استفاده گذاشتند ودرانگیزه ترجمه این کار سهیم اند تمنیات وسپاس خودرا بدین مناسبت خدمت شان تقدیم میدارم.

محقق عبدالوهاب فنایی

ماستر اصول تحقیق علوم اجتماعی

وکارمندعلمی اکادمی علوم ج. ا

مقدمه

بعد از انکه کتاب قبلی من تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی (۹۹۴-۱۰٤۰ میلادی) در سال ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) نشر شد اشخاصیکه این کتا ب را مفید یافته بودند از من پرسیدند که چه وقت دنباله این بحث را تمام میکنم ، وتاریخ این خانوادهٔ ترکی ایرانی را تاهنگام سقوط ایشان در قرن ششم هجری (۱۲میلادی) میرسانم. قبل ازینکه این طرح دو باره روی دست گرفته شود ده سال گذشت ، اماکتاب حاضر اکنون شاهد برآورده شدن آرزوی مذکور گردیده است .

منظر اجمالی این کتاب که از وقایع تاریخی حدود یکصد وپنجاه سال بحث می نماید از بخش قبلی که مشتمل بروقایعی که کمتر از نیم قرن را در برمیگیرد مختصر تر معلوم میشود. پاسخ البته اینست که نسبت به دورهٔ غزنویان متقدم مآخذ ومنابع را جع به شرح وگزارش های غزنویان عهد میا نه و متأخر بسی نهایت گسیخته و مشتت میباشد ، وشرح آن در صفحات ۲۴-۲٦ اثر قبلی من آمده است .گنجینه های معلومات نویسندگانی چون عتبی گردیزی وبیهقی از زمرهٔ اند وخته های مشابهی اندکه نه تنها ازسیر وتحرك ماشین دولت وگزارشهای روزگاران حکمروایان این دورهٔ غزنویان بحث میکنند، بلکه از چگونگی زندگی بسیار خصوصی حکمروایان سخن بمیان میاورد .

مجلدات بیهقی مانند تجارب الامم اثر مسکویه همروزگار نسل پیشینه اش به بیان گزارشها وشرح مبسوط بور وکرات های اسلامی پرداخته است.

بیهقی تاریخ ژورنالی رویدادها را تا اواخر روزگاران سلطان فرخ زاد ابن مسعود در ٤٥۱ هجری قمری مطابق ۱۰۵۹ میلادی تعقیب نموده است . دریغا واسفا آن بخشهای بعدی مجلدات که مشحون از اطلاعات بینشمندانه بوده باشد ظاهراً از بین رفته، زیرا بخش

باقیماندهٔ این اثر از زمان سفر نافرجام مسعود بجانب هند در ربیع الاول ۴۳۲ مطابق نومبر ۱۰۴۰ میلادی بریده شده است. از همه تألم آورتر اینکه بخش نهایی گردیزی فشرده ودارای افتادهگیها مینماید، ولی بازهم تاریخی است گرانبها، بخش اخیر زین الاخبار که رویدادهای تاریخی ایندوره را تا دورهٔ زمامداری عبدالرشید و تخمین تا سال ۴۴۰ (۱۰۴۹ میلادی) در بر داشته مفقودالاثر است. روایات وگزارش های این اثر با پیروزی مردود بر محمد وقاتلان پدرش در رجب یا شعبان/مارچ یا اپریل ۱۰۴۱ میلادی قطع میشود.

خوش بختانه پارهٔ از بخشهای مفقود بیهقی و احتمالاً بخشهای مفقود بعضی از منابع دیگر ظاهراً در ذیل فصل تاریخی کتاب نویسنده ایرانی بنام (ابن بابا القاشانی) که کتابی است ادبی به زبان عربی یعنی در کتاب راس مال الندیم آمده است که بخش اختتامیه این فصل جریانات ورویداد های دورهٔ غزنویان و بقدرت رسیدن سلطان مسعود سوم در اواخر قرن پنجم تاروزگار موءلف (قرن یازدهم میلادی) بازتاب گردیده وبرگوشههای تارسال های ۴۴۰ هجری قمری (۱۰۵۰ میلادی) که در نتیجه تطاول ودستبرد طغرل یعنی سالارغلام دولت غزنوی در پهنه ادبار و سراشیبی ازهم گسستن در می آید، گفتگو شده است. دکتور م.س. بدوی یکی از شاگردان قبلی من به تدوین انتقادی متن رأس مال الندیم همت گماشته است، مگر تاکنون زیور طبع نهپوشیده است. بناءً لازم دیده شد تا این بخش را ترجمه نموده در ذیل ضمیمه الف این کتاب که از صفحه ۱۳۲ شروع وتا صفحه ۱۵۵ را احتوا میکند بگنجانم.

مآخذ ومعلومات راجع به غزنویان زمان جلوس ابراهیم بن مسعود ۴۵۱ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) نسبت به دو دهه ما قبل آن بازهم روبه کاهش است. طبقات ناصری جوزجانی معلومات ارزشمندی ارائه میدارد ولی درمورد سلطنت های متعاقب چشم انداز فشرده و مختصر بکاربرده است. هکذا الکامل ابن اثیر اندر باب سلطنت غزنویان و خاصه پیرامون روابط غزنویان و سلجوقیها و مهمتر ازهمه معلومات موثقی در مورد ابراهیم نواسه اش وبهرامشاه ارائه میدارد اخبار الدولته السلجوقیه حسینی معلومات مغتنمی اندرین باب بهدست داده است. این اثیر ازینکه سلاطین غزنویان متاخر مانند نیاکانشان از طریق تهاجم وتاخت وتازها بر اماکن مقدس وکاخهای هند

وظیفه تاریخی داشتند وبا براه انداختن تهاجم‌غنایم بکف‌می آوردند آگاه بوده ، ولی وی نسبت بعد مسافت از عراق در ارائه معلومات وخاصه درذکر بیانات دستبردهای غزنویان متأخر بر اماکن وذکر تاریخ وقوع رویداد ها بمشکلات مواجه‌بوده‌است. لذا دید او پیرامون حملات ابراهیم‌در هند در فصل دوم به گفتگو گرفته شده که در ذیل‌وقایع سال ٤٧٢ (۱۰۷۹ـ۱۰۸۰ میلادی) آمده است . ولی این که‌حملات‌اودر هنددرکدام‌یکی از سالهای چهل سلطنت او واقعاً رویداده است بکلی مبهم است ، واز جانب دیگر محل و وقوع‌رخ دادها روشن نیست . مورخان متأخر ایرانی وتاریخ نویسان مسلمان هندوستان مانند میر خوند ، صاحب روضة الصفا وفرشته در گلشن ابراهیمی طور جامع از همان مآخذ و منابعی که جوزجانی وابن لاثیر دربخشی هایی از اثر شان استفاده نموده بودند نیز بهمان منوال درگزارش وقایع شاهنشاهی غزنوی متأخر از همان منابع سود جستند چنانچه فرشته طوریکه درفصل اول صفحه ۳۳ نوشته‌ام بذکر وقایعی می پردازد که‌ظاهراً در مآخذ قدیمی به نظر نمیرسد ومنشأآن نا معلوم است .

واما‌اینکه درکدام اوقات معین رخ دادهای تاریخی به سکته‌مواجه میشود جهت دریافت حقایق ناگزیر به‌مآخذ چون دیرین شناسی ، سکه شناسی ، مآخذ ادبی چون مجموعه های داستانی وآثارشعری روی می‌آوریم . به استثنای کارهای کاوشی باستان شناسی هئیت ایتالیایی در افغانستان وتوضیح وگزارش های قصر مسعود سوم در غزنه کـه پژوهشی است درخور تمجید دیگر شواهد دیرین شناسی در مورد غزنویان متأخرچه در افغانستان یادر شمال هند موجود نیست .ازجانب دیگر سری سکه های فراوان وغنی که به‌تواتر مروج بوده و آنطوریکه در روزگاران غزنویان عهد اول میسر است از دورهٔ غزنویان متأخر ومیانه بدسترس نیست .از روزگاران حکمروایی مودودبه بعد سکه‌های مروج برای افغانستان در غزنی‌وسکه مروج در هندرا درلاهور ضرب میزده‌اند. در حالیکه زمام داران کهن غزنوی سکه های متنوعی را در ضراب خانه‌هایی ولایتی در افغانستان وخراسان ضرب میزدند. وهم عدهٔ از سلاطین نه چندان مهم غزنوی چون مسعود دوم بن مودود، علی بن مسعود وشیرزاد بن مسعود سوم نسبت بی ثباتی دوام سلطنت شان یا اصلاً سکه‌یی ضرب نزده‌اند ویا اگر هم سکه یی ضرب ونشر کرده باشند بمانرسیده است.

مآخذ و منابع ادبی درین موارد پرتو افگنی بیشتری دارد. فخر مدبر مبارکشاه و عوفی در حکایات آداب الحرب والشجاعه و جوامع الحکایات از ابراهیم و بهرامشاه سیمای داد و عدالت ترسیم میدارند. بهرحال در مواردیکه مآخذ و منابع تاریخی محدود و نایاب است اشعار شاعرانی که اندرو صف سلاطین غزنوی داد سخن داده اند ارزش و اهمیت والای تاریخی دارد. تعدادی از اشعار و سروده های سخن سرایان دورهٔ غزنویان بصورت آشکار ناپیداو مفقودالاثر است و تنها اسمای این سخن سرایان توأم با نمونه کلام شا ناز ورای تذکرة الشعرای سخن سرایان فارسی و مسلمانان هندی ، ازورای ادبیات و داستان های ادبی شناسایی میشود . ولی درین بین دیوان کامل برخی از سخن سرایان عالی مقام چون عثمان مختاری ، ابوالفرج رونی ، حکیم سنایی و سیدحسن بدسترس قرار دارد . این سخن سرایان در حلقه های دربار سلاطین غزنوی حضور داشته وبعضی اوقات در تهاجمات هند درركاب و معیت سلاطین غزنه همی بودند که درلای اشعارشان صحنه های رزم فرمانفرمایان غزنه را ترسیم نموده اند ، که همین سروده های آنان از زمره مدارک تاریخی محسوب میشود که درغیر آن معلومات ما درین موارد یا خیلی کم ویا هیچ میبود. غلام مصطفی یکی از دانشمندان هندی در اثر خود تحت عنوان تاریخ بهرامشاه غزنوی از سیدحسن غزنوی بعنوان یکی از شاعران شاخص سخن بمیان آورده ، واز اهمیت و وثوق شعر او در بیان و بازگویی های تاریخی برای موءرخان مهرتأکید میگذارد ، بناءً با پیروی از چنین رویه برای دریافت وقایع تاریخی دورهٔ غزنویان به اشعار وغزلیات شاعران دیگر نیز اتکا نمردم . فهم ثبت معظم این اشعار البته مشکل است و اغلب به نکات تاریخی به طور صریح دلالت ندارند. بلکه مبهم اند . من یقین دارم که یک دانشمندایرانی که از فرهنگ و ادبیات غنی فارسی بهره دارد دست رساتر در اشتقاق حقایق از اشعار شاعران فارسی گوی دارد ازآن ها خوب تربهره مندخواهد گشت .

درین جاسعی مبذول میشود تابه اختصار پیرامون اهمیت روی دادهای تاریخی دوره متأخر غزنویان پرداخته شود و از ینرو درین مبحث به پژوهش رویدادهای قرون وسطی واقول غزنویان سعی مبذول میشود ، تا اهمیت تاریخی این دوره وسلالهٔ تحت مطالعه ما درین کتاب باز تاب شود ، و از ینرو درین مبحث به پژوهش روی دادهای قرون وسطی

واقول غزنویان پرداخته میشود. روزگاران جلال وشکوه سلاله غزنوی که در دوره زمام داری محمود ومسعود به اوج عظمت خود نایل آمده بود در وسط سالهای قرن پنجم مطابق قرن یازدهم میلادی روبه زوال نهاده بود، ودراین موقع خانواده سلجوقی یکی از سلاله دیگری ترک‌ها وپیروان ترکمن شان در شرق ایران حکمروایی مینمودند.

غزنویان، خراسان ونیمی از بخش غربی افغانستان موجوده را به سلجوقیان وا گذار گردیده بودند وبه استثنا ی بعضی برخورد های آنی که سلجوقیان را نا راحت میساخت سلاطین بعداز مودود در روابط خود با سلجوقیا ن در یک وضع آرامش متوازن قرار داشتند. بهمه حال هند تخته خیز وصحنه جولانگاه یکه تازی های غزنویان باقی ماند. مسلمانان تهاجمات سلاطین متأخر و عهدمیانه غزنوی را در هند با اسناد موثق ضبط نکرده‌اند. مأخذومراجع هندی رویداد های ایندوره راآنگونه که لا زم پندا شته میشود دقید نکرده ومعلومات شان تکمیل‌کننده محسوب‌نمشیو دولی‌از ورای گذارش ها ورویداد ها همین‌پیداست که‌نسبت تاخت‌وتاز های‌سلاطین‌ایندوره‌غزنوی شهزادگان‌بومی‌هند تحت‌فشار فزآینده بوده اند. مع هذا از خود ثبات وپایداری درخور نشان دادند، یعنی آنطوریکه توقع میرفت تحت نفوذ واقعی غزنویان قرار نگرفتند. اگرچه درنتیجه فتوحات و قلمرو گشایی غزنویان درسرزمین هند پیوسته گنجینه ها واندوخته های‌معابدآن سرزمین به منظور تزئین کاخ ها و باغهای غزنه انتقال میبافت وباآنکه ذخایر طلای هند به‌منظور تقویت بنیه‌مالی و اقتصاد دولت غزنوی سرازیر میگردید وسکهٔ رایج دولت غزنوی درین عهد بمدارج گزیده ارتقا نایل آمده بود، مگر با تمام آنچه گفته آمد ساحه قلمرو گشایی شان‌از حدود پنجاب و گنگاجمنا دوآب که اکنون در ناحیت بخش‌نمیه غربی اوتارپرادیش‌واقع است، فراتر نرفت،

پیروزی نیردهای مسلمانان درشمال هند که در اواخر سدهٔششم (سده دوازده میلادی) وسدهٔ هفتم (قرن سیزده میلادی) اتفاق افتاده از کار نامه و دست آورد های غوری وافسران غلام آنان محسوب مشیود.

با غروب آفتاب عمر مسعود سوم در ۵۰۸ (۱۱۱۵میلادی) آثار وعلایم ضعف در چرخ دولت غزنوی محسوس و پدید ار گردیده، زیراکه با مرگ و خارج شدن سلطان از صحنه فرما نفرما یی در دولت غزنوی انشعابات وشگافهای پدیدار شد، وسلطان سنجر

سلجوقی که بر بخش شرقی قلمرو سلجوقیها حکم میراندوروزگاران درازی فرمانفرمایی کرد، سلطه خودرا برغزنه توسعه بخشید، تاآنجاکه بهرام شاه بحمایت وکمک او برارنکه قدرت غزنه، تکیه زد، و دست نشانده وتحت الحمایه سنجر محسوب میشد .

دولت باستانی و پرطنطنه غزنوی که روزگاری در اوج شکوه وجلال قرار داشت وتابدانجاکه مناطقی را هم درجهان شرقی اسلام تحت سلطه خود در آورده بود سرانجام نشیب روزگار تاآنجا آنانرا در سراشیبی درآورد که همین امپراتوری پرآوازه به نوبه خود به حیث یک دولت تحت الحمایه نیروی نوبپابرخاسته یی گردید، وواقعه نگاران وتاریخ نویسان این رویدادرا درپیکردولت غزنوی به حیث یک پدیده سترگ می نگرند.

جریانات طور چرخ خورد که چون غزنه در حاشیه قلمرو سلجوقی قرار داشت ، بهرامشاه غزنوی با پرداخت خراج به سلجوقیان از مداخله آنان جلوگیری بعمل می آورد. تهدید واقعی علیه سلاطین غزنوی متأخر از قلمرو وغور یکجا از مناطق صعب العبورداخل کشور توسط خانوادهٔ محلی و گمنام شنسبانی عرض وجود کرد . بهرامشاه به پیروی از نیاکان خود بران شد تاسلطه اش رابرکوهسار غور تأمین نماید واین اقدام را درست بهنگامی رویدست گرفت که منابع غزنوی رو بضعف بود و از جانب دیگر شنسبانیان تحرک وتوان فزاینده در پیش داشتند. رویارویی نتایج ناگواری را متوجه سلاله غزنوی نمود . خسروشاه وخسروملک آخرین فرمانفرمایان سلاله غزنوی ناگزیربه ترک کامل غزنه گردیده دامنه سلطه حکمروایی شان منحصر به پنجاب گردید تاآنکه معزالدین محمد درمرتبه بعدی گسترش جزیی خود متوجه واحه های هند گردید ، نشیبی روزگار تاآنجا گریبانگیرسلالهٔ غزنوی شد که سلطنت شان بطور کلی از میان برچیده شده .

از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثار ادبی و شاعران ایندوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی در شرق است ؛سخن گویان وشاعرانی چون عثمان مختاری وعبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی ، ماوراء النهر و افغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان، غزنویان ، صفاریان ، قره خانیان و دیگر حامیان ادبیات سرودند. غزنویان در هند به فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی توجه خاصی داشتند وعوفی از ابر عبد الله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح سلطان مسعود اول یاد میکند . عزیزاحمددر کتاب خود بنام تاریخ روشن فکری اسلامی در هند

توضیح میدارد که شیوه شعر سرایی فارسی هندی که بعداً بعنوان سبک هندی مسمی گردیده وریشه اش را معمولاً در قرن دهم (قرن شانزدهم میلادی) میر سانند از زمان قدیمی تری در هند تحت سلطهٔ غزنویان رونق داشته، واز همین نگاست که شاعری چون مسعودسعد سلمان دارای دوسبک گویندگی است : یکی سبک ساده خراسانی و اند یگر سبک مرکب پیچیده ترهندی. بدینسان هرآنچه واقعیتها ی پژوهشی نمایا نگر باشد واقعیت مسلم اینست که هند در اواسط عهد غزنویان مهد پرورشگاه ادبیات وسرزمین خیلی حاصل خیزی برای نمو و ترقی ادبیات زبان دری بوده است.

یکم

شکست درغرب و پیامد های بعد از آن

« روزگار دشواریها »

I

دولت غزنوی در دورهٔ انقباض

گشایش روزگار و پیروزی خانواده سلجوق و پیروان ترکمن شان در رمضان ۴۳۱ (مطابق می ۱۰٤۰ میلادی) در دند انقان، موضع بی آب و صحرای واقع در میان سرخس و مرو بمثابه ضربت سنگینی بود که بر پیکر ولایات فارس دولت غزنوی حواله گردید، وآن‌ها را ازغزنه مرکز دولت غزنوی جدا کرد، و دامنه آن بخوارزم زبانه کشید، و موقعیت شاه ملک بن علی جندی را که از هم پیمانان مسعود وفرمانفرمای قوم غز بود متزلزل گردانید. پیامد روی صحنه قرار گرفتن سلجوقی ها ضربه سنگینی بود بر پیکر دولت غزنوی، ولی مهار آن مستحیل نمی نمود. درست است که نابسامانیها مسعود را چنان احاطه کرده بود که وی آرامش روانی خود را از دست داده بود وبافرار وقتل او در بقیه اراضی غزنوی ناشکیبایی و بحران موقت سرایت نمرد، ولی این رویداد در اثر تردستی وهوشمندی مودود پسر مسعود مرفوع گردید، ومودودبسرعت اداره او ضاع را در دست گرفت . وی علیه چغری بیگ دست اندر کارشد ودر جناح شرق درفارس که دولت سلجوقی پا بعرصه وجود نهاده بود سنگر دفاعی ایجادکرد، و بمنظور اعاده مناطق وقلمروهای از دست رفته خود در غرب دولت خود طرح‌های تهاجمی را پی ریزی کرد. بنابرآن درحالیکه سلاجقه اراضی غزنوی خوارزم، خراسان غربی، جبال و نقاط شرقی

تا خط انقسام به دو بخش آنچه که امروز افغانستان نامیده میشود واز تخارستان گذشته به سوی جنوب تا سیستان را به تصرف آوردند ، اراضی افغانستان شمالی وشرقی ، به علاوه متصرفات هندی تاحدو دیک قرن یا بیشتر تا زمان ظهور غوریان درست وثابت در دست غزنوی باقیماند .

شهزاده نشینی های ماوراء النهر چغانیان وختل واقع متهاالیه منطقه سرحد شمالی غزنوی سلجوقی ، لاجرم تحت ادارهٔ دولت سلجوقی درآمد. ولی شهر عمدهٔ تخارستان یعنی بلخ شامل دولت غزنوی تحت اداره مودود باقی ماند وهم چنان ترمذ که محل عبور از آمو بوده است تا اینکه در اواخر سلطنت مودود شاید درجریان دهه آشوب سال های ۱۰۵۰ میلادی ترمذ بدست سلجوقیان درآمد . هنگامیکه سلطان ابراهیم بن مسعود در سال ٤٥١ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) برار یکه سلطنت غزنوی تکیه زدباسلجوقیان پیمانی عقد نمود که طبق آن بلخ طور رسمی در حیطه فرمانفرمایی سلجوقیان قرار گرفت. چنین پیداست که غور در افغانستان مرکزی منطقه حایلی میان دولت سلجوقیان وغزنویان بوده وازجانب سران محلی آنجا اداره میشده است . مسعود ودیگر شهزادگان وسالاران فراری ازمعرکه در نیمه اخیر رمضان ٤۳۱ (نیمهٔ اول جون ۱۰٤۰ م)درغرجستان وغور بااعزاز واکرام بدرقه گردید .مسعود بمنظور ترتیب وتنظیم گزارشی عنران خان قره خانی ارسلان خان سلیمان بن قدر خان یوسف در محلی بنام رباط کروان واقع (۱) میان منبع هریرود ورودهلمند توقف نمود (۲) وپیرامون کوچک نشان دادن جز ئیات شکستش مشار" الیه نامه یی نوشت بـه استثنای مداخله سلطان ابراهیم (رجوع شود بفصل دوم این اثر) رویداد بیشتری از منطقه غور در بقیه قرن پنجم (قرن یازده میلادی) گزارش نگردیده است ، چنین پیداست که غور یکی از مناطق تحت الحمایه غزنه باقیماند . و صحنهٔ تاخت وتاز رقابت های محلی آنجا بوده است .

سلجوقیان کمی قبل از وفات مسعود در سیستان به تهاجمی دست زدند که در نتیجه بازماندگان محلی انساب صفاریان آنجا امکان یافتند سلطه ای را که محمود غزنوی در ۳۹۲-۳۹۳ (۱۰۰۲-۱۰۰۳ میلادی) در انجا مستقر داشته بود سرنگون نموده ، امارت نشینی خودمختاری راتحت سلطهٔ سلجوقیان مستقر نمایند ، که بالنتیجه درطول قرن سر نوشت صفاری ها تحت ادارهٔ سلجوق قرار گرفت وازمعروف سگزی قطعات پیاده نظام تدارک همی گردید وشهزادگان صفاری نیز ازطرف

سلجوقیان بجنگ سوق میگردیدند.گرچه در اواخر سلطنت مسعود بست واقع در ملتقای رود هلمند و ارغنداب مورد تهدید قرار گرفت مع هذاتحت اداره غزنویان باقیماند. ولی اینکه در بلوچستان جریانات او ضاع چه وضعی داشته قدری مبهم است. مناطق چون قصدار، مکران، والشتان یا سیبی و کیکانان از قرار منشور خلیفه عباسی القایم که در سنه ٤٢٢(١٠٣١ میلادی) به غزنه فرستاده شده شامل قلمرو مسعود وانمود گردیده است چنانچه طی همین سال مسعود بمنظور بر مسند قرار دادن یکی از سران آنجا کمک های نظامی برای او تدارک نموده، که وی بعداً تحت الحمایهٔ غزنویان بود. (٣) بنا بر گزارش ماخذ پراگنده از مناطق تحت سلطهٔ غزنوی چنین استنباط میشود که قسمتهای غربی تربلوچستان و منطقه ساحلی مکران در غرب تا نواحی تیز، چاه بهار درمدار دولت غزنوی موقعیت داشته است، که توسط ناحیت صعب العبوری که گذرگاه مردمان کرفچ وبلوچ ها خوانده شده واز امارت نشین کرمان تحت سلطه سلجوقی مجزا میشده است. (٤)

بررسیهای ارزشمند مربوط نیمهٔ اخیر قرن پنجم (قرن یازده میلادی) از نواحی متعلق دولت بی ثبات ودر حال نوسان ابراهیم بن مسعود در دسترس قرار دارد. فخر مدبر مبارکشاه دریکی از حکایات آداب‌الحرب والشجاعه سرزمین‌های تحت اداره شریف ابوالفرج خزانه دار سلطنتی و برادر رضاعی سلطان را چنین برشماری‌میکند: از دروازه های غزنه درسکتور غربی تا تگین آباد بست، مستنگ، قصدار، کج یاتیز (٥)، مکران، گرمسیر(٦)، نرماشیر (شاید درجوار بام درکرمان)، سواحل بحر هند، سیوستان یاسیبی، شورج، کامبی وتمام زمین های مجاور ساحلی هند در سکتورشرقی مناطق ذیل بوده است :

از ارور یا الور، بهکر درسند، سیواری (باز هم سیبی ؟)، بهاطیه یا بتهنده در پنجاب (٨)، دوا (؟)، گجربیلا (؟) (٩)، اوچه، ملتان، کرورد ینو تا دروازهای غزنی. (١٠)

از فهرست فوق برمی آید همینکه بحران سالهای وسط قرن مهار میگردد، درمناطق مفتوحه سبکتگین واخلافش درهند یکبار دیگر استحکام پدید میشود وباپید اشدن حالت بن بست درغرب در مقابل سلاجقه سلاطین غزنه فرصت میبابند تاباپیروی از ماموریت تاریخی دولت غزنوی نیروهای اسلام را در بخشهای شمال غرب هند گسترش داده و

زمینهٔ اسلام را برای غوریان وابنای شان در انجاپی ریزی کنند . درین هنگام با ازدست دادن مراکز بزرگ و لایتی خراسان (نیشاپور ، مرو ، هرات و بلخ) بدست سلجوقیان افتاد غزنه خود و لاهور بصفت دو مرکز عمدهٔ غزنویان متأخر در آمد. (۱۱) کاهش ابعاد دولت غزنویان متأخر نسبت به دورهٔ عهد اول آن نشانهٔ نیرو مندی بوده نه اینکه علایم ضعف باشد رژیم غزنویان بعد از بحران دندانقان تا یکصد و بیست سال در غزنه طول کشید و درلاهور بیست سال دیگر هم پا فراتر از ین مدت گذاشت سلاطین غزنه هنوز هم از زمام داران هند و ، منابع سرشار و معابد جوهر نشان هند و از نیروی بشری غلامان نیمقاره استفاده بعمل میآوردند. بسیج جهاد درین عهد بعین کیفیت روزگاران عهد نخست غزنویان مجسم بوده وحتی از آن هم بزرگتر جلوه نمایی داشته است. تمام سلاطین هرآنچه که طول دورهٔ سلطنت شان بوده وآنهایی که در داخل مشکلاتی بمقابل شان وجود نداشته تاخت و تاز و تهاجم را در هند بر اه انداخته اند. گرچه اسناد و مدارک اند رباب بسیج لشکر کشیها و تهاجمات غزنویان متأخر به هند به گونه ایکه اسناد و مدارک از لشکر کشیها و تهاجمات محمود و مسعود در اوایل قرن پنجم (قرن یازده میلادی) بدسترس است ، درین دوره وجود ندارد و یاد داشت درخوری نشده است رزم نامه‌های پس از حماسه فردوسی عموماً در شرق افغانستان ، غزنه وز ابلستان بملاحظه میرسد . اسدی طوسی و عثمان مختاری در اشعار شان بطور گسترده مبارزات سرداران اسلام را علیه کفار هند باز گو نموده اند (در مورد شهریارنامه عثمان مختاری به فصل سوم این اثر رجوع شود.) تاخت وتاراج وویرانیهای سرزمین هند مجال داد تا سلاطین غزنوی عنعنات باستانی خودرا حفظ و دربارها یشان را به حیث مرکز دانشمندان وسخن پردازان در آرند، وعمارات مجلل وباشکوه اعمار نمایند ، چنانچه قصر مسعود سوم بن ابراهیم در غزنه که اخیراً توسط هیئت باستان شناسان ایتالوی کشف گردیده موید این مدعا است که در بین آنها واضحاً اشیای دارای نفوذ هندی بدست آمده است (رک ذیل فصل سوم).

II

ماههای اخیر سلطنت مسعود

و متواری گردیدنش به هند

مسعود بعدازطی طریق از راه کوههای غرجستان وغور بجانب هریرود قدم گذاشته وبتاریخ ۷شوال ـ۴۳۱(۲۱جون ۱۰۴۰ میلادی) همراه لشکرباقیماندهٔ خود بمرکزمواصلت نموده وبار دیگر غزنه را در تصرف در آورد . مسعودکه نافرجامی معرکه دندانقان را بنابردست داشتن افسران ترکی بدبختی مانند بکتغدی، سباشی، وعلی دایه میدانست ولذا ماه بعداز مواصلتش به غزنه توطئه اعدام آنان را اندیشید ودیر درغزنه بسر نبرده بودکه فضا مکدر گردیدو یأس ونومیدی اورا چنان فرا گرفت که به هند متواری گردید بدین شرح :

اندرین هنگام بوجود آوردن یک جبههٔ مستحکم جهت جلوگیری ازعملیات مهیب وسد نمودن پیشروی رعشه آورسلجوقیان که ازطریق تخارستان بهندوکش ووادی دریای کابل اندیشه میگردید ضرور وبدیهی مینمود زیرا هرگاه سلجوقیان درین مناطق راه میبافتند. حمله ازوادی کابل برمرکز دولت غزنوی اشکالی نداشت. ازهمه مهمتر این بود که تها جمات سلجوقیان به بلخ سدشود، زیرا دیگر مردمان خراسان به داعیه غزنویان و فاداری نشان نمیدادند. واعتماد آنان روبه افول بود وهکذا یک تعداد ازقوای غزنوی که درمحاربات ازهم پاشیده وحالت وحشت زدهٔ روحیه شان را فرا گرفته بود و در اثر یغما و چپاول ترکمن ها درواحه، و زمین های زراعتی مردم بجان آمده بودند که در صدد برآمدند تا شهرشان را بگونه صلح آمیز به سلجوقیان تسلیم نمایند تا آنجا که عناصر رنج دیده خاطر میان جمعیت شهری بلخ آماده توافق با سلجوقیان گردیدند، وازهمین جاست که احمدبن عبدالصمد وزیرمسعود حینی که اندرباب عدهٔ ازعصیا نگران دارای سوءنیت وبد خواه دربلخ سخن بمیان میاورد بدان اشاره میکند. درعین زمان صاحب برید(رئیس دستگاه اطلاعاتی غزنوی دربلخ) ازدست فعالیتهای تخریبی عیارانی که از اطراف بلخ سراز برشده بردند به غزنه اطلاع داده بود ازجانب دیگر سلطان ومشاورانش از اهمیت ستراتیژیکی بلخ در دفاع ازمنطقه علیای آموو شمال افغانستان بخوبی آگاه بودند،زیرا صاحب برید غزنوی طی مکتوبی بدین موضوع اشاره نموده مینگارد که امنیت خراسان با التمام منحصر و مرتبط بر حفظ امنیت این شهر است ، و اگر مخالفان دست یابد

که بلخ را در حیطه تصرف خود در آرند در آنصورت قدرت را هنمایی را بدست خواهد گرفت. (۱۳) والی ختل به نیابت از غزنویان (بیهقی اسم اورا توضیح نداده و احتمال میرود که وی از ذریعه یا منسوب به یکی از خانزاده یا ینجوری یا ابوداود بوده باشد. (۱٤) شهر را تخلیه نموده و احتمالا در ساحل راست آمو بمنطقه شهزاده نشینی خود عودت کرده باشد، که سرانجام آنجا نیز در حیطهٔ قلمرو و تحت نفوذ سلجوقیان در آمد.

سازمانده واقعی مقاومت در بلخ بمقابل فشار های ترکمن های چغری بیگ داود صاحب برید ابوالحسن احمدبن محمد عنبری که معروف به امیرک بیهقی بوده شناخته شده است. در فصل عنبر یان منقول در تاریخ بیهق ابن فندق که در باره بیهق اختصاص دارد آمده است که امیرک مدت پانزده سال در حصار ترمذمقاومت نموده، و در طول اینمدت ازتسلیم دهی حصار به سلجوقیان سرباز زده است. چنین استنباط میشودکه درطول اینمدت مبالغه شده باشد، چه همین موءلف که این مطلب را بازگونموده درجای دیگری یاد آورمیشود که امیرک سرانجام عهدهٔ دیوان رسالت مودود و عبدالرشید را متقبل بوده و هکذ امنشی دربار فرخ زاد نیز بوده است، که در شوال ٤٤٨ (دسمبر ١٠٥٦ میلادی) در دوره حمکروایی سلطان چشم از جهان پوشیده‌است. چنین پیداست‌که‌امیرک ترمذ را دردورهٔ سلطنت مودود وشایددر اواسط سالهای ۱۰٤۰میلادی به سلجوقیان تسلیم‌داده است،چنانچه صدرالدین‌الحسینی موءرخ دربارسلجوقیان این موضوعرا تائید نموده است همین موءلف بیان میدارد که بعد ازسوقیات نا فرجام مودود درسال ۳٤٥ هجری قمری (۱۰٤۳م - ۱۰٤٤ میلادی) بـرخـراسان چغری بیگ و فرزندش الپ ارسلان بمقابل حصار ترمذ ظاهر شدند وبه کوتوال قلعه ترمذیعنی به امیرک بیهودگی مقاومت اورا و اینکه غزنویان موءفق به‌حمایت او نخواهند بودخاطرنشان کردند واذاامیرک پیشنهاد یک نوع تسلیمی شرافتمندانه را پذیرفت، وما یملک خود را در بیهق به ابوعلی بن شاذان وزیرچغری بیگ پیشکش نمود، وخود را ءغزنی در پیش گرفت. (۱٥)

ابن الاثیر از وضع پرآشوب ومحاصرهٔ بلخ بعداز عودت مسعود ازدندانقان اشاره نموده، مگر پیرامون شرح وتفصیل آن مغشوش است. وی توضیح میدارد که آلتون تاق حاجب(بیهقی این اسم را آلتون‌تاش‌ضبط نمرده‌است) اندرین هنگام والی‌غزنویان دربلخ بود، وهنگامیکه چغری بیگ پیشروی‌نمود، وی در شهراندر محاصره قرار گرفت، و بیغو یا پیغو (۱٦) از اقارب‌چغری بیگ اندرین هنگام‌به هرات‌حمله برده بود. سپس‌سلطان

در ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر ـ دسمبر ۱۰۴۰ میلادی)به نیروهای تحت امرمودود واحمد بن عبدالصمد وزیرد ستورداد تا محاصرهٔ شهررا شکستانده ، آلتون تاق را دربلخ ازمحاصره آزاد سازند (به گزارش یومیه بیهقی نیروهای مودود دوماه بعد ازین دستورغزنه را بصوب تخارستان ترک گفت.(لاکن چنانچه گفته آمده است سردسته نیروی مودود به چنان واهمه وهراس ازنیروهای چغری بیگ اند ر شد که مودود ناگزیر به عقب نشینی گردید. والتون تاق تحت چنین رویدادی ناگز یربود بلخ را به سلجوقیان تسلیم بدارد . (۱۷)

بیهقی توضیحات مفصل رویداد ها را چنین بررشته میاورد که دراو اخرشوال یاد راوایل ذوا لقعده ۴۳۱ (اواخر جولای یا اوایل آگست ۱۰۴۰ میلا دی) مودودیک نیروی یک هز از نفری را تحت اداره التون تاش با وعده گسیل نیروی بزرگتر دیگر وی را موظف نمود تا وضع دفاعی را درخط جبههٔ جنگ شخصاً تنظیم بدارد روحیه ودسپلین قشون غزنوی که درزدند انقان به ضعف گرائیده برد درین هنگام نیز پدیداربود ، ازینرو هنگامیکه نیروی غزنوی بغلان را بصوب بلخ ترک میگفت ، قشون التون تاش به غارتگری در اکناف ونواح آنجا مبادرت ورزیدند ودر نتیجه مردم بجانب سلاجقه فرار نموده وچغری بیگ را از رسیدن دشمن اطلاع دادند. امیر سلجوق توانست که نیروهای غزنوی را دریک حمله غافلگیرانه ازپای درآورد واز انجمله صرف آلتون تاش توانست با دوصد نفر به بلخ فرار کند . (۱۸)

بنابر ان مسعود ناگزیر شد تا بمنظور اعادهٔ موقف خود درشمال افغانستان قشون مهاجم نیرو مندتری را تنظیم ودر محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) علیه سلجوقیان بسیج نماید . سالاری این نیرو را مودود فرزند مسعود بعهده داشت ، که اخیراً از معرکه کار زار دندانقان باز گشته بود و بمنظور احیای روحیه مودود درین مأموریت مسعود به سالاران ترکی ار تگین غلامان قصر یا قشون غلام و حاجب بزرگ یاقوماندان اعلی پدر (هردو بعد ازبرکناری بکتغدی وسیاشی به این مقامات رسیده بودند (تعلیق نمود و هکذا احمدبن عبدالصمد وزیرخودرا بصفت کدخدای مودود تعیین نمود . مگر ماموریین سلطان از سلطان مسعود که لجاجتهای او ظاهراً قضا وتهایش را بی مواز نه گردانیده بودرو گردان شده بودند ، از همین رو احمد بن عبدالصمد هنگام سفر اخیر اصرار داشت که سلطان برایش موافقه دهد که حسب آن موقف وزیردر مقابل دیوان عرض مشخص باشد و درطی آن وجائیب ومسوولیتهای وزیر بصورت روشن خاطر نشان باشد . (۲۰)

درین هنگام یک نیروی مجهز از گزیده ترین عساکر در غزنه گرد آورده شده سلطان به افتخار آنان دعوت وداعیه مجللی در باغ فیروزی ترتیب داد و متعاقب، این نیرو از حضور سلطان ریژه رفته و معاینه گردیدند، قطعات نظامی هریک در دشت گل زار جداگانه مورد معاینه قرار گرفت. نخست نیروی تحت فرماندهی مشخص مودود که متشکل از غلامان سرای مجهز بازره، نیزه، اسپ های تگاور میدان رزم، اشتران سریع السیر معاینه بعمل آمد، و سپس یک قطعه پیاده و یکدسته عساکر غلام متشکل از یکصد و هفتاد نفر سواره نظام و هشتاد نفر از غلامان شخصی ارتگین حاجب و به تعقیب یک قطعه غلامان سرای و بیست نفر سرهنگ که اکثر شان مجهز با یونیفورم، اسپ و اشتر سواری بود معاینه بعمل آمد و در پایان یکدسته از افسران مورد معاینه قرار گرفتند. بنا بگفته گردیزی عساکر پیاده نظام مجموعاً چار هزار نفر را احتوا مینموده است. مقدمات و ترتیبات این بسیج چنان بود که سلطان خود شخصاً از ین نیرو نظارت داشته باشد مگر در چنین هنگامی مسعود طرح حرکت به هندرا پی ریزی نمود (۲۱).

قشون مودود در نیمه محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) (۲۲) از طریق معابر هندوکش بجانب شمال در حرکت افتاد. در منزل اول برای این منظور در محلی بنام «هیبان» یا «اوپیان» فرود آمد، مگر این منطقه که واقعاً کدام یکی از محلات بجانب شمال بود طور واضح و یقین معین نگردیده است. گردیزی و بیهقی هردو به تکرار از ین محل به ارتباط سوقیات مودود یاد آوری ها کرده اند وهم ابن با با در کتاب راس مال الندیم به ارتباط رویداد های که منجر به قتل عبدالرشید گردیده ازین محل تذکر بعمل آورده است اما به هجا ها و تلفظ های متفاوت از آن سخن گفته شده است. عبدالحی حبیبی که به تصحیح و تحشیه تاریخ گردیزی همت گماریده این محل را به نسبت اینکه هنوز هم منطقه ای به همین نام در پروان وجود دارد، اوپیان خوانده است. بیهقی دریک موقع پروان واو پیان را ممجوعا هدف سیاسی یکی از سوقیات نیروهای غزنوی قلمداد کرده است. (۲۳) طرح عمومی چنین بودکه قوای غزنوی در قرار گاه بلخ که مشتمل از قوای قرار گا وبقایای التون تاش بود ازبلخ بحرکت افتاده و بانیروهای مودود ملحق گردیده وسپس این قوای مشترک تخارستان را از وجود ترکمنان پاک کنند، این طرح عقیم گردید، زیرا که سلطان خود ازپلان رفتن بلخ منصرف و

در عوض آهنگ دیار هندکرد و در آنجااز اریکه قدرت سرنگون و بقتل رسید. با این و صف طرح عملیات دسته جمعی قشرنش نیز بسر کردگی مودود درشمال افغانستان نقش برآب گردید خبررقت آور برکناری وقتل مسعود برای مودود که اندرین هنگام دراو پیان بود رسید. (۲٤)

در چنین یک موقعی که دولت غزنوی در سراشیبی ادبار دست و پا میزد و یک بحران عمومی فضای آن دولت را فرا گرفته بود مسعود نا گزیر بود تابر تا آرامیهای که در سرزمین وحواشي سرحد که نسبت مصرو فیتهای روی داد ها ی خراسان از نظرافتاده بود برآن عطف توجه بدارد . لذا مسعود بعداز باز گشت از دندانقان به غزنه در خلال همان روز های اول تاریخ شوال ٤۳۱ (اوایل جولای ۱۰٤۰ میلادی) یکی از غلامان اسبق‌قصر بنام نوشتگین نوبتی را موظف نمود تا به بست رفته و آن منطقه را شدیداً تحت نظارت قرار دهد چون ترکمن ها، خراسان غربی را قبل برین به تصرف در آورده‌بودند ، سلطان اندیشه داشت که مآ لاً آنان برسیستان‌حمله ور خواهند شد . واز جانب دیگر چنین واضح شد که شخصی‌بنام بوالفضل‌کرنکی‌یکی‌ازصاحب بریدان غزنوی (۲۵) که باسلجوقیان مناسبات و ارتباطات خائنانه داشت به بست فرار نموده و بمنظور تعقیب دستگیری اوابوسهل زوزنی رئیس دیوان رسالت درپایان ذوالقعده ٤۳۱ هجری قمری ، اوایل آگست ۱۰٤۰ میلادی به بست اعزام گردید . بیهقی به این ارتباط اندیشه نموده است که گرچه ابوسهل زوزنی نسبت اجازت فرار ابوالفضل خشم سلطان را علیه خود برانگیخت و اگر چنانچه در ین هنگام در بست نمی بود درینصورت‌به معیت ستون های قوای مسعود روانه هند می‌بود و در ماری گله بمخالفت نیرو های متمرد گرفتارمی‌آمد . علاوتاً محمد بعنوان نخستین انتقام از دشمن دیر ینه اش او را به جرقه اعدام می‌سپرد . (۲٦)

گردیزی خاطر نشان میدارد بمجرد اینکه ابو سهل به این ماموریت رهسپاربست گردید در محرم ٤۳۲ هجری قمری (سپتمبر ۱۰٤۰ میلادی) سوقیاتی علیه اغتشاشیون در دامنه کوههای‌مجاور غزنه یعنی در اطراف سلسله کوههای میان گردیز موجود ه وولایت پکتیکا که بجانب شرق به سرحد پاکستان امتداد دارد براه انداخته شد ، و گردیزی مردمان این سلسله جبال را افغانان خوانده است و دل چسپ تراینکه بیهقی آنان را خلج خوانده است . (۲۷) رهبراین سوقیات کوتوال یا قوماندان قرار گاه غزنه ابوعلی از ین سوقیات در ربیع الاول ٤۳۲ (دیسمبر ۱۰٤۰ میلادی) با پیروزی بازگشت نموده . (۲۸)

از فیصله های خطیر مسعود در ما ههای اخیر سلطنتش همانا تصمیم سفرا وبجانب هند بود ، طوریکه وی از ین سفر توقع داشته تا زمستان را در قلاع ویهند وادی سند (و یهند در سانسکریت او را بهنده تلفظ شده وامروز اوند گویند و موقعیتش در ساحل دریای سند در پانزده میلی شمال اتک است .)

شاید معبرمر مناره ، معبر مهناره همان محل یا دهکدهٔ بوده است که بیرونی آن را واقع در ملتقای دریای کابل واندوس یاد کرده است.(ودر پشاور وگیری) گیری شاید همان شاهبازگیری (Shahabaz) یاکپور- ده‌گیری درچهل میلی شمال شهر پشاور ، محلی استراحتگاه درمسیر جاده کابل وهند خوانده است) . (۲۹) وزیر احمد بن عبدالصمد پیشبینی کرده بود که سلطان‌نظر داشته است بعوض اینکه راه هند پیش گرفته شود بکمک مودود راه بلخ در پیش گرفته شود، مگر این فیصله در اواخر محرم- شروع صفر ۴۳۲ اکتوبر ۱۰۴۰ میلادی بمشاوران سلطان ابلاغ گردید. و لایات شمال دولت غزنوی در یک وضع متلاشی قرار داشت بلخ وتخارستان بدست بورتگین ابراهیم بن‌نصرقره خانی ، فرزند ایلک نصرمتوفی۴۰۳/۱۰۱۲-۱۰۱۳میلادی که از رقبای محمود غزنوی بر سر تجزیه سرزمین های سامانی‌بود وتمغاج‌یاتبغاچ خان متوفی ۴۶۲- ۱۰۶۸ میلادی افتاده بود (۳۰) بورتگین به استحکامات موضع خود در شمال کوههای علیای وادی آمو پرداخته بود ومردمان مهیب کمیچی آن کوهپایه ها را در امر سرکوبی وتاخت‌وتاز بروادی های ختل وچغانیان استعمال مینمود. مسعود آرزومند بود که باواگذاری قلمرو های ساحل جنوب آمو بورتگین را علیه سلجوقیان برانگیزاند. گرچه مسعود بمجرد بازگیری غزنه نمایندهٔ خودرا بدربا را رسلان خان سلیمان یکی از شهزادگان بانفوذ دیگر قره‌خانی اعزام‌نمود، ولی مسعود می اندیشید که سلجوقیان از پیروزی وتفرق شان در رویارویی معر که دندانقان به شهزاده قره‌خانی توضیحات ارایه خواهند نمود ولذا کمک‌مستقیم‌نظامی وسیاسی‌را ازوی کمتر توقع داشت

اندرین هنگام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری تحت فرماندهی شهزاده مجدودبن مسعود(تاریخ واقعی آن ثبت نگردیده) برای حفظ امنیت ملتان که در وسط وادی سندا حر از موقعیت نموده ونفوس قابل ملاحظه اسماعیلی در انجای میز یسته‌اند ودر دوران غزنویان از گزند روز گار مصئون بود وانتظار میرفت که در زمان سلطنت مودود دست به اغتشاش زنند به آنجا اعزام گردید . (به صفحات ما بعد رجوع شود) (۳۲) چنین پیداست که سلطان از دیرگاهی اندیشه داشته است که به هند منتقل شود

این موضوع از ورای مواصلت ایـزدیار بن مسعود از قلعه که بیهقی آنـرا نغر وگردیزی آن را برغند، درحوالی غزنه که واضحاً ازآنجا فاصله بیشی نداشته است اثبات شده میتواند. (۳۳) ایزدیا را ندرین هنگام محمد بن محمود برادر بر کنار شده مسعود را همراه (اینکه واقعاًدرچه هنگامی محمد ازقلعهٔ مندیش به نغر (برغند) انتقال داده شده واضح نسیت) با چار فرزند محمد هریک احمد، عبدالـرحمن (یاعبدالرحیم) عمرو عثمان باخود بغزنه آورد. درغزنه پای‌تخت دولت غزنوی اعزاز واکرام شاندار ازتمام این چهار نفرزندانی بعمل آورده شد. محمد مفتخر بدریافت لقب تشریفاتی مخاطبه یعنی برادر امیرعالی گردیـد. (۳٤) پسرانش هـریک بدر یافت خلعت وهرکـدام به دریافت هـزار دینار مفتخر گردیدند، احمد فرزنـد ارشد محمد با شاهدخت حره گوهـر ازدواج نمود، پسران محمد هرکدام با لمقابل‌تحریری وتقریری تحلیف تابعیت‌بجا آوردند. از براهین‌همین پیداست که مسعود بعداز ینکه تخریبات‌وحوادث نا بسامان درخراسان‌وضع رقت باری را موجب شده بود درصدد یکپارچه ساختن ووحدت‌سلاله ازهم پاشیده تاراضی‌خود بوده است، تا همبستگی دودمان خودرا اعاده نماید. گرچه نگهداری محمد وفرزندانش درافغانستان درهرصورت نسبت نداشتن‌خاطره خوش‌خطرناک بوده است، تااینکه اوخود به هند متواری گردید. (۳۵)

مشاورین سلطان از کابینه به رهبری وزیر اعتراض داشتندکه اوضاع درافغانستان آنقدر مایوس کننده نیست‌که قلب‌اصلی‌سلطنت غزنوی وزمین‌های پیرامون آن‌را ترک باید گفت. یک نیروی‌نظامی قوی میتواند مصئونیت بلخ وتخارستان را علیه سلجوقی ها فـراهم نماید. هم چـنان درست نیست پنداشته شود که هندی‌ها هواه خواه سلاله غزنوی استند، وهندوستان پناه گاه مصئون تدارک‌میکند، و عساکر غلام غزنوی، که بعد از دندانقان روحیه شان تضعیف‌ونارضایتی شان برانگیخته شده است، وچه بسا که از ادامه قدرت این سلالـه هـم تشویش دارند وبرآن ها اعتماد شده نمیتواند که خزاین غزنوی را طور محفوظ ومصئون به هنـد انتقال دهند ودرعین‌زمان هند وهارا درآن سرزمین تحت سلطه درآرند. احمدبن عبدالصمد اندرین مورد چنین گـفته است :

اگرامیر صرف ازین جهت که دشمن درپای دروازه های بلخ درنبرد است رهسپار هند میشود باید گفت این دشمن بهرحال نیرو وتوان تسخیر شهر را ندارد، زیرا قـوای‌مدافـع ما آنـقـدر برآنان برتری دارندکه میتوانند از شهر برآنها حمله ورشوند وترکمنان را در بیرون ازآن نگاه دارند. اگر چنانچـه امیربه کمینه‌های خدمتگاران خود دستور دهد که پیشروی درمحـاز صورت گیـرد و منطـقه از لوث مخالفان پاک گردد پس چه لزومی خواهد داشت آهنگ دیار هند کردن؟ بهتر است که زمستان را در

غزنه که مصئون تر است بدانیم ، ثناو ستایش مرخدای راست. واما اگر چنانچه امیر راه دیار هند در پیش گیرد و فامیل و خزاین خود در ابدا نجا انتقال دهد ، وآنگاه دوستان ودشمنان ازین جریان آگاهی یابند ، در آنصورت آن جلال و ابهت دودمان غزنوی از هم پاشیده شده و بر حضیض افول پهلو خواهد زد ، که در ینصورت هر دشمن طماع جهت بدست آوردن توشه ای برای خود دست اندر کار خواهد شد. از جانب دیگر برهندوها نیز که این همه خزاین و فامیل شما به آن دیار انتقال می یابد اعتمادی شده نه میتوانند که این خزاین را به هند نقل میدهند در مسیر راه شان تا هند که از هر طرف جناح های آزاد وجود دارد چه اعتمادی بر امانت داری آنان شده میتوانند ؟

ابوعلی کوتوال با ابراز نظر نظامی خود قرت بیانات احمد بن عبدالصمد افزوده ی اندرین باب چنین اقامه نموده است : حتی اگر غزنه تحت تهدید قرار گیرد باز هم حفظ خزاین و خانواده سلطنتی در دژ های افغانستان نسبت به مسافرت غیر مطمئن در سرزمین های هند سهلتر و مطمئن تر است .(۳۶) اینگونه مناقشات در پر تو استبداد رأی سلطان راهی از پیش برده نمیتوانست و باآنکه مشاوران وی میان خود این گونه استبداد رأی را محکوم مینمودند ، ولی باز هم برهان و منطق سلطان را تغییر داده نمیتوانستند . یأس بر او چنان سایه افگنده بود که گویا موقف دولت او در غرب قلمروش هم باز جان نخواهد گرفت. چنانچه وقتیکه عبدالله قره تگین سپاه سالار غازیان پیشنهاد نمود تا یک قوای عظیم پیاده و سواره نظام بمنظور عملیات انتقام جویانه در خراسان از هند تدارک شود مسعود این پیشنهاد را محکوم و بی محتوی خواند ، واذعان گردید که چون قبلاً غزنوی ها در مرو به اریکه قدرت رسیده بودند (اشاره به پیروزی محمود بر سامانیان در خراسان است) حال آن نیرو و ابهت ما در مرو افول کرده است . درعین حال مسعود وزیران وکار مندان خود را رسماً اجازه داد تا حین مواصلت سلجوقیان بخدمت شان شامل کار شوند و هر کاریکه برایشان پیش کش شود آنرا بپذیرند. سلطان میگفت که مثلاً ابوالقاسم کثیر ثروت دارد و میتواند منصب وزارت را خریداری کند ، وابوسهل حمدونی هم توانا ست که دیوان عرض را در رژیم جدید بدست آرد . (۳۷)

اندرین هنگام خزاین ، مایملک قیمتی که در قلعه های دور از مرکز مانند قلعه های که در مرکز وشرق افغانستان چون دیدی رو Didi-Ru ، مندیش در غور ، نای لامان در اجرستان (جایی که مسعود سعد سلمان شاعر در آنجا زندانی گردید) ، مرنج (قلعه معروفیست که مسعود سعد روزگاری در آنجا زندانی بود) ویک قلعه دیگر یکه از متن گردیزی هویت آن بدرستی استنباط شده نمیتواند.(۳۸) همه در غزنه گرد آورده شد. بعد از چار یوم گفتگو ومذاکرهٔ مشاوران با سلطان نظر او انعطاف نیافت ،

و از طرح خودش منصرف نگردید، بناءً بتاریخ اول ربیع ۴۳۲ هجری قمری (نومبر ۱۰۴۰ میلادی) تمام گنجینه‌ها، فلزات قیمتی، زیورات، تکه‌های نفیس وغیره (بنابقول حسینی تمام این متاع مشتمل بر ۳۰۰۰ بار دینار نیشاپوری، هراتی، مغربی و سکهٔ محمودی و انواع گوناگون شمش (زر وسیم ضرب ناشده)، جواهر، ظروف قیمتی وغیره بوده است(یکجای با حرم سلطان بر پشت اشتران راه هند در پیش گرفتند. محمد وچار فرزندش همراه با کاروان در راه افتادند، مگر بنابقول گردیزی وی از برغند بازگشت نموده برد. بنا بقول بیهقی وی درقلعه غزنه تحت نظارت سنگوی بوده است. (۳۹) درین مقطع زمان بیهقی جلد نهم مجلدات خود را بپایان میرساند وگزارشـــات وتوضیحات متواتر وی پیرامون رخ داد هـای خوارزم تحت ساطه غزنویان و روی داد هـای ری وجبال در دورهٔ سلطنت مسعود که در جلد دهم آورده است شروع میگردد. متأسفانه بخش بعد از رویداد هـای خوارزم در دسترس قرار ندارد، ولذا اندرباب جریانات چگونگی برکناری مسعود ودوره دوم سلطنت کوتاه مدت محمد به تاریخ گردیزی من حیث یگانـه مأخذ موثق رجوع شده میتواند که گزارش هـای خلع مسعود ودوره حکومت دوم و مختصر محمد و انتقام جویی مودود را بصورت مفصل در اثر ابن بابا وباز بصورت ناقص در اثر حسینی وجوزجانی میتوانیم خو اند.

III

برکناری مسعود و دورهٔ دوم سلطنت محمد

قوای مسعود ممکن از طریق کوهساران غزنه را بجانب پشاور ترک گفته و از آنجا به سواحل سند گام نهاده اند. یکی از مطول ترین ستون نیروها با مسعود در پیشاپیش از رود عبور نمودند که فرجام نیک در قبال نداشته است چنانچه بقیهٔ نیروکه هنوز از رود عبور نکرده بودند فرصت را غنیمت شمرده به رهبری انوشتگین بلخی سالار ترکی و دسته از غلامان سرای دست به تمرد زده و خزاین سلطنتی را به یغما بردند اغتشاشیون سپس در شبانگاه ۱۳ ربیع الثانی ۴۳۲ هجری قمری (۲۰–۲۱ دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) محمد برادر مسعود را به سلطنت برداشتند. محمد شاید در برابر تهدید ها و فشار جسمانی به پذیرش مقام سلطنت بعوض برادر خود مجبور ساخته شد و بقول میرخواند حتی برای پذیرش مقام سلطنت به مرگ تهدید گردید. چار پسر محمد صرف مدت کوتاه قبل بمقابل مسعود تحلیف بیعت بجا آورده بودند. (۴۰) درحقیقت امر مسعود با بخش کوچک از نیروهایش از رود سند و به عقب گذاشتن محمد و فرزندانش با بخش بزرگی از نیروها و خزاین سلطنتی در عقب جبهه بذات خود عاقبت اندیشانه نبوده است؛ چنین پیداست که مسعود نتوانسته بود روحیه و مورال و عکس العمل آنان را علیه خود متعاقب پیامد شکست نیروهایش در خراسان ارزیابی درست نماید. نیروی غزنوی نه تنها اعتماد خود را بر استعداد و درایت مسعود در میدان پیکار از دست داده بودند بلکه اندیشه و قضاوت کلی او را در برابر براه انداختن غزا علیه هندوهای مشرک و یغما و چپاول نمودن آنان و باز در پرتو این بی دادی ها به تابعیت و ادار ساختن شان، تردید داشتند. با واگذاری و ترک واقعی غزنه هرگونه معاذیری را که او از رفتن به هند و گردآوری لشکر بمنظور انتقال از ترکمنان خراسان در نظر داشته در نظر سپاه غزنوی عاری از درایت و قابل پذیرش نبوده است، چه سپاه غزنوی در پرتو چنین تصمیمی می اندیشیده اند که چنین اقدامی مفهوم سرنگونی دولت غزنوی را که روزی سلطنت بزرگی داشته اند دارد. بعداً شایعه یی براه افتاد که گویا قوای متمرد، در وجود محمد آن درایت و استعداد را که یک بار هم مساعی و تلاش هایش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی برای احراز مقام سلطنت به حیث یک منجی نظامی که اندیشه دست اندر کاری هایش آن شکوه و جلال پارینهٔ دولت غزنوی را احیا خواهد کرد و سپس فرجامی بار نیاورد نمی دیدند. بناءً محمد جز یک قیافه

تشریفاتی چیزی بیش نبود وصرف به این منظور براریکه تاج وتخت گزیده شد تا عمل قشون متمرد را دربرکناری مسعود صبغه قانونی بدهند .

محمد هیچگاه چیزی بیشتر از یک آلهٔ دست سالاران جاه طلب ودیگرخرد خواهان نبود وچنین مینماید که پاره‌یی از گزارش‌ها اندر باب نابینایی او صادق باشد. بهمه حال این مسئله وضاحت ندارد. نابینا ساختن محمد توسط مسعود بهنگام برکناری اش در مأخذ آنوقت از قبیل بیهقی وگردیزی بچشم نمیخورد، وحتی ابن الاثیر یا مجمع الانساب شبانکاری در ینمورد توضیحی ارائه نکرده‌اند مسعود محبوس بوده واز نعمت بینایی کامل برخوردار بوده است ، چنانچه نامهٔ مسعود راکه عنوانی اش انشادشد، وطی آن پیرامون مقدرات علی قریب یا خویشاوند سالار خائین ترکی گزارش ارایه شده خود قرائت نموده است. مأخذ گواهی داده است که حتی وی آن اشتر با دپای راکه حامل نامهٔ سلطان از هرات برای او بوده از فراصل بعید دیده است (۴۳) گردیزی از همه روزگاران پیرامون نابینائی محمد اندر هنگام جلوس بار ثانی اش براریکه تاج وتخت غزنه توضیحی نداده است، بعضی مأخذ ومنابع متأخر مانند ابن بابا، حسینی، ابن فندق، ابن الاثیر، جوزجانی وفرشته ذکری از نابینائی (مکحول - سمول) محمد بعمل آورده‌اند. بناءً درمورد نابینائی محمد حد احتیاط را باید حفظ کرد، گرچه احتمال میرود که وی درجریان ده سال زندان چشم خودرا از دست داده باشد، ودرچنین موردی باید ماخذ ومراجع تنظیم و تلفیق داده شود . (۴۴) .

بنابر بیانات ابن بابا مسعود اندکی پیش از انکه قشونش دست به تمرد زدند، از اندوس درویهند عبور نموده بود . (۴۵) مسعود همراه با یاران وفادار قشون خود به حصار ماریکله (ماری‌گله موجوده) که میان گذرگاه تپه‌های پست بین اتک ور او لپندی درچند میلی شرق حسن ابدال واقع است پناه بردند، بنابر روایت راورتی رهزنان ودزدان درین تپه ها آشیان داشتند و منشا نام گذاری آن همین است یعنی «ماری قلعه» قلعهٔ پناه گاه مسافران (۴۶) شورشیان متمرد علیه همراهان محاصره شده مسعود بهم در آویختند . شورشیان متمرد طور واضح بر محاصره شدگان برتری داشتند برخی از روایات حاکیست که مسعود بنابر توصیه و مشوره مادرش خود را تسلیم داده است ولی ابن الاثیر آن را یک پرداخت اساطیری میشمارد. بنابر قول گردیزی شورشیان متمرد با فیل‌ها یشان به ماری کله رخنه کرده ومسعود رادستگیر کردند وبستند. بنابر اقوالی محمد دستور صادر نمود تا بمقابل برادرش مسعود پیشامد مناسبی مرعی شود، سپس مسعود و خانمش سارا خاتون ، صبیه قدرخان یوسف قره‌خانی به حصار گیری یعنی حصار مورد پسند خود انتقال یافتند ، وگردیزی آنجا را متواتراً یکی از استحکامات

غزنوی‌ها در شمال غرب هند خوانده‌است .(۴۷) ابن الاثیر روایت کرده است که مسعود در ین زندان از نابسامانیهای روزگار و خاطره های ضجه آورنده داشته است ، چه تفاوتی بین گذشته وحال. (۴۸) دورهٔ دوم زمام داری محمد گذرا وکوتاه بود . قدرت واقعی درین زمان بدست فرزندانش قرار داشت . از ورای یادداشتها پیدا است که درمیان فرزندان محمد احمد فرزند ارشد وی بیشتر زمام قدرت را در دست داشته است و اکثر مأخذ ومنابع ازکارنامه هایاویادآوری کرده‌اند اگرچه گردیزی وابن بابا پیرامون کارنامه های وی توضیحی نداده اند (مگر ابن الاثیر وحسینی اور ابی باک و تند مزاج قلمداد نموده اند. احتمال دارد که مأخذ ومراجع متأخر بنابرتحت تأثیر قرار گرفتن اوضاع واحوال مسعود ، سلطانی که درین هنگام درمنجلاب ادبار وواژونگی روزگاروتألم طولانی‌دست وپامیزده است ، تصویری که بعداً از مسعود به‌حیث‌سلطان‌شهید ساخته شد احمد راچنان بد تصور کرده باشند که ازکارنامه های او یادآوری نکرده اند. ولی انوشتگین بلخی ودیگر رهبرانیکه دردوران زمام داری مسعود مورد تبعیض یابی‌عطوفتی قرارگرفته بودند برای انتقام گیری از مسعود از احمد حمایت واو را یاوری‌میکردند. سلیمان‌بن یوسف‌بن‌سبکتگین که‌درسال ۴۲۲(۱۰۳۱ میلادی) پدرش توسط مسعود ازکاربرکنار وبه زندان افگنده شده بود در زندان پدرود زندگی گفت در ردیف این رهبران قرار داشت ، وکذا فرزند سپه سالار علی بن ارسلان مشهور به قریب یاخویشاوندکه پدرش از ابتدای دورهٔ اول سلطنت مسعود یکی از حامیان محمد بود ونسبت پیمان شکنی‌هامسعود اورا به غدر گرفته‌واعدام کرده بود ، درمیان مخالفان مسعود قرار داشت. هم چنان‌مسعود بمناسبت کینه توزی‌علیه محمودیان یا پدریان که در دوران پدرش شخصیتهای باقدرت بودند خواستارکاهش قدرت‌آنان بود وتاآنجا که این رویدادها خصومت متداوم را علیه مسعود برانگیخت و پیامد منجر برآن شد تا غلامان سابق یوسف و غلامان علی قریب وغلامان دوسالار دیگر یکی اریارق و دیگر آسغتگین که مسعود علیه شان جفا کرده بود درکار زار دند انقان ترک خدمت نموده و باسلجوقیان‌هم دست‌گردیدند (۵۰)

مسعود مخلوع یک ماه در قلعهٔ گیری در بند گذرانده تا اینکه بنا بر تحریک احمد پسر محمد بقتل رسید. گردیزی نظر دارد که محمد برادر مسعود از روید ادقتل برادر آگاهی قبلی نداشته است و حکم جعلی مبنی بر اعدام وی بز ندان بان ارائه شده بوده است . حسینی وابن الاثیر که دربسامورارد معلومات قصه گونه ارائه کرده اند برانند که احمد از پدرش مطالبه کرده بود تا با حکم اعدام مسعود موافقت کند. بنابر همین دو مأخذ اخیر نظرها چنین‌است که مسعود ، اول اعدام و سپس درچاهی افگنده ویا خاک پرشانده شده است و یا اینکه زنده در چاهی رها و سپس انبار های خاک ، بروی

انباشته شده است. بنابر گفته ابن بابا سر مسعود از تنش جدا ساخته شده بود. گردیزی تاریخ مرگ مسعود را یازده جمادی الاول ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۷ جنوری ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است) و ابن بابا اشتباهاً صفر ۴۳۳ (اکتوبر ۱۰۴۱ میلادی) را تاریخ مرگ مسعود خوانده است (به ضمیمه الف این اثر مراجعه شود تاریخی را که گردیزی سال وفات مسعود خوانده ظاهراً تاریخی است که در بخش مفقود الاثر مجلدات بیهقی از آن ذکر رفته بوده است زیرا که این توضیح بنابر تاویلی است که ابن بابا در حواشی یکی از نسخه های کتاب راس مال الندیم گزارش داده به نظر میرسد که وی به تاریخ بیهقی دسترسی داشته است (جهت معلومات بیشتر به صفحات بعدی این اثر رجوع شود.) جوزجانی نگاشته است که مسعود هنگام مرگ چهل و پنج سال داشته است. (۵۱) محمد به تعقیب مرگ مسعود عزانی مودود فرزند مسعود که در تخارستان بود نامه یی نوشت و او را حالی نمود که پاداش توسط فرزندان احمد ینالتگین سپه سالار اردوی مسعود در هند که در آنجا در سال ۴۲۴ هجری قمری مطابق (۱۰۳۳ میلادی) علیه مسعود یعنی کرده بودند بقتل رسیده است. (۵۲)

IV

انتقام جویی مودود

هر انکسی که طراح قتل مسعود بوده باشد حقیقت اینست که او پدرود زندگی گفت و مودود فرزندش یک نیروی نظامی نسبتاً بزرگی را در شمال افغانستان تحت اداره داشت، بمنظور انتقام خون پدر سرزنش و مجازات کسانیکه حلف و فاداری و بیعت مسعود را نادیده انگاشته و به او غدر کرده بودند بپاخاست.

از ورای صفحات بیهقی میتوان جسته جسته مطالبی را اندر باب فعالیتها و جولانگاههای زندگی ابوالفتح مودود و قبل از قرار گرفتنش بر اریکه تخت و تاج غزنه در سال ٤۳۲ هجری قمری (مطابق ١٠٤١ میلادی) گردآوری کرده بدون تردید وی با پدر در طرح کارنامه های نظامی انباز و وظایف و مسوولیتهای عدیده را متقبل بود بدین سان وی در شوال ٤٢٥ در سوقیاتی همراه با پدر (وسط سپتمبر ١٠٣٤ میلادی) غزنه را ترک و از طریق بست، هرات و شمال خراسان به گرگان و طبرستان گام نهاده بود. وی در جریان پیکارهای گرگان سالاری یک قشون چار هزار نفری سوار نظام را بعهده داشت. با دریافت اطلاعات پیرامون فعالیتهای ترکمنان در ری فیصله بعمل آمد تا مودود و دسپه سالار علی دایه را در موقع جشن مهرگان در پایان ٤٢٧ هجری قمری (مطابق خزان ١٠٣٦ میلادی) در رأس قشون بزرگی بصوب بلخ اعزام دارد؛ هردو سالار تا وسط جمادی الثانی ٤٢٩، آخر مارچ ١٠٣٨ میلادی به غزنه باز نگشته و همانجا ماندند. درین هنگام گزارش واصله مشعر بران بود که او ضاع وادی های علیای آمو از اثر بورتیگن قره خانی در ختل آن چنان دستخوش آشوب و غارت قرار گرفته است که سلطان مسعود او ضاع را در آنجا بحرانی تر از آشوب ترکمنان توصیف نمود و لذا اسم مودود را بعنوان سالار یک نیروی متمرکز در ختل درمیان گذاشت، مگر بنابر مشوره وزیر احمد بن عبدالصمد ازینکه فتنهٔ ترکمنان در خراسان شدید بود رونهادن به ختل درچنین شرایطی دشوار می نمود، لذا اسم شهزاده از احراز این سمت حذف گردید. (٥٥) در صفحات قبل گزارش گردید که مودود در دندانقان شجاعانه رزمید مگر نافرجام.

مودود فرزند دلبند سلطان مسعود همواره مقرب درگاه پدر بود چنانچه در جریان جشن رسم گلگشت دشت شاه بهار ٤٢٨ هجری قمری (مطابق ١٠٣٧ میلادی) مودود همراه با برادران خود مجدود

عبدالرزاق وسعید مورد الطاف پدر بودند. امیر سعید فرزند مسعود و لیعهد بود (کلمه سعید اگر چنانچه اسم خاص نباشد در انصورت امیر سعید امیر با سعادت را میرساند چنانچه سلاله سامانیان این کلمه را به همین مفهوم بکار برده‌اند؟) (وی در ربیع الاول ۴۳۰ هجری قمری، مطابق ۱۰۳۸ میلادی چشم از جهان پوشیده، ومودود به عوض وی بمقام و لیعهدی گزیده شد یعنی موقفی را که درآغاز سلطنت مسعود بدست آورده بود، وسپس آن را از دست داد و با مرگ برادر باز همان موقف را بدست آورد. (۵۷)

تاریخ تولد مودود بصورت دقیق واضح نیست تابه استناد آن سن واقعی اش مشخص گردد، گر چه بیهقی اورا بعنوان بزرگترین فرزند سلطان خطاب نموده است. بیهقی گزارش مبسوطی اندرباب از دواج مودود با یک شاهدخت قره خانی که بخشی از ستراتیژی مسعود را احتوا مینمود ه ارائه کرده است، بدین مفهوم که میخواسته که از طریق پیوند از دواج پسرش با شاهدخت قره‌خانی ع قدرخان یوسف کاشغروختن، او را در زمرهٔ متحدان خود حفظ نموده از برادر ورقیبش علی ابن حسن هارون بغرا خان معروف به علی تگین که در ماوراءالنهر از رقبای سلطان محسوب میشد جدا داشته باشد. (۵۸) چنانچه گفته آمده است که مذاکرات پیرامون از دواج سلطان مسعود باشاه خاتون صبیه خان واز دواج مودود باصبیه بغراتگین سلیمان فرزند ارشد و ولیعهد خان در اوایل ۱۰۳۱/۴۲۲ میلادی شروع گردیده بود (بیهقی متواتراً اخیرالذکر را ارسلان خان یادکرده است بصفحات قبل رجوع شود.

مذاکرات پیرامون از دواج، چندی ادامه یافته است. گزارش حاکی است که عروس مودود در سال ۴۲۵ هجری قمری مطابق ۱۰۴۳ میلادی در راه حرکت بجانب غزنی چشم از جهان پوشید. (۵۹) چنین بوده است که شهزادگان قبل از بلوغ نامزد میگردیدند و هم چنان درخورد سالی عروسی میکردند، مگر عهده های را که مودود در دوران سلطنت پدر متقبل برده گواه برآنست که وی در اوایل سلطنت پدر به سن رشد بوده است. بنابگزارش جوزجانی مودود درسی ونه سالگی پدرود زندگی گفته است، که با نظر داشت آن میتوان معتقد شد که مودود در سال ۴۰۱-۱۰۱۰-۱۰۱۱ میلادی یا در سال ۱۰۱۱/۴۰۲-۱۰۱۲ میلادی باید پا بعرصه وجود نهاده باشد. در ینصورت توضیح ابن الاثیر مبنی براینکه مودود بهنگام مرگ بیست ونه ساله بوده است صدق نمیکند. (۶۰)

خبر این همه رویدادها در تخارستان به اطلاع مودود رسید. اندیشه‌ها همه پیرامون تقویت نیروهای غزنوی در بلخ وانجام عملیات بمقابل سلجوقی ها برای مدتی متوقف ماند، مودود نخست بقرارگاه

اوپیان در هندوکش بازگشت وسپس بمشورهٔ احمدبن عبدالصمد از معابر کوهستان ها عبور نمود وبمنظور استقرار نظم درغزنه راه آند یاررا درپیش گرفت . آگاهان را نظر بران بودکه با ورود موسم بهار محمد وقشون یاغی معیتی وی برای بدست آوردن پایتخت غزنه بانجار وی خواهندآورد. درغزنه از مودود پذیرایی شانداری بجا آورده شد ، و بقیه ما ههای زمستان را درغزنه گذرانند (اواسط۴۳۲ هجری قمری مطابق اوایل ۱۰۴۱ میلادی) وطبق تشریفات معمول نسبت قتل پدرش به عزاو ماتم مرگ پدر پرداخت (امیرشهید) ونیروهای خودرا که با او در بلخ بودند به غزنه فرا خواند. (۶۱)

گزارش هاحاکی است که نیروهای مودود بانیروهای محمد تا شروع فصل بهار باهم روبرو نگردیدند . این بابامصاف نیروهای متخاصم را بتاریخ ۱۳ رجب ۱۰/۴۳۲ مارچ ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است ، درحالیکه حسینی و ابن الاثیر وقوع این پیکار را بتاریخ سوم شعبان /۸ اپریل (یک تفاوت بیست روزمیان گزارش‌ها) خوانده اند. دردونسخهٔ زین‌الاخبارگردیزی که ازگزند روزگارمحفوظ مانده پیرامون شرح جنگ میان نیروهای‌مودود ومحمدکه نسبت انتقام‌گیری مرگ پدر مودود براه‌انداخته شده بود صرف با پایان پذیری جنگ بسنده شده وتاریخ درگیری جنگ را توضیح‌نمیدارد و مشکوک مینماید که درآغاز بخش‌گم‌شده تذکری از تاریخ درآویزی شده باشد ابن‌باباظاهراً بربخشهای مفقود مجلدات بیهقی‌دسترسی‌داشته است. چنین‌مینماید‌که گزارش‌تاریخ درگیری میان نیروهای متخاصم همان تاریخ اولی موثق‌ترباشد. (۶۲) نیروهای محمد زمستان را در ناحیتی از مجاورت پشاوربسربردند، مگر محمد بمقابل اضافه رویهای قشونش کاری از پیش بسرده نتوانسته ویک دسپلین را درمیان آنان تنظیم نمیتوانسته است . ابن الاثیر بـه این ارتباط چنین گزارش میدهد :-

نیروهای محمد تقاضا های متعددی داشتند ، ومحمد صلایت و اختیارات شاهانه را علیه آنان ازدست داده بود ، نیروهای وی دار ایهای مردم را بی رحمانه به یغما می بردند، زمین های بایر تخریب وسا کنان آن فرار کردند ، مخصوصاً که رویدادهادرپشاوربیر جستگی دارد، مشاهیر آنجا قتل عام واموال شان تلف گردید. بهای یک غلام به یک درهم رسیده بود که به آن صرف یک من می‌میسر شده‌میتوانست . وی سپس با چنین شرح گزارش‌داده که نیروهای محمد بتاریخ ۲۸ رجب مطابق ۲ اپریل پشاوررا بقصد جنگ علیه قشون مودود ترک گفتند . (۶۳)

گردیزی توضیحات مفصلی اندر باب وقوع درگیری های نیروهای متخاصم ارائه میدارد ولی جوزجانی محل وقوع درگیری هارا درناحیتی از ننگرهار ضبط نموده است (این منطقه در تنظیم اسمای ولایات افغانستان بعداز ۱۹٦٤ به همین نام مسمی بوده است ودرشرق‌به‌امتداد جادهٔ‌کابل احراز موقعیت نموده ، وجلال آباد مرکز آن است .(٦٤) برعلاوه دو مصـــاف دهنده عمده میدان پیکار محمد ومودود جانب سومی نیز وارد معرکه بوده است که‌یابطور فداری‌یکی از جوانب‌یاطور مستقل‌با نیروی متعلق‌خود می جنگیده است .این جناح سومی عبدالرشید عموی مودود بود . درواقعیت امر در صحنه پیکار دندانقان با مودود ومسعود همرکاب بود .(٦٥) تا آنجاکه آگاهی داریم عبدالرشید یگانه فرزند درقید زندگی سلطان محمود بزرگ غزنوی‌طور واضح ادعـای رهبری رااز جانب سلالهٔ‌غزنوی داشت ، وسرانجام اندکی بعداز مرگ مودود به حیث سلطان بمسند تاج وتخت نیاکان خود تکیه زد. بهرحال اگرچه‌انچه‌مودود حمایت فعال عبدالرشید عموی خود را جلب نمی‌توانست دست‌کم در بیطرف ساختن اوتوفیق یافتـه بود ،مودود برای عبد الرشید عموی‌خود وعده داد که هرگاه برمسند قدرت تکیه زند سهم‌مهمی‌در اداره او وموقف اعزازی برایش اعطا خواهد شد وثانیاً سوگندوفاداری‌عبدالرشید رابرای مسعود برادرخود‌به یادش آورد که‌خسارت‌وزیانی‌مواجه‌فرزندان مسعود نخواهد کرد ، وبااین ترتیب مودود بیطرفی‌عبدالرشید راکماهی واز تشویش اینکه‌عبدالرشید بانیروهای محمد بپیوندد‌واینکه عبدالرشید در هنگام برخورد نیـروهـای محمد ومودود درو ادی ننگرهار موقف تماشاچی راگرفته منتظر شود که دوجانب همدیـگر را تباه کـنند تاخود در فرجـام به نفع خود اقدام نماید ، فارغ البال گردید . (٦٦)

مودود بافراغت خاطر از امکانات کنار آمدن با عموی خود ضـربات قاطع برجبهـهٔ دشمن وارد آورد وقشون محمد خردگردید. سالاران تگین وغلامان سرای طی حمله‌یی از عقب نیروی دشمن آنان را تارومار کردند. محمد با پسرانش وسالاران یاغی چون انوشتگین بلخی وفرزند علـی قـریب همه بدست مودود گرفتار آمدند. مودود جزای بالمثل راآنـگونه‌کـه بـرپدرش روا داشتـه بودند بـر اسیران گرفتار آمده انجام داد، ابن بابا درزمره اسیر آمـدگان اسمای انوشتگین بلخی ، فرزند امیر یوسف بن سبکتگین یکی از فرزندان محمد (احتمالاً احمد) وسه سالار دیگر را نام مـی برد که‌به اعـدام محکوم گردیدند. بعضی ازمآخذ بیان میدارنـد که‌به استثنـای عبدالرحمن یا (عبدالرحیم) فرزنـد محمد متباقی تمام اعضای‌خانزاده محمد بشمول خودش ورهبران نظامی نیروی‌محمدهمه‌اعدام‌گردیدند. نجات عبدالرحمن فرزند محمد بنابر شفقت‌وحسن

همنوایی که در جریان بازداشت مسعود در زندان قلعه گیری نشان داد، واحمدبرادرش را درقتل مسعود متهم میدانست صورت گرفته است(٦٧) مودود بمنظور تعیین ساحهٔ جنگ وتجلیل پیروزی اش در نبرد برسم یادگار آبادانی یی را در ان منطقه (دهکده، قصبه وراورتی در یاد داشتهای خود بر ترجمه طبقات ناصری آن بنای یادگاری راباز ار و مرکز تجارتی یاد نموده است) رباطی را در آنجا بنا گذاشت و قبل از مراجعتش به غزنه اسم فتح آباد ر ابر آن گذاشت . فخر مدبر مدعی است که فتح آباد رباطی بود در همین محل که سبکتگین بعنوان تجلیل ویادگار پیروزی اش برهند وشاه راجه جیپال اعما ر داشته بود که متعاقباً شگوفا گردید و بعنوان پایگاه غازی ها شهرت پیدا کرد (واحتمال دارد که این محل کمینگاهی بوده است برای تعقیب کافران منطقه مجاور کافرستان ؟) چارلس مسن سیاح اوایل قرن نوزدهم موقعیت این منطقه را در قسمت چارمیلی جنوب بالاباغ که ازشهر جلال آباد دو از ده میل فاصله داشته و انمود کرده است . روایت ها چنین است که فتح آباد باری در جریان جنگ اول افغان و انگلیس توسط نیرو های انگلیس بسر کرد گی سرر ابرتس سیل اشغال گردید . (٦٨)

ابن الاثیر ورود مودود رابه غزنه بتاریخ ٢٣ شعبان ٤٣٢ قمری هجری (مطابق ٢٨ اپریل ١٠٤١ میلادی) وابن بابا جلوس اورا برمسند تاج وتخت غزنه بتاریخ شعبان ٣٣ (٤) ٤٣٢/) اپریل-می ١٠٤١ میلادی) یاد کرده است (٦٩) بنابر گزارش گردیزی وی به القاب شهاب الدین والدو له وقطب الملة مفتخر بوده است، که سکه زمانش نیز آن را تأیدمیدارد. مودود به القاب جمال الدوله و فخر الامه یادگردیده که، دره أخذادبی گرد یزی نسخه بدل آن قطب الدین آمده است. از آنجاییکه مودود در سکه های خود نام خلیفهٔ عباسی القائم را ذکر نموده است پنداشته میشود که این القاب برای مودوداز طرف دربار بغداد داده شده، وهم احتمال دارد که وی بعضی ازین القاب را درزمان حیات پدر حایز شده باشد. (٧٠)

مودود بعد ازشکست قاطع محمد با مخالفتها وتهدید های خانواده گی مواجه بود، مگر با بدرت رسیدن، وعده های را که دربرابر عبدالرشید عمویش مبنی برمقام واشتراک او در دستگاه دولت داده بود ودر بالا ذکرش رفت وفانکرد، ودرینفرصت بی درنگ اورا درحصار مندیش به زندان افگند، و درطول تمام دورهٔ سلطنت مودود همد رآنجا ماند. (٧١)

V

تثبیت مجدد موقعیت درغرب توسط مودود

معهذا مودود سلطان جدید تکالیف فراوانی در پیش رو داشت . تهدید ترکمن ها در خراسان که اندیشه مسعود را نیز فرا گرفته بود، با یاری بخت وطالع به آن مرا جه نشد ونیز مفکوره دستیابی سلجوقیان برسیستان ودستبر د آنان برمتصرفات دیگر غزنوی درجنوب وجود داشت . آشوب و ناآرا میها درهند غزنوی دردوران سلطنت مسعود آشکار ابود، چنانچه احمد ینا لتگین به اغتشاشات دست میازید، محمد دردوره سلطنت کوتاه دوم ازحمایت متصرفات هندی خوردبر خوردار بود، ولی حین مرور رویدادهای بعد ملاحظه میداریم که مودود بزودی باا غتشا شات بیشتر در هند مواجه میشود.

قبلاً دیدیم که مبارزات مودود درتخارستان بخاطر عودتش ازانجاجهت دستیابی واحر از قدرت نا فرجام ماند والتون تاش سا لار غزنوی که بعد ازمودود درانجا ماند نتوانست از بلخ دفاع کند، ودرنتیجه بادست بردشدید ترکمن ها مواجه گردیده هرات بدست اغوز افتاد، ولی توأم با پیروزی مودود علیه نیروهای محمد درننگرها روبا جلوسش براریکه مسند در غزنه بار دیگر پایه های دولت غزنوی مستحکم گردید، و یکبار دیگر اعتماد خراسان شرقی به دولت غزنوی روان تازه گرفت . مردمان هرات علیه اشغالگران بپا خاستند ،و بطر فداری غزنویان آن دیار را از نفوذ اغوز نجات دادند . گرچه چغری بیگ داود در سال ۴۳۴ هجری قمری مطابق ۱۰۴۲ـ۱۰۴۳ میلادی هرات را محاصره نمود ، که در نتیجه هرات و منطقه مجاور آن باد غیس بدون تردید در مدارفرما نفرمایی سلجوق قرارمی گیرد . ازورای پارهٔ از گزارش

های صدرالدین حسینی بر میاید که هنوز هم در فراز باج - قرا باج (؟) احساسات حمایت وجانبداری از غزنویان وجود داشته است زیرا مردمان آنجا درین هنگام هنوز هم مالیات شان را به غزنوی ها می پرداخته اند، که در نتیجه چغری بیگ علیه آنان بهسوقیات دست زدیکی ازین رهبران محلی قبل از بیعت به سلجوقیان مورد حمله قرار گرفته ودر محاصره در می آید .(۷۲) مودود یک بار دیگر بربلخ دست یافت ، ترمذ تا بعداز ۱۰۴۴/۱۰۴۳/۴۳۵ میلادی در تصرف امیرک بیهقی قرار داشته است . (به صفحه قبل مراجعه شود) اتخاذ سیاست فعال و تصمیم مودود به استرداد قلمروهای ازدست رفته غزنوی درغرب پرستیژ وموقف اورا اندرین هنگام درمیان همروزگارانش بالا برد . درین جاهرگاه بگذشته نظر اندازیم وآنجلال وابهت شاهنشاهی محمود ومسعود راکه برپایه های نیرومند واستواری پی افگنده شده بود از نظر بگذرانیم باشگفتی مواجه میشویم که چنین دولت بزرگی در اثر تاخت وتاز کوچیان وحشی که از دشتهای آسیای مرکزی برخاسته بودند برای همیش در پیچ وخم امواج متلاطم فراشیبی تخریب ومشرف به سقوط شود. چنین آمده است که مودود در اوایل فرمانفرمایی خودیادداشت تابعیت پادشاه ترک در ماوراء النهر را بوسیله نماینده اش دریافت نمود. چنین پیداست که این زمام دار ترک یکی از سلاله قره خانیها واحتمالاً بورتگین بوده باشد که بنابر شواهد سکه شناسی وی در سال ۱۰۴۲-۱۰۴۱/۴۳۳ میلادی بحیث نایب قاغان برادر خود ارسلان خان عین الله ولد محمد بن نصر ازروزجند یالقب بغراخان در بخارا فرمان می راند است ، وی در سال ۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۰۴٦ میلادی تا ۱۰۴۷ میلادی قوای غزنوی قره خانی را علیه دشمن مشترک سلجوقی درسمرقند تنظیم و بسیج نمود مگر این اقدام تا پایان سلطنت مودود درست از آب بدر نیامد. (۷۳)

مودود بااستماع خبرمریضی چغری بیگ داود در سال ۱۰۴٤-۱۰۴۳/٤۳۵ میلادی قشونی را به تخارستان اعزام نمود . این حمله توسط الپ ارسلان فرزند امیر سلجوق که درین هنگام در بلخ مقر داشت دفع گردید. درخلال این درآویزی نیروهای غزنوی بشکست مدهشی مواجه گردیده خسارات هنگفتی را متحمل گردیدند، و متباقی نیروهای منهزم غزنوی به غزنه باز گشتند . چنین مینماید که نسبت عواقب همین عقب نشینی بوده است که امیرک بیهقی حاکم ترمذ متقاعد گردید که علیه سلجوقیان بیش ازین ایستادگی نکند چغری بیگ داود درپرتو رویداد این شکست مودود بدرستی میتوانسته تشخیص نماید که درچنین فرصتی سلطان غزنوی فاقد منابع جنگی بود . وازین روجنگی را جهت اعاده خراسان براه انداخته نمیتوانست. بنابر نگارش حسینی چغری بیگ الپ ارسلان فرزند خود را

بطور رسمی بحیث نایب الحکومه تمام خراسان شرقی گماشت، که تا حوالی منابع آموکه بلخ ، ترمذ ، تخارستان ، قبادیان وخش وولوالج را دربر میگرفته است . (۷٤)

باآنچه گفته آمد مودود هنوز هم در خواب و خیال اعاده قلمروهای از دست رفته غزنوی بود، چنانچه مقارن اول سلطنت خود دست به تنظیم وتدارک یک نیروی ائتلافی جهت سوق علیه سلجوقیان زده منابع هنگفتی را بعنوان سرمایه گذاری بمصرف رساند و درعین زمان با نیروهای متعدد سرزمین اسلام شرقی مخالف سلجوقیان تماس برقرار نمود و به آنان حمکرانی همان مناطق را تحت اداره غزنویان وعده داد. از آنجمله مودود با شهزاده دیلمی از سلاله کاکویه جبال و ابوکالیجار گرشاسپ بن علاء الدوله محمد که در سال ٤۳۷ هجری قمری مطابق ۱۰٥٤-۱۰٥٦ میلادی ملکیت خود را به ابراهیم نیال، رهبر سلجوق وهمدان از دست داد وابن ابوکالیجار سال های آخر عمرش را در تبعید همراه برادر خود بنام فرامرز در اصفهان ویا در فارس از قلمرو آل بویه گذرانید . (۷٥) مودود بااو در اصفهان تماس برقرار و ابوکالیجار گرشاسپ را ترغیب نمود که یک نیروی منظم را تدارک و بجانب شرق براه انداز د ، مگر جریانات طوری چرخید که این نیرودر صحرای بزرگ از هم متفرق گردیدند وکاکو بحال مریضی به غرب فارس عودت نمود . مودود باردیگر به قره خانی ها و به خاقان پادشاه ترک ها که شاید تمغاج خان ابراهیم بن نصر همان بوری تیگن اسبق باشد روی آورد. خان یکدسته از نیروهای خود را از بخارا بمجاورت ترمذ گسیل نمود که آن محل را بویرانه مبدل کرد (این رویداداشارات و توضیحات حسینی وابن فندق را که ترمذ اندرین هنگام ازادارهٔ غزنوی ها خارج بوده تأیید میدارد.(وکذا نیروی دیگری تحت امر سالار قشقه علیه خوارزم فرستاد که خوارزم توسط شاه ملک یکی از هم پیمانان سابقه دار مسعود تخلیه شد وسلجوقیان مسلط گردیدند . بهرحال هردو سعایات خنثی گردید ، چغری بیگ و تمغاج خان ابراهیم لاجرم طی دیداری درکنار آمو بهم صلح کردند . چنین پیداست که مودود شاید اندرین هنگام درقید زندگی نبوده است. مودود بمعیت قشون از غزنه بخارج درحرکت بوده است که ناگهان مریضی عاید حالش گردیده به پایتخت خود به غزنه باز میگردد و آفتاب عمرش غروب میکند وبدین سان تمام اینهمه ستراتیژی های بلند پروازانه او به یأس می گراید . (۷٦)

مودود در نهایه آنگونه که محمود سیستان را درحوزهٔ قلمرو غزنویها در آورده بودند حفظ نتوانست چنان چه در روزگار اواخر سلطنت مودود امیران برسر اقتدار صفاری سیستان را به یک قلمرو خود مختار در آوردند ، گرچه این آزادی درسایه سلجوقی بود وسلجوقیان خود بران منطقه حکم

می راندند. مع هذا خود مختاری صفاری های سیستان یکی از نتایج مفید برای غزنویها محسوب میشود چه امیران صفاری تا جایی یک نوع ایالت حایل را میان غزنوی ها و ترکمن ها بوجود آورده بودند و تشنج و دستبرد ترکمنان را از طریق جنوب افغانستان علیه بست و زمین داور مربوط غزنویها و حتی علیه خود غزنه تا حدود زیادی کاهش داده بودند، چنانچه نسبت همین تشویش بود که مسعود حین بازگشت از دندانقان یکی از سالاران خود نوشتیگین نوبتی و سپس ابوسهل زوزنی را ابدان جا فرستاد تا امنیت منطقه بست را حفظ نمایند (به صفحات بالا رجوع شود). مالیات و خراج سیستان تا اواخر سلطنت مسعود جمع آوری و ماموران رسمی برای اینکار موظف می گردیده اند. این ماموران جمع آوری مالیات به همکاری امیر ابوالفضل نصر بن احمد صفاری که محمود قبل از وفاتش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی او را به حیث امیر تحت الحمایه خود گماشته بود، جمع آوری می گردید. (۷۷) مسعود تا مدت زمانی مالیات و خراج سیستان را از طریق ماموران جمع آوری مالیه که خود می گماشت جمع آوری مینمود، مگر در آغاز سال ۴۲۹/اکتوبر ۱۰۳۷ میلادی دو نفر مامور موظف گماشته شده جمع آوری مالیات را در سیستان از وظیفه سکبدوش نمود ، و یک بار دیگر امیر ابوالفضل را موظف گرادنید تا جمع آوری مالیات را شخصاً انجام دهد. و اینست که یک بار دیگر وی به امر سلطان مسعود طور مستقیم موظف به جمع آوری محصول مالی آن ولایت میگردد .(۷۸) وضع اجتماعی وسیاسی در سیستان از روزگاران والیان خلفای عرب ، از نیاکان صفاری ها شکل پیچیده منقسم یافته بوده است که در آن دستهٔ عیاران و سرهنگان که نسبت احساسات نیاکان محلی سکزی خود و مخالفت باتسلط بیگانگان نقش مسلط را بر عمال آنجا بازی میکردند. (۷۹)

در اوایل ۴۳۲ (خزان ۱۰۴۰ میلادی) احمد طاهر یکی از متمردین اغتشاشی سگزی علیه امیر ابوالفضل دست به اغتشاش زد. ترکمن ها از و به حیث متحد خود دعوت بعمل آوردند. ابوالفضل برای سرکوبی این اغتشاش از دربار غزنه از مسعود مطالبه کمک نظامی بعمل آورد، ولی این تقاضا به هنگامی به غزنه مواصلت کرد که مسعود تدارک سفر هند را پی ریزی میکرد. بهر حال مسعود در ربیع الاول ۴۳۲ نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی یک نیروی پنجهزار نفری سواره نظام را بسرکردگی بانصر (شاید این بوالنصر همان حاجب بوالنصر باشد که بیهقی در چندین مورد از وی یاد آوری نموده است و در زمره رزم آوران گروه سلطان در پیکار دندانقان حضور داشته که از طریق غور به غزنه فرار نموده بودند.) (۸۰) جهت کمک و نجات بوالفضل که درین موقع توسط اغتشاشیون و رهبر سلجوقیان بنام ارتش که گفته میشود

برادر ابراهیم ینال ویکی از عموزادگان طغرل بیگ بوده است به محاصره کشانده بود ، فرستاد. ابوالفضل ناگزیر شد تا بمنظور نجات خود باسلجوقیان راه توافق در پیش گیرد وازینرو باارتش به موافقه رسید که درزرنج خطبه بنام بیغو یا پیغو که یکی از اشخاص نسبتاً بزرگ سلجوقیان بود خوانده شود. (۸۱) نیروی بانصر به بست عقب نشست و بیغو شخصاً بتاریخ جمادی الثانی دسمبر ۱۰٤۰ میلادی (وارد سیستان شد، ونیروهای متحد ترکمن جانب بست پیشروی نموده، منطقه را به به ویرانه مبدل کردند، بهرحال میان ارتش وبیغو اختلافات بروز کرد ، واین موجب شد تا لشکریان سلجوق از بست عقب نشینی کنند وفرجام کار آنکه در نهایه ترکمن ها ولایت سیستان را تخلیه وبخراسان باز گشتند . (۸۲)

بدینسان حین جارس مودود نیروهای بیگانه تحت اداره امیر ابوالفضل از سیستان به تدریج طور موقتی پاک گردید، مگر مودود بمنظور برقراری نفوذ غزنوی در سیستان بی درنگ یکدسته نیروهای خودرا بدان جافرستاد تااز تهاجم ودستبرد مجدد ترکمن ها جلوگیری بعمل آرند . یکدسته ازنیروهای تحت قوماندە قیماس درسال ٤۳۲(بهار -تابستان-۱۰٤۱ میلادی) روانه سیستان گردید مگربه شکست مواجه شد، وبعداً ابوالفضل مکاتیب مودودرا که عنوان مشاهیر سیستان انشادیافته بود مصادره کرد. بناء[۴] ابوالفضل در جمادی الثانی ٤۳۳/ فبروری ۱۰٤۲ میلادی یک تعداد ازهوا خواهان غزنوی بشمول روحا نیون اهل فقه ویک امام وسالارنظامی را توقیف وزندانی نمود . چنین بوده است که طبقه روحانیون درسیستان به نسبت شهرت سلطان دربلندبردا فراشتن مذهب اهل تسنن ونسبت اندیشه از خود سری واستبداد ترکمنان از سلطان غزنوی حمایت مینمود . دررجب همانسال مارچ ۱۰٤۲ میلادی یک قشون غزنوی متشکل از ۲۰۰۰ سواره و ۱۰/۰۰۰ پیاده وارد سیستان گردیده درانجا باعناصر مخالف وپارتیزانهای قبلی چون احمد طاهر وعیاران گروه شنگلیان (۸۳) پیوستند . بدنبال جنگ های مدهش که با ابوالفضل براه افتاد مدت چارماه درارگ زرنج درمحاصره قرارگرفت تا اینکه وی کتبی از ارتش امدادجست. سرانجام یک نیروی نجات بخش قدم فرا گذاشت ونیروهای ائتلافی غزنوی را به شکست مواجه نموده، تعداد زیادی ازرهبران آنها را بقتل رساند. عده یی ازفراریان را درصحرای دشت مارگو بجانب بست تعقیب نمودند، ونیرو های ارتش وابوالفضل قبل از بازگشت شان درربیع الاول ٤۳٤ هجری قمری مطابق اکتوبر - نوامبر ۱۰٤۲ میلادی به سیستان آن منطقه را تاراج وبه یغما بردند . شاید همین سرقیات بوده است که ابن الاثیر نیز ازان یاد

آوری نموده ، وتاریخ وقـوع این درگیری را در صفر ۴۳۵ هجری قمری مطابـق سپتمبر - اکتوبر۱۰۴۳میلادی (اگرترجیحاً بعوض صفر۴۳۵ صفر ۴۳۴ خوانده شود این تاریخ باتذکری که ازین در گیری درتاریخ سیستان ذکربعمل آمده تطابق میتواند؟ (خواننده است وتوضیح میدارد که نیروهای مودود یک حملهٔ اغززرا ازبست درآن زمان دفع نمود (۸۴)

پیامد رویدادهای سال ۴۳۴/ ۱۰۴۲-۱۰۴۳ میلادی ورویداد های مابعد درسیستان‌ازجمله رخ دادهای قابل یاد آوری‌ظهور طغرل سالارغلام ترکی به حیث یک چهره متبارز درصفحه تاریخ است،که در دورهٔسلطنت عبدالرشید نقش‌نادرستی ایفا کرده است‌اندرین هنگام‌طغرل همراه با ۲۰۰۰ نفر بجانب سیستان در حرکت افتـاد، واز طالـع سازگار انـدر میانـه راه یکی از اعضای خانـواده صفاری بنام امیر ابوالنصر یابا نصربن منصوربن احمد را در وادی دند انقان به اسارت گرفت سپس درجمادی‌الثانی ۴۳۴(جنوری - فبروری ۱۰۴۳ میلادی) به سیستان وارد گردیده کرکویه‌را اشغال نمود، وسپس میان جمعیت مسلمانان وزردشتیان بقتل وغارت گری مبادرت ورزید ابوالفضل یکدسته ازنیروهای خود را بمنظور دفاع ازارگ کرکویه به آن منطقه فرستاد. طغرل فیصله بعمل آورد تا در بازگشت به‌غزنه امیرابوالنصر را نیز با خود بیاورد. بعداً ابوالفضل در معاوضه آزادی وی یکی ازفرزندان احمدبن حسن میمندی وزیرارشد غزنوی را همراه باتعداد دیگرازسالاران به‌اسارت درآمده غزنوی مبادله نمود (۸۵) طغرل‌بعداً متوجه درگیری‌او ضاع نابسامان سیستان گردیده تاریخ سیستان برخورد های بیشتری را میان نیروهای ارتش و غزنویان در سال ۴۳۷هجری قمری مطابق ۱۰۴۵-۱۰۴۶ میلادی ثبت‌نموده است، که طی‌آن پیکارهار هبرسلجوقی مغلوب‌گردید، وبرای زنده ماندن به‌ارگ زرنگ روی آورد، وی سه سال بعد ازآن روزگاردرطبس بقتل رسید، ودیگر به ارتباط رویدادهای سیستان یادو بردی ازوی نشده است .(۸۶)

سلطنت مودود درحالیکه ثبات وآرامش معقولی درجناح جنوبی دو لتش حکم فرمـا برد پایان پذیرفت. ابوالفضل (که تا زمان مرگ خود در جمادی الثانی ۴۶۵، مارچ ۱۰۷۳ میلادی‌به‌حیث امیرسیستان برد.)(۸۷)دربن‌موقع میان‌دو قدرت‌رقیب بزرگ‌درکارموازنه‌بخشیدن موقف‌خود بود، مگرسلجوقیان موقف خود را درخراسان وکرمان تحکیم بخشیدند ابوالفضل بالتدریج در مدار نفوذ سلجوقی کشانده شد، بار هایی عده ازهواخواهان غزنوی در رجب ۴۳۹ / دسمبر ۱۰۴۷ جنوری ۱۰۴۸ میلادی که وی ایشان را شش سال قبل توقیف کرده بود مصوونیت بیشتراحساس‌نمود. (۸۸) مگرهنوزهم به‌حیث یک پناه‌گاه نیروی غزنوی درجنوب افغانستان احراز موقف داشته بود ودرواقعیت امر تاقیام غوری ها در قـرن متعاقب آن ازدیدگاه غزنویان دور بود (به فصل چارم رجوع شود) .

VI

فتوحات هندوستان

مسعود بعد از سرکوبی اغتشاش احمد ینالتگین مجدود فرزند خودرا در ذوالقعده ۴۲۷ هجری قمری مطابق آگست سپتمبر ۱۰۳۶ میلادی بفرماندهی نیروهای مستقر آنجا مقرر نمود وی را باخلعت درخور مقام والی مفتخر نموده، سه سالارنظامی ویک نیروی کاملاً مجهز ویک منشی از دیوان رسالت را موظف به امور عدلیه ویکنفرمستوفی را بعنوان منشی مالی در تشکیل آنجا تکلیف نمود .(بیهقی شخصی اخیرالذکررا سعد سلمان خوانده است که واضحاً پدرمسعود سعد سلمان شاعر بوده وممکن است همین منشأ سکونت خانوادگی آنان درپنجاب بوده باشد.)مجدود باینگونه شناسایی ومعرفت خود را درهند قایم نمود وبدون شک بدین صورت برای خود ش آنجا پایگاهی پدید آورد که دارای دستگاه نظامی و اداری وفادار به او بوده است. بهرحال گفته‌ها چنین است که گاه وناگاه وی به غزنه حاضر میشده است. بگونه مثال جهت تجلیل عید فطردر ۴۲۸ هجری قمری مطابق ۱۰۳۷ میلادی به غزنه آمد وبنابرقول گردیزی (بیهقی تذکری اندرین باب ندارد) مجدود بر مبنای دستور سلطان مسعود در اوایل خزان ۱۰۴۰/۴۳۲ میلادی موظف به تسلط برملتان شده است (به صفحات قبل رجوع شود.) (۸۹)

مجدود هنوز در هند بود که پدرش ازقدرت برکنارشد و بقتل رسید . واینکه وی بمقابل جلوس محمد براریکه تاج وتخت غزنه بعد از مرگ پدر چه عکس‌العملی بروزداده واضح نیست آنچه اندرین باب وضاحت‌دارد اینست که از برسمیت‌شناختن‌مودود بجانشینی پدر در غزنه امتناع نموده است . وی بغاوتی را در ملتان و لاهور براه انداخت . مگر سه روزبعد از عید الاضحی (شاید در سال ۴۳۲ که این عید مصادف برتاریخ ۱۱ آگست ۱۰۴۱ میلادی اتفاق میافتد .) به نحو اسرارآمیزی جسد بی جان اوپیدا شد. بناءً شورش مجدود ازهم‌پاشید، و مودود توانست سلطه خود را در سراسرهند غزنوی تحکیم بخشد. قشونی راکه مودود از غزنه بمنظور فرو نشاندن شورش مجدود درهند گسیل داشته شاید همـه همان نیرویی بوده باشد که دریکی ازحکایات آداب الحرب والشجاعه فخرمدبرذکریافته که تحت سالاری سالاراحمد

بن محمد حاجب بزرگ به معیت فقیه سلیطی که به حیث والی لاهور موظف بوده سوق شده بوده است . (احتمال زیاد دارد که این اسما در صفحات بیهقی بگونه دیگری آمده باشد که تشخص هویت واقعی ناممکن است. (حکایت آداب الحرب و الشجاعه رویداد سوق این قشون ومواصلت آنان را به لاهور و تحکیم سلطه مودود را درآنجا باز گو میدارد . (۹۰)

با پیوستن به قرار گاه لاهور ، فقیه سلیطی نمایندهٔ خود را درلا هور گذاشت ، و قشون مشترک غزنوی علیه ملتان به پیکار رفت. درجریان قرن چارم (دهم میلادی) تبلیغات پروپا گندی افرا طی اهل تشیع اسما عیلی میان مسلما نان شهرک نشینهای قدیمه عرب از پیروزی های بر خوردار بوده است ؛ این مناطق قدیمه سند و ملتان برتری خلیفه فاطمی را در شمال افریقاو قاهره یعنی المغرب را برسمیت شناختند ، (۳٤۱-۹٥۳/٦٥-۷٥) ومعبد بت پرستی معروف ملتان که بنام رب النوع آفتاب ادیتا گردیده برد ، توسط یکی از دعات اسما عیلی تخریب گردید . (۹۱) محمودغزنوی ازهواخواهان اهل سنت وجماعت درسال ۳۹٦ هجری قمری مطابق ۱۰۰٦ میلادی برابر ابو الفتح داود دبن نصرفرما نفرمای محلی اسماعیلی ملتان حمله نموده، به شهر هجوم برد ، وبقتل عام هوا خواهان اسماعیلی دست یازید .(۹۲) از رخ دادها وپیامد های دیگر آینده ملتان گزارشی دردست نیست مگر اینقدرواضح است که مذهب اسماعیلی درآنجا بکلی ازمیان برداشته نشده وزنده ماند. احتمالاً درسال ۱۰٤۰/٤۳۲ میلادی هنگامیکه اطلاع برکناری مسعود وبه امارت درآمدن وی در ماریگله درهندپخش گردید قدرت غزنویان در حضیض ناتوانیدست وپامی زد، شورش ها بازدرآنجاز بانه کشید. هنگامیکه لاهوربه نفع مودود برگردانده شد فقیه سلیطی علیه اغتشاشیون که در رأس آنان فرزند ابوالفتح داود (در اصطلاح عصر غزنوی قرامطه) قرار داشت . (۹۳) واسما عیلیان به او من حیث شیخ خود می نگریستند حمله کرد . نیروهای اسما عیلی بمقا بل قوای نیر ومند کار آز موده غزنوی تاب مقاومت نیاورده به منصوره جنوب سند عقب نشینی کردند . ملتان وا دار به تسلیمی شد، وبعد از تسلیمی خطبه بنام عباسیان ومودود جاری گردید تلمیحاً درین معنی که اغتشا شیون یک باردیگرتوانستند خطبه را بنام فاطمی ها قرائت نمایند (سپس فقیه سلیطی محمد حلیمی را قبل از عودت به لاهور به حیث والی ملتان تعیین نمود ودر مسیرراه جت ها و دیگر کافران منطقه وسط درهٔ سند را محو ونابود ساختند.(۹٥)

اخبار مربوط به پایان یافتن سلطه فرمانفرمایی مسعود، را جگان متعدد هندی را تشجیع نمود تاعلیه مسلمانان بحمله دست زنند. فخرمدبر به این ار تباط بیان میدارد که قشون غزنوی حین بازگشت از ملتان به لاهور درعرض راه مورد حمله قوای ائتلافی را جگان هندی که مشتمل از نیروهای را نگان ورایان وتکران کوهپایه های تحت اداره سندن پال و نواده کابلشاه خوانده شده (هندوشاه از هندوشاهان ویهند مخالف قدیمی غزنوی) (۹۶) قرار گرفتند. گفته شده که جنگی در محلی بنام قدر جور درگرفت، وطی آن قوای مربوط سلیطی بر مشرکان غالب آمد، آنان را تارومار نمود، و درجریان سندن پال بقتل رسید . (۹۷)

مودود با وجود نگرانیهای غیر قابل اجتناب از ناحیه سلجوقیها در خراسان ونگرانیهایش در سیستان با اغتنام ازفرصت، نقش نیاکانی سلاطین غزنوی را بازی نموده، چون چکشی برسر هندوهای مشرک ضربات وارد آورد ، واز خز این معابد در شگوفایی اقتصاد سرزمین های اسلام شرقی استفاده نموده است . بعد از دست دادن ایالت زرخیز خراسان یگانـه راه حیاتی تمویل مصارف اداری دولت غزنوی، براه انداختن جنگ و مساعد ساختن زمینه یغما وتاراج در هند بوده است . مودود در دوره حیات پدر از خود چنان تبارزنشان داده بود که رزم جوو شجاع خطاب میشد. وآمده است که وی مخصوصاً دراستعمال کمان مهارت بسزایی داشته است. اختراع یک نوع پیکان که معروف به پیکان مودودی میباشد به او نسبت دارد ، و حکایت شده است که پیکان اواز طلا ساخته شده بوده و هرگاه شخصی هدف آن قرار می گرفته از بهای طلای آن مصارف تشیع او ویا از بهای آن مصارف جراحت وارده بر اندام شخصیکه هدف آن قرار میگرفته تدارک میگردیده است . یا دوبودها از خاطره ها وپیکارهای سلاح های جواهر نشان ایندوره که اند ر هنگام تشریفات و پذیرایهای رسمی غلامان سرای غزنوی مجهز بدان میشده‌اند، وهم از پیکان‌طلای مودوداگرچه آمیخته با قصه وافسانه‌است سروده‌های ماندگار است بدینگونه :

سلطان زمانه شاه مودود آنک — از بهر عدو زرکند پیکان

تا کشتهٔ اوازآن کفن یابد — تاخستهٔ اوازآن کند درمان (۹۸)

حکایتها چنین بوده است هر آن کسیکه هدف آن خدنگ قرار میگرفته و پدرو درزندگی می گفته است مصارف تشیع ومداوای او از طریق بهای سرآن خدنگ کارسازی میشده است. ابن‌الاثیر از میانه مورخان گفتگو های اندر بابکار نامه های مودود درهند بیاد گار گذاشته

که وضاحت نداشته (عمدتاًتکراری‌است‌ومیر خواند آن ها را رنگ افسانوی داده است) وفاقد معلومات توپوگرافی است . واز شهزادهٔ هند ی بشکل تحریف شده ذکر بعمل آورده است . درین عبارات‌آمده که درسال ۴۳۵ (۱۰۴۳-۱۰۴۴ میلادی) سه راجه هندی به لاهورحمله نموده آن منطقه راتامدت قابل‌ملاحظه‌ای درمحاصره درآوردند. والی‌آن جاواینکه این والی برمبنای حکایت فخرمد برهنوزدم‌همان‌فقیه سلیطی بوده یانه واضح نیست) ازمودود استمداد جست، ودرنتیجه کمک‌های تقریبی‌گسیل شد. درنتیجه قشون غزنوی عملیات تهاجمی‌را علیه راجگان هندی براه انداختند که‌دراثر آن یکی ازین راجه‌ها تحت تابعیت غزنویان درآمد،ازجمله دوراجه باقی مانده یکی‌بنام دیوبال (؟) (D.W.bal) و دیگری بنام هرپاتیا (؟) دریکی ازقلعه‌های خود به محاصره‌گرفته شد، وسرانجام سرتسلیم‌فرود آورد، وراجای‌سومی‌بنام‌تابت‌رای‌درجریان‌جنگ با۵۰۰۰ از همراهان خود کشته شد. سرنوشت این راجاو لشکریان وی‌موجب گردید که‌سایرراجهای هندی که تابعیت شان ازغزنویان مشکوک می‌نمودموءدت ووفاداری‌خودها را مجدداً تأیید کنند. این موضوع اشاره به اتحادیه راجگان مقتدرهند است‌که درین موقع مناطق چون‌هانسی، تها نیسرواقع‌شمال غرب دهلی، نگرکوت ومحلات دیگر ی را باردیگر ازتصرف مسلمانان بدرآورده بودند، ولاهورتا مدت هشت ماه در محاصرهٔ شان قرار داشت .از اعضای برازنده این ائتلاف پره مارا راجاازمالوا به نام بهوجه وهکذا بنا بقول ابن الاثیر دیوه پاله که شاید کجهه پگهته را جااین اسم فرزند فرمانفرمای گرالیارکیرتی را جه بوده باشد، واوشاید همان راجایی بوده است که خود را درسال ۴۱۳ هجری قمری مطابق ۱۰۲۲ میلادی تقدیم محمود غزنوی نمود بهمه حال شواهد وبراهین اثبات وجود ندارد .(۱۰۰)

برای تکمیل مبحث بالا معلومات بیشتر از مورخ دکنی محمد قاسم هند وشاه که بنام فرشته یادگردیده است واو گلشن ابراهیمی رادرقرن یازدهم - هفدهم‌میلادی برشته‌در آورده‌وازمأخذ متأخر محسوب مشیود بدست می‌آید . اینکه فرشته ازکدام مأخذ در ارائه معلومات خود استفاده نموده معلوم نیست وموثقیت معلومات اورا از مأخذ متقدم بررسی‌نمیتوانیم ودر آثارمیرخواند نیزانعکاسی نیافته‌است؛ هنگامیکه‌مسعود بقتل‌رسیدمجدود وفرزندوی بنابرتحریک ایاز خاص‌مشاور خودازملتان بحرکت افتاد وبخش‌های را دروادی سند وملحقات آن تاشرق ها نسی‌وتها نیسرقبل

از مرگک تا بهنگام و اسرارآمیزش به تصرف در آورد. مزیداً او بیان نموده که را جای دهلی و فرما نفرمایان دیگرهانسی، تها نیسر ومربوطات آن را ازید تصرف والی مودود درهند مجدداً اشغال نمود و تا چارماه نگر کرت را در محاصره کشیدند. راجگان را جیوت پنجاب تحریک گردیده وسه تن از آنان به لاهور حلمه نمودند، مگربه شکست مواجه گردیدند. این توضیحات اخیربا توضیحات ابن الاثیر مطابقت میکند، مگرفرشته نسبت به سلفخود مبهم ترسخن رانده وبصورت قطع اسمای را جگان هندی را که درین رخ دادها ذید خل بوده‌اند توضیح نمیدارد.

ما دربچه یی یا دوبچه زاید و یاسه　　　　وین نارچرا ما در سیصد بچگانست
مادربچه را تاز شکم نازد بیرون　　　　بستر نکند، وین نه نهانست عیانست
اندرشکم اوخود بچه‌را بسترکی‌رزد　　　　کردست وبدو در زسربچه نشانست
انگور بکسر د ارزنی عالیه رنگست　　　　و اورا شکمی همچر یکی غالیه دانست
اندرشکمش هست یکی جان وسه تادل　　　　وین هرسه دل‌اورازسه پاره ستخوانست
گویند که حیوان راجان باشد دردل　　　　آنرا ستخوانی دل وجانست وروانست
جان‌رانشنیدم‌که بودرنگک ولی جانش　　　　همرنگک یکی لاله که درلاله ستا نست
جانرانبود بوی‌خوش وبوی‌خوش او　　　　چون‌بوی خوش غالیه وعنبرویانست
انگورسیاهست‌وچرماهت‌وعجب‌نیست　　　　زیرا که سیاهی صفت ماه ر و انست
عیبش جزاین نیست که آبستن گشست　　　　او نوز یکی دخترک تازه جوانست
بیشوی شد آبستن چون مریم عمران　　　　وین قصه بسی خوبتر وخوشتر از آنست
زیرا که‌گر آبستن مریم بدهان شد　　　　این دختر رزرا، نه لبست ونه دهانست
آبستنی دختر عمران بپسر برد　　　　آبستنی دختر انگور بجا نست
آن روح خداوند همه خلق جهان بود　　　　وین راح خداوند همه خلق جهانست
آنرا بگرفتند و کشیدند وبکشتند　　　　وینر ا بکشند و بکشند این بجسا نست
آن، زنده یکی‌راو دوراکرد بمعجز　　　　وین زنده‌گر جان همه خال زما نست
ناگشتهٔ کشته صفت روح قدس بود　　　　نا کشته کشته صف این حیوا نست
گر قصد جهودان بد درکشتن عیسی　　　　درکشتن این، قصد همه اهل قرآنست
آنرا، نگراز کشتن آن هاچه زبان بود　　　　اینر ا، نگر از کشتن اینها چه زیا نست
آنرا، پس سختی‌زهمه رنج‌امان بود　　　　وینرا، پس سختی و همه رنج اما نست

آنرا بسموات مکان گشت و مر اینرا — بر دست امیران و وزیرانش مکانست
چون‌دست وزیر ملک شرق که دستش — از باده‌گران نیست که از جود گران است
شمس‌الوز را احمد عبدالصمد آنکو — شمس الوز را نیست که‌شمس الثقلانست
آن پیشر و پیشر وان همه عالم — چون پیشر ونیزه خطی که سنا نست
مهتر ز همه خلق جهان او بدو کوچک — مهتر بدو کوچک : بنا، است و بزبا نست
درانه و دوزان بسر کلک نیایی — درانه و دوزان بسر کلک و بنا نست
اندر کرمش، هرچه‌گمان بود یقین‌شد — واندر نسبش ، هرچه یقین بود گمانست

VII

چرخ اجرا آت داخلی دولت

یادگاریکه از صفحات بیهقی پیرامون کارکرد های سلطان مسعود ماندگار است بـه همان شرح وبست پیرامون کارکرد های دوره زمام داری مودود یوم به یوم دردواوین به نظر نمیخورد بناءً اندرین جابنا چار بسنده می‌کنیم ومی پـذیریم کـه دست آورد های عین مامورین کـه در دستگاه هردو دولت وظیفه داشتند تغییر ناچیزی را بعد از مرگ مسعود درچرخ حرکت امپرا توری باعث گردیدند تردیدی نیست که مشوره های اندیشمند وبا بینش وآزموده شده ابو نصر احمدبن محمدبن عبدالصمد شیرازی(۱۰۲)که اندر هنگام قتل مسعود در تخارستان سمت مشاورت مودود را داشت برای بمسند رسیدن مودود بعد مرگ پدر اوکارگر افتاد واحمد در اوایل سلطنت مودود عهده‌دار سمت وزارت گردید. وی درزمان محمود وظیفه کد خدایی را(معین یاوزیر) در دربار والی محمود درخوارزم، وبه حضور التونتاش ، وبعد از مرگ احمدبن عبدالصمدبن حسین در ۴۲٤ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی بحیث وزیرمسعود عزتقرر حاصل نمود وبرروش اجرا آت متلون وی نفوذ معتدلی داشت. بهرحال وی نتوانست سلطان‌رااز تصمیم رفتن هند که در فوق ازآن ذکر بعمل آمده است باز دارد. (۱۰۳ از همین ایام سمت وزارتش بود که ممدوح شاعران بزرگ همروز گار خویش چون منو چهری قرار گرفت که از وی بد نیگرنه مدح میکند.

المنته الله کـه ایـن مـاه خـزان است	مـاو شـدن وآمـدن راو رزا نست
از بسکه درین راه از انـگور کشانـند	این راه رزایدون‌چره کاهکشانست
چون قوس‌قزح‌برگ رزان رنگبرنکند	درقوس‌قزح خوشهٔ انگورگمانست
آبی چو یکی کیسگکی از خززر دست	درکیسه یکی بیضهٔ کا فور کلانست
و انـدر دل آن بیـضه کافـور ریاحی	ده نافه وده نا فگك مشك نها نست

وآن سیب بکردار یکی مردم بیمار — کز جملهٔ اعضاوتن اورا دورخانست
یک نیمه رخش زرد و دگر نیمه رخش سرخ — اینرا هیجان دم و آنرا یرقانست
وان نار همیدون بزنی حامله ماند — واندر شکم حامله مشتی پسر انست
نامی نزنی بر زمیش بچه نزاید — چون زادبچه زادن و خوردنش همانست
خردک نگرش نیست، که خردک نگرشنی — در کار بزرگان همه ذلت وهوانست
دینار دهد، نام نیکو باز ستاند — داند که علی حال زمانه گذرانست
مرحاشیهٔ شاه جهان را وحشم را — هم مال دهنده است وهم مال ستانست
زیراکه ولایت چو تنی هست ودران تن — این حاشیهٔ شاه رگست وشریانست
دستور طبیبست که بشناسد شریان — چون باضربان باشد و چون بی ضربانست
چون با ضربانست کند قوت اوکم — ورکم نکند، بیم خناق از هیجانست
چون بی ضربان باشد، نیرو دهد آنرا — ورنه دل ملک ملکت رابیم یرقانست
این کار وزارت که همی راند خواجه — نه کار فلان بن فلان بن فلانست
بود آنهمگانرا غرض ومصلحت خویش — اینرا غرض ومصلحت شاه جهانست
هرگز ندهد خرد منش را بر خود راه — کز خرد منش محتشمانرا حد ثانست
ار پشه عنا وا لم پیل بزرگست — وز مور، فساد بچه شیر ژیانست
خسرو تنهٔ ملک بود او دلهٔ ملک — ملکت چو قرآن، او چو معانی قرانست
ملکت چوچرا گاه ورعیت رمه باشد — جلاب بود خسرو دستور شبانست
لشکر چو سگان رمه ودشمن چون گرگ — وینکار سگ وگرگ ورمه بارمه بانست
ما را رمه با نیست نه زو درمه آشوب — نه ایمن از وگرگ ونه سگ بقغانست
هرگز نکند با ضعفا سخت کمانی — باآنکه بداندیش برد سخت کمانست
تابربم وبرزیر نوای گل نوش است — تابرگل بر بار خروش ورشانست
عمرو تن اورا (؟) نه قیاس ونه کران باد — چون فضل وتنشرانه قیاس ونه کرانست
با دا ببهار اندر، چندانکه بهار است — بادا بخزان اندر، چندانکه خزانست

او رهبر برجسته رهبران جهان است ، گوی که چون نقطه تیز ترین نوک نیزه خطی است وی از نگاه داشتن دو چیز کوچک یعنی با داشتن قلب فراخ و فصاحت زبان از همه ابنای بشر گوی سبقت دارد . (۱۰٤)

احمد مدت هشت سال در دربار مسعود منصب وزارت داشت ، و سپس دوسال بدر بار مودود ایفای خدمت نموده است ، مگر نسبت حسادت سالاران نظامی بعدها از نظر افتاد ، بنابر توضیحات بیهقی وی بعداز برکناری به زودی چشم از جهان پوشیده است ، مگربنا بر توضیحات مآخذ تذکره نگاران متأخر گفته شده که وی توسط مخاصمانش مسموم گردید . (۱۰۵) مودود اندرین هنگام شخص دیگری را موسوم به طاهر ، که مستوفی دیوان استیفاو مربوط بخش محاسبه دیوان وزیر بود به منصب وزارت گماشت . بیهقی نگاشته که وی تاسال ۱۰۳۳/٤۲٤ میلادی مسوولیت این دفتر را بعهده داشته است ، و هنگامیکه غزنه را به صوب هند ترک همی گفت قبل از مرگ خود اجازه رسمی برای طاهر صادرداشته بود تاتحت اداره سلجوقیان بکار خود ادامه دهد . زیرا وی کاملاً متوقع بود که بعد از متواری شدن به هند سلاجقه غزنه را اشغال خواهند کرد (به صفحات قبل رجوع شود) بهرحال بزودی واضح شدکه صرف دانش محاسبوی ومالی برای احراز کرسی وزیرکافی نیست ، چنانچه انتساب طاهربه کرسی وزارت مدت کرتاهی رادر بر گرفت ، ومودودبعد از انقضای دو ماه اورا ازکار برکنار کرد . (۱۰۶)

سلطان مودود اندرین هنگام از درایت عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی وزیر سوم خود مستفید بود. عبدالرزاق تا پایان سلطنت مودود باوی همکاری کرد ، وبعد از مودود درجلوس عبدالرشید نقش برازنده داشت ، ودر دوره کوتاه فرمانفرمایی او سمت هئیت ریاست اورا بعهده داشت(به صفحات بعد مراجعه شود.) بدیهی است که برای شخصی چون عبدالرزاق که خاندان اوسوابق خدمت درخاندان غزنوی داشت وهم وسیعاً قبول شده بودکه وظایفی چون منشی دربار یاکار داری امورمالی به سلسله خانوادگی انتقال می یافت ، از ینرو بعید نبود که عبدالرزاق به چنین منصب عالی تکیه زند ، چنانچه خانواده های میمندی وشیرازی در دستگاه اداری غزنویان دست کم تا سه نسل سوابق خدمت بجا گذاشتند. چنین پیداست که عبدالرزاق وهم پدرش در اواخر سلطنت محمود از نظر افتاده بودند ، زیرا همینکه مسعود بر اریکه قدرت بعد از پدر تکیه زد ، وی احمد بن حسن را از زندان رها کرد ، وگفته شده است که درین هنگام مصادف با اوایل سال ٤۲۲ هجری قمری مطابق ۱۰۳۱ میلادی

عبدالرزاق نیز از نندنه یا نار دین که زندانی بوده است درکنار رود جیلم در پنجاب آزادگردیده است . بیهقی از آن روزگار به بعد از وی طور پراگنده یاد کرده است، وچنین مینماید که در دستگاه اداره مرکزی وظیفه انجام داده است ؛ وهم روایت گردیده که در معرکه دندانقان وی نیز حضور داشته است . گرچه ظاهراً وی در دوره فرمانفرمایی فرخ زاد وظیفهٔ وزارت نداشته مع هذا از براهین همین پیداست که وی هنوزهم درچرخ دستگاه اداری سهم بسزاداشته است، چنانچه بیهقی ازوی درسال ٤٥٠ (١٠٥٨ میلادی) سخن بمیان آورده وافزوده است که اندرین هنگام هنوز هم به خدمت رسمی دولت اشتغال داشته وهم معلوماتی راکه از روزگاران حیات پدرش احمد بن حسن بدسترس وی قرار داشته من حیث یک گزارشگر بـه استفاده بیهقی گذاشته است . (١٠٧)

بادست رسی به خزاین وغنایم هندبنیه مالی غزنویان توانایی می یافته وازین روازپایه گزاران کاخها وایوان های مجلل محسوب شده اند، آنان به اعمار باغستان ها ومیدان های بازی علاقه فراوان داشتند. (١٠٨) متأسفانه ازکار نامه های مودود اندرین بخش معلوماتی دردسترس قرار ندارد، گرچه احتمال دارد که وی ازخط مشی نیاکانش اندرین بخش پیروی کرده باشد . بدین منوال چنین پیداست که دربار شاهی آراسته با آئین ونحوه موروثی سلاطین فارس واسلامی بوده است بدین مفهوم که دربار سلاطین غزنوی مشتمل برمامورین درباری ، خواجه هاو ندیمان بوده است وایشان سلطان را اندرهنگام بزم نشاط ومحافل وباده نوشی همرایی میکرده اند . ما میدانیم که شهزاده کیکاوس بن اسکندر بن قابوس از خانزاده زیاری گرگان وطبرستان مدت هفت یا هشت سال را بدربار مودود که از اقاربش بوده به حیث «ندیم خاص» خدمت نموده است . وی در قابوسنامه ازمحافل باده نوشی مودود ووزیرعبدالرزاق برای شهزادگان یاد آوری میکند (١٠٩) مزیداً چنین می پنداریم که مودود با پیروی از سنت نیاکان خود در پرورش وتشریق شعرا واد با بذل مساعی نموده است . گرچه یک بار دیگر باید متذکرشد که معلومات مشخص درینمورد موجود نیست. چهره های نام دارادبی وشاعران شهیرادوارسلطنت محمود ومسعود چون عنصری ، فرخی و منوچهری یا اینکه در دوره سلطنت مودود پدرودر زندگی گفته و یا اینکه اندرین دوره سکوت اختیار کرده بودند . بهمه حال ابوریحان بیرونی دانشمند و عالم شهیرتا سال ٤٤٢ هجری قمری مطابق ١١٥٠م میلادی در قید زندگی بوده بعمر هشتادو یاچیزی درهمین قیدعمر درغزنه چشم ازجهان فروبسته باشد، وبدون تردید پیدا است که

وی رساله خود را اندر باب احجار کریمه کتاب الجماهیر فی معرفة الجواهر در دوره سلطنت مودود برشته در آورده است ، و احتمال دارد که وی آخرین اثر عمده اش در رشته علم الادویه کتاب الصیدلة فی الطب را نیز در همین دورهٔ سلطنت مودود پایان آورده باشد . (۱۱۰)

طوریکه قبلاً خاطر نشان گردید همینکه مودود در پی تدارک انتقام از سلجوقیان در خراسان برآمد جهان فانی را و داع گفت . بنا بر قول ابن با همینکه مودود غزنه را ترک گفته سر ببالین مریضی گذاشته و در اثر بیماری قولنج آفتاب عمرش غروب کرده است . برای وی صرف همین قدر فرصت وجود داشته تا عبد الرزاق وزیر را جهت دفاع از حمله ایکه علیه مودود تهیه دیده شده بود روانه سیستان بدارد . از ین مآخذ صرف فرشته معلومات ارائه نموده که مودود از طریق وادی سکاوند و لوگر رهسپار گردیده و میخواسته است حصاری را بنام سانکوت (؟) اشغال نماید تا بعضی خزاین کهدر اینجا گردآوری شده بود بدست آرد که مریضی گریبا نگیرش شد . (۱۱۱)

اسناد مربوط به تاریخ مرگ مودود و مدت دوام سلطنت وی نا مکمل و گاهی هم متناقض مینماید ، و این امر مزید آ با شک وظن مأخذ پیرامون سلطنت زود گذر دو خلف مودود هر یک مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود مغشوش ترمیشود . منابع معتبر از جمله اثر اس این پور تحت عنوان سلاله های اسلامی (طبع لندن سال ۱۸۹۳م) ص . ۲۸۹ تاریخ وفات مودود وسلطنت دوخلف او وجلوس عبدالرشید را درسال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸-۱۰۴۹ میلادی ضبط نموده است . مگر ای - دی - زمباور در اثر خود تحت عنوان منول دی جینولوژی ات دی کرونولوژی پری هیستوری دی اسلام

E. de zambaur, In his Manuel de geneadogie et de chronologie et de coronologie yaur l'histoire (Hanover 1927)

ص ۲۸۲ تاریخ وفات مودود را در ماه رجب ۴۴۰ / دسمبر ۱۰۴۸ میلادی ضبط نموده و سلطنت کوتاه مدت دو خلف مودود را در جنوری ۱۰۴۹ که عین سال ۴۴۰ میشود ذکر نموده و جلوس عبدالرشید را براریکه مسند سلطنت غزنوی در سال ۴۴۱ هجری قمری مطابق جون ۱۰۴۹ - می ۱۰۵۰ میلادی یاد داشت نموده است . موءلف این اثر نیز در تألیف دیگر خود تحت عنوان اسلامیک داینستیز (طبع ایدن برگ ۱۹۶۷ ص ۱۸۱) که شرح احوال و انساب سلاله های اسلامی در آن پرداخته آمده به استفاده استناد گزارش

ابن الاثیر سال ۴۴۱ را سال وفات مودود، دوره کوتاه سلطنت دو خلف مودود وجلوس عبدالرشید برار یکه مسند سلطنت غزنوی برگزیده است، مگر از آنچه در ذیل به گفتگو گرفته میشود این تاریخ مورد اختلاف نظر قرار میگیرد.

ابن الاثیر گزارش وفات مودود را بـه عمر بیست ونه سالگی بتاریخ ۲۰ رجب ۴۴۱ ـ (۱۸ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی) تذکرداده، وابن بابا تاریخ مرگ اورا رجب ۱۹/۴۴۱ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی خوانده است، که با تفاوت یک روز هردوتاریخ باهم مطابقت میکند. لاکن معلومات ابن الاثیر درین جانبی براینکه مودود مدت نه سال و دو ماه به گردش مهتاب سلطنت نموده لانی‌مینماید، میتوان آن را هشت سال و دوماه خواند. اگر چنانچه تاریخ ۲۳ شعبان ۲۸/۴۳۲ اپریل ۱۰۴۱ میلادی تاریخ ورود پیروز مندانه مودود به غزنه بدانیم وآنرا مبداء رسمی آغاز سلطنت مودود اتخاذ کنیم (به صفحات قبل مراجعه شود) درآنصورت بهاین‌نتیجه می رسیم‌که وی تخمیناهشت سال ویازده ماه به‌گردش‌مهتاب ویاهشت سال وهفت‌ماه بگرش آفتاب سطنت نموده است. حسینی تاریخ مشخصی را ارائه نکرده مگر متذکرمیشود که دورهٔ سلطنت مودود مدت هفت سال وده ماه قمری و دو روزرا احتوا میکند. این تذکر تاریخ مرگ‌مودود را بتاریخ ۲۵ جمادی الثانی ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۵ دسمبر ۱۰۴۸ میلادی می‌نمایاند. (۱۱۲) بناأ درینصورت به دوتاریخ که تفاوت یک سال را درمورد وفات مسعود می‌نمایاند مواجه میشویم. ابن الاثیر وابن بابا در ارائـه تاریـخ وفـات مودود وجـه مشترک معین دارنـد ، تاریخـی کـه به اساس تحلیل ارقـام ارائـه شده حسینی بدست میایـد تاریخـی است که مستقیما درهیچ یک اثـرکتبی بملاحظه نمیرسد. مع هذابه استناد شواهد بعضی از مسکوکات تاریخ دومی انـدر باب وفات مـودود قـوت بیشتر پیدا میکند وذی سوردل (D.Sourdel) نیز توجـه را به ایـن امـر مبذول میدارد. وی خاطر نشان میـدارد که دودینارمربـوط دوره سلطنت عبدالـرشید که یـکی آن در موزیم برتانیه (شاید به اساس شواهد همین سکـه بوده است که‌لین پول (Lanepoole) (کتلاک ساز ممجرعهٔ سکه‌های اسلامی برتش‌موزیم در اثرخود تحت‌عنوان سلاله‌های اسلامی جلوس عبدالرشید را برمسند سلطنت درسال ۴۴۰ ضبط نموده است) ودومی آن‌درموزیم کابل موجود است و درهر دوی آن سنه ۴۴۰ ضبط است ، واین می‌نمایاند که تاریخ ارائه شده حسینی باید اندر باب وفات مودود مورد تایید قرار گیرد. (۱۱۳) واگر چنانچه همین سیستم اخیر مورد بحث قرارگیرد در آنصورت دوره مختصر سلطنت مسعود دوم وعلی درربع سوم سال ۴۴۰ (زمستان ۱۰۴۸ـ۱۰۴۹ میلادی) اتفاق میافتد وحکمروایی عبدالرشید بدینصورت درربع اخیر سال ۴۴۰ (بهار ۱۰۴۹ میلادی) باید آغاز یافتـه باشد.

VIII

دشواری های جانشینی و جلوس عبدالرشید

ازدونفر خلف مودود که بعد ازوی بمسند فرمانفرمایی سلطنت غزنه جلوس کرده‌اند معلومات دقیق در دست نیست . بسیاری مأخذ و مراجع از وجود آنان سخن بمیان نیاورده است (۱۱٤) بنا بقول جوزجانی مودود سه فرزند بعد ازخود بجا گذاشت ، وبقول ابن بابا مودود بهنگام مرگ فرزند پنجساله خودرا (بهاسم مسعود) به جانشینی خودگزید، مگرروایت برآنست که مسعود بعداز مرگ پدر صرف پنج روز سلطنت نمود وسپس عموی وی ابوالحسن علی بن مسعود برادر مودود زمام قدرت را بدست گرفته است . ازقراین همین پیداست که علی چهره گمنامی بوده است. بیهقی و گردیزی اقلاً دربخش باقیمانده آثارشان ازنقش قبلی وی درامور کشور داری صحبتی بمیان نمیاورد. بنا بگفته ابن بابا همینکه وی چهل و پنج روز را بر اریکه سلطنت گذراند رهبران نظامی اورا از مسند قدرت برکنار نمودند و در حصاری باز داشتش کردند، مگر در جریان همین مدت برده است اگر مآخذادبی اعتباری داشته باشند به اساس آن هاوی لقب افتخاری بهاء الدولة را حایز شد هیچ سکهٔ از وبیادگار نیست (۱۱۵) جوز جانی ابراز داشته که مسعود (اشتباهاً درینجا محمد خطاب گردیده) بن مودود وعلی بن‌مسعود طور مشترک زمام اموررا در دست داشته اند وشاید که مسعود کوچک نیابت . سلطنت را بعهده داشته است، ولی همینکه نا توانی وعدم استعداد زمام داری آنان برملاءگردید ازاریکه قدرت انداخته شدند. (۱۱٦)

شاید علی بن مسعود در ایت و استعدادی از خود بر وز داده باشد ور و شن ساخته باشد که ذاتاً فرمانفر مایئست نیرو مند لیکن نیروهای نظامی او را به نفع شخصی دیگر یکه از وی نرمش پذیر تر برده از مسند برکنار کرده باشند . مگر ازهمه بیشتراین امکان وجود دارد

که عطالت ناشی از زندگانی در بین حرم و به تعقیب آن مشقات زندان توانائیهای علی‌را در تبارز قدرت ضعیف گردانیده باشد . درواقع رویدادهای تأسف بارمسئله‌جانشینی در سال ۴۲۱ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۳۰ میلادی‌و ۴۳۲ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۴۰ میلادی‌فضای‌خوف‌وسوءظن که دولت مطلق العنان غزنوی را احاطه کرده بود تشدیدنمود.(۱۱۷) وازینروغزنویان‌در همچویک حالت‌تشنج یک‌سیاست شبیه سیاست به قفس‌انداختن عثمانیان متأخر را در پیش گرفتند ، به این مفهوم که برای حفظ ما تقدم تمام اعضای مردانه اقارب آنانی را که طرح های جلوس برتخت غزنه را داشتند همه را در باز داشت قرار داد ند . از همین جاست که ابن بابا یادداشت نموده که عبدالرشید ، فرخ زادوابراهیم از زمره آن سلاطین غزنوی بحساب می‌آیند که درباز داشت بسر برده و بعد از رهایی اززندان برا ر یکه فرمانفرمایی جلوس کرده اند . چنین یک وضع نسبت به موقف و اوضاع امور غزنویان متقدم مباینت واضح داشته است . در دوره غزنویان متقدم فرمانفرمایان آنروز کار برا در ان و یا عموها یشان را بکارهای مهم و عمده می‌گماشتند ، چنانچه برادر ان محمود مانند ابوالمظفر نصر وعضدالدوله یوسف به‌حیث سالاران نظامی یا والیان ولایتی موظف و مقرر می‌گردیده اند .

مشکل است بدانیم که چه استفاده از معلومات فرشته کرده میتوانیم ، زیرا تاریخ فرشته منحیث یک مأخذ باوجود متأخر بودنش مواددلچسپی اندر باب این دوسلطنت غزنویان دارد ، که در مآخذ قبلی وجود ندارد . وی توضیح داده که در دوران فرما نفرمایی مختصر ابوجعفر مسعود بن مودود قدرت واقعی توسط سالا ران بزرگ نظامی ترکی تمثیل میشده است . وی اسمای دوجناح رقیب را بسر گردگی علی بن ربیع خادم و ایتگین حاجب (۱۱۸) ، ذکر میکند (در ماخذ متقدم چون گردیزی، بیهقی و ابن بابا ازاسمای این سالاران ذکربعمل نیامده است، گرچه ازایتگین به‌عنوان غلام‌اسبق سلطان محمود یاد آوری شده است) هنگامیکه حامیان ایتگین مسلط بر اوضاع گردیدند مسعود را برکنار و بعوض وی کاندیدای مطلوب خود علی بن مسعود را بتاریخ اول شعبان ۴۴۱ هجری قمری مطابق ۲۰ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی برتخت نشاندند. علی با بیوه برا درخود مودود ازدواج کرد مگر ولایات هندی شا هنشاهی غزنوی در اثر اغتشاش علی بن ربیع سقوط کرد . علی بن مسعود بیش از دو سال سلطنت کرد تا اینکه عموی وی عبدالرشیدبن محمود در اثر جریانیکه بطرفداری اش براه افتیده بود برادریکه

سلطنت جلوس کرده علی در قلعه یی بنام دیدی رو باز داشت گردید. (گردیزی از آن یاد آوری نموده است، به صفحات قبل رجوع شود) همینکه عبدالرشید زمام امور غزنه را طور کامل در سال ۴۴۳ هجری قمری مطابق ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ میلادی بدست گرفت علی بن ربیع در هند تحت تابعیت دولت غزنوی در آمده و نوشتگین حاجب (شخصیکه بعداً در سرنگونی طغرل غاصب و بقدرت رساندن فرخ زاد سهم قابل ملاحظه ای ایفا کرده است، به صفحات بعد رجوع شود) به حیث والی آنجا مقرر گردیده (۱۱۹)

این تفصیلات مبتنی برقراین کاملاً یک حدس وقیاس مورخ بوده نمیتواند، وقلت معلومات از مآخذ و مراجع متقدم راجع به رویداد های انتقال سلطنت از مودود به عبد الرشید دلیل غیر تاریخی توضیحات بالا نمیشود زیرامکان ندارد فرشته تفصیلات مزیدی را اختراع کرده باشد که دریک مقطع علی بن مسعود برا دران خودهر یک مردان شاه وا یزدیار را از باز داشت رها نموده وباز با احترام با آنان معا مله بدارد ؛ زیرا در مورد نخست از گز ار شهای جوز جانی و درمورد دوم از بیهقی وگرد یزی استشها د میشود که بدون تردید این دوشهزاده وجود داشته است. (۱۲۰) از جانب دیگر ، تاریخ های ارائه شده فرشته تأیید شده نمیتواند، زیرا همین حالا ملاحظه نمودیم که شهادت کهن ترهم منابع کتبی وهم شواهد سکه های ضرب شد غزنویان مبرهن میدارد که دوره سلطنت علی نمیتواند از نیمه آخری سال ۴۴۱/ زمستان ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ میلادی که دوام آن عوض دوسال نزد یک به دو ماه باشد آغاز شده باشد. احتمال عملی زیادی دارد که بعضی از رویداد های طبقه بندی شده فرشته در دورهٔ سلطنت علی و اقعا متعلق بدوره سلطنت عبدالرشید بوده باشد.

با مراجعه به مأخذهای متقدم تاریخی راجع به برکناری علی وبدست گرفتن قدرت توسط عبدالرشید در می یابیم که اندرین هنگام عبدالرزاق میمندی وزیر ، بی درنگ دست اندر کار گردیده، از وقوع یک حالت انارشی در دستگاه دولت غزنوی جلوگیری بعمل آورده است . وی. در راه حرکت بجانب بست و سیستان بودکه اطلاع مرگ مودود را دریافت کرد ؛ سپس وی تصمیم اتخاذ کرد تا عبدالرشیدبن محمود عضوارشد خاندان محمود را که در قلعه مندیش در جنوب غورراز طرف مودود درباز داشت کشانده شده بود براریکه تخت غزنوی بگمارد . (به صفحه قبل مراجعه شود) بنابر قول ابن بابا عبدالرشید بتاریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری - ۱۰۵۰ میلادی) برمسند امپراتوری غزنوی عز اجلال فرموده است (۱۲۱) (راجع به تناقضات

زمانی جلوس عبدالرشید برتاج وتخت، بصفحات قبل مراجعه شود (کار دیدگی و پختگی عبدالرشید واینکه وی درحقیقت امردر دوران سلطنت مسعود در اجرای امور نقش داشت اورا شخص با استعداد وقابل اعتماد، رهبر نظامی و محافظ چرخ سلطنت نسبت به دو سلف وی که دورهٔ سلطنت کوتاه مدتی را بپایان آوردند می‌دانستند. و همین ملحوظات موجب پذیرش نظر عبدالرزاق در مورد جلوس عبدالرشید در غزنه گردید.

دورهٔ سلطنت عبدالرشید به زودی طورغم انگیزی راه زوال پیمودوچنان سلطنت کوتاهی را پایان آورد که برای ما مشکل است یک انتباه واقعی پیرامون کرکتر ودست آورد های وی قائم کنیم. منابع و مآخذ ازوی به عنوان شخصی مستبد خود رائی وتا اندازه فاقد تصمیم و قدرت فکری یاد کرده است، مگر این گفته ها شاید فرضیه و تصورات نویسندگان بعدی بوده باشد که در پرتو غلبه طغرل و گرفتن قدرت از وی تراوش کرده است. بهمه حال جوز جانی از سجیه عالی اوبه فراگیری دانش واز اندوخته دانش تاریخی عنعنوی وی صحبت بمیان آورده است. (۱۲۲) گردیزی اثر خود زین الاخبار را (زینت تاریخ‌ها) در دوره سلطنت همین سلطان پایان آورده وبنام او کرده است. یکی از القاب افتخاری وی زین المله بود. درآن جا نسخه ظریفی از یک اثر اندر باب عنعنات ورسوم باستانی موجود است که در غزنه نگارش یافته واز پیامبر توصیف نموده است وبوسیله یک وراق وکاتب خاصتاً به کتاب خانه عبدالرشید مرتب شده بوده است. (محتوی وموضوعات این نسخه صریحاً توضیحات جوز جانی را اندرباب علاقه سلطان به سنن وروایدادهای باستانی صحه میگذارد). در دیباچه این کتاب معلومات مفیدی راجع به القاب عبدالرشید گزارش داده شده است. گردیزی القاب کامل اورا چنین ضبط کرده است: سلطان معظم، عزالدوله و وزین المله، سیف‌الله، معزالدین الله ابو منصور عبدالرشید بن یمین الدوله محمود ...... درسکه‌های عبدالرشید طورساده کلمات چون عز الدوله وزین المله و سیف الله حک گردیده است مگر القاب پیچیده تر چون معز الدین‌الله (در اثر گردیزی ذکر گردیده است) و مظاهر خلیفـة الله که در دیگر جادیده نشده درمجموعه القاب بملاحظه رسیده است. صاحب نظران بعدی القاب اعزازی بیشتری را به او نسبت داده اند از جمله ابن الاثیر القاب چون شمس الدین الله وسیف الدوله (مترادف آن جمال‌الدوله) و مجدالدوله را در زمره القاب وی یاد کرده است؛ مگر سترن شاید در شک و تردید هایش اندر مورد این گذارش ها حق بجانب بوده باشد. (۱۲۳)

با وجود انتقال سلطنت بعد از مرگ مودود به سلطان دیگر بیرو کراسی اداری به سکته گی مواجه نگردید؛ و یک حالت نظم و آرامش در دستگاه دولت جاری بود، وچنین پید است که عبدالرزاق میمندی به حیث را هنمای با نفوذ دیوان ها برسرکار بوده است. (تذکری راجع به منصب وزارت کسی دیگری بد سترس نیست). در زمان ساطنت عبدالرشیدابوالفضل بیهقی مورخ به حیث رئیس دیوان رسالت عز تقرر داشته که از زمان سلطنت مسعود در همین دیوان کار میکرده است. بهرحال وی این وظیفه را ازدست داد وبه سبب موضوعی چون عدم پرداخت مهرزنی متهم گردیده وقاضی غزنه اورابه حبس محکوم نمود. در دورانی که طغرل سلطنت راغصب کرده بود (در ذیل مراجعه شود) ابوالفضل بیهقی همراه باکار مندان رسمی دورهٔ سلطنت عبدالرشید در یکی ازقلعه ها باز داشت شد بهمه حال دریکی ازحکایات عوفی راجع به برکناری بیهقی از وظیفه دلیل دیگری ارایه شده است . در حکایت آمده که بیهقی یکی از غلامان عبدالرشید راکه مردمستبد بودوتومان نام داشت وبر مردمان منطقه پشاورفشار و شکنجه روا میداشت ازکار برکنارکرد مگر برکناری این غلام مستبد ازکارموقتی بود ، تومان حسن نظرسلطان را باز به خود جلب کرد ، درنتیجه بیهقی خود برکنار گردید . عوفی تاریخ ناصری راکه احتمال میرود ازمجلدات خود بیهقی باشد مأخذ این ادعای خود قلمداد کرده است . مگر با وجود تفاوت بین اسمای تومان و طغرل تعجب آور نخواهد بود اگر این حکایت باجریانات رویدادغصب سلطنت عبدالرشید ازطرف طغرل ملتبس شده باشد . (١٢٤) واضح است که بیهقی به حیث یکی از وفاداران سلاله غزنوی دشمن آشتی ناپذیر غاصبین سلطنت غزنوی بوده ، و در مورد غصب سلطنت توسط طغرل دربخش اخیر مجلدات خود گفتگو بمیان میاورد . گزارش این جریانات دربخش تاریخ خوارزم نمایان میشود که درین جاوی درمقالت سودمند خود راجع به فایده تاریخ ومثال های مفید که ازوروای آن در یافت شده میتواند نگاشته است : و از وقت آدم علیه‌السلام الی یومناهذا قانون برین رفته‌است که هربنده که قصد خداوند کرده است جان شیرین بداده است ، و اگر یک چندی بادی خیزد از دست شود و بنیشیند . و در تواریخ تأمل باید کرد تامقرر گردد که از ین نسخت بسیار بوده است درهر وقتی وهردولتی. وحال طغرل مغرورمخذول نگاه باید کرد که قصد این خاندان کرد و برتخت امیران محمودو مسعود ومودود بنشست چون شد و سرهنگ طغرل کش با ووپیوستگان او چه کرد . ایزد عزوجل عاقبت بخیر کناد. (١٢٥)

IX

توطئهٔ طغرل برای غصب سلطنت

رویداد عظیم دوره سلطنت عبدالرشید که مآخذی مانند ابن بابا، حسینی، ابن الاثیر وجوزجانی به تفصیل پیرامون آن سخن پردازی کرده اند عبارت از قیام وبقدرت رسیدن غلام ترک نژاد طغرل نام است. (در مأخذ از و به کلمات اهانت آمیز چون کافر نعمت، ملعون، نامبارک، بی جنس، مغرور، مخذول، متکبر وبی مقدار یا دگردیده است) که به سقوط خشونت بار عبدالرشید وکشته شدنش وکنار زدن موقتی دودمان غزنوی منتهی گردید، طغرل از پیروزی های خود درجهت سرنگونی خانوادهٔ غزنوی ومرگ عبدالرشید دراوج تکبر وخود خواهی بود. مگر این تحول درچرخ دستگاه سلطنت غزنوی آنی وگذرا بود، چنانچه دیری نگذشت که بازهمان سلالهٔ غزنوی قدبر افراشت وبرمسند تاج و تخت مزاحمت شدهٔ شان تکیه زدند. مشابه همین رویداد درمورد چارلس دوم درانگلستان قرن هفدهم بملاحظه میرسد که وی مجدداً نیروی خود را احیاکرد. رویداد دلخراشی حزن آور سقوط سلاله غزنوی بدست طغرل که پس از دودورهٔ دارای شک و تردید که به دنبال هم بعد از مرگ مودود پیرامون دورهٔ سلطنت کوتاه مدت دو خلف وی حادث شدند مارا اجازه میدهد که سال های پایان ۱۰۴۰ میلادی و اوایل سالهای ۱۰۵۰ میلادی را قبل از ینکه یکبار دیگر دولت غزنوی بر پایه های مستحکم خود در دورهٔ سلطنت ابراهیم بن مسعود استوار گردد سال های فتور و مشکل دوره سلطنت غزنویان بنامیم (بفصل دوم رجوع شود)

شاید در بدو امر کسی خاطر نشان بدارد که اخبار الدوله السلجوقیه وتاریخ بیهقی تنها از میانه مآخذ و مراجع به طغرل اسم دیگری را هم نسبت میدهند که محمد اقبال ناشر کتاب نخستین یعنی اخبار الدولته السلجوقیه نزان را محتملاً[۲] صورتِ درست بزان که درنسخه آمده

است می‌داند ، در صورتیکه صورت دوم یعنی « بزان » بیشتر ترکی به نظر میرسد : بوزن بزن به معنای کشنده و مخرب (۱۲۶) انتخاب حرف ب آغازی متن دومی حفظ گردیده : بدان ، بران (۱۲۷) . در ضبط های طغرل از همان روز گارا ن اول امرای غزنوی برسر کار بوده است .

در پرتو مخاصمت ورزی آینده طغرل علیه سلاله غزنویان ودر پرتو این حقیقت که بعضی از غلامان شخصی یوسف بن سبکتگین قبل از رویداد دندانقان بدشمن پناهنده گردیدند وبه سلجوقیان روی آوردند (به صفحات قبل مراجعه شود) بیانات شبانکاره‌ای رابطه جالب است . او میگوید که طغرل « غالباً غلام یوسف نام بوده است که مقام افسری داشته و یوسف قلباً براومهربان بوده است وامازمانیکه یوسف درسال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰میلادی جهت سرقیات روانه قصدار بلوچستان میشود این غلام اطلاعات آقای خود را به اختیارمسعود میگذاشته است که درنتیجه موقف وحسن اعتمادش را نزد یوسف از دست میدهد . بیهقی طور واضح یاد داشت نموده است که همین طغرل کافرنعمت درجوانی آفتاب عمرش غروب نموده وچشم ازجهان پوشیده است ، و بنا بران این طغرل‌همان طغرل مورد بحث ماکه سلاله غزنویان را برای مدتی سقوط داد نیست . (۱۲۸)

ازجانب دیگر جوزجانی مدعیست که طغرل یکی ازغلامان سلطان محمود بود که دردورهٔ سلطنت مودود از خدمت غزنویان سرزده ومدتی تحت‌لوای سلجوقی پیکارنموده وتکتیک های جنگ آنان را آموخته بود و باز دراوایل سلطنت عبدالرشید به غزنه عودت کرد. چنین پیداست که یک انعکاس ازین‌حکایت دراخبارالدوله السلجوقیة باز تاب شده که طغرل ابتدا درسال۴۳۲ هجری قمری مطابق ۱۰۴۱ میلادی به شهرت رسیده و سپس ازخدمت باداران غزنوی خود سرباز زده و بخدمت سلجوقیان پیوسته و سپس بمعیت یک نیروی قوای ترک (ترکمن ؟) علیه عبدالرشید بحمله پرداخته است ، گرچه گزارش های بدین سیاق یک موشگافی میان تهی واقعات مینماید ، تاریخ حسینی یگانه منبع سزاوار شمرده میشود که گزارش میدهد که در دورهٔ کوتاه زمام داری طغرل در غزنه وی سلجوقیان را حامی و مالک الرقاب خود دانسته وآنچه که از مالیات جمع آوری شده مازاد میماند بالای قشون خود به مصرف نرسانده آن را به سلجوقیان پیش کش‌مینموده است. (۱۲۹) از رویدادها چنین پیداست که طغرل تادیر زمان حکمروایی نتوانسته است تا ازوی کارنامه های منظمی یادگارهی ماند ، و از یک تعداد

مسکوکات کمی که از روزگار فرمانفرمایی وی با قیمانده (درذیل مراجعه شود) در آن ها ذکری از سلجوقیان نرفته است . تمام داستان ارتباطات طغرل با سلجوقیان صرف در همین مأخذهوا خواه سلجوقیان بیان گردیده وازینروارتباطات طغرل باسلجوقیان مشکوک مینماید. شاید تحقیقات بعدی بتواند ار تباط منطقی در زمینه دستبردها وغصب طغرل بیسابد ضمناً یک زمینه التباس نیز میان نام طغرل غلام و طغرل بیگ رهبر سلجوق قابل تصور است .

بسی امکان دارد که طغرل در زمان سلطنت مودود به حیث سالار شجاع و نیرومند تبارز کرده باشد . ابن بابا و ابن الا ثیر گزارش مفصل اندر باب فرمانفرمایی دوره مودود ارایه نموده ، (گزارش آخری درذیل سال٤٤٤ / ١٠٥٢ - ١٠٥٣ میلا دی ارائه یافته است) هر دو مأخذ ضبط کرده اند که مودود ، طغرل را به افتخارات خاص سر فراز داشته ، و حتی بوی و عده عروسی یکی از خواهرانش را داده بود و هنگا میکه عبدالرشید برتخت جلو س کرد ، طغرل را به حیث سالار نظامی خود یعنی حاجب الحجاب لشکر مقررداشت. شاید طغرل احساس کرده باشد که بسادگی وآسانی میتواند به عوض عبدالرشیدبرتخت غزنویان جلوس نماید، و از ینرو از عبدالرشید که آرزو مند رویا رویی با سلجوقیان نبرد تقاضا بعمل آورد تا قشون و منابع لازم را تهیه و تدارک نماید ، تاوی علیه سلجوقیان بهسوقیات اقدام نموده ، خراسان را از وجود آنان پاک نماید . بنا بقول ابن با با طغرل بسرکردگی نیرویی در شمال افغانستان علیه شهزادهٔ سلجوقی الپ ار سلان به پیکار دست زد ، و به پیروزی های علیه او در هیبان / او پیان در هندوکش نایل آمد (اوپیان یا هیبان همان محلی بوده است که در اینجا نیرو های شهزاده مودود در روز گا ران پایان سلطنت پدرش منزل زده بودند (بصفحات قبل رجوع شود) . بهر حال ابن الا ثیر اذعان نموده است که رهبری این سوقیات را عبدالرشید شخصاً بعهده داشته است که در خزان و زمستان ٤٤٣/ ١٠٥١ میلادی علیه شخص چغری بیگ که بسر کردگی نیروی از کرمان بحرکت افتیده بود پیکار نموده است . (١٣٠)

بیانات جوز جانی گرچه مختصر است مگر دو توضیح فوق را یک هماهنگی میدهد (چنانچه ملاحظه خواهیم کرد که هر دو مآخذ از تهاجم طغرل به سیستان سخن رانده است که در ذیل از آن به تفصیل پرداخته آمده است(. بنابر گزارش طبقات ناصری سلجوق از دوجناح بر متصرفات غزنوی فشار وارد آورده است ، که طی آن چغری بیگ از طریق سیستان بجانب بست پیشروی نموده و بنابوده است که فرزندوی الپ ار سلان از سمت شمال و از طریق

تخارستان بکابل و غزنه حمله نماید . عبدالرشید نخست طغرل را علیه الپ ار سلان بمقابله فرستاد که طغرل علیه شهزاده سلجوقی در محلی که جوز جانی آنجا را در ه یی میان کوهها و بعبارت دیگر نزد یک گذر گاه خمار (پیش‌دره خمار) قلمداد نموده است پیروزی کسب کرد . (۱۳۱) تعجب نخواهد بود اگر تصور شود که این محل‌با هیبان یا اوپیان التباس‌شده باشد ، در غیر این صورت فهمیده شده نمیتواند که این محل‌در کجا واقع بوده است . بهر صورت اگر چنانچه این محل همان اوپیان باشد در ینصورت معلوم میشود که نیروهای سلجوقی تامنطقه پروان نفوذ کرده بوده ، که در ینصورت خطر جدی متوجه غزنویان بوده است ، و اقدام قاطع طغرل احتمالاً درجهت نجات کشور در همچو یک مقطع‌زمان شاید این مفکوره را در اندیشهٔ او وارد آورده باشد که در قدم نخست قدرت حاکمه رادرغزنه بدست گیرد ، چنانچه جوز جانی بیان نموده که طغرل با کلمات اهانت آمیز و نسبت بی کفایتی به به عبدالرشید در بسیج کردتا علیه وی متشبث شده است . (۱۳۲)

بعد از ینکه جناح شمال قلمرو غزنوی تسخیرشد طغرل بجانب جنوب بسوی سیستان روی آورد . اندرین هنگام سیستان و امیران آن از غزنویان جدا ساخته شده (به صفحات قبل مراجعه شود) و به سلجوقیان متمایل بودند و این خطر احساس‌میگردید که آنان سلجوقیان را بار خرا هند داد تا از طریق قلمرو صفاری نفوذ نموده و علیه بست و سرزمین های غزنوی تاخت و تاز نمایند . تاریخ سیستان مأخذ مهمی در مورد عملیات طغرل در سیستان و بدست آوردن قدرت حاکمه در غزنه توسط وی محسوب میشود .

طغرل به سرکردگی یک قوا بتاریخ سوم رجب ۴۴۳ هجری قمری مطابق نومبر ۱۰۵۱ میلادی عازم سیستان گردید و بصورت غیر مترقبه در محلی بنام تاق ظاهر گردیده و به استحکام سنگر خود در اینجا مبادرت ورزید کو توال امیر ابوالفضل نصر بنام هلال درقی تا آخرین رمق زندگی علیه طغرل جنگید ، و سپس‌سالارد یگری بحمایت نیروهای وطن پرست سیستان سر هنگان و عیاران آن دیار بجنگ ادامه دادند . نیروی غزنوی در ین جنگ مشتمل برپنجهزار سواره نظام محمودی (کار آزموده گان پیکارهای محمود) پنج فیل جنگی و دو هزار پیاده نظام سگزی و غزنوی بوده است . (۱۳۳) مع هذا حمله آوران علیه طغرل به پیروزی نایل نگردیدند ، و طغرل در عین زمان یک قطعه نیروی یک هزار نفری سواره نظام را طور مخفیانه جهت بسیج حمله بر زرنگ تنظیم نموده

در ینموقع بیغو بمنظور کمک و حمایت از ابو الـفضل امیر صفاری از هرات وارد سیستان گردید. مگر تااین هنگام طغرل نیروهای سلجوق را از پای درآورده بود والذا بیغو وابو الفضل هر دو مأیوسانه به هرات متواری گردیدند . با این وصف طغرل نتوا نست تاق را اشغال نماید، و بتاریخ ۱۶ اشعبان ۴۴۳ هجری قمری مطابـق ۲۳ دسمبر ۱۰۵۱ مـیلا دی از محاصره تاق متصرف گردید اقـلا با پیروزی بر سلجوقیان به غزنـه روی آورد ، لاکن درمـاه متعاقب آن ابوالفضل مجدداً به زرنگ عودت نمود و بنابرگزارش‌های مورخان‌محلی سیستان بتاریخ ۸ محرم ۴۴۵ هجری‌قمری‌مطابق۳۰ اپریل ۱۰۵۳ میلادی خطبه نماز درپیشا پیش بنام‌چغری بیگ سجلوقی خوانده شد . (۱۳۴)

حال اندر باب کار نامه هـای طغرل به گزارشهای ابن بابا و ابن الاثیر توجه را مبذول میداریـم . طغرل سرمست و سر شار از پیروزیهای خود علیه بیغو وامیر ابو الفضل تصمیم باز گشت به غزنه داشت و سرنگونی عبدالرشید را در سرمی پرورا نید . هنگامیکه‌بفاصله پنج فرسخی پایتخت غزنه منزل فرود آورد پیام اغوا آمیز عنوا نـی سلطان ار سال نمود به آگاهی اورساند که نیروهای او در صدد اغتشاش و بغی میباشند و تقاضای اضافه حقوق دارند . عبدالرشید این نوشته را بر روی دیوارها آویخته دید و به قلعه غزنه پناه برد .

طغرل قصر سلطنتی و مرکـز اداری را در تصرف خود در آورد ، و ظاهراً حمایت قسمت اعظم نیروی پادگان غزنه را بخود جلب نمود . وی همچنان در موقفی قرارداشت که میتوانست به ارگ سلطنتی حمله نموده وعبدالـرشید را دستگیـر نمایـد (ابن بابا) یا میتوا نست حا مـیان و مدافعان سلطان را در چنان شرایط نا مساعدی قرار دهد که سلطان واژگون بخت را بوی تسلیم بدارند ، (ابن الاثیر ، میر خوا نـد) . و به زودی چنان شد که در یک در گیری نزدیک ارگ تمام اعضای مردینه خانـوادهٔ سلطنتی غزنـوی قتل عام گردیده حمام خون از آنان جاری گردید . بنابر قول جوز جانی و ابن الا ثیر طی این پیکار خونین به تعداد یا زده تـن شهزادگان غزنـوی یعنی پسران مسعود بشمول سلیمان و شجاع بقتل رسیدند . (مولف اخیرالذکـر یعنی ابن اثیر اشتباهٌ مقتولین را برادران عبدالـرشید خوانده است .) حمداله مستوفی گزارش داده که به تعداد نه شهزاده غزنـوی یعنـی‌حسین ، ناصر ، ایرانشاه ، خالـد ، عبدالـرحمن ، منصور ، همام ، عبدالـرحیم واسماعیل بقتل رسیدند، وصرف سه تن از شهزادگان یعنی فرخ زاد، ابراهیم وشجاع جان بسلامت بردند. طغرل همزمان با پیروزی وکسب قدرت با اکراه واجبار با یکی از دختران مسعود از دواج کرد . (۱۳۵)

طغرل بعد از پیروزی علیه عبدالرشید بر تخت غزنه تکیه زد، از دو اج اجباری طغرل با یکی از دختران مسعود که درفوق گفته آمد (برعلاوهٔ دخترسلطان مودود است که قبلاً درحباله نکاح طغرل در آمده بود) اقدام طغرل در عروسی با شاهدخت های غزنوی بیشتر بدان منظور بوده است که غصب سلطنت غزنوی را برای خود به سلسله همین‌شاهدخت‌هاصبغه مشروعیت ببخشد که گویا در واقعیت امروارث تاج وتخت غزنه میبا شد . طغرل در زمان فرمانفرمایی خود بعضی سکه های طلا و نقره ضرب زده است . سه مسکوک یا ذکار دورهٔ وی عبارت انداز از یک دینا ر دارای تاریخ (تاریخ ۴۴۳/ ۱۰۵۱ میلادی) و دو درهم بی تاریخ است که در آن نام ولقب وی ابوسعید طغرل و لقب قوام الدوله حک گردیده واز القایم خلیفه عباسی به‌عنوان خلیفه و فرمانفرما در آن تائید بعمل آمـده است (۱۳۶)

با وجود این رویداد های اخیر وضربات که برپیکرچندین سلطنت کوتاه دوام غزنوی حواله شده بود هنوزهم حس همدردی وحمایت ازسلالهٔ سرنگون شدهٔ غزنوی درغزنه مشهود بود. نیروهای غزنوی هنوزهم اند رین هنگام در هند مستقر بود که میبائیست با آنان تصفیه حساب بعمل‌می‌آمد؛ وهنگام میکه طغرل عنوان سالار خرخیزسالارنیروهای غزنوی‌درهند نامه نوشت وطی آن حمایت و دستیـاری اورا در مبارزه مشترک علیه سلجوقیان تقاضا کرد خرخیز فرمان بر داری ازین سالار غلام را در سر نداشت و از ینرو از تقاضای اوامتناع نمود و دستوراورا جداً رد‌نمود. سالار نیروهای غزنوی در هند قتل عبدالرشیدوشهزادگان غزنوی‌راتوسط طغرل محکوم نمود، وطی نامه های جداگانه عنوانی صبیه مسعود وسایرسالاران غزنوی درغزنه سکوت آنان را در مقابل فتنه طغرل بباد انتقـاد گرفت . موا صلت این پیام درغـزنـه احساسات سرهنگان غزنوی را علیه طغرل برانگیخت . وسرانجام زمینه قتل آماده گردید. روایات متعددی پیرامون قتل طغرل گزارش گردیده که‌ازجمله‌ابن الاثیرومیرخواند نظردارندکه‌وی‌توسط یک‌دستهٔ دسیسه سازان بقتل رسیده ، مگر ابن بابا مدعی است که وی بوسیله یکی ازغلامان مجهول الهویه موسوم به نو شتگین وبه دلیل خصومت‌وانتقام شخصی کشته شد، وبه قـول حسینی اوبه دست‌غلامی از غلامان قصربنام انوشتگین یانوشتگین‌که‌ازغلامان‌سابقه مسعود بوده صورت‌گرفته ونظرجوزجانی ازینقرار است که نو شتگین سلاح دار به اتفاق یکی ازهمقطاران خود او راز پای در آورد وبعد سراو را بر داشته بالای چوبی‌نصب نموده در بازارها وکوچه های غزنه گردانیدند .

اینکه اقدام قتل طغرل یک عمل انتقام جویانه یا هر گونه توطئه دیگری بوده باشد یک امر مسلم درآن نهفته است وآن به ارتباط گزارش طبقات ناصری عبارت از بر انداختن استبداد وبی‌عدالتی است‌که طغرل مرتکب آن بوده است. گفته شده‌که خرخیز سالا رنیر وهای غزنوی درهند سه یا چار روز بعد ازحادثهٔ قتل طغرل به غزنه عودت نموده وبعد از مذاکره با ار اکین دولتی وافسران نظامی به این تصمیم گرائید که مجدداً یکی از شهزادگان غزنوی را به تخت غزنه بنشاند بنا برگفته جوزجانی‌از سلاله مسعود صرف دو شهزاده هریک بنام ابراهیم و فرخ زاد در قید حیات بوده اند ، که اندرین هنگام هرد وی‌آنان در قلعه برغند در باز داشت بسر می برده اند (برغند همان قلعه ایست که روز گاری محمد بن محمود در آن جا در باز داشت بسر می‌برده است). نامه صریح مبنی بر اعدام این دو شهزادهٔ غزنوی را عنوانی کوتوال قلعه بر غند صادر نموده بود ، مگر کوتوال برغند در اجرای حکم اعدام آنان تعلل و مسامحه بکار برده بود تااینکه از قضا یازده ساعت بعد از صدور حکم اعدام شهزادگان غزنوی، خبر قتل طغرل پخش گردیدوجریان آن به بر غند هوا صلات نمود. رهبران وار اکین دولت در غزنه جانشینی ابراهیم را برتخت غزنوی تر جیح می دادند ، مگر از براهین چنین‌مشهود است که اندرین هنگام وی مریض بوده است ولذ افرخ زاد برتخت و تاج نیاکان خود در غزنه تکیه می‌زند. در چنین فرصتیکه موضوع جا نشینی رویدست بود موضوع دستگیری و تصفیه حساب همکاران طغرل‌که در امربقدرت رساندن وی دست داشتند بر انداخته شد. فرشته یگانه مولفی است که اندرباب رویدادهای اخیر حکمر وایی طغرل وگز ینش فرما نفرمای بعداز وی گزارش مفصل ارائه نموده است . بیانات وی نسبت به بیانات جوز جا نی اندکی تفاوت دارد بنابر قول همین مولف تا این مقطع‌زمان یعنی تا واقعه قتل طغرل سه فرزند مسعود هریک فرخزاد ابراهیم وشجاع در قید حیات بوده اند ، که از آن جمله فرخ زاد بوسیله قرعه به حیث سلطان گزیده میشود واین را نمیتوان باور کرد . (۱۳۸)

مسایل تسلسل تاریخی سلطنت عبدالرشید، غصب‌قدرت توسط طغرل وجلوس فرخ زاد همه ارتباط با همی دارند . بنابر طبقات ناصری عبدالرشید دو سال ونیم سلطنت نموده و درسی سالگی پدر و دحیات گفته است، در حالیکه فرخ زاد دریوم شنبه مورخ ۹ ذو القعده ۴۴۳(۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی)جلوس‌کرده است. اگرچنانچه تاریخ جلوس‌فرخ زاد راهمین تاریخ درنظر بگیریم گزارش جوزجا نی اند ر باب دورهٔ سلطنت عبد الرشید به عوض دو سا ل ونیم دو ماه

را احتوا میکند و اگر توضیح این با با را که گزارش ارائه نموده عبد الرشید بتا ریخ ۲۷ شعبان ٤٤١ (٢٤ جنوری ۱۰۵۰ میلادی) به مسند سلطنت جلوس نموده و قتل طغرل را در ذوالقعده ٤٤٣ هجری قمری مطابق مارچ ۱۰۵۲ میلادی مد نظر بگریم درین صورت در مییابیم که دورهٔ غصب قدرت سلطنت توسط طغرل در محاسبه جوزجانی در نظر گرفته نشده است. وهرگاه مأخذی چون حسینی وشواهد سکه شناسی را مدار اعتبار قراردهیم (به صفحات قبل رجوع شود) چنین استنباط میشود که عبد الرشید در ربیع اخیر سال ٤٤٠/ بهار ۱۰٤۹ میلادی باید جلوس کرده باشد ، که در ینصورت با نظر داشت دوره دو نیم سال عبد الرشید حادثه پایان یافتن سلطنت وی مصادف با جمادی الاول سال ٤٤٣ مطابق اگست - سپمبتر ۱۵۰۱ میلادی میشود ، که بااین محاسبه دورهٔ غصب سلطنت طغرل صرف شش ماه را در بر می گیرد . این گزارش تا جایی تطبیقی مینماید ، زیرا طغرل میتوانسته در خلال این مدت به ضرب مسکوکات مبادرت نماید. گزارش های طبقات ناصری مبنی براینکه گویا طغرل صرف مدت چهل روز سلطنت کرده است کوتاه مینماید. حسینی گزارش جوزجانی را اندرباب قتل طغرل و جلوس فرخ زاد را در ذو القعده سال ٤٤٣ تأیید نموده وهم بنابرتاریخ چند دیناریکه از روزگاران دوره سلطنت فرخ زاد بیادگارمانده و درآن ها سال ٤٤٣ حک گردیده برملاء میدارد که فرخ زاد قبل از پایان سال ٤٤٣ هجری قمری به سلطنت رسیده است، نه در سال ٤٤٤. (۱۳۹) گرچه ابن الاثیر گزارش مفصلی ازین رویداد ها ارائه نموده مگر تاریخی ارائه نکرده ومحضاً تمام داستان را در سال ٤٤٤ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲-۱۰۵۳ میلادی حواله نموده‌است . وابن بابااین رویداد ها را منوط بسال ٤٤٣ و بخشی از سال ٤٤٤ وانمود کرده که با نظر داشت این گزارش میتوان به بخشی از سال ٤٤٤ بعنوان دوره ابتدایی جلوس فرخ زاد و دوره آرامش پادشاهی او رجوع داد . (١٤٠)

X

سلطنت فرخ زاد

ابوشجاع فرخ زاد سلطنتی را آغاز نهاد که هفت سال و سه ماه قمری را دربر گرفت (هفت سال وسه هفته شمسی) که در مقیاس رویداد های اخیر درغزنه مدت طولانی محسوب میشود . القاب افتخاری جمال الدولد و کمال المله در سکه های فرخ زاد خوانده میشود ولی سوردل موضوع دل چسپی دیگری را در رابطه با القاب افتخاری فرخ زاد در میان گذاشته وآن عبارت از نوشته روی یک درهم است که مارکیف اندران باب گزارش داده در همی که در موزیم ار دیتاژ لیننگراد موجود است ، وبرروی آن عبارت السلطان المعظم که خاصه او صاف غزنویان متأخراست خوانده میشود و بیگمان بیهقی نیز معمولاً القب سلطان معظم یا السلطان المعظم را به فرخ زاد نسبت داده است . (١٤١) گزارش های مربوط به موضوع این لقب و انتخاب و گزینش آن ازجانب ابراهیم جانشین فرخ زاد ذیل فصل دوم مورد بررسی قرار گرفته است.

فرخ زاد شخصاً تا اندازه یی چهره مبهم میباشد ، گرچه نسبت عدالت وزمام داری خیراندیشانه اش از وی تمجید شده است ، که برجراحات ناشی از رویداد های سال های ماقبل مرهم گذاشته و فضای آرامش را تأمین داشته بود . اگرچه بخاطر عدالت و حکومت . بیهقی از مرگ نا بهنگام وی در جوانی ناله وشیون سر داده است که هنوز کار کرد زمام داری او مفید بوده ابراز تأثر کرده است . اگرچه بخاطر عدالت و حکومت مشفقانه خود فرخزاد مورد ستایش قرار گرفته با این وصف شخصاً تا اندازه یی نا آشناباقیمانده است. ستایش وی به دلیل فضای آرامش که در کشور پس از یکدوره طوفان و شورش ایجاد نموده قابل یا آوری است : بنابر گزارش ابن بابا جلوس فرخ زاد برتخت غزنوی آب رفته

باز به جوی جریان یافت ، و یکبار دیگر جلال و شکوهی ازدست رفته غزنویان بدرخشش در آمد ؛ بنابر گزارش جوز جانی وی در حصص مختلف اراضی غزنوی رفاهیت را احیا کرد و مالیات کمرشکن را که برمردم زابلستان روا داشته شده بود عفو نمود (عوارض و مونات) . (۱۴۲)

از جانب خیرخیز که جلوس فرخ زاد بر تخت غزنه مرهون کار های علی الفور اوست ، دست کم در مورد تنظیم امور در بخش اول سلطنت فرخ زاد دارای مقام معتبری بوده است ، گرچه بعد از دفع حمله سلجوقی که در ذیل از آن تذکر بعمل میباید در مآخذ و مراجع ازوذکر ویژه‌یی بعمل نیامده است . (۱۴۳) عبدالرزاق میمندی یکی از وزیران اسبق در دورهٔ سلطنت مودود و عبدالرشید در زمان سلطنت فرخ زاد نیز مصروف خد مات ملکیه بوده ، گرچه مقام وزارت نداشته است (به صفحات قبل رجوع شود) فرخ زاد بهنگام جلوس،حسین بن مهران را بمقام وزارت گماشت .وی در روز گار دورهٔ سلطنت محمود سمت نائیب و کتخدایی شهزاده محمد را بعهده داشت دریکفرصت مساعد به امور اسراف خزانه مسعود فاتح مقرر گردید . وی در دورهٔ سلطنت فرخ زاد مدت دو سال انجام خدمت نمود و سپس از وظیفه برکنار گردید بزندان کشانده شد . (شاید در آخر سال ٤٤٥ و آغاز سال ٤٤٦ بهار تابستان ۱۰۵۵ میلادی) ابوبکربن ابی صالح مرد متجربی که سی سال به حیث والی هند انجام خد مت نموده بود و کارنامه های خیریه و عامه از و بیادگار بوده به حیث خلف وی عزتقرر حاصل نمود . وی تاپایان سلطنت فرخ زاد به سمت وزیر ایفای وظیفه نموده و سپس تا پیش از روز گار ادبار خود که از مشخصات دورهٔ کار بسیاری از وزیران دورهٔ غزنوی بوده بحیث وزیر اول ابراهیم ایفای وظیفه نمود . (١٤٤) در ذیل (بفصل دوم رجوع شود) .به شهادت تاریخ بیهقی از کار مندان عالی رتبه دیگر سلطان یکی‌هم ابوسهل زوزنی است که از زمره کار مندان بلند پایه سلطان محسوب میشود که عهده دار دیوان رسایل بود و مسعود رخودی (یعنی از خود یارخج ، ارا کوز یای قدیم مرادف زمین داور امروزی) وعهده دار دیوان عارض یا عهد ه دارقوای لشکری سلطان فرخ زاد بود وی درزمان مود ود نیزمتکفل همین سمت بود . (١٤٥) بیهقی‌خود نیزباید باسرنگونی طغرل از زندان آزادگردیده باشد و در حالیکه باز نشسته بود به تألیف مجلدات خود همت گمارید ودر عین زمان به نگارش

روز نامچه تاریخی اداری خود آغاز نهاد ، یعنی هنگا میکه فرخ زاد وابر اهیم در صفر ۴۵۱ مطابق اپریل ۱۰۵۹ میلادی بمسند سلطنت نشستند ولی آنگونه که در ذیل فصل دوم توضیحات بعمل آمده بمنظور پیش برد امور دارالا نشا و تسوید پیمان صلح در شمال افغانستان میان غزنویان و سلجوقیان بیهقی باز بکار فرا خوانده شده است. (۱۴۶ دورۀ سلطنت فرخ زاد قبل از دورۀ فعالیتهای ادبی که در دورۀ سلطنت ابراهیم و بعد ازوی آغاز یافته مصادف است مگر حکیم جوهری که عرفی اسم مکمل او را ابوالمحا مد محمود بن عمر الجوهری السایغ الهر وی خوانده قصیدۀ طولانی را ازوی نقل قول میکند کـه به فرخ زاداهدا گردیده، وازمدیحه سرایان برجسته دوران سلطنت فرخ زاد محسوب میشده است .

پیرامون روابط خارجی فرخ زاد صرف توضیحا ت فشرده یی در دست است. هنگامیکه دولت غزنوی نسبت غصب سلطنت توسط طغرل و بـه تعقیب آن در اثر رویداد قتل طغرل فرازو نشیبها می پیمود چغری بیگ سجاوقی با استفاده از ینگونـه رویداد ها البته تحریک گردید ، وهنگامیکه گزارش رویدادها به اطلاع فرمانفرمای سلجوقی مواصلت ورزیـد ، وی نیرویـی را بمقابله دولت غزنه سوق داد، که توسط خرخیز متوقف وبه شکست مواجه گردید. (۱۴۸) فخر مدبر آنگاه که از شجاعت و دلا وری فرخ زاد سخن بمیان میاورد توضیح نموده که سلاح مورد پسند او در میدان پیکار ناچخ (تبرزین) بـوده است . (۱۴۹) فرخ زاد در او اخـر دوره سلطنتش که طور نسبی در قلمر واو ثبات وآرامش حکمفرما شده بود ، سوقیاتی را علیه سلجوقیان در تخارستان سازمان داد، که تا حدودی با پیروزی همراه بود، در جریان نبردها سالار نیروی سلجوقیان بنام اتا بیگ قطب الدین کلساریغ به اسارت نیروهای غزنوی افتـاد، ونیرو های تحت فرماندهی وی فرار را برقـرار تـرجیح داده میـدان رزم را ترک گفتند الپ ار سلان سلجوقی در رأس یک نیروی تازه دم سلجوقی علیـه قشون غزنـوی حمله نمود کـه باز هم به شکست مواجه گردیدند و درجریان عملیات جنگ سالاران چندی از نیر وهای آنان به اسارت در آمدند. در پایان این در آویزی ها بنا بود تا موافقت صلح میان نیـروهای متخاصم عقد گردیده و اسرای جنگی مبادله شود مگـر چنین پیداست کـه مرگ نـا بهنگام فرخ زاد اتفاق افتاده باشد چه مأخذ متقدمی که ازین رویدادها گزارش ارائه نموده حسینی وابن الاثیر میباشند ابراز شک و تردید نموده‌اند که این معاهده توسط فرخ زاد صورت گرفته ویا ابـراهیـم پس از جلوسش مراتب آن راطی نموده‌است . (جهت مزید معلومات بفصل دوم مراجعه شود)

هر یک از جانبین که حقیقتاً مراتب صلح را به پایان آورده باشد . آنچه از سخنان حسینی به به نفع صلح استنباط میشود این است که داوران سلجوقی و غزنوی موافقت نمودند که هر یک از دولتها آزاد باشند و در داخل قلمروخود شان استقلال داشته باشند وهر یک از حمله بردیگری احتراز نماید. (۱۵۰)

فرخ زاد درسی و چار سالگی بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۴ اپریل ۱۰۵۹ میلادی (تاریخ موثق ارائه یافته ابن بابا) چشم از جهان فانی پوشیده . دورهٔ سلطنت فرخ زاد از آشوب های مزمن بری نبود ، وغلامان سرایی که در اثر اداره ضعیف سلاطین بعد از وفات مودود انگیزهٔ تازه یافته بودند علیه هم دیگر حسادت داشتند. همین غلامان توطئه قتل اورا بتاریخ ۴۵۰/ ۱۰۵۸ میلادی در حمام وی چیدند، گرچه فرخ زاد ازین توطئه جان بسلامت برد، مگر یک حس انزجارونا خشنودی براو طاری گردید ، وناملایمات زندگی براو سایه افگند تااینکه یک سال بعد از توطئه به مرگ طبیعی خود در اثر بیماری قوانج زندگی را پدرود گفت . (۱۵۱)

دوم

سلطنت ابراهیم

سنگر بندی مجدد ودوام

I

ابراهیم وسجلوقی ها

طبقات ناصری کامل ترین مأخذیست که گزارشهای جلوس ابراهیم برتخت سلطنت غزنوی‌را بازگومیدارد. ملاحظه نمودیم که‌درزمان احیای مجدد سلطنت غزنوی بعداز دستبرد و غصب سلطنت توسط طغرل فرخ زادوابراهیم هردو درحال بازداشت درقعله برغند بودند، که‌فرخ‌زاد برروی‌صحنه فرمانفرمایی‌کشانده شد وبه‌حیث سلطان درغزنه چهره کشود. روایات تاریخی بیان میدارد که بعد ازرهایی فرخ زاد از قلعه برغند ابراهیم تا مدتی دیگر هم در همانجا درحال باز داشت بسر برده است ، تا اینکه وی به قلعه نای واقع وجیرستان‌یا اجیرستان که منطقه ای بوده است واقع در غرب غزنه در جوار منبع آبهای از غنداب و هلمند (نبایست این منطقه را باوزیرستان سرحد شمال غرب پاکستان ملتبس نمود) محلی که ازنگاه استحکامات و بازداشت شهزادگان غزنوی جای مطمئین نگریسته میشده استمنتقل گردید (۱) مسعود سعد سلمان از شاعران نامور غزنوی دورهٔ اول باز داشت خود را در همین جای گذرانده است (به صفحات بعد مراجعه شود) . هنگامیکه فرخ زاد به جهان ابدی شتافت بزرگان و سران دولت غزنه متفق الرای شدند تا ابراهیم بر مسند سلطنت جلوس نماید ؛ از ورای گزارش های تاریخی پیداست که ابوالمظفر ابراهیم آخرین فرزند ارشد در قید حیات سلاله غزنوی بوده است که ازنگاه سیاسی برازنده ومهم نگریسته میشده است (در مورد شجاع فرزند دیگر خانواده سلطنتی که در جریان قتل عام شهزادگان

غزنوی به هنگام فاجعه طغرل جان بسلامت برده بود گـزارشی‌از ماجراهای‌بعدی زندگی وی در دست نیست) و بعد از مرگ فرخ زاد سر هنگ حسن یکی از سرهنگان غزنوی به حضرروی شتافت با تشریفات نظـامی او را به غزنه بدرقـه نمود بـه یوم دوشنبه تاریخ ۱۹ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ٦ اپریل ۱۰۵۹ میلادی تاریخ که بیهقی ابراز نموده است (۲) از وی به حیث امیر و سلطان غزنه اعزازوا کرام بعمـل آمـد .

از مهمترین و جائیبی که زمام دار جدید به آن روبرو بودیکی تأمین امنیت اجتماعـی و شگوفایی اقتصادی در متصرفات سلطنت غزنوی بود که آن را فرخ زاد نیکو پایه گـزاری کرده بود (جهت معلومات مزید بفصل اول این اثر رجوع شود) دومین وجیبه‌عمده ایکه درپیش روی‌زمام دارجدید قرارداشت همانا تأمین یک صلح باثبات وپایدارباسلجـوقی‌ها بـود تـا انـدرین باب میبایست دست کم مـوافقتی میان دو دولت بـزرگ صورت می گرفت . جوزجانی به ارتباط فعالیتهای ابراهیم در امر شگوفایـی و احیای اقتصاد دولت غـزنوی که وجیبهٔ اولی زمام دار جدید در امـر امنیت اجتماعی و اعـلای اقتصاد امپراتـوری اش بشمار می‌آمد گزارش داده که وی به اعمار شهرهای جدید و ساختمان مجدد قصبات و شهرهای که در اثر جنگ ها و تصادمات داخلی در د هه های قبل بویرانه مبدل شده بودند همت گماشت ، که از جمله میتوان شهر های خیر آباد و امین آباد را یاد آور شد (راورتی اینجا ی را بنام جنرآباد وچتر آباد یاد آوری کرده است) متأسفانـه این شهرک ها و اینکـه از چه نوع شکوه وجلال برخوردار شده بوده اند مشخص نگردیده است ولی شکوه وجلال آن پایه دار نبـوده است (٤) .

و اما پیرا مون دو مین وجیبه ابراهیم که کنار آمدن با سلجوقی ها و تأمین یک صلح پایه دار بوده است ازگزارش ها ورویداد ها چنین پیداست که ابراهیم خود یک واقعیت بین بود وی تحت تأثیر رویا قرار نگرفت تا آن بخشهای از متصـرفات مربوط قـلمرو نیاکانش را که در جریان رویداد ها از د و لت غزنوی مجزاساخته شده بـود و اپس گیرد ابن الا ثیر از وی حکایت نمـوده (دریـن مـورد بـه صفحات ما بعد رجوع شود) که گفته است : ـ اگر بعوض مسعود پدرم میبودم ، بعداز وفات پدر کلانم محمود ، متصرفات دولت ما راه زوال نمیدید و سقوط نمیکرد ، مگر حال که دست تطاول روز گار برخی از متصرفات ما را از سر زمین عمده غزنوی قطع نمرده است من هر باز گرداندن آن ناتوانم ، زیـرا

سلاطین دارای قلمرو های وسیع و قشون متعدد سرزمین های ما را فتح کرده اند . (٥)

تا آنجا که فکتور جغرافیایی مساعد بوده است سلاجقه شرقی چون چغری بیگ داود و الپ ارسلان از ناحیت شرق در افغانستان گسترش جوی کافی کرده بودند وخطوط تیغه‌های غربی سلسله کوه پاروپا میزس ، کوههای غور و هندوکش سرحد طبیعی بین دولت غزنوی و سلجوقیان را تشکیل می داده است .

طوریکه در فصل اول در بخش مربوط به سلطنت فرخ زاد خاطرنشان گردید درمورد اینکه مذاکرات صلح و پایان یافتن مخاصمت ها میان غزنویان و سلجوقیان در روزها ی اخیر سلطنت فرخ زاد بوقوع پیوسته ویا اینکه در او ایل دوره سلطنت ابراهیم مرعی گردیده اسناد وضاحت ندارد . حسینی از آگاهان امور سلجوقی ا برازرأی نموده که فرخ زاد باچغری بیگ پیمان صلح را عقد نمود . سلطان غزنوی توافق نمود که آن زند انیان سلجوقی را که در جریان جنگ به اسارت غزنویان در آمده اند بشمول امیر قطب الدین اتا بیگ کلساریغ محترمانه به سلجوقیان بازگرداند، وهردو جانب موافقه نمودندکه در حدود سرحدات مشخصه دولت شان قرار داشته باشند . پیمان نامه صلح (کتاب الصلح) توسط ابوالفضل بیهقی مورخ که اندرین هنگام ازباز نشستگی برگردانده شده بود (درزمان سلطنت عبدالرشید بیهقی از وظیفه دیوان رسالت برکنارشده بود، جهت تفصیل موضوع به صحفات قبل رجوع شود) وتا کنون منزوی ومصروف تألیف مجلدات خود که آن را تا زمان حوداث سال ٤٥١هجری قمری مطابق (١٠٥٩ میلادی) به‌اتمام رسانیده، اثری است جدا ازکتاب صلح وی . (٦) ابن الاثیرعقد پیمان صلح میان غزنویان وسلجوقیان را دردورۀ سلطنت ابراهیم وانمودکرده است. اوضمن گزارش این مطلب‌افزوده که آگاهان هردوجانب (غزنوی و سلجوقی) بعد ازبررسی، تأمل واندیشه پیرامون برخورد های نافرجام میان سلجوقی و غزنوی به این مفکوره گرائیدند که ترک مخاصمت و وصرفنظر نمودن از گسترش جوئی برقلمرو وخود و در عوض‌عطف توجه بسرامر جلوگیری از زیان مالی بمنافع جوانب در گیر تمام میشود، از ینرو صلح برستیزه جوییی که فرجامی ندارد ترجیح داده شد و در پیامد ابراهیم وچغری بیگ بر امر صلح توافق نمودند (Peace on an uti possidetis basis) احتمال دارد که مذا کرات صلح میان غزنویان و سلجوقیان دراو اخردورۀ سلطنت فرخ زاد واو ایل دوره‌سلطنت ابراهیم بوقوع پیوسته باشد . ویا چنین بوده‌که مذا کرات‌صلح همانادرپایان‌روزگار فرخ زادپایان‌آورده‌شده باشد وبازدردورۀ

ابراهیم به این دلیل که وی از عقد پیمان صلح که سلفش بسته است مسوولیت نداشته تجدید گردیده باشد .

تا آنجا که از براهین پیداست روابط بین دولت غزنوی سلجوقی در سال های اخیرامارت چغری بیگ والپ ارسلان حسنه باقی ماند، ولی در دورهٔ ملک شاه همهمه‌های جنگ طنین انداز بوده است . گزارش ها حکایت دارد که ملک شاه بعد از فوت پدرطی یک برخورد کوتاه با عموی خود قاورد کرمانی که هر دو بر موضوع جانشینی اختلاف داشتند گوی سبقت ربود به سال (۴۶۵-۱۰۷۲-۱۰۷۳ . میلادی) وبرمسند فرمانفرمایی تکیه زد قاورد استدلال میکرد که بنابر عنعنه قبیلوی وحقوق بزرگی‌خودرا مستحق میداند که دررأس قدرت عالی کشور تکیه زند؛ تردیدی نیست که برادران ملک شاه نیز آرزوی بقدرت رسیدن را داشتند. چنین پیداست که ابراهیم ازین گونه اختلافات درونی جانب سلجوقی سود جویی نمود وبناء از پالیسی مشخصی که با سلجوقیان‌درجریان چارده سال نخست دوره سلطنت خود آغاز کرده بود سرباز زد واندیشه های باز گرداندن متصرفات اسبق دولت غزنوی را در نواحی بلخ، قندز ویا ولوالج و طالقان یعنی ولایات تخارستان و بدخشان درسرپروراندد ، وآن هنگامیکه قاورد درجمادی الاول ۴۶۵ جنوری - فبروری ۱۰۷۳ میلادی در صدد براه انداختن اغتشاش واشغال ری بود. ابراهیم دست به صف‌آرایی زدو نیرویی را جهت اشغال سکلکند اعزام نمود. سکلکند نا حیتی کوچکی در جنوب بغلان و درشمال هندوکش وکوتل چهاردره است که بجانب غوربند ووادی دریای کابل امتداد یافته است چنین پنداشته میشود که شاید این منطقه در جوار سرحد دولت غزنوی وسلجوقی موقعیت داشته واحتمالا در حوزه رود کابل وحوزه بستر آمو بوده باشد . (۸) عمری ملک شاه امیر الأمرا عثمان بن چغری بیگ سمت والی گری این منطقه را عهده دار برد و در جریان حمله غزنویان درین منطقه باعده از ملتزمین به اسارت نیروهای غزنوی درآمد وبا خزاین وهمرکابانش به غزنه منتقل شد. بهرحال اندرین هنگام امیر گرمشتگین بیلگه بیک سلجوقی به سر کردگی یک نیرو بشمول انوشتگین غرچه، موسس آینده خانواده خوارزم مشاهی وارد منطقه گردید ، قوای غزنوی را تعقیب و سکلکند را به ویرانه مبدل نمود . (۹)

یگانه حادثه دیگر شقاق میان غزنویان وسلجوقیان که از آن معلوماتی در دست است رویدادی است که در زمان سلطنت ملک شاه بوقوع پیوسته ، مگر تاریخ وقوع آن مشخص شده نمیتواند ،

مآخذ مربوط آن ظواهر داستانی دارد تایک تاریخ علمی ، مگر شاید مبنای تاریخی در آن نهفته باشد. حسینی و ابن‌الاثیر یاد داشت نموده‌اند (شاید بعد از درگیری در بدخشان که در بالا از آن تذکر بعمل‌آمد و بعد از اینکه سر انجام سلطان شورش قاورد را سرکوب نمود که ملک شاه به اسفزار سوقیات نمود. اسفزار (به کسر یا فتح اول) ناحیه‌یی است در مسیر جاده سیستان که در جنوب هرات واقع وهمان سبزوار هرات است . بهمه حال این منطقه از قلمرو غزنوی به یک فاصله طولانی دور واقع بوده است ؛ سلطان درنظر داشته تا قبل ازنفوذ برعمق دولت غزنوی نخست از طریق سیستان علیه بست به‌سوقیات مبادرت نموده وسپس برزمین‌داور رخنه‌کند چنین پنداشته میشود که اندرین هنگام جا سوسان ابراهیم ازتمرکز نیرو های ملک شاه در اسفزار را اطلاع داده باشد. بهمه حال منابع تاریخی توضیح میدارند که ابراهیم از طریق براه انداختن یک جنگ روانی‌علیه ساطان سلجوقی زیرکانه بمقابله پرداخت .وی نامه‌های عنوانی سالاران نیروی سلجوقی ارسال نمود وازآنان نسبت اینکه ملک شاه را به بهانه سوقیات بقلمرو غزنوی بدام افگنده اند تا او را در جریان این سوقیات سرنگون نموده وبعداً بطرفداری غزنویان قدعلم مینمایند ابراز سپاس گزاری کرد. فرستاده غزنوی به حضور به اصطلاح سالاران خائن ملک شاه خود را در اسارت ملک شاه قرار دادند. ملک شاه با دریافت معلومات از همچو یک توطئه تصنعی‌غزنویان بدون آنکه سالارانش آگاهی یابندکه سلطان نسبت به وفاداری آنان مظنون است از محاذ جنگ برگشته وبمرکز خود اصفهان عقب نشینی کرد. (۱۰)

هرآنچه که واقعیت این‌گزارش تاریخی بوده باشد پیگیری وتعقیب نکردن این‌حمله متن مطول حکایت فخرمدبر مبارکشاه را تشکیل میدهد که مهتر رشید از درباریان ابراهیم به حیث قهرمان این حکایت تجسم نموده است ،که تکتیک های رزمی‌در آن نسبت به تکتیک های که در راپور های حسینی وابن‌الاثیر تظاهر نموده ماهرانه تر مینماید . این مهتر رشید با ید همان جمال‌الملک ابوالرشد رشید بن محتاج (از سلاله آل محتاج ازامیران اسبق چغانیان) ازممدوحان مسعود سعد سلمان وابوالفرج رونی بوده باشد اندر مدح وی قصیده یی ازمسعود سعد بیادگار است که در مورد بازگشت وی ازین ماموریتش سروده شده است ، مسعود سعد که در بازداشت بسر می‌برده امیدوار بوده که ابوالرشد رشید از جانب وی به حضور سلطان ابراهیم شفاعت کند. (۱۱) فخرمدبر ترضیح میدارد که ابوالرشد رشید مدرسه‌یی را درجوار مقبره سلطان محمود بنانها ده بوده است که در عصروی هنوز هم وجود داشته است .

در حکایت آمده که مهتر رشید محمولهٔ از تحایف گران بها را بدر بار ملک شاه پیش کش نمود تا بدان وسیله وی را تحت تأثیر قرار دهد. این تحایف مشتمل برتکه های نفیس محموله های اشتر، یک صدبارخر، پیل امرود از غزنه از نواحی نوغ (؟) ، خمار ، لمغان وشاه‌بهار و حیوانات و پرندگان قابل ملاحظه بشمول‌پیل ، میمون ها، شترمرغ ها،طاوس‌ها، طوطی‌ها و پرنده یی از نوع شارک که نه تنها حرف زده میتوانسته بلکه قرآن را قرائت می‌توانسته اند و چیزهای دیگر طور تحفه بدربار ملک شاه تقدیم نمود . مهتر رشید بعد از تقدیم این همه تحایف گفت : اگر چنانچه سلطان آرز ومند صلح میان دو دولت است باید از خواهشهای عاقبت نیندیشانه منصرف شود . وی ضمن گفتگوهایش افزوده که شرط نخست ایجاد صلح آنست که سلطان باید از نقشه سوقیات خود برغزنین منصرف‌گردد، زیرا قشون شما بمقابل نیروی غزنوی تاب مقاومت ندارد ، تمام نیروهای سلطان از یک دسته نیروی مشخص متشکل گردیده ، درحالیکه نیروهای غزنوی متشکل ازده نوع است. (۱۲) سپس اتحاد ذات البینی دو دولت را از طریق از دواج بین دو خانواده سلطنتی پیشنهاد میدارد که با موافقت جانبین انجامید و به عروسی دخترچغری بیگ موافقت شد ومتعاقباً با تشریفات عروسی از عراق عجم به غزنه بدرقه گردیده سرانجام مهتر رشید تزویری بکار همی بند دکه مراجع تاریخی آن کار نامه های ویرا چون‌خدعه‌یی جهت تطمیع سالاران نظامی سلجوقی ضبط کرده‌اند ، به این معنی که وجوهی برای سالاران سلجوقی طور مخفیانه فرستاده میشد و از همین نقطه نظر برده است که ملک شاه ووزیران وی در نهاد از حسن وفا داری سالاران نظامی شان دراندیشه‌بوده اند، واز همین رهگذر برده که نظام الملک عقب نشینی بهنگامی را به غرب ایران یعنی در عراق عجم توصیه میکند . (۱۳)

این حکایت آمیخته با ابهام و اشتباهات است تا درستی های درلای بیانات آن بملاحظه می‌رسد وازآنجمله اشتباه عروسی مهد عراق‌یعنی دخت ملک شاه سلجوقی با مسعود بن‌ابراهیم والتباس این از دواج با دخت چغری بیگ از زمره این گونه اشتباهات شمرده شده میتواند. مگر با آنهم چنین مینماید که یک حقیقت تاریخی درورای‌این تزضیحات‌نهفته‌باشد، وآن عبارت از ظهور ملک شاه همراه قشونی در حاشیه شرق خراسان ، مذاکرات صلح به تشبث ابراهیم وپیش برد این مذاکرات توسط ابوالرشد رشید ، واستقرار یک دیتانت میان دودولت بوده میتواند که تأمین آن از طریق پیوند از دواج میسر گردیده است . این پیوند از دواج

اولین حلقه ارتباط میان سلجوقیان و غزنویان نبوده ، زیرا درسال ۱۰٦٤/٤٥٦ م یعنی سال جلوس سلطان سلجوقی ، ار سلانشاه فرزنده الپ ار سلان با یکی از دختران ابراهیم عقد مزاوجت نمود ، درعین زمان الپ ار سلان یکی از شاهدختهای قره خانی را به عقد نکاح فرزند دیگرخود ملک شاه درآورد (١٤) تاریخ مشخص عروسی مسعود بن ابراهیم با جوهر خاتون بنت ملکشاه یعنی مهد عراق (عجم) در دست نیست. گرچه مذکرر است که مسعود قبلاً با یکی از دختران الپ ارسلان عروسی کرده بوده است . (شاید مآخذ معلومات فخر مدبر همین عروسی نخست ابراهیم با یکی از دختران چغری بیگ پدر الپ ار سلان بوده باشد (؟)

بهرحال واضح است که دو دولت بزرگ جهان شرق اسلام باهم معاملات با لمثل و متقابل انجام دادند، واگرچه سلجوقیان جانشین غزنویان بودند ، مگر آنان به سلاله کهن سال غزنوی از دیدگاه احترام به بزرگان گذشته می‌نگریستند . منابع متأخر بیان میدارند ، که احترام سلجوقی بمقابل ابراهیم تا آنجا بود که اورا به‌عنوان پدر بزرگ خطاب می کردند. ومستوفی میافزاید هرآنگاهیکه سلاجقه با اومکاتبه می‌کرده اند برسم احترام درنامه شان طغری یانشان دولتی شان را نقش نمیکردند، حسینی میگوید که محمدبن ملک شاه سلطان عالیمقام سلجوقی در قرن ششم / دواز دهم میلادی نظر به احترامی که به خانواده غزنوی داشت نمیخواست از مداخلات برادر خود سنجر در غزنه بطر فداری بهرامشاه که او علیه برادر خود ارسلان مخاصمت میورزید . حمایت کند . (١٦)

تردیدی نیست که شروع از دوره ابراهیم ودردورها خلاف وی بعضی روابط اجتماعی و فرهنگی میان دربار دو دولت (سلجوقیان و غزنویان) وجود داشته است . شعرا ونویسندگان ازدربار یکی بدیگری یعنی از دربارغزنه بدربار سلجوقیان و برعکس ازدربار سلجوقیان بدربارغزنویان رفت‌وآمد میکردندوشعراونویسندگان به‌متصرفات آنان درایران شرقی حضوربهم می‌رساندند. بدین سان در میان اشعار عثمان مختاری قصایدی می‌یابیم که عنوانی امیران صفاری سیستان از توابع تحت الحمایه سلجوقی (مخصوصاً بنام امیر تاج الدین ابوالفضل یا ابوالفتح نصربن خلف که در حوالی سال ۱۱۰٤/٤٩٦ میلادی جلوس کرده بود) وعنوانی امیران کرمان سلجوقی سروده شده است. و عثمان مختاری برای‌مدتی بدربار آنان ووزیران شان رحل‌اقامت افگنده بود. (١٧) حکیم سنایی مدایحی بنام سنجر سروده ودو قصیدهٔ بنام او نگاشته وبامعاملت رسمی سلجوقیان اعم‌باقوام‌الدین ابوالقاسم الدرگزینی الانسابادی

بدربار سلطان محمود بن محمدبن ملک شاه مقام وزارت داشت و سپس بدربار سنجر ایفای وظیفه نموده مکاتبه می نموده است . حکیم سنایی هم چنان یک قصیده بنام معین الدین ابو نصراحمد بن فضل وزیر در بار سنجر دارد . (۱۸) القاب السلطانا لمعظم که از خصایص القاب سلطنتی سلجوقی بوده در سکه های ایند وره غزنوی که از نفوذ سلجوقی در یندوره نمایندگی میکند بچشم میخورد . ابراهیم در زمان خلیفه القائیم یعنی قبل از ۴۶۷ هجری قمری مطابق ۱۰۷۵ میلادی لقب سلطان را برای خود اتخاذ کرده بود و چنین مینماید که در روی یک دیناروی که درموزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود این لقب درج است تاریخ روی این سکه رامارکوف بدرستی تشریح نتوانسته ، مگر احتمالاً تاریخ ضرب این سکه درسال ۴۶۲ هجری قمری مطابق ۱۰۶۹-۱۰۷۰ میلادی بوده باشد . (۱۹) با این وصف پاد شاهان غزنوی البته از قدیم بصورت غیررسمی ودر روی اسناد سلطان ونیز امیرو ملک خطاب شده اند واین چیزی است که هم منابع تاریخی و نیز مآخذ ادبی به حدکافی شهادت میدهند . کلمه السلطان ا لمعظم برای اولین مرتبه به روشنی روی درهمی از دورهٔ سلطنت فرخ زاد ظاهرگردیده و بعدها در دوره سلطان ابراهیم واخلاف وی کلمه السلطان المعظم والسلطان به حیث یک معیار روی سکه ها ظا هر گردیده است . (۲۰)

شاید اکنون بهترین فرصت جهت تذکراین مطلب باشد که سکه غنی ترین القاب فراوان ابراهیم است . حیثیت ابراهیم در نتیجه دوره طولانی زمام داری وی که نسبت بهر یک از دیگر زمام داران غزنوی طولانی تربوده نضج گرفته است . بدین ترتیب عبارت السلطان- المعظم - ا لا عظم که در فوق ازا ن ذکر بعمل آمد وبر علاوه آن در مآخذ ادبی وسکه شناسی القاب افتخاری دیگری مانند ظهیرالدوله، ظهیرالمله، ناصریا (نصیر) المله، نظام الدوله، رضی الدین ، سیدا السلاطین ، ملک الاسلام، فخرالامه ، قاهر الملک و موید امیرالمومنین بچشم میخورد، به اساس کتیبه های که از غزنه مکشوف گردیده برعلاوه القاب فوق القابی چون موید الدین، معین المسلمین و مالک رقاب الامم نیز در زمره القاب سلاطین غزنوی علاوه شده است مولف نا شناخته مجمل التواریخ و القصص کسی است که اندر باب القاب سلطان ابراهیم معلومات ارائه نموده ومیگویدکه توقیع رسمی ابراهیم باالله الکریم یثیق ابراهیم میباشد (۲۱) یعنی ابراهیم توکل برخداوند (ج) که بخشا یشگراست بخداوند اعتقاد دارد. (۲۱)

یک جلوه دیگر عمل ابراهیم که احتمالاً از نفوذ سلجوقی ورابطه ابراهیم با ملک شاه سلجوقی متأثر بوده باشد همانا تمثال شیر بر بیرق غزنوی است؛ به اعتبار این شعر ابوالفرج رونی.

نظام عالم وخورشید ملک وذات هنر　　نصیر دولت وپشت هدی وروی ظفر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم　　که اختیار خدای است وافتخار بشر
سپهر دولت عالیش را کهین برجی است　　زمین ولایت صافیش را کهین کشور
ز حزم اوست بهرکامگاه صد ناظر　　ز عزم اوست بهر تیر دار صد لشکر
گشاده چشم بدیدار او شهور وسنین　　نهاده گوش بگفتار او قضاوقدر
اگر شمایل حلمش بباد بر گذرد　　دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
وگر فضایل طبعش بکوه بر شمرند　　سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر
لطیفه‌های عرض را ز بهر خویشی جنس　　همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
گرد بجنس عرض نیستی بدین معنی　　فرود چرخ نهشتی فراز یک جوهر
چگونه گویی کز کوکنار یابد خواب　　کسی که اورا سودادهد سهر به سحر
ازآن سپس که همی عدل وسهم شاه دهند　　بچشم راحت خواب بچشم رنج سهر
بهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه　　صراط وار پلی مشکل است پیش اند
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او　　برو نیارد دور سپهر کرد گذر
کسی که فکرت او بر نهد بدرو قدم　　کسی که حکمت او بر کشد بجیحون سر
ز دولتش بهو ابر گرفته بیند جای　　ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
خیال هیبت او گر به بیشه عبره کند　　دراو بعبرت بگذر بحال او بنگر
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب　　بروی خاک برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ ساکن وجنبان براو مگرا نجم　　نه هیچ طایر وسایر دراو مگر صرصر
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل　　چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
تویی که با دنیا بد ببارگاه ترا　　ترئی که خاک ندارد بدستگاه توزر
ز امن عدل تو در صید باز گیرد کبک　　ز سهم تیغ تو دررزم ماده گردد نر
بجای جد تر دهر آلتی است هزل نمای　　بشان ملک تو عدل آیتی است حق گستر
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر ووفا　　نهد نگین تو در مهر موم سمع وبصر
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر　　یکی ز شادی فربه یکی زغم لاغر
کمال دولت یاب وجمال نعمت بین　　نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
دهان عالم برمد حتت گشاده زبان　　میان جوزا بر طاعتت ببسته کمر

شاعران فارسی گوی عصر سلجوقی بر تمثال شیر روی بیرق مولایشان به تواتر اشاره کرده اند ، به گونه مثال در قصیده ایکه انوری در وصف سنجر و سالار نظامی او در خراسان سروده از صورت شیر در بیرق مدح نموده است (۲۲) .

مزیدآاندرباب امکان نفوذ سلجوقی بر دولت غزنوی ، مورخ ترکی فواد کوپرولو در حدودسی سال قبل پیشنهاد نمود که سیستم اعطای زمین (اقطاع) که در قرن سوم ، چارم ، نهم و دهم میلادی در عراق و غرب فارس مرعی گردیده بود و سپس سلجوقیان به تعقیب آن را مرعی نمودند در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم / دوازدهم میلادی در اراضی غزنوی راه پیدا کرد . از سکوت مورخان غزنوی متقدم چون عتبی ، بیهقی گردیزی در مورد اقطاع موروثی در دولت غزنوی چنین بر میاید که این سیستم لا اقل قبل از نیمه قرن پنجم / یازدهم میلادی در متصرفات غزنوی وجود نداشته است ؛ دسترسی سلاطین غزنوی بر منابع سرشار هند مبین این واقعیت است که آنان نسبت به رژیم های نظامی مستقر در غرب بیشتر می‌توانستند مصارف نیروهای نظامی شان را از مدارک نقدی تکافو نمایند (۲۳) کوپرولوبه استناد چند بیت از دیوان سنایی که بنام سلطان بهرامشاه در ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ میلادی برشته تحریر در آمده می‌گرید که شاعر درین ابیات خود شکایت سر داده است که رژیم نظامیگر ترکی زمین های مردم را غیر قانونی تصرف نموده است :

(سنایی) این ابیات را اندر باب انقلاب حال مردمان و تغییر دورزمان فرماید :

ای مسلمانان خلایق حال دیگر کرده اند
از سربی حرمتی معروف منکر کرده اند
در سماع و پند اندر دیدن آیات حق
چشم عبرت کوروگوش زیرکی کرکرده اند
کار و جاه سروران شرع در پای او فتاد
زانکه اهل فسق از هرگوشه سربرکرده اند
پاد شاهان قوی بر داد خواهان ضعیف
مرکز دادگاه را سد سکندر کرده اند
ملک عمرو وزید را جمله بترکان داده اند
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده اند

شرع را یکسو نهاد ستند اندر خیر و شر
قول بطلیموس و جالینوس با ور کرده اند

عالمان بی عمل از غایت حرص وا مل
خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند

گاه وصافی را (۱) برای وقف وا درار وعمل
با عمر در عدل ظالم را برا بر کرده اند

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
حاکمان حکم شریعت را معتبر (۲) کرده اند

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز (۳)
خویشتن را سخره قیماز (٤) و قیصر کرده اند

گاه خلوت صوفیان وقت با موی چوشیر
ورد خود ذکر برنج و شیر وشکر کرده اند

قاریان ز الحان ناخوش (٥) نظم قرآن برده اند
صوت را در قول همچون زیر مزمر کرده اند

در مناسک از گدائیی حاجیان حج فروش
خیمهای ظالمان را رکن و مشعر کرده اند

مالداران توانگر کیسه درویش دل
در جفا درویش را از غم توانگر کرده اند (٦)

سرز کبر و بخل برگر دون اخضر برده اند
مال خود بر سایلان کبریت احمر کرده اند

زین یکی مشت کبوتر (۷) بازچون شاهین بظلم
عالمی بر خلق چون چشم کبوتر کرده اند

خواجگان دولت از محصول مال خشک ریش (۸)
طوق اسب و حلقه معلوم استر کرده اند

بر سر پر سروری از خوردن مال حرام
شخص خود فربی (۹) ودین خویش لاغر کرده اند

---

(۱) ازبرای جرسیم (۲) میسر (۳) وررق (٤) زاهد (٥) خانهای (٦) تونگر
(۷) مشتی (۸) خشکدریز (۹) فربه

ازتموز زخم گرم و بهمن گفتار سرد
خلق را با کام خشک و دیدهٔ تر کرده اند

خون چشم بیوگانست آنکه در وقت صبوح (۱)
مهتران دولت اند ر جام و ساغر کرده اند

تا که دهقانان چو عبرانان قبا پوشان شدند
تخم کشت مردمان بی یار و بی برکرده اند

تاکه تاز یکان چو قفچاقان کله داران شدند
خرا جگان را برسرازدستار افسرکرده اند(۲)

از نفاق(٦)اصحاب دار الضرب در تقلب نقد(۳)
مومنان راز فت (٤) بی زوروبی زر کرده اند

کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است
زانکه زر مردمان یکسر مزور کرده اند

شاعران شهر ها از بهر فرزند و عیال
شخص خودرا همچوکلکی زردولاغرکرده‌اند

غازیان نابوده در غز و غزای روم وهند
لاف خود افزون زپول زال ونوذرکرده اند

حبه دز دان از تر ازوها بر اطراف دکان
طبع را در حبه دز دیدن مخیر کرده اند

ای دریغا مهدئی کامروز از هر گوشهٔ
یکجهان دجال عالم سوز سر برکرده اند

مصحف یزدان درین ایام کس می ننگرد
چنگ و بربط را بها اکنون فزو نتر کرده اند

کودکان خرد را پیش مستان می دهند
هر مخنث را امین خوان و دختر کرده‌اند

ای مسلمانان دگرگشته است حال روزگار
زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند

ای سنایی پند کم ده کاندرین آخر زمان
درزمین مشت خرو گاو سروبر کرده‌اند

---

(۱) درهنگام صبح (۲) ازوفاق (۳) درتعین نقد (٤) مومنان وقت را

دانشمندان موقفی ندارند و از معاش زندگی چیزی در کف شان نیست آنان طوری وا داشته شده‌اند که طماع وچشم امید بسوی هدایا و بخشایش داشته باشند وحقیر و درگیر تظلم پاشنه آهنین نظا میان اند.

نظاره گری این دوره را چنان میابد که گویی یکدوره و عصر خدمت به مشتی سالوسان و مداهنه گران است چنان گویی که دوره وعصری است که سالوسی، مداهنه گری وتوطئه‌گری برای بدست آوردن وقف (جهت خدمات مذهبی) یا بدست آوردن یک دفتر وبدان میماند که که جابران را به معیار عدالت عمر (رض)وانمود کرد .

براین اساس کوپرولو اندیشیده است که شاید رواج سیستم اقطاع در سرزمین های غزنوی در دهه های نخست قرن ششم (دوازدهم میلادی) به جواب ، ماشین جنگی سلجوقیان بوده باشد که از ابتدای مداخلد سنجر در ۵۱۰ هجری قمری مطابق ۱۱۱۷ میلادی که‌بطرفداری بهر امشاه علیه ارسلان شاه برادروی در سرزمین غزنوی گسترش می‌یافته در دست اجرا بوده است (۲٤) اگر چنانچه واقعا همین سیستم اقطاع در سرزمین غزنوی را یج شده باشد پروسه آن باید خیلی وقت تر در زمان سلطنت ابراهیم که اندران زمان مناسبات غزنوی و سلجوقی باهم نزد یک بوده است صورت گرفته، چه درین هنگام روابط ذات البینی اجتماعی و کلتوری سلجوقی -غزنوی حسنه بوده است . (۲۵)

II

قشون غزنوی در دورهٔ متأخر

اراضی اقطاعی که ترکان غزنوی و سایر نظامیان در تصرف داشتند ما را به اهمیت لشکر دورهٔ سلطنت ابراهیم متوجه میسازد .

در دورهٔ غزنوی متأخر چنان گزارش های مفصلی که عتبی ، گردیزی و بیهقی از دوره نخست غزنوی بجا گذاشته اند در دست نیست ، بناءً فرض می کنیم که عنعنات نظامی ، عملیات وکارکرد های اینان نیز به سیاق وگونه اسلاف ونیاکا نشان بوده است . (۲۶) حتی اگر هم پالیسی گستر شجویی غزنویان عهد اول در دورهٔ محمود و مسعود بیش ازین مرعی نبوده با آنهم یک حالت و سیعاً سکون در سر حدات غربی مستولی بوده است وهند هنوز صحنهٔ دست اول عملیات نظامی نگر یسته میشده که منابع عظیمی از طریق قا بلیت نیروی نظامی از آن بدست میامده است .

منابع و مآخذ تا کید نموده که ابراهیم درپرتوداد وعدالتگستری خود (جهت معلومات مزید بصفحات ما بعد رجوع شود) به غزوجهاد علاقه داشته ، و در حقیقت امر جهاد یعنی جنگ مقد س درهندگسترش داشته‌است ؛ واگرچه درمورد رهبری درینگونه جنگ‌ها معلومات اندک است مگر فخرمد بر متذکرشده که نیزه و کمان از جمله وسایل حربی مورد علاقه سلطان ابراهیم بوده است (۲۷)

آثار شعری برخی از شاعران معلومات با ارزشی اندرباب موضوعات نظامی این دوره ارائه میدارد ، گرچه گزارش های مبنی بر پیکارها معمولاً ذهنی و آمیخته با تصورات است ومعمولاً تاریخ وقوع درگیریها ذکر نیافته و بنا برآن اغلب حوادث و تفصیلات آنها را به دوره های مشخص کدام سلطان راجع گردانیدن ممکن نیست بدین گونه که گاهی فعالیت ادبی شاعران

دورهٔ سلطنت ابراهیم تا دورهٔ سلطنت بهرامشاه را در بر می‌گیرد. مجموعه نظم شاعران دوره غزنویان متأخر ایجاب بررسی و مطالعه عمیق تررا مینماید، مگر با وجود اینهمه میتوان بعضی از مطالب مربوطه را استخراج نمود.

چنین پیداست که قوای نظامی از نگاه اداری از طریق دیوان عرض اداره میشده است. دیوان عرض در دورهٔ غزنویان عهد اول که تمام قدرت دولت برای فتوحات و حفظ ماشین نیرومند جنگی دولت تنظیم یافته بود از اهمیت ویژه یی برخوردار بوده و از طریق همین دستگاه به گردش می‌افتاده است. (۲۸) اشعار متعددی به یادگار است که بنام شخصیتها و مقامات عارض اهدا و از آنان مدح شده است، و از آنجمله است منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی، امیرابوالفتح و یکی دیگر یکه نامش مذکور نیست و عارض لشکر بوده و مسعود سعد سلمان از و مدح کرده است وابوالفرج رونی از منصور بن سعید مدح نموده است، مگر به گونه مثال به ما واضح نیست که این مقامات رسمی آ نگونه که در روزگار غزنویان عهد اول مرکز اداری شان در غزنه بود و از آنجا به عملیات مبادرت (۲۹) می ورزیدند ویا اینکه مقر اداری شان در لاهور در هند بوده واز آنجا دستور صادر می‌داشته اند.

قشون ابراهیم از نگاه ترکیب نژادی مشتمل بر چند ملیتی بود، چنانچه مهتر رشید در مباهات بمقابل ملک شاه سلجوقی بیان داشته که مولای وی ده قشون مختلفِ النوع دارد (به صفحات قبل رجوع شود). این لشکریان مشتمل بوده اند برغلامان سرای وسایر نیرو های نظامی. مسعودسعد گزارش داده که شهزاده محمودبن ابراهیم، آنگاه که بهآگره لشکرکشی نموده سرائیان و غلامان در آگره می‌جنگیده اند. (۳۰) در گذشته غلامان سرای عبارت از عساکر احتیاط ترک بود، مگر چنین پنداشته میشود که احتمالاً اندرین هنگام یک بخش آنان را هندی ها تشکیل داده باشد، زیرا در تشکیل سایر نیروها نیز وسیعاً پرسونل هندی برای خود احراز موقف کرده بودند گرچه اندرین باب مستقیماً معلوماتی در دست نیست. (۳۱) از ورای مأخذ و مراجع چنین استنباط میشود که غزنویان متأخر دیگر بر منابع عسکر ترکی یعنی آسیای مرکزی دسترسی مستقیم نداشته اند، چنانکه اسلاف شان تا زمان مرگ مسعود داشتند، و نفوذ مسعود تا ماورای آمو به خوارزم و مناطق واراضی علیای آمو از قبیل چغانیان وختلان رسیده بود، و کم‌ازکم با بعضی ازشاخه های دودمان قره خانی درماوراءالنهر روابط حسنه داشته وازآنطریق غلامان ترکی صحاری آسیای میانه را برای لشکر غزنوی تهیه مینمود. (۳۲)

بناءاً واضح نیست که غلامان ترک در زمان سلطنت ابراهیم بقلمرو غزنوی چگونه آورده میشدند. ولی چنین پیداست که هنوز هم یک بخش قابل ملاحظه قشون غزنوی را تشکیل میداده‌اند. سنایی هجریه یی اندر باب خرابکاری وظلم ترکان در اطراف غزنه انشاد کرده است که درفوق اشاره شد، مگر بمقابل قصیده مدحیه‌یی از مسعود سعد سلمان را می یابیم که بنام سلطان عنوان گردیده و پیرامون آن از ار شادات ورزم جویی ترکان قشون ارسلان شاه بن مسعود سخن رانده است، (دریک جای ازین مدحیه اسم قبایل مشخص ترک یاد شده است) ، و آنان را چون طوفان درحالت جهیش به پیش خوانده وبگونه صخره استوار ستایش شده است، واندر باب شان اینگونه داد سخن رفته است: ترکان اندرهنگام رزم طبع سلحشورانه واندرهنگام حمله چون قهرمانان، آرزو مند ادامه پیکار اند.

در مدحیه ذکر است که ترکان مشتمل از مردمان یغما (yaghma) ، قی یاقای Qay وتاتار بدور سلطان (علم) حلقه‌زده‌اند.

هکذا مسعود سعد سلمان قصیده یی اندرمدح مسعود بن ابراهیم ورشادت سربازان ترک دارد :

ستودن ترکان وستایش سلطان مسعود

ترکان‌که پشت وبازوی ملکندو روزگار — هستند گاه حمله بزرگان کار زار
گردان سرکشند و دلیران چیره دست — شیران بیشه اند و پلنگان کوهسار
در دستشان کمان ها مانند ابرها — درز خم تیرها شان باران تند بار
درچشم نیک خواهان رسته چوتازه گل — درجان بد سگالان رسته چو تیزخار
پولاد را بستبذ گاه زخم — خورشید را به تیر بپوشند روز بار
باره برون جهانند از آتشین مصاف — بیلک برون گذارند ازآهنین حصار
رحمت برین سران سرا فراخته چو سرد — کاندر سرای ملک از انند روز بار
رحمت برین یلان که بمیدان کروفر — خیزند وقت حمله چوشیران مرغزار
جان بردن عدو را بسته میان بجان — درپیش شهریار جهاندار کا مگار
مسعود شاه مشرق ومغرب‌که دورچرخ — بر تاج او مسعود کند هرزمان نثار
ای یافته سپهر زتوقدرو مرتبت — وی کرده روزگا رزرای تو افتخار
توبد سگال مال وزکف تو روز بزم — چون بد سگال‌مال ترکم‌بافت زینهار

تیغ برهنه تو چنان یافت کسوتی   کان ملک را شعار بود عدل را دثار
تاعزم راه و قصد سفر کردهٔ شدست   فصل خزان بخرمی فصل نو بهار
گردی روان بطالع میمون و فال سعد   اقبال را دبر شده و بخت کاربار
برتیز خیز کوهی تند سبک رکاب   رخشی چو باد درتک وچون چرخ درمدار
وین شهزادگان که بدیشان شدست باز   اصل بنای دولت ودین سخت استوار
بافروجاه خسرو پرویز و کیقباد   بایاس وزور رستم وگیو وسفندیار
جلمه ترا عزیزان چون جان وتن لیک   امر ترا بر غبت مامور و جانسپار
در گرد چتر ورایت تو کرده تعبیه   شیران بی نهایت و پیلان بیشمار
خوکرده دستهان‌شان‌بالعب طعن وضرب   خورشی گشته‌گوشهاشان باپانگ گیرودار
یک شاهزاده را تو اگر نامزد کنی   گوئی که تخت‌قیصر وتاجش بحضرت‌آر
را ند سپه بروم وکند روم را خراب   یکمه تراند ارد بیش اندر انتظار
آراسته ست دولت ودین از توتابحشر   کایزدز بهر دولت ودین‌کردت اختیار
شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز   زینجابسوی هندسپاهی کش ابروار
سیراب کن زمین را یکسر بتیغ تیز   هر سوز خون فروران بخاک جویبار
امروز بارد آنچه نبارید تیغ دی   امسال بیند آنچه ندید دست هند پار
امروز بت پرستان هستند بیگمان   در بیشها خزیده و در غارها نثار
اکنون چنان در افتد در هند زلزله   کزهرسویی بلرزدها مون وکوه‌وغار
از بوم وخاک هند بروید نبات مرگ   وزجان اهل شرک برآید دم ود مار
در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم   هنگام کار زار بدیماه لاله زار
بپرا گند زهول تو چون گرد هر سپاه   بشگافدازنهیب توچون نارهرحصار
وز سهم آبرنگ حسام تو خسروا   آتشکده شود دل رایان گنگبار
از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان   بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
گویند باز خاست زجای آن سپید شیر   کور از جان باران با شدهمه شکار
کردست عزم آنکه بشوید زکفرپاک   مرهند را بضربت شمشیر آبدار
در دست تو بجمله علمها بکند باز   آنرخش با دسیرتوو آنگرزگاوسار
وین هردورا بکوشش‌یاری د هند نیز   آنرمح جانشکار تووتیغ عمر خوار

از سطوت‌تو شرک بنالد چو رعدسخت | وز ضربت تو کفر بگرید چو ابرزار
گر در ظفرقوی وشود فتح زورمند | زان بیلک نحیف تووخنجر نزار
گیرد زمین ز تیغ همه پاک رود خون | گردد فلک زگرد هوا جمله بحرقار
ای جاه توچومهرزرتبت فلک فروز | وی کف توچوابربیخشش‌جهان نگار
توسایه خدائی و خورشید خسروان | جز توکه دید هرگزخور شید سایه‌دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر | شاهان بتو چه مانندای شاه و شهریار
حقاکه چون توراه ندید ست دورچرخ | والله‌که‌چون توشاه ندیدست‌روزگار
دیوان ملک بیش نیابد چوتوملک | میدان ملک بیش نبیند چوتو سوار
درجمله ملک‌برد ترا دایه زین‌سبب | که برکنف نشاندت و گاه با کنار
تاتیغ تیز مادر فتحست روز رزم | گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
برزادن فتوح قوی باد تیغ تو | تاهر زمانت فتحی زاید چوصد نگار
بادت خجسته عزم وره نهمت‌وغزات | کام مراد توهمه حاصل زکردگار
چرخت غلام وعمر بکام وزمانه رام | دولت رفیق وبخت معین‌و خدای یار

در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم

چه‌خوش‌عیش‌وچه خرم روزگاراست | که دولت عالی و دین استوار است
سخا را تو شگفته بوستان است | امل را نود میده مرغزار است
هنر در مدو دانش در زیادت | طرب شادان وعشرت‌خوشگوار است
فراوان شکر ها زیبد که برخلق | فراوان فضلهای کردگار است
سریر دولت و دهیم شاهی | علائی رنگ و مسعودی نگار است
جلالت رافزون ترزین چه روزاست | سعادت را روان ترزین چه کار است
که شه مسعود ابراهیم مسعود | بگیتی پادشاه کامگار است
جهاندار ی که بردرگاه جاهش | جهان اندر پناه زینهار است
فلک بارتبتش یک تیر پرتاب | زمین با همتش یکمیل وار است
بلا با حزم او عاجز پیاده است | قضا با عزم او قادر سوار است
ز هولش صحن های تفته میدان | بوحشت عرصهٔ روز شمار است
زسهمش پنجه‌ها شرزه شیران | بسستی پنجه و شاخ چنار است

زمانه شهریا را کس نگوید	که جز تو در زمانه شهریار است
ز تخت مملکت را شادمانیست	ز تاجت خسرو یرا افتخار است
زبان ملک را عدلت عیار است	یمین گنج را جودت یسار است
شب اندر چشم فرمان تو روز است	گل اندر دست انکار تو خار است
فروغ و دست تا بنده نور ست	شکر هیبتت سوزنده نار است
نسیم دولت تو بیز و الست	شراب نعمت تو بی خمار است
محاسب را بیکروزه عطاهاست	چو خواهد کرد یکساله شمار است
منجم را زبهر ابتداهات	چو بند بشد همه روز اختیار است
بهیجا دشمنت گر شیر زور است	علاجش زخم گرز گاو سار ست
به تندی گر حصارش هست خیبر	به تیزی خنجر تو ذوالفقار است
و گر چه هست فرعونی طبیعت	چه شد رمح تو شعبانی شکار است
و گر هست او بخلقت عاد پیکر	چو آمد رخش تو صرصر دمار است
فسری کینت زگوهر نقش تیغست	که نصرت را بکوشش حقگزار است
بلا در باد آن خاکی سرشت است	اجل در آتش آن آبدار است
خرد هرچیز را ازوی صفت کرد	بگر حمد او گشتن نیار است
وزان شبدیز تندر شبهه تو	زمانه پر صدا چون کوهسار است
براق برق چه کز کام زخمش	گنه گاران دین را اعتبار است
سر یسن و سینه او سخت فربی	میان و گردن او بس نزار است
چو نقش قندهار از حسن لیکن	بلای حس نقش قندهار است
دز رویین زبانگش پر شکافست	ره سنگین زسمش پر شرار است
شتابش عادتی زاده طبیعی است	در نگش باز جویی مستعار است
زچرخ ارهمرکاب افتد ش ننگست	زبا درا همنان گردش عار است
هژبری زشت روئی وقت پیکار	همائی خوب فالی روز بار است
بپای دولت آوردت سپر دست	سری کش تن ترانه جانسپار است
چو کافر حمله گان خون هیونست	چو منکر جثه گان سنگی حصار است
روان کوهیست وز جنبان شخ او	معلق از دها در ژرف غار است
دلش بر حرص اغرا عداوت	سرش در عشق شور کارزار است

میان آبکش فواره او بجوشید ن چو چشمه پربخار است
بزخم آن عمود خرط کارش عجب حصن‌افگن خارا گذار است
شها امروز روز دولت تست براینسان باد تالیل و نهار است
مراد دین و دنیای توزین غزو برایند وین دلیلی آشکار است
که این هفت اختر تابان مطیعند کلاهی را که ترک او چهار است
با پیروزی بر او با طالع سعد که نصرت خنجرت را دستیار است
همه ابر ست هرچت ره نبرد دست همه نورست هرچت رهگذر است
زمین از منزلت زرین بساط است هوا از لشکرت مشکین غبار است
به خارستانت اندر گلستانست به ریگستانت اندر جویبار است
ره انجام دل اندر خرمی دار که روز خرمی ایند یار است
ترا هندوستان موروث گاهست که از خلقت زمستانش بهار است
بزن بیخی که آنرا کفر شاخست ببر شاخی که اندرا شرک بار است
قیاس لشکرت نتوان گرفتن که یک مرد تو در مردی هزار است
بنا میزد تواینجا ترک داری که با چرخش چخیدن سهل کاراست
به پیکانش تف آتش دمنده بسه پیکارش دل آتش فگار است
ترا مالیدن شیران بیشه بدان شیران یغماو تتار است
زتاب تیغ و بانگ کوس امروز جهان بربت پرستان تنگ وتار است
درخش برق این درسومنات است خروش رعد آن در گنگبار است
بدین آوازه هر جائی که شاهیست بغایت ناشکیب و بیقرار است
زفکرت نوش این‌هم‌طعم زهراست زحیرت روز آن همرنگ قار است
دم اندر حلق آن چون تفته شعله مژه بر پلک این چون تیز خار است
همه بگذاشته گنجی گرفته توگریی عابد پرهیزگاراست
گهی درخاک چون آهن خزیده گهی درسنگ چون آتش قرار است
بگیرش ارهمه درکام شیراست بر آریش ارچه در سوراخ مار است
بپالائی به پولاد زدوده زمینی کان زدیران یاد گار است
بتازی گر زشیران صد مصافست بیاری گر زپیلان صدقطار است

فتوحت را که خواهد برد امسال | نموده فتح دست شهریار است
همی تا مرکز طبعی سکونست | همی تا گنبد والی مدار است
کمینه کار سازت آسمانست | کهنه کار دارت روزگار است
مرادت را زملک دهر هر چیز | که توخواهی نهاده در کنار است

اشعار مدحیهٔ شاعران مآخذ خوبی محسوب میشود که اندر باب افسران بلند پایه وسالاران نظامی ونامهای شان که به القاب متعددی چون امیر، سرهنگ یاسپهسالار یاد میشده‌اند. معلومات وگزارش ارائه نموده است، ولی شگفت انگیز این است که در بین این نامها اسامی مشخص افسران ترکی خیلی کم است، درمقابل نامهای ایرانی مانند بهرام، ماهو (Mahu) و کیکاوس(۳٤) یا نام‌های اسلامی مانند محمد بن خطیب هروی والی سند، محمود روباهی، محمد بن فرج نوآبادی وتعداد زیادی اعضا واحفاد خانواده شیبانی (اندرمورد اعضای خانواده شیبانی بصفحات بعد رجوع شود) مانند نجم الدین وعمادالد وله سرهنگ محمدبن علی نیز از جمله اسمای اندکه میان افسران غزنوی معمول بوده است. (۳٥) راست است که عثمان مختاری را بنام امیر عضدالدین لاچین (لاچین یعنی بازشکاری) خازن سروده است، گرچه واضح نیست که این افسر ترکی در قوای نظامی غزنوی خدمت کرده باشد، مسعود سعد شهری را بنام سلیمان اینانج بیگ(Sulaiman InanjBeg) عنوان نموده، وابوالفرج رونی قصیده یی درمدح امیربدرالدین ایازالملکی (این نام بااسم ایاز معروف که در سال ٤٤٩ هجری قمری مطابق ۱۰٥۷ ـ ۱۰٥۸ میلادی چشم ازجهان پوشیده واز غلامان سلطان محمود بوده است التباس نشود) دارد وجوزجانی مینگارد که حاجب طغان تگین درراس نیروهای مهاجم غزنوی به امتداد گنگا حضور داشته است، که در دوران سلطنت مسعود بن ابراهیم تا حدود دو آب نفوذ کرده بودند. (۳٦) بعدها احتمال دارد عساکر ترکی نژاد بااولاد آنان باروبکاهش گزاردن مفکوره ترکی بردن، اسمای ترکی را ترک گفته یا اینکه در اثر قطع رابطه مستقیم غزنویان با صحاری آسیای مرکزی تعداد ترک ها در قشون غزنوی کاهش اختیار نموده، و لذا ناگزیر در قشون غزنوی تاجیک ها، افغان ها و مسلمانان هندی بحیث افسران بلند پایه سهم گرفتند.(۳۷) نقش چشم گیر پیلان جنگی درکارزار که درسازمان نظامی غزنوی از همان آغاز نقش قابل ملاحظه یی را ایفا نموده، (۳۸) توجه خلاق شعری نویسندگان را معطوف داشته است. بگونه مثال مسعود سعد چندین بار دراشعار خود به روشنی از جنگ های خطرناک فیل درجنگ های هندوستان سخن رانده ودر یک شعر دیگر از ناچخ (تبرزین) سلطان وصف میکند که در فصل اول ازآن یاد آوری شده است. ناچخ ازسلاح های دلخواه ودوست داشتنی فرخ زاد بود .(۳۹)

III

فتوحات ابراهیم درهندوستان وغیره

در مورد بررسی فتوحات ابراهیم در هندوستان صرف به یک عبارت مناسب ضبط شده درمنابع اساسی تاریخی بر میخوریم وآن هم کتاب ابن الاثیر است، که درتحت وقایع سال ۴۷۲(۱۰۷۹ـ۱۰۸۰) بررسی عمومی فتوحات ابراهیم درهندوستان را داخل نموده وآنهم‌چنان چه خودش گویدبه دلیل که نخستین واقعه درهمین سال اتفاق افتاده (۴۰) واما این موضوع که ابراهیم بعد ازانقضای بیست سال سلطنت به هند سوقیات نموده غیر قابل فهم است وابن‌الاثیر معروف بوده که از فتوحات‌ابراهیم درهند برای اوکه در عراق تاریخ خود را مینوشته معلومات زیادی حاصل نموده است ، واز جانب دیگر تاریخ نویسانی چون عتبی که دردربارپدرکلانش می زیسته رویدادهای آن زمان رابه نثرمی‌نوشته اند متاسفانه اندرین هنگام وجود نداشته است، تااز دوره سلطنت ابراهیم درهند بررسی می‌نمود. ازگزارش‌ها چنین پیداست که مآخذ فرشته ومورخان هندو ومسلمان در باره توضیحات فتوحات ابراهیم درهند را همانا نوشته هـــای ابن الاثیر نیزتشکیل داده است.(۴۱) چون گزارشهای ابن الاثیردر ذات خود منحصربفرد است درینجا ترجمه کامل عبارت او آورده می شود.

(سال ۴۷۲ هجری قمری مطابق ۱۰۷۹ـ۱۰۸۰ میلادی)

ذکر فتوحات ابراهیم فرمانفرمای غزنه درهنـد

ابراهیم بن مسعودبن محمودبن سبکتگین سلطان و حکمروای غزنه اندرین سال به هند هجوم برد. سپس وی قلعه جرد را که در یکصدوبیست فرسخی لاهور واقـع بوده واز زمره حصارهای مستحکم و تسخیر ناپذیر بحساب میامده است حمله ورشد، این قلعه‌تا آن حد پهنا داشت که گفته میشده درآن تاده هزارمرد جنگی‌می گنجیده است . مردان جنگی از داخل این

قلعه بمقاومت برخاسته و علیه مهاجمان ابراهیم که از بیرون قلعه می جنگیدند مدت زیادی پیکار نمودند. گفته شده که سلطان حمله های متوالی را جهت تسخیر این قلعه براه انداخت، تا آنجاکه رزم آوران اندرون قلعه از شهادت وعزم متین لشکریان ابراهیم درپیکار به رعشه اندر شدند، بناءً برامرمقدرات گرائیده و بتاریخ یازدهم صفر همانسال (سیزدهم آگست ۱۰۷۹ میلادی) به تسلیمیی قلعه و ادار گردیدند. گفته شده است که دریکی از حواشی دیگر هند قلعه‌یی وجود داشته که آن را روبال (رودپال) گفتندی ودر قله تپه ای که دامنه‌های آن را جنگل انبوه احاطه کرده بود و بحراز عقب آن جریان داشت واقع بوده است . گزارش هاحکایت دارد که گذر گاه کم عرضی از میان جنگل انبوه که آنهم توسط چندین هزار پیل جنگی مملو شده بود من حیث یک راهیکه ازآن طریق به قلعه‌حمله صورت گرفته میتوانست وجود داشت. قلعه را چندین‌هزارمرد جنگی حراست مینمودند سلطان بابراه‌انداختن‌حمله‌های متوالی وکار بردهای متعدد جنگی برمحا فظان قلعه عرصه را چنان محصورنمود که نا گزیر آنان سر تسلیم فرود آوردند .

در محل دیگری بنام وره نوره مرد مانی می زیسته انـد که گفته شده از نژاد خرا سانی بوده باشند که پدران ونیاکان شان در روز گاران قبل توسط افراسیاب ترک در آنجامستقر شده بودند هیچ زمامداری برآنان حمله ور نشده بود ، مگر ابراهیم بسوقیات علیه آ نان متشبث گردیده نخست‌به اسلام دعوت بعمل آمد دیگر از آوردن اسلام امتناع نموده به جنگ متشبث شدند، مع هذاوی درین جنگ پیروزی بدست آ ورد، و به کشتار بی امان آنان پرداخت . آنانیکه فرارکردند در سراسر منطقه پرا گنده گردیدند. وابراهیم در حدود یکصد هزارزن وطفل شان را دستگیروبعنوان برده بخد مت گماشت. درین قلعه مخزن آبی بود که گفته شده نیم فرسخ عرض و عمق بی پایان داشته است که از منبع همین آب افراد قرارگاه وتمام حیوانات می‌نوشیدند و با تمام اینهمه مصارف هیچ کاهشی در سطح آن دیده نمی‌شد .

هم‌چنین درهند محلی‌است‌که آنرا وره نامند، وآنجایکه‌قطعه زمین‌باریک‌است واقع میان دوباریکه آب. سلطان ابراهیم به آنجا نیز سوقیات نمود ودر جمادی الاول پس از طی‌طریق ازلای سراشیبی‌ها ونقاط دشوار گذار وجنگلهای انبوه بدانجا رسید ومدت سه ماه آنجا بماند لشکریان وی باشدایدو مشکلات سرمای زمستان دست وگریبان گردیدند، مگر تازمان پیروزی نهایی نیاسودند تا اینکه خداوند (ج) پیروزی نصیب بندگان خود کرد، وسرافگندگی نصیب دشمنان او. سپس بدون آنکه به وی آسیبی رسیده باشد پیروزمندانه به غزنه بازگشت .

من جزئیات کامل داستان این سرقیات را نمیدانم، اما اینقدر مبرهن است که تهاجم آغازین در همین سال بوقوع پیوسته است. وبنا بران من تمام سرقیات مابعد را در توالی همین سال در آوردم.

عبارت واقوال ابن الأثیر واضحاً مبهم وخیال انگیز است، معلومات تاریخی و توپوگرافیکی اندکی را محتوی است. یگانه تشخیص مدلل ومطمئین ازین سرقیات ابراهیم در هند توضیحاتی در باره جود (J.W.d) است که به نظر میرسد اجودان باشد (این منطقه سرقیات در محلی بنام پاک‌پتن نقطه گذرگاه رود ستلج در جنوب پنجاب بوده است که در منطقه مسیر غرب ملتان بجانب دهلی واقع است ودرروز گاران پس از غزنوی ازرا هگذ رزیارتگاه صوفی مشهور سهروردی‌فریدالدین گنج شکر معروف بوده است ومورخ یعنی ابن اثیر پیروزی ابراهیم را درین سرقیات در سال ۴۷۲ / ۱۰۷۹ میلادی یاد کرده است. واما درمورد سایر مسایل تشخیص واضحی از محال وتاریخ ارائه نمیتوانیم. در موارد این فتوحات چنین فرض شده میتواندکه دریکی از محالاتی‌که «وره» وره ذکر گردیده جایی باشد بنام بربین خلیجین واقع بوده کوهساران شمال شرق پنجاب میان ملتقای دودریایی‌که درانجا نیروهای مهاجم غزنوی باسرمای زمستان مواجه گردیده‌اند.

سال‌های میانه‌قرن پنجم (قرن‌یازدهم میلادی) همراه بحرانات متوالی‌که دران روزگار یکی پی دیگر دامنگیر دولت غزنوی گردید وادوار خیلی کوتاه و موقف بی ثبات وزود گذر دورهٔ فرمانفرمایی سلاطین غزنوی اندرین هنگام لابد برامر پیشروی نیروهای غزنوی تأثیر داشته است. بعد از مرگ مودود هیچ یک از سلاطین دهه های بعد از مرگ سلطان فاتح در هند تبارز نکرد و فتوحاتی از خود بیادگار نگذاشت. گرچه یادداشت شده که در زمان سلطنت عبدالرشید نوشتگین سالار ترکی محلی را بنام نگرکوت یا کانگرا اشغال نمود واین همان محلی است که سلطان محمود آنرا در سال ۳۹۹ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی به تصرف خود در آورده بود، (۴۲) مگر بعدها راجه های هند آنرا درسال ۴۳۴/ ۱۰۴۳ میلادی واپس گرفته بودند. از روزگار سلطان مسعود بن محمود به بعد دوسلاله مقتدر که عبارت بوده‌اند از دودمان پرمار های مالوا و دودمان قلاچوری تری‌پوری در مادهیه پرادیش امروزی تحت زعامت اولاً بهوجه (درحدود سال های ۱۰۰۰-۱۰۵۵ میلادی) وثانیاً کرنه‌یا لکسمی کرنه (بین سال‌های ۱۰۳۴ و۱۰۴۲ تا ۱۰۷۰ میلادی) در شمال هند سربر آوردند این راجگان نیروهای غزنوی را از موضع هایشان در شرق پنجاب عقب راندند مگر بعد از مرگ کرنه، دیری نگذشت که باز مسلمانان عملیات تعرضی‌شان را از قرارگاه لاهور از سر گرفتند (۴۳)

لاهور در حقیقت حیثیت مرکز دومی دولت غزنوی را داشته است ، دفاترا داری جهت وارسی از امورهند در همین جای موقعیت داشت،غازیان و علاقه مندان جهاد در همین شهر متمرکز و در آرزوی بدست آوردن غنایم از دارا لکفر بودند. در تعینیات و مقرری های سالاران وکار مندان دولت در لا هور سلاطین غزنه وقت و احتیاط فراوان مبذول مینمودند تا اشخاص مطمئین بکار گماشته شوند ، زیرا همینکه یک مرتبه این قوماندانان با دسته های از قشون نظامی و منابع سرشار مالی در انجا مستقرهمی شدند سپس به اندیشه اغتشاش وخود سری می افتادند. چنانچه ثروت گرد آمده از باج و خراج را جگان هندو، به علاوه غنائیم فاضله از سفربری بنارس درسال ٤٢٤ (مطابق ١٠٣٣ میلادی) منجربه بغاوت و سرکشی احمدینا لتگین سپه سالار سلطان مسعود در هند وستان گردیده (٤٤)

در فرق از ندرت ار قام تاریخی پیرامون فتوحات ابراهیم اشاره نمودیم ، مگر میتوان اذعان داشت که دیوان شاعران هم روزگار سلاطین غزنوی تا انداز ۀ اندرباب فتوحات ابراهیم و دو فرزندش هر یک سیف الدوله محمود وعلاألد و له مسعود (سلطان آینده) روشنیها انداخته اند، زیرا اندر هنگام پیروزی های فرمانفرمایان غزنوی در معرکه ها این شاعران قصایدی بنام آن زمام داران سروده اند . د. س . گنگولی در گزارش های خود از اشعار مسعود سعد سلمان استفاده وخاطر نشان نموده که شاعر پیروزی های ابراهیم و دستیار والی پنجاب در سال های اخیر زمام داری ابراهیـــم واو ایل سلطنت مسعودسوم موسوم به ابو نصر فارسی را تجلیل نموده است . (به چگونگی موضوع در دیل توجه شود) (٤٥) ازینکه گنگولی حین نگارش گزارش ها باوجود میسربودن دو دیو ان مطبوع فارسی بازهم به متن این دیوانها مراجعه نکرده تا اندازه گزارش های اورا نفی میکند. در عوض وی از تو ضیحات متن انگلیسی سر هنری ایلیت که بخش یا برخی از اشعار مسعود سعد را خلاصه نموده استفاده کرده است . (٤٦) دو شعر نخست این اشعا ر را ایلیت ترجمه نموده و در دیوانی که بکوشش یا سمی زیورطبع یافته ملاحظه شده میتواند . یکی ازین اشعار بنام ابونصر فارسی مندرج صفحات ١٦٩- ١٧٦ وشعر دیگر بنام سلطان ابراهیم درج گردیده ومندرج صفحات ٣٧٠-٣٧٣ میباشد .

مدح ابو نصر پارسی

ای یل هامون نورد ای سرکش جیحون گذار
از تو جیحون گشت هامون روز جنگ و وقت کار

عزم تو در هر نخیری آتشین راند سپاه
حزم تو در هر مقامی آهنین دارد حصار

مانده گرداز باره تو خاره را در سنگلاخ
گشته خون از خنجر تو آب در هر جویبار

تاتو نافذ حکم و مطلق دست گشتی در عمل
بیش یک ساعت ندیدند از برای کار زار

در عهادل مضیق و خودها رنج غلاف
تیغها حبس نیام و مرکبان بند جدار

زان نهنگ کوه شخص وزان هژبر چرخ زور
زآن هیون ابر سپر وزآن عقاب باده سار

کوه با مغز کفیده چرخ بر روی سپه
ابر با پر شکسته باد با پای نگار

رودها گویی بروز و بیشه ها مالی بشب
روز های روشن دشمن کنی شب های تار

کرده بدرود و فرامش و عشرت تمام
نه هوای رود سار و نه نشاط می گسار

داستان رزم های تو کند باطل همی
در زمانه داستان رستم واسفند یار

یک شب از دهگان بجالندر کشیدی لشکری
چون زمانه زورمند وچون قضا کینه گذار

در هوا بگداخت ابر از تاب تیغ تو چو موم
بر زمین بشکافت کوه از نعل رخش توچونار

کوهها در هم شکسته ابرها بر هم زدند
تازیان اندر عنان و بختیان اندر مهار

پویه کردند از ره باریک بر شمشیر تیز
غوطه خوردند از شب تاریک در دریای قار

ابرها بردی زگره اندر هرتند شیخ
رود ها راندی زخون اندربن هرژرف هار

کرفتی هرلحظهٔ تا کوفته هرگز بر آن
باد های تیز قوت ابر های تند بار

چون علم های گشاده بند های سبز سرز
باستان های کشنده شاخهای تیر خار

لشکر ما موج رحمت ساخته بر کوهسار
راست چو سد سکندر حصنهای استوار

شخص ها شان برده از خلقت نهاده نار ون
مغزها شان خورده از غفلت شراب کوکنار

آب خورده با هژبران بر سر هر آبگیر
خواب کرده با پلنگان بر سر هر کوهسار

صبحدم ناگه چو تسا تکبیر بگشادی عنان
خاست از هر سو خروش گیرگیر و دار دار

شد حقیقتشان که اکنون را از آن گروه
یک زمان زنهار ندهد خنجر زنهار خوار

بر فرا ز کوهها کردند یک لحظه درنگ
در مضیق غارها ماندند یکساعت نشار

تو درآن بقعت پراگندی بیک نعره سپاه
تو از آن تربت بر آوردی بیک حمله دمار

چاشتگه نا گشته زآن حمله درآن بقعت نماند
یکسر پیکار جوی ویک تن زنار دار

مغز ها شان را نثاری دادی از برنده تیغ
خان‌ها شان را بساطی کردی از سوزنده تار

سعد ونحس دوستان و دشمنان آمد پدید
چون ظفر کرد از مسیر باد پایان آن شمار

از برای آنکه در پیکار گه روی هوا
پرستاره آسمانی کردی از دو دو شرار

چون‌سمن زاری کند زین پس صبا از استخوان
دشتهائی‌را که‌ازخون کردهٔ چون‌لاله‌زار

ره نوشتی فتح و نصرت یارمندو پیشرو
باز گشتی بخت ودولت بریمین وبریسار

آمد از دهگان سبک پائی که یکجا آمدند
از سوارو از پیاده فتنه جزئی ده هزار

تو شبانگه بر گرفتی راه واندر گردتو
بسته جانها و میانها بند گشائت استوار

طبع از اندیشه بجوش وجان ازآشفتن برنج
تن زعلت نا درست و دل زفکرت بیقرار

از میازاده بگذشتی بیک منزل چو باد
نا شده تر تنگهای مرکبان را هموار

رفته وجسته ز هول وسهم تیغ وتیر تو
در کشن تر بیشه شیر وتنگ ترسوراخ مار

ره بریدی و ترا توفیق یزدان رهبر
جنگ جستی وترا اقبال سلطان دستیار

ناگه آمد بانگ کوس را بری ازسرا
راست گوئی برد نالان برتن او زارزار

توزعین‌تنگ وحرص‌جنگ جوشیدی چنانک
شیرنر شورد زبانگ آهو اندر مرغزار

در میان گرد بانگ کوس بونصری بخاست
نصرتش لبیک ها کرد از جوانب هر چهار

چون پدید آمد مصاف دشمن پرخاشجوی
تو زجا انگیختی نعره زنان باسی سوار

زیر ران آن بادای رعد با تک برق دو
در کف‌آن‌تارک شکاف عمرخوارجان شکار

برلب دریای کینه آمد و باریه وخاست
رزم‌را ازخنجرابر ازخون سرشک‌ازجان‌بخار

کرد بر دیگرصف رنگین زمین و آسمان
خون چون آغشته روین‌کردچون سودشخار

نیزجان جانرا بخست از هیبت تا بنده تیغ
نیز کس‌کس را ندید از ظلمت تاری غبار

کشته مانده دست برد یرد لان اندر نبرد
ازدوجانب همچو دست نرد مانده درقمار

خاسته در کوشش ازگرزگران زخم سبک
ساخته در حمله با تیغ تنک تیر نزار

عمرومرگ آویخته‌دریکدگرچون روزوشب
ابروگر آمیخته در یکدگرچون پودوتار

تیغ بران مغز های سرکشان را مشتری
تیر پران عمر های گردنان راخواستار

آتش خنجر پس پشت آب زاده پیش‌روی
توچه‌گوئی‌مرگ دادی هیچکس را زینهار

تیغ هندی چون زخونهای‌دلیران راندجوی
نیزه خطی زسر های سران آورد بار

گشته پران از کف او نیزه وزوبین وتیغ
در هواده تیروار راست درده تیروار

کشته بر کشته فگنده پشته بر پشته نمود / پنج فرسنگ کشیده طول وعرض رهگذار
نوسبک زان آذری کیشان ز بهر کرکسان / دعوتی بس باتکلف کردی ابراهیم وار
یک سوار رزم ساز از پیش تو بیرون نشد / اینست سعی چرخ وعون بخت وفضل کردگار
صابری کان نصرت بونصر دید از آسمان / سطرتی بنگر نهیب ولشکری دبگر شعار
دشمنی مرگ تلخ اندرسر افگندش گریز / دوستی عمر شیرین دردش خون کرد عار
نه میسر گشتش از ادبار خود ساز نبرد / نه مهیا گشتش از اقبال تو راه فرار
چون مخیر شد میان جستن و آو یختن / کرد آب زاده را بر آتش تیغ اختیار
درعزیمت جنگ بودش چون بدید آن رستخیز / درهزیمت خویش راه برزد با آب از اضطرار
آب زاده گردنش بگرفت وچندانش بداشت / تاسبک ما لک روانش را بدوزخ داد باد
جان او در انتظار زخم شمشیر تو بود / هرشب آن بیچاره‌اند رخواب دیدی چندبار
من چنین دانم که او این مرگ را فرزی شمرد / زانکه برهانید او را از عذاب انتظار
زین پس آب زاده را چون خدمتی زاینسان بکرد / از سپاه خود شمر وزبندگان خود شمار
تیر مه میدان رزم ومرسم پیکار تو / آمد وآورد فتح سابری پیشت نثار
درنهان عصیان همی ورزند رایان سله / ورچه ازبیم تو طاعت مینمایند آشکار
این زمستان گرچنین ده فتح خواهی کرده گیر / من بهرده ضامنم لشکر سوی چالندرآر
کمترین بنده‌ت منم واندک ترین عدت مراست / تو بر این عدت مرابرديده ايشان گمار
من بتوفیق خدا و قوت و اقبال تو / نیست گردانم رسوم بت پرستی زین دیار
تا در قلعه من از کشته بپوشانم زمین / تالب زاده من از برده بپیوندم قطار
وین هنر بشمر بدیع ازمن که قابل طبع من / هر هنر کی دارد از طبع تو دارد مستعار
ای زمردان جهان اندر کفایت برده دست / دست برد ت شد جهانرا صورتی از اعتبار
شاد باش ودیرزی کامروز بزم ورزم را / آفتا بی با فروغی آسمانی بامدار
رستم تاور دگردی حیدر پیکار ویل / از تو تازه نام رخش و تازه ذکر ذو الفقار
ملک ودین را نصرتی کردی که از هندوستان / این حکایت ماند خواهد تا قیامت یادگار
نامجوئی دولت آموزد همی بیشک ترا / نامجوئی را چودولت نیست هیچ آموزگار
بخت تو پیروز باشد برهمه نهمت که او / لشکری دارد قوی ازحسن رای شهریار
تاترانزد یک اودرکارکرد این چاشنی است / گوهر اقبال تو هرگز نگرداند عیار

ای فروزان رای ومعطی دست ساکن طبع تو   آفتاب عقل و بحر رادی وکوه وقار
بوم هندوستان بهشتی شد زفر وجاه تو   بددلی و نیستی نابرد شد از بیخ وبار
آن ظفر یابی بروز جنگ کاهل کفرو شرک   شدز پیکار تو ناقص دوده وابتر تبار
وانشجاعی روزکوشش راکه همچون روزحشر   زلزله از هیبت تودر جبال ودرقفار
وان جوادی صدر بخشش راکه امید جهان   دارد ازکف تو معشوق حصول اندرکنار
باگل بر و می جود توجمع سایلان   ایمنند از زخم خار و بیغم از رنج خمار
ناتوانان گشته از اقبال تو رستم توان   بی یساران گشته از احسان تو قارون یسار
ازپی انگشت وکفت آفریده ایزد مگر   خامه گوهرنشان و خنجر گوهر نگار
تاهمی پیروجوان گردد جهان از دو رچرخ   پیری او در خزان باشد جوانی دربهار
از جوانی تابه پیری درصلاح ملک ودین   رای پیرت باد با بخت جوانت سازگار
همچنین بادی زدانش درهنرها چاره دست   همچنین بادی بدولت بر ظفرها کامگار
همچنین از شاخهای بخت بارفتح چین   همچنین در باغهای طبع تخم مدح کار
هم بصدرت قصه های زایران را التجا   هم ز نامت نظمهای مادحان را افتخار

ستایش سلطان ابراهیم

همه زمین و زمان خرمست و آبادان   بپادشاه زمین و بشهریار زمان
ابو المظفر سلطان عالم ابراهیم   که روزگار نبیند بحق چو او سلطان
خدا یگانی تو قیع و ذکر او منشور   جهان ستانی نامه ست ونام او عنوان
ز دست فتنه بر آمد بروز م او چنگال   بکام مرگ بر آید ز تیغ او دندان
یکی حصاری گیرد چوبرگشاد دوچنگ   یکی سپاهی خاید چو باز گرد دهان
بگوید آنکه خلاف خدا یگان خواهد   که کار نامه بی مغز را یکی بر خوان
نگاه کن که چه بر خویشتن بپیچد ازوی   چگونه روی بدو داد محنت وحرمان
بر اه مرکب او برد پیر لاشه خری   زچوب کرده رکاب وزلیف کرده عنان
همه فراغت او آنکه گرم خفتی شب   همه تنعم او آنکه سیر خوردی نان
لباس خویش پشم وبساط نرمش خاک   سلیح و آلت خاشاک و خون او انبان
بفرو دولت و اقبال شهریار اجل   بقدر ورتبت بگذاشت تارک از کیوان

چو یافت ازملک شرق زور وزهره شیر　　بدو سپرد ملک مرغزار هندوستان
زرزم جویان دادش چهل هزار سوار　　چو تیغ آخته قدو چو نیزه بسته میان
ولایتی که بدو داد خسرو عالم　　هزار رای فزون بود در نواحی آن
بطول برد ز مهپاره تا بآسا سرو　　بعرض بود ز کشمیر تا سیستان
چو مار پیچان بودی زحد تیغش رای　　چوبرگ لرزان بودی زنوك تیرش خان
چو از قبایل نسبت همی بشیبان کرد　　شدند بر فلک از مفخرش بنی شیبان
بدانسپاه و بدانخواسته فریفته شد　　بگشت در سر بیهوش و مغز او عصیان
به نیم ساعت کفران زهرچه نعمت داشت　　تهی نشاندش آری چنین کند کفران
بپایها بر بندی شدش دوال رکاب　　بگردن اندر طوقی شدش زه خفتان
طلوع بودش چون نجم ونجم نام دلیست　　غروب باشد آری پس از طلوع بدان
بقرب خسرو شد محترق چنین باشد　　هر آنستاره که آفتاب کرد قران
کدام حصن زهند اوحصار خواست گرفت　　که نه بدولت سلطان برو شدی زندان
نه پند بودش از حال قتلغ بیرون　　نه عبرت اوفتاد او را از یبخردبمیان
نه از استادن یاد آمدش که در سنور　　چه ره گرفت چو اصرار کرد برطغیان
زراجه پیران ووزرایکان چه لشکرداشت　　برآن حصار برافروخته چو چرخ کیان
چو فوجی از سپه شاه رویداد بدو　　همه‌نشاط وی اندوه گشت و سود وزیان
شدش فرامش از بریه لباح ودمن　　فرو گرفت به نیرنگ وتنبل ودستان
همی بقوت گردن فراخت همچون شیر　　همی بکوشش آتش فشاند چون شعبان
غریو مرکب خسرو چوگرد حصن بتاخت　　گرفت سخت گریبان او خذلان
سعادت ملک او را فرو کشید رحصن　　به غل دو دست وهمیخواست زینهار امان
شکوه شاه نجم کرد چون کمان پشتش　　گلوی او بزه اندرکشید همچون کمان
زنورو ساده نه محکمتر است فرهنده　　کزین دو جای حصین تر نبرد در گیهان
خیال آنرا گردون نکرده بود قیاس　　سپاه آنرا گیتی ندیده بود کران
نه در دیارش بادی وزیده از اسلام　　نه در زمینش بوئی رسیده از ایمان
چو رایت ملک آنجا یگاه سایه فگند　　زنای دوکب عالی نجاست بانگ وفغان
سری نبود که آن را نبود هوش وخرد　　تنی نماند که آن را نخست جان وروان

خدای عزوجل نصرتیش داد که چرخ بخسروان گذشته نداده بود نشان
هزار بتکده هریک هزار ساله فزون سپاه خسرو کردش بیک زمان ویران
دگر فتوح ملک باد چون توانم کرد که عاجز است ز اوصاف او نیان وبیان
بگویم اکنون زان جمله مختصر لختی که نیست قادر اندیشه در تمامی آن
زفتح بود نکرده یکی بنظم آرم حقیقتست که افزون نبود زصد دیوان
عمر چودید که آمد سپاه خسرو شرق بتاب آتش سوزان و زور باد وزان
ز گردایشان خورشید و ماه گشته سیاه ز بار ایشان ماهی وگاو گشته گران
در آب جست چو ماهی از آنکه آنست او که تیغ خسرو مرگست ورستاز ونتوان
زبهرجنگ ملک مرکبان چنین ساخت نهنگ وار درافکند شان بهآب روان
نشسته در شکم هر یکی دویست سوار بزیر ایشان آن مرکبان برآب ستان
بر آب کشتی خسرو روان چو کشتی نوح زمین گرفته ز شمشیر تیر او طوفان
جوشد زمانی اندرمیان آب جمام فروخت آتشی ازخون وجان شرار ودخان
در آب غرق عمر با سپاه چون فرعون ملک مظفر گشته چو موسی عمران
عدو شکسته و سحرش فرو خورده بدست شاه جهان آنحسام چون ثعبان
زفتح غورو وزحال محمد علاش چه شرح دانم دادن بصد هزار زبان
چو صعب حصنی وافراخته حصاری داشت که بود کنگر باره اش گذشته ازسرطان
چو کوه شهلان آسوده بود ازجنبش چو چرخ گردان بیباک بود از حدثان
نه از فراخی پهنای او برون شد باد نه بر بلندی بالای او زده باران
چو قصد کرد به پیکار رزم او خسرو چو حلقه بست سپه گرد آن حصار کلان
ز بسکه خون راند آنجا سپاه خسرو گشت جبال غور همه بر شقایق نعمان
نه دیر دیدند او را سرا ئیسان ملک بپالهنگ کشان پیش خسرو ایران
خدای داند تا از خزانه های ملوک ازان حصارچه برداشت شهریار جهان
زهی بدولت ملک توچرخ کرده زمین زهی به نصرت وفتح تودهرکرده خمان
نه بیرضای تو اختر همیکند تأثیر نه بی هوای توگردون همیکند دوران
کدام کار که رایج نبودت از گردون کدام کار که حاصل نگشت ازیزدان
کدام شاه است از شاهزادگان بزرگ که اوبنوسید آن فر خجسته شادروان

همیشه تابود اند ر زمین ضیا و ظلام | همیشه تا رسد اندر جهان بهار وخزان
چو آفتاب بتاب وچونو بهار بخند | چو روز گاربگر دوچو کوهسار بمان
ببزم بنده نوازو برزم خسرو بند | بجود گیتی بخش وبه تیغ ملک ستان
خدای عزوجل مستجاب گردا ناد | بخیر دعوت مسعود سعدبن سلمان

نویسنده در چکامه نخستین از یک شبیخون برهبری (ابو نصر پارسی بر جالندر یا چالندر (یعنی جلندر واقع در کوهپایه‌همالیه شمال شرقی پنجاب یعنی منطقه‌ایکه قبلاً درسال ۴۰۸ هجری قمری مطابق (۱۰۱۷-۱۰۱۸ میلادی) توسط ایتگین‌سالا ر سلطان محمود ویک لشکر غاز ی آمده از پار دریا (ماوراء النهر) مورد حمله قرار گرفته بود (۴۷) یاد آوری میکند که این سالار غزنوی از محلی بنام دهگان براه افتاده بود وبه هنگام شبخون خود درینجا یکی از زمام داران این محل را مقتول وآن جارافتح نمود. ایلیت وگنگولی نام این زمام دار را سایر سمبرا (Sair Sambra) ضبط کرده‌اند مگردرمتن یاسمی طورساده سایرا ضبط شده است . (۴۸) در شعر دوم مسعود سعد به وصف ابراهیم ورهبری و سفر بری‌او درجایی پرداخته که ایلیت و گنگولی آنرا تبرهنده (شاید سرهند واقع در ایالت سابقه پتیاله در پنجاب شرقی به پیشنهادا یلیت) وبوریا، در کنار دریا جمنا در ناحیه امباله‌خوانده است .

در اثر این سوقیات راجه محلی درین محل مقتول و سپس یکجای با قشونش در دریا غرق گردیده است بااین وصف‌متن چاپ یاسمی‌مطالب موثقی درینباره بد ست نمیدهد درین اثر به عوض اسم تبر هنده کلمه فرهنده وبه عوض‌اسم بوریا ب.و.د. (شایدنکرده) جاب توجه میکند . (۴۹) بین اسمای محالا تیکه ابراهیم درانجا بفتوحات دست زده با آن اسمهای محالا تیکه در عبارت ابن الاثیر آمده ودر فوق ترجمه گردیده است درمتن یاسمی توافق دیده نمیشود ؛ وچون متن یا سمی دیوان مسعود متن غیر انتقادی است ، لذا محض‌بابررسی نسخه های دیوان توأم با معرفت توپوگرافی شمال هند ومعلومات ازسیاست داخلی سلاله های هند وموقع میدهد که بتوانیم از گـزار شهای دیوان مسعود سعدویا از ابن الاثیر درمورد فتوحات ابراهیم درشمال هند معلومات مهم استخراج نمائیم . در حال اکثر استنتاج های گنگولی خیلی نظری میتواند بود (۵۰)

استفاده از آثار نویسندگان محلی هندی اندر باب این گز ارش ها نیز عاری از معایب و دشواری نیست. زیرااین‌منابع نیزکاستی های‌دارندچون عدم توضیح تاریخ دقیق ، عدم

تشخیص و توضیح مقام و مناصب مسلما نان مهاجم مانند تر شکاها وهمیراها (درمورد این اصطلاحات در ذیل مراجعه شود (واستعمال اصطلاحات مبهم وپیچیده وذکر نکردن اسمای زمام داران و افسران مسلمان . بدین ترتیب شاید شرته شرما در مقایسه خود که ماتنگه ها یا ملیچ های ذکر شده در اخبار زبان سنسکریت از قلم پرتهریرا راجه و یجه یه با حمله نیروهای مسلمان که در روز گاران ابراهیم محلی از شرق را حیوتانه را مورد تاخت و تاز قرار داده و در جریان حمله شان چاهه مانه زمام دارشا کمبهری ، یعنی دو لبهراجه سوم مقتول وبه پریت و پیاله نا دول تهاجم بردند حق بجانب بوده باشد ؛ لاکن متن‌سنسکریت خود در ارائه این مطلب‌مبهم‌است واتکای شرمابرتاریخ فرشته (بامعلوماتیکه از ابن الاثیر یااز مأخذ او منشاء گرفته (بمنظور ارائه سال ۱۰۷۹ میلادی به حیث سال فتوحات ابراهیم بکلی نادرست است . (۵۱)

سال ٤٦٩ هجری قمری مطابق ۱۰۷٦ میلادی ازجمله یکی‌از تاریخ های مستندو موثق مینماید که درین سال ابراهیم سیف‌الد وله محمود را بنابر شهامت وشجاعتی که او از خود در جریان پیکار هایی هند بروز داده بود به حیث والی هند مقرر نموده مسعود بمناسبت گرامی داشت انتساب سیف‌الدوله محمودبمقام والی‌گری (دارالحکومگی) هنداین رویداد را طی قصیدهٔ زیبایی تهنیت‌گفته وبه شرح القاب وخلعتهای که سلطان درحق این شهزاده مبذول نموده‌پرداخته‌است. ازهمین‌شعراست‌که سنه ٤٦٩ بحساب ابجدازان استخراج‌میشود.هکذا از ابوالفرج رونی‌نیزقطعه شعری بیادگاراست‌که طی‌آن ازین رویداد تجلیل‌بعمل آورده‌شده است. (۵۲) مسعود سعد درهمین دوره خد متگذاری اش باشهزاده محمود ازمرحمت والطاف باز افتاده وسلطان ابراهیم اورا در قلعه نای باز داشت نموده که ده سال به در از آکشیده است . از شواهد رویداد ها چنین پیداست که ارتباطات مسعود با شهزاده محمود موجبات باز داشت اورا در قلعه نای فراهم آورده است : زیرا به این ارتباط نظامی عروضی گفته که شایعات زهر آگین به سلطان مواصلت مینموده که‌محمود فرزندش‌با ملک شاه سلجوقی ارتباطات خائنانه قایم داشته و تمایل پیوستن با سلجوقیان را دارد . طبقاً ابراهیم شهزاده محمود را همراه با دستیاران وی باز داشت و در قلعه نای زندانی نموده است . مراجع تاریخی هیچ یک از همچو اتهامات مشکوک علیه محمود تذکر نداده و همه در مورد موضوع اتهامات وارده بر محمود سکوت‌اختیار نموده اند، واما اینکه چطور ازمنصب والی

گری هندسبکد وش گردیده وچراوی نتوا نسته بعوض پدر درسال ۴۹۲ (۱۰۹۹ میلادی) به سلطنت رسد و اینکه سرنوشت چه بازی های را در زندگی او پیش آورده معلومات در دست نیست، لاکن بعید بوده نمیتواند که پیروزی های محمود درهند انگیزه یی را جهت نا فرمانیهای وی از هدایات و دستور سلطان بار آورده باشد، زیرا همچو اتفاقاتی قبل برین چندین مرتبه صورت گرفته بوده است . قزوینی از لحاظ انعطا ف نا پذیری سلطا ن در برابر مراجعهٔ آنانیکه رهایی شاعر را التجا مینمودند به مجرمیت ودست داشتن مسعود سعددر ین توطئهٔ هانظر داشته ، گرچه وی گزارش های نظامی عروضی را که تقریباً تمام این رویداد ها در سال ۴۷۲/۱۰۸۰میلادی واقع شده صحه نمیگذارد ومدعی است که این رویدادهادرسال ۴۸۰/۱۰۸۷ ۱۰۸۸ میلادی بوقوع پیوسته است حتی در واقعیت امر هر آن چه که ما راجع به پیکار های محمود در هند مرکزی و در منطقه ایکه اکنون بنام اتار پرادیش موسوم است می دانیم و در ذیل پیرامون آن سخن رفته حتی همین تاریخ هم بایدتاجایی پیش از وقوع حادثات بوده باشد.(۵۳)

مسعود سعد اشعاری سروده است که از جمله دو شعر وی اندرباب پیروزی های شهزاده محمود در آگره است وچنین گفته شده است که درسنه های ۱۰۸۶/۴۷۹ و۱۰۷۰/۴۸۳ میلادی شهزاده محمود قشون متشکل از چهل هزار غازی سواره نظام (اگر این شماره را قابل قبول بدانیم) را تا قلب او تار پرادیش سوق نمود. قشون شهزاده محمود به هنگام مواصلت به اوتار پرادیش بر راجه جیپال حمله نمود (در شعر نخست مسعود سعد جیپا ل همین گونه ضبط شده است) تهاجم آوران برای چندین روز نبردسخت بامدافعان راجه جیپال ازاندرون حصاری در گیر ماندند که از داخل قلعه بر هجوم آوران تیر وآتش می بارید. سر انجام قشون شهزاده محمود فایق برآمد ، و آن قلعه را تسخیر نمودند. به تعقیب عده از حکم روایان دیگر نیز وادار به تسلیم شدند و خزاین وفیل ها را بعنوان تحفه به محمود پیش کش کردند، این فیل ها در قنوج از چندرای (در شعر همین گونه ضبط شده است) پاسداری همی کردند، . (۵٤) نام راجای آگره یعنی جیپال را گنگولی راجه گوپال مربوط به دودمان راشتراکوتا دانسته است ازو به نیکویی یاد میکند . این دودمان بر منطقه یی بنام پنچالـه که از دامنه های چمبا ل پهنا و تا شاخهٔ ساحل راست جمنا گسترش داشت وآگره وقنوج را احتوامیکرده فرمانفرمایی داشتند. ازقراین پیداست که مرکز فرمانفرمایی این دودمان درمحلی بنام ودامایوتا (Vodamautha) یعنی بداون حالیه که دربریلی اوتار پرادیش موقعیت داشته واقع بوده است . (۵۵) گنگولی

چند رای قنوج را همان چند رادیوه فرزند مهی تاله از دودمان گاهه دواله تشخیص نموده است. به نظرمیرسد که چندرادیوه با شهزاده محمود روابط حسنه داشته و از پیلانی که به تصرف و به گونه خراج بدست آورده شده بود نظارت همی کرد، و به منظور گسترش سیطره خود به قنوج که بعد ها گوپاله آنرا به تصرف در آورد از حمایت غزنویان بر خوردار بوده حضور نیرو های غزنوی در اراضی قنوج حتماً تشویش قابل ملاحظه یی را بار آورده و روابط موجوده سیاسی آنجا را مکدر نمود، که این تیرگی او ضاع موجب انتقال قدرت درقنوج گردید که کمی بعدتر از ۱۰۹۰ بوقوع پیوست. دریندجااین حقیقت دل چسپ است که کتیبه های گاهه ده واله ها که از ۱۰۹۰ میلادی به بعد تاریخ زده شده ازیکنوع مالیه ایکه بنام توروس کدنه (Turuskadana) خوانده شده تذکر میدهد، که ممکن است که یک مالیه دفاعی بوده است تا مصارف تها جمات مسلمانان را تکافو بدارد، ویابه احتمال زیاد عبارت از نوع مالیه یی بوده که چند را دیوه بنمظور افزایش تأدیه خراج به غزنویان دربدل کمک آنا ندربدست آوردن تاج وتخت قنوج بوده است. (۵٦)

اگر شهزاده محمود دراو اخر سلطنت سلطان ابراهیم از منزلت و موقف خود بازمانده (بصفحات بالا رجوع شود)در ینصورت ناگزیر باید شخص دیگری عوض وی به حیث والی هند تقرر یافته باشد، و این شخص احتمالاً برادر وی مسعود بوده باشد، بنابرین بعضی از اشعار مدحیه شعراکه به او پیش کش شده باید قبل ازجلوسش برمسند سلطنت در۴۹۲/۱۰۹۹ میلادی سروده شده باشد. هنگامیکه برمسند فرمانفر مایی جلوس نمود عضدالدوله شیرزاد فرزند خودرا (سلطان آینده برای یک روز، ۵۰۸-۵۰۹/۱۱۱۵-۱۱۱٦ میلادی) به حیث والی هند مقرر نمود. (۵۷) در همین روز گار بوده که مسعود سعد سلمان از قلعه نای رها گردیده وبه حیث یکی ازمقربان شیرزادوعلی الخصوص به حیث یکی ازمقربان قوام الملک نظام الدین ابو نصر هبة الله فارسی (۵۸) که یک شخصیت اداری، نظامی وشاعر بود درآمد (در مورد کار نامه های ادبی وی بصحهات بعد رجوع شود.) (۵۹) در دیوان مسعود سعد اندر باب مدح ابو نصر پارسی یک تعداد اشعار قابل ملاحظه بچشم میخورد. ابونصر پارسی

مسعود سعدرا بنا برمعلومات محلی قیمت داری که مسعود سعد من حیث یک لاهوری از پنجاب داشته است به حیث حاکم جالندر یاچالندر مقرر داشته است(مسعودسعد دریکی از اشعاش این اصطلاح را قهره وان خوانده است که مسعود سعد سلمان در چندین جای از

اشعارش ازان یاد کرده است. مگر توأم با سقوط ابونصر فارسی (پارسی) بار دیگر ستاره بخت شاعر افول کرد واین بار در مرنج یکی از زندان های هندباز داشت گردید (۶۰)

اندرین هنگام یکی از اهداف عمده عملیات نظامی غزنوی قرار گرفته بود ، ودومین محل فعالیتهای نظامی غزنوی ها (به استثنای درگیری در غرب با سلجوقی ها) غوریکی از مناطق کوهسار صعب العبورناحیت مرکزی افغانستان بوده است ، عمدتا ما از ورای فراورده های تاریخی طبقات ناصری جوز جانی و مأخذ دیگری چون شعر مسعود سعد که در مدح فتوحات سلطان ابراهیم در غور وهند ازوی ستایش شده معلومات حاصل نموده‌ایم .

غور در دورهٔ غزنویان عهداول توسط سلطان محمود ، فرزندش مسعود به حیث یک خطهٔ نسبتاً تحت الحما یه غزنویان در آورده شد ؛ آن ها در سال ۴۰۱ هجری قمری مطابق ۱۰۱۱م ، ۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۵- میلادی و ۱۰۲۰/۴۱۱ هردو به غور سوقیات نمودند و دین اسلام را به عوض دین بومی بت پرستی در انجا جاری نمودند و یکی از سران آنجا بنام ابوعلی بن محمد بن سوری از خانواده شنسبانی آهنگران واقع علیای هریرود را به حیث نماینده غزنوی گماشتند . (۶۱) هنگا میکه سلجوقیها بر خراسان و افغانستان غربی مسلط گردید ند ، درین موقع غور حیثیت یک منطقه‌حایل را میان دو دولت احراز کرده بود . (غوریکی از مناطق دارای اهمیت سوق الجیشی بحساب میاید که ازداخل آن میتوان به نقاط همجوار تهاجم و تاخت و تاز کرد .) و به نظر میرسد که اندرین‌هنگام‌میان غور و غز نه روابط بر قرار بوده است . از جمله مأخذ تنها فرشته توضیح میدارد که در سال ۴۳۸ هجری‌قمری مطابق ۱۰۴۶-۱۰۴۷ میلادی مودودسالاربرستگین یکی‌ازافسر انخودرا در رأس قشو نی به غور فرستاد تا از فرزند یحیی‌غوری علیه ابوعلی حمایت نمساید . برستگین دژ نظامی ابوعلی را به تصرف در آورد و ابوعلی و فرزندیحیی‌غوری هر دو را به غزنه فرستادند که هر دویشان در غزنه اعدام گردید ند . طبقات ناصری که یکی از ماخذ مفصل و موثق روید اد های‌غور در قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) بحساب میرود هیچ توضیحی از جریان نداده و از فرزند یحیی غوری ذکر نکرده است . بسی امکان دارد که موضوع قتل دوسرکرده غوری توسط مودود یک انعکاس ازرویداد های قرن متعاقب که اند رین هنگام بهر ا مشا ه غزنوی سرکوبی نیروی در حال قیام شنسبانی بعضی‌از خوانین‌این‌سلاله‌را اعدام‌نمرده‌باشد،واین جریان درذیل فصل چار گزارش گردیده‌است.(۶۲)

بهر حال درجه نظارت غزنه برغور درقرن پنجم (یازدهم میلادی (بدون تردید مستقیماً متناسب با نیرومندی و سلطه شخصی هر یک از سلاطین غزنه بوده است؛ یکی ازمأخذ بیان میدارد که غورو غرجستان در دورهٔ سلطنت عبدالرشید و دورهٔ غصب طغرل بصورت کلی ازسلطه وحیطه تصرف غزنویان بیرون بوده است (٦٣) مگر آنگاه که ابراهیم نیرو مندگردید با اغتنام فرصت درصدد حراست برغورافتاد؛ متأسفانه تاریخ واقعات پیرامون برخورد های میان غزنوی ها وغوری ها دردست نیست . امیرشنسبانی ابوعلی ضمن یکی ازدرآویزی های داخلی توسط برادر زادهٔ خود عباس بن شیث بن‌محمدبن‌سوری که تاریخ آن واضح نیست و احتمالاً در نیمه سال های قرن پنجم (یازدهم میلادی) بوده باشد سقوط کرد. عباس یک فرمانفرمای نیرومند و مستبد بود مطلق العنانی وخودخواهی های اونارضا ئیتی‌ها را وسیعاً در غوردامن زد، تا آنجا که‌یکد سته ازسرکرده‌گان محلی ازسلطـــان ابراهیم‌تقاضا بعمل آوردند تا درادور آن منطقه مداخله کند.بناءً ابراهیم با اغتنام‌فرصت با یکدسته ازقشون خرد درانجابه سوقیات دست زد، وبا حمایت‌منافع‌محلی‌آنجا عباس را سرنگون وبازداشت نمود وبه عوض وی محمد بن عباس‌فرزند ش‌را جایگزین پدرساخت . مسعود سعد طورغیرمستقیم دریکی از قصاید خود از ین سوقیات ابراهیم یاد آورشده، وطی آن ازفتوحات غور وماجرای جانشینی محمدبن عباس (متن یاسمی لاش) گزارش‌داده، ازمشکلات ودست نیافتن به دژنظامی‌عباس وازتکالیف‌نظامیان مهاجم‌به‌این دژبیانات ارا ئه نموده است . هکذا گفته شده که اندرین‌هنگام سرائیان غزنوی در خط مقدم نبرد بوده‌اند که طی این‌کارزار بدانسان خون هاریختانده شد که گویی کرههای غورمملوازگلهای رنگین شده باشد .((٦٤) جوزجانی محمد بن‌عباس را نسبت تقوی وحس بشردوستانـه ، اوصاف نیکوو مخالفتهایش علیه استبداد پدرمدح کـرده وافزوده است که محمد من‌حیث یک د ست نشاند ه وتحت الحمایـه ابراهیم به اووفاداربوده وبالنوبه برای ادای احترام به غزنی همی‌آمد وطورمنظم خراج معینه رابه غزنویان می‌پرداخته است (٦٥). اینکه تا چه حدوحدود غزنوی هابرتمام غورنظارت داشته اند واین نظارت آنان ازقلمرو شنسبانی‌متمایزشده،باشدمعلوم نیست؛جوزجانی‌من‌حیث‌یک مورخ‌رسمی‌سلاله‌غزنوی سعی‌بران داشته تاحرزه نفوذ واهمیت‌سلاله غوری رابرجسته بنما یاند،مگربسی‌امکان دارد که تا اوایل قرن ششم (دوازدهم میلادی) غور از نگاه سیاسی متجزامانده و سران محلی آنجاهرکدام‌طور جداگانه‌برهر یک از وادی های آن حراست داشته اند.

IV

ادارهٔ داخلی شاهنشاهی غزنوی

پیرامون ادارهٔ امور داخلی عهد سلطان ابراهیم وخاصتاً اند رباب چگونگی امور سلطنت وی معلومات اندک در دست است. درین جاجهت آگاهی ازچگونگی سیستم اداری عصر ابراهیم ناگزیریم سیستم اداری دورهٔ سلطنت محمودرا ورق بزنیم که بیهقی به تفصیل ازان سخن رانده است، ودرپرتوآن تاحدودی به‌کم وکیف اداری دوره سلطنت ابراهیم‌پی‌ببریم(٦٦)

در دوره ابراهیم حوزه عملکرد و اقدامات اداری نسبت به روز گاران عهد اول غزنوی که دران هنگام غزنه به حیث مرکز و پایتخت دولتی از لاهور تاهمدان پهناداشت، ودرین‌هنگام‌آن وسعت نمانده بود محدودشده بود، گرچه‌شبکه اطلاعات داخلی وسیستم برید و اشراف عین همان موقف قبلی خود را درداخل دستگاه دولت حفظ کرده بود، زیرا از طریق‌همین شبکه اطلاعات وسیستم خبررسانی ارتباطات مرکزامپراتوری با سرزمین های افغانستان شرقی وواحه های‌شمال شرقی‌هندتأمین میشده است؛ فخرمدبرگفته که تعداد زیادی ازصاحب بریدان سرانجام مناصب ومقامات وزارت را بدربارسلطان احرازنمودند، یا اینکه کرسی‌های عالیه وزارت‌خانه هارا اشغال‌کردند.(٦٧) ازهمین مولف حکایت شده که‌شریف - ابوالفرج صدیقی خزانه دارد معتمد ابراهیم سالانه از نواحی مربوط دولت دیدار بعمل آورده وازچگونگی جریان امورمطلع میشده است، اویک سال درمیان نخست اززمین‌داورو بست و سپس از طریق بلوچستان وارد ملتان و پنجاب و واپس به غزنه باز میگشته است، و سپس درسال متعاقب برعین‌مسیر مگر ازجناح و سمت مقابل مسافرت‌سال پارش از قلمرو امپراتوری دیدار میکرده است . (٦٨)

بنا بگفته فخر مدبر شریف‌ابوالفرج دردو این متعددی ایفای وظیفه نموده پدری کا تب ومصنف بوده است و ازجهت‌سلطان رضی‌ابراهیم بیست ویک شغل داشت و کندوی استهظار بوی داشت و تولیت اوقاف عینی و سوای ضرب وطر از همه او داشت و سلطان را بروی اعتماد تمام بود وبدان سبب که هم شیر وهم‌دبیرستان قرآن و آداب و خط بود ودر حصاری نای یکجای بودند ودر نشو و نما یکجا بزرگ شده‌بودند چون کد خدای قصرسلطنتی ، حرم و شهزاد گان را متعهد بود ، و هکذا رسماً توظیف گردیده بود که از قصر ، تهیه مواد در گدام ها ، بشمول امداد و تغذی فقرا ، سرپرستی از مایملک خانواده غزنوی در اوقاف سر پرست ضرا بخانه و طراز اقمشه ، خزانه دار و محافظ البسه نظارت کند (۶۹) وی تا آن اندازه مقرب سلطان بود که بنابر قولی (به اساس نسخه محفوظ آداب الحرب در دفتر هند به تعداد چهار صد غلام (وبه اساس همان کتاب در موزیم بر تانیه) هفتاد نفر غلامان ترک باالباسهای فاخره اندرتن بخدمت او کمربسته بوده اند ، که یونیفورم و معاش شان مستقیماً از طرف سلطان ابراهیم پرداخت میشده است ، چنین آمده است که در روز گار فخر مد بر یعنی او اخرقرن ششم (دو از دهم میلادی) و اوایل قرن هفتم(سیزدهم میلادی) در غزنه محله یی وجود داشته که آن را کوی زرین کمر ان خواندندی که اند رانجا این زرین کمران رحل اقامت داشته اند . (۷۰)

آمده است که ابراهیم در برابر مشوره اندیشمندانه شریف ابوالفرج اندر باب چگونگی قحطی که در غزنه روی داده بود او را مورد عنایت و الطاف قرار داده است وازین قحطی چنین حکایت شده است :

« حال غزنین به سبب قحط غلا سعری بجای رسیده است که در های خانه بر آورده اندو از شهر رفته بسبب بیغارهٔ ملکشاه نیک اندیشه مند شده ام زود تر غم این کار بخورو این اندیشه از پیش خاطر من برگیر که‌جمله اعیان وار کان دولت اتفاق کرده اند که تدبیر این کار تو توانی کرد در حال خدمت کرد و گفت پادشاه‌اسلام بفرما ید تا شب‌را منادی گران براسپ و اشتر سوار شوند و جمله شهر وبازار ها ومحلت‌ها منادی کنند که بفلان‌محلت که کندوی نهنگ است فردا جمله علافان وطباخان حاضرآیندتا هرکس را بر اندازهٔ او غله‌داده شودو سلطان بفرمود تا دویست سراسپ و اشتر بمنادی گران دادند تا در شب جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتنددر ان وقت در غزنین شش‌هزارطباخ و شش هزار علاف بوددیگر ،

روز بفرمود تا هزار کیانکش حاضر شدند هر طباخی و علافی را ده گان ده گان خروار غله هر روز بدادند تا دکان های طباخان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت چنانکه بامداد منی نان به هفتاد درم بود نماز شام پنجاه درم شد و دیگر روز بسی درم شد و دیگر روز بهفده درم باز آمد چون ازین حال سلطان راخبر شد سر بسجده نهاد و خدای را حمد و شکر گفت که در خدمت من مردیست که چنین دل نگرانی از پیش خاطر من بگرفت و مرا ازین اندیشه بزرگ بیرون آورد درحال بفرمود تا جماز گان و سواران مسرع را بهرطرف بفرستادند تا سه روز راه و چهار روز برفتند ور فتگان را باز آورد ند و شب آدینه دیگر بر بام قصر رفت و حال شهر را مطالعه کرد هم چنانکه در قدیم الایام بود بدید نیک شاد گشت دیگر روز شریف ابوالفرج را بخواند و بسیار معذرت کرد و عاطفت فرمود و گفت کاری کردی که بر روی روز گار یاد گار ماند اکنون متهم در حق تو تربیتی فرمایم که بر روی روزگار یادگار ماند بهر شغلیت تشریفی دهم وبیست و یک شغل را بیست و یک بار خلعت فرمایم شریف ابوالفرج خدمت کرد و گفت خداوند عالم را عاطفت و تربیت بسیار است و بنده پیر شده است طاقت چنین تربیت ندارد ، اگر خداوند عالم رامرا داینست هر سه شغل را یک تشریف فرماید ، براین جمله قرار گرفت و دیگرروز هفت بار تشریف فرمود بامهد و مرقد و طبل و علم و پیل و سپر و ناچخ و علامت هر بار که تشریف پوشیده بخانه آمدی و بنشستی حاجبی بیامدی که خداوند عالم میخواند باز بخدمت رفتی و تشریف یافتی هم بر آن جمله که بار اول یافته بود تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشیدو نواخت و تربیت فراوان یافت واز وقت آدم علیه‌السلام تا این روز گار هرگز هیچ پادشاهی هیچ خدمتگاری را در یک روز دو تشریف نداده است و هم ندهد . » (۷۱)

غیر از آثار داستانی تذکرات عدیده اندر باب بلند پایگان و وزیران ابراهیم در آثار چون آثار الوزرای ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی و خواند میر و در کتب تذکره ادبی لباب الالباب عرفی که یک بخش مخصوص اندر باب وز یران ومردان بلند پایه‌دولتی که در عین زمان شاعر نیز بوده اند در یافت شده میتواند . اشعار مدحیه وبعضی اوقات ،متن و محتوای اشعار یکه در دیوان شاعران این عهد وجود دارد در مورد کار مندان دولتی زمان ابراهیم معلومات ارائه میدارد . احتمال دارد نگارنده یی از همه اول این نکته را که در دورهٔ غزنوی عهد اول فرزندان و نواده های کار مندان بلند پایه‌دولتی یکی بعد دیگر همان‌مقامات

و مناصب عالیه دولتی را نیز بعهده گرفته اند یاد داشت بدارد ، بدین مفهوم که دردوره غزنویان متأخر نیز فرزندان و بازماندگان ما موران بلند پایه دوره محمود و مسعود همان عهده‌های بزرگ دولتی را بعهده داشته اند . این گونه شیوه برخورد و توظیف کار مندان عالیه دولتی در رشته های تخصصی یکی پی دیگر درین روز گار ان یک عمل کاملا طبیعی نگریسته میشده است ، چه آراء عاماً پذیرفته شده درقرون و سطی اسلامی‌بر این‌اصل‌استوار بود که مهارت در کار ها وفهم‌و تبحر دریک رشته خاص‌در وجود یک فامیل شکل موروثی دارد چنان چه شغل جمع آوری مالیات ، یا وزارت مالیه و هکذا و ظیفه رئیس الوز را را متوالیاً به فامیل های که سوابق چنین وظایف را داشتند همچو وظایف به اولاده های شان‌نیز انتقال و سپرده می‌شده است .

ناصرالدین کرمانی ومأخذ متکی براو اسم سه کارمند بلندپایه را که در دربار ابراهیم‌سمت وزارت داشتند فهرست نموده‌اند. درین فهرست اسماء از ابوبکربن ابی صالح ذکررفته که او در زمان سلطنت فرخ زاد عهدهٔ وزارت داشت و در زمان ابراهیم نیز درعین سمت مشغولیت داشته است (به فصل‌اول رجوع شود) مگر او بوسیله سالار ترک وغلامان قصر بقتل رسیده است . شاید ابراهیم‌اندرین هنگام به تازگی پسادشاه شده بود که‌هنوزهم‌متکی بحمایت رهبران نظامی که وی را بقدرت رسانده بودند بوده لذ اندرین‌هنگام از محافظت و دفاع وزیر خود نا توان بوده است . اسم وزیر دومی درین فهرست ابوسهل خجندی یاد گردیده که‌از زمان سلطان مسعودبن محمود سمت منشی دوایر مرکز را متعهد بود،لاکن ازنظر افتاد وابراهیم اورا نا بینا ساخت.

درپایان باید گفت همین مأخذ از عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد شیر ازی سخن بمیان میاورند که در دورهٔ سلطنت ابراهیم مدت بیست ود وسال در مقام وزارت تکیه داشته است و درزمان مسعودبن ابراهیم شانزده سال در مقام وزارت خد مت نمرده است. هیچ تاریخی اندرباب آغاز ماموریت این اشخاص ارائه نیافته، ولی اگر چنانچه عبدالحمید قبل از شمول خد مت به دربار مسعود مدت بیست و دوسال را در وزارت ابراهیم پدر مسعود گذرانده باشد، در ینصورت‌باید درسال۴۷۰(۱۰۷۷-۱۰۷۸ میلادی) بمقام وزارت تکیه زده باشد .
واما اندر باب اینکه مقامات عالیه دولتی شکل موروثی و از بین احفادو خانواده های رسمی بلند پایه دوره های قبلی گزیده می‌شدند در ینجا گزینش عبدالحمید بمقام وزارت در عهد

ابراهیم و مسعود فرزند او بگونه یک مثال پیش کش شده میتواند ، زیرا چنانکه در فصل قبل مرور گردید احمد بن عبدالصمد پدر عبدالحمید در زمان مسعود و فرزندش مودود مقام وزارت واز منزلت فرق‌وزارت برخوردار بود. در دورهٔ سامانیان ،ماوراء النهر وخراسان این خانواده نیزسوابق خدمت داشته‌است ، روایتها حاکیست که منشأ نسبی این خانواده در غرب ایران جوانه زده است و نسبه شیرازی دلیل آن است و شعری از دیوان مسعود سعد انتساب وی به ذریه عباسیهای بغداد را نشان میدهد که بدین مطلع سروده شده است :

در هوای گنبد امید و هراس — گردش آس هست وگرنه آس
سبز وخرم چو آسی اندر چشم — باز بر فرق تیز کرد چو آس
نه غلط میکنم تو داری تو — فعل الماس و گونهٔ الماس
این چنین آفریده گشت جهان — شغل از انواع و مردم از اجناس
فلک سفله نحس گردد و سعد — خوشه عمر دانه دارد و داس
ای فلک شرم تاکی این نیرنگ — ای جهان توبه تا کی این وسواس
مژه بر پلکم ار شود پیکان — موی بر فرقم ار شود بر پاس
نایدم باک از انکه ایمن کرد — تن و جان من از امید وهراس
خواجه عبدالحمید بن احمد — مفخر گوهر بنی عباس
آنکه او را قیاس وصف نکرد — زانکه شد وصف او محیط قیاس
نیست بی اوجهان جهان چونانک — بی می ناب کاس نبود کاس
رتبت جاه و کثرت جود ش — در جهان نه امل گذاشت نه یاس
رای او از فلک نشاند جرون — حلم او از زمانه برد شماس
خنجر آبداده را ماند — آن دل باد طبع آهن باس
ای نبرده ترا خرد معیار — وی نگشته ترا هنر مقیاس
تیر وهم توکنز کمان بجهد — نجم برجیس باشد ش بر جاس
تیغ رای تو خود سپر نکند — گرچه چرخ فلک شود پر آس
در شب نقش و انجم معنی — در کف تو فلک شود قرطاس
روح را لفظ تو لطیف سخن — چشم را خط تو اندید نعاس
ای زنعت تو عاجز و حیران — وهم حذاق و فکرت کیاس

از امارت دل تر است غذا — وز وزارت تن تر است لباس
گر زوسواس خیزد اصل جنون — بجنون میکشد مرا وسواس
دل من تنگ کرد و مظلم کرد — وحشت آز و طلعت افلاس
روز چون عندلیب نالم زار — همه شب چون خروس دارم پاس
کرد گردون ز تو زی و دیبا — کسوت فرش بشال وپلاس
چون قلم ازدم و نزار و نوان — اندرین روزگار چون انقاس
با چنین حال و هیأت و صورت — باز نشناسدم کس از نشناس
شغلم افزون زشغل غواصی است — روزیم کم ز روزی کناس
نیست چون من کس از جهان مخصوص — بالیلیات من جمیع الناس
همه انفاس من مدایح تست — زان همی زنده داردم انفاس
جز سپاس تو نیست بر سر من — آفریننده را هزار سپاس
بشنوم نیک وبد ببینم راست — منم امروز مانده در فرماس
تو شناسی همی که شعر مرا — نشناسد تمام شعر شناس
بر زر مدح نفکنم حملان — دیبه نظم را نیافم لاس
از توقیمت گرفت گفته من — نه عجب زر شود زمهر نحاس
فرق کن فرق کن خداوندا — گوهر از سنگ ودیبه از کرباس
مادح خویش را بعدل ببین — بنده خویش را بحق بشناس
متنبی نیکو همی گوید — باز دانند فربهی ز آماس
این قصیده که من فرستادم — دل وجان را بدوست استیناس
بوی از و یافت طبلهٔ عطار — شکل از و برد کلبه نخاس
ماه را تا بدل شود هر ماه — شکل سیمین سپر بزرین داس
چرخ گردان بود بهفت اقلیم — جسم کوشان بود به پنج حواس
همتت را چو چرخ باد علو — دولتت را کوه باد اساس

این ادعا بازهم در کلیه سیدحسن شاعر در بار بهرامشاه انعکاس یافته آنگاه که در دربار به ذکر شرح وبیان ابوالمجا سن عبدالصمد (ظاهر[۲] اشاره به عبدالحمید است) می پردازد وی

راز گوهر عباس میخواند . (۷۲) تبحر او در منصب منشی و سیعاً مدح گردیده است ، کرمانی ودیگر مآخذ متکی براوشعری از سروده های ابوالفرج رونی درین موضوع را که گو یی ورد زبانها بوده بدین گونه نقل میکند:

ترتیب ملک و قاعده حلم ورسم وداد	عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
رایش بمشرق اند ر جرمی منور است	خورشید ازو براید هر روز بامداد
بی حلم او بطبع بپرد چو باد خاک	بی امراو ز جای نجنبد چو خاک باد
عقل او ستاد اوست ولیکن کفا یتش	بگذشت از انچه حاجتش آید باوستاد
زو بختیارتر بفلک بر فلک نبود	زو نام دارتر بجهان در جهان نزاد
برخاست بخل وخواست که باجود برزند	چون دست اوبدید زپای اندراوفتاد
بنمود خاصیت بهرکف راد او	ابرا ز هوادر آمد و باران در ایستاد
یارب گشاد دار همه سالـه کار او	چونانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این غزواین بزرگی این جاه و ین جمال	تا چرخ پاید اربود پایه دار باد . (۷۳)

مسعود سعد سلمان اند رمدح او در زندان اشعاری سروده و شفاعت وی را نزد سلطان در رابطه به بازداشتش جویا شده است.چارقصیده ایکه در مدح عبدالحمید سروده شده در دیوان مسعود موجود است (۷٤) بنابقول کرمانی عبدالحمید در آغازسلطنت بهر امشا چشم از دنیا پوشیده (کمی بعد از ۵۱۲ / ۱۱۱۸ میلادی) و جام شهادت نوشیده است. ممکن است تصور شود که اوچون یکی از اشخاص نزدیک ملک ارسلان ، سلطان سابق بوده و بهرامشاه از همین نگاه زمانیکه در تصفیه دستیاران برا در خود دست بکار شده او رابقتل رسانده باشد . (۷۵) چنین پیداست که ابوالمعالی نصر ، یا نصر الدین محمدبن عبدالحمید شیرازی مترجم معروف کلیله و دمنه عربی ابن المقفع به نثر ا ستادانه دری که بعداً وزیر خسروشاه بن بهر امشاه شد ، نواسه همین عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد بوده باشد .(۷٦) (ازعین همین خانواده شیرازی گرچه درجه قرابتش با این‌خاندان واضح نیست ، شخصی بنام قاضی عبدالودود بن عبدالصمد وجود داشته که در عهد مسعود بن‌ابراهیم از جمله ممدوحان سنایی و قاضی اعظم غزنه بوده است . (۷۷) یکی از مسایل دیگر در بررسی وزرای عهد ابراهیم اینست که در بعضی از مآخذ معلومات واضح اندر باب وزیر چارم این سلطان وجود دارد، مگر کرمانی ، عقیلی و خواند میر ازان تذکر نداده‌ا ند . این شخصیت بنام محمدبن بهروز

بن احمد یا چنانکه گاهی دیده میشود بهر وزبن احمد بوده است (کاملاً غیر محتمل به نظر میاید که گفتگوی ما در ینجا بر سر پدر و پسری بوده باشد که هردو مقام وزارت داشتند بازهم در کتب وزرا از مآخذ تاریخی ایشان ذکری بعمل نیامده است. (۷۸) مسعود سعد سلمان از محمدبن بهر وز مدح نموده و یک بیت از قصیده عثمان مختاری و دو قطعه از قصاید سنایی دررثای او بیادگار است، که یکی ازین قصاید مرثیه برای سنگ مزار او تصنیف و در لحد سنگ وی منقور شده است. ازین قطعات چنین برمیاید که لقب محمدبن بهر وز نظام الملک بوده است. تحت‌عنوان نام وی در جوامع الحکایات عوفی آمده که وی خوابی دیده بوده که در آن رسیدن وی بر مکنت جاه و مقام وزارت پیش بینی میشده است. سنایی از فرزند محمدبن بهر وز بنام خواجه عمید مردان شاه بن محمد بهر وز مدح‌نموده، که او در زمان مسعود سوم مقام عالی داشته است. اندر مورد عهده های محمدبن بهر وز تاریخ مشخصی در دست نیست، لاکن احتمال دارد که‌در خلال نوزده‌سال اول سلطنت ابراهیم و قبل از به وزارت رسیدن عبدالحمید بن احمدبن عبدالصمد وی عهده های داشته است. بمقایسه قصاید زیادی که مسعود سعد سلمان در مدح بزرگان دیگر سروده فقط دوشعر را در مدح اومی یابیم. این شاعر وعثمان مختاری قصیده گوی وزراء شاید درآغازین مراحل‌شعر گویی شان بوده اند که محمدبن بهروز ترک وظیفه‌و یاجهان‌فانی راوداع گفته است (۷۹).

در مجموعه داستان ها از تعداد بیشتر از وزرای ارشد وبلند پایگان در بار سلطان ابراهیم ذکربعمل آمده‌که ممدوح‌شاعران‌همروزگارخود بوده اند. بدینگونه بعد ازفوت احمدبن‌حسن در ۴۲۴ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی که د ر فصل اول از ان ذکر بعمل آمد بازهم خانواده میمندی بوظیفه وزارت ادامه داده اند. عبدالرزاق فرزند احمدبن حسن دردوره سلطنت مودود مدت هفت سال وظیفه وزارت داشت، ودر واقعیت امر بعد ازسقوط احمد بن عبدالصمد من حیث جانشین او چهره گشود، و در سال ۴۴۰ هجری قمری‌مطابق۱۰۴۹ میلادی یا ۱۰۵۰/۴۴۱ میلادی‌سلطا ن عبدالرشید را ازقلعه مندیش بدر آورده بمقام فرمانفرمایی رساند. هکذا ابو نصر یا ابوالموید منصور بن سعید بن احمدبن حسن یکی از نواده های احمدبن حسن در عهد سلطنت ابراهیم عهده دار مقام عارض یاوزارت حرب بود، و شعر ا او را خواجه عمید یا د کرده اند، شعرای دیگرچون ابوالفرج رونی، سنایی، عثمان مختاری‌و مسعودسعد سلمان اندر مدح‌او اشعاری سروده اند (دوشاعراخیر لقب عمادالدین

به او داده اند (چنین پیداست که وی در دوران سلطنت مسعود سوم چشم ازجهان پوشیده زیرا دو شاعر در رثای او قصائدی سروده اند . (۸۰)

ثقته الملک طاهربن علی احتمالاً منسوب به یکی ازخانواده های مشهور غزنویان‌بوده است . از جمله صاحب نظران نظامی عروضی شجره او ر ا به ابونصر مشکان میرساند و او را از نواسه‌های معروف ابونصر مشکان که تحت نظر سلطان‌مسعود بن مودود عهده دارصدر دیوان رسایل بود خوانده است . (۸۱) علی پدرثقته الملک طاهر عهده‌دار خزائن‌سلطان‌بوده که در عهد سلطان ابراهیم از چهره های با نفوذ بود ، که با بر خورر داری از اقب خاص یعنی ازمعتمدین شاه ، عدهٔ از صاحب نظران چون عرفی گفته اند که وی در زمان‌سلطان‌مسعود سوم رتبه وزارت داشته است ، و در سرنامه های اشعارسنایی که به او نسبت‌داده‌شده از و به حیث‌خواجه عمید یاد شده ، ودر یکی از دهه های۵۰۰ ـ ۵۱۰ (۱۱۰۷ ـ ۱۱۱۷ میلادی) چشم از جهان پوشیده است . چار شاعر بزرگ این روز گار قصاید یدر مدح او سروده اند از ان جمله مسعود سعدسلمان قصاید متعددی بنام او دارد ، زیراز مانیکه شاعردر زندان‌بوده از و التماس زیادی مبنی برزهایی خود بعمل آورده است ، و هم همین مداخله‌ثقته الملک طاهر بودکه موجبات رهایی او را از زندان مسعود بعد از هشت سال زندان دوم در هند فراهم آورد . ۵۰۰ هجری قمری مطابق ۱۱۰۶ ـ ۱۱۰۷ میلادی) . (۸۲)

در انجام شخصی در ینجا خواهد افزود که یکی ازحکایات عوفی مشعر بر آ نست که ابوالقاسم‌حصیری از مشاوران معتمد ابراهیم بود او که درصفحات بیهقی به قیافه ریا کارانه ظاهر میشود ، همراه با پدر ش فقیه ابو بکر حصیری در سلوک نامطلوب بمقابل یکی از نوکران میمندی وزیر مظنون گردید و میمندی آنان را مورد عتاب قرارداده بود (۸۳)

V

زندگی دربار وفرهنگ

ابراهیم به نظر آیندگانش (ا حفادو اعقاداو) بعنوان مرد با درایت و فرما نفرمای با تدبیرشهرت دارد . او آرز ومند و مشتاق رفاه وآسایش اتباع خود بود، و گو یند مردی بو د متقی واز باز خواست خداوند (ج) هراس داشته است . به نظر میرسد که این شهرتش در حدود یک قرن پس از وفاتش بار آمده است . زیرا ابن‌الاثیر دریاد نامه خود از دینـد وستی این شاهنشاه غزنوی و ازین نکته که او هر سال بدست خود قرآنی را کتابت همی کرده وباهدا یا وتحایف دیگر یکجای به مکه میفر ستاده یاد کرده است . (٨٤) بطـور عام (به استناد اشعار همر وز گارانش) ابر اهیم بعنوان سلطان رضی (از لقب رضی الدین) یاد شده ، واین لقب خودگواه آنست که‌سلطان‌خواستارگسترش این‌جلوه سلطنت بوده‌است. دریکی‌از‌حکایات‌ادبی‌از و بگونه زمام دار فرزانه یاد گردیده است . عوفی حکایاتی دارد که در باره توجه به استفاده ومشوره باوز را ومشاورین خود تا وظایف را به چگونه اشخاص بسپارد ودربارهٔ مثلاً جبران خسارت‌به‌پیره زنی که منزلش مصادره گردیده، توافق اوپیرامون عدم‌و ضع مالیه بر بعضی اماکن ورفع مشکل سنگ شکنی در غزنه حکایتهایی‌دارد . (٨٥) فخر مدبر اندر باب نگرانی ابراهیم در برابر یک قحطی که در غزنه روی داده بود حکایت مطولی دار د ، بدین نهج که در اثر قحطی‌یی‌که غزنه را فرا گرفته بود تعداد زیاد مردم شهربه جاهای‌دیگـرمهاجرت نمودند، وسلطان از گدام های سلطنتی به نانوایی‌هامواد ارتزاقی توزیع‌نمود وبا حوادث قحطی مقابله و مشکلات را مرفوع نمود. نظام الملک یـکی از همروز گـارانش شرح ایـن رویداد ویا محمدمغربی که آن را در کتاب داخل کرده است موضوع را چنین باز گو نموده است: در سال قحطی در غزنه سلطان بر انحصار گرانو احتکار گران آرد سخت گرفت و مرتـکبین را زیرپای پیل می‌انداخت و بادین صورت سایر منفعت جویان را هوشدار میداد . (٨٦)

خواننده درینجا بیشتر مواجه باارزیابی جهات بیوگرافیکی آثار قرون و سطایی اسلامی می‌شود چه‌شاعران‌همروزگار، ابراهیم‌راشبیه خرقه دود مانش تمثیل‌نموده ودرذهن‌وفکرعموم صورت سلاطین غزنوی بطور عموم مرادف تازیانه و شلاقی گشت برپشت کفار و ابراهیم را چون یکی‌ازسلاطین بنی اسرائیلی دودمانش ترسیم‌نموده‌اند (اشاره‌به توضیحات‌انجیل‌اندر باب یکی از سلاطین بنی اسرائیل ازفرزندان یعقوب علیه السلام است که دربخش جنوب فلسطین قدیم سلطنت داشته است). تاریخ یمینی تألیف عتبی‌به عربی‌که شرح و احوال بعضی رجال این سلاله دران راه یافته به خاطر سبک خیلی عالی ادبی خود در بخشهای مرکزی شرقی جهان اسلام و سیعاً پخش گردیده و درین اثر بویژه سلطان محمود به حیث یک قهرمان اسلامی علیه هندو های کافر وعلیه مسلمانان مخالف مانند اسماعیلیه و دیگر گروه‌های شیعه تصویر یافته است.

شکی نیست که ابراهیم با پیروی‌ازنیاکان، در بار خود را به حیث مرکز فعالیتهای ادبی و فرهنگی در آورده بود، انگیزه ابراهیم در امر شگوفایی فرهنگ و ادبیات چه منشاء از یک علاقه کذایی باشد یا منشاء از آرزویی باشد که متباقی‌جهان اسلام رادرپرتوتوجهات کریمانهٔ در بارش در تشویق ادبیات خیره بسازد، در زمینه هر آن امریکه دخیل باشد مسلم اینست که ابراهیم به امر تشویق ادبیات وفرهنگ بذل توجه کرده بود. معیار تولید شعرو ادبیات به حد قابل‌ملاحظه یی بالا رفته بود شهرهٔ ادبی درین عصر تا آنجااوج گرفته بودکه ایجادیات ادبی برابری با عصر عنصری، فرخی، منوچهری، مختاری وغیره شاعران غزنویان عهد نخست می‌کرده است. وهم چنان اوج ادبی‌ایندوره چنان شکوه داشت‌که‌شعرای چارگانه چون ابوالفرج رونی، سنایی، عثمان مختاری و مسعود سعد سلمان که در صفحات قبل از آنان ذکربعمل آمده و فعالیتهای خلاق آنان‌تا آنجا بوده که دورهٔ سلطنت ابراهیم را با روز گاران نخست زمام داری بهر امشاه پیوند میدهد. بعضی شاعران دیگری نیز درین عصر وجود داشته اند که از انان آثار اندکی یا هیچ باقی مانده است. (۸۷)

از همین رهگذراست که ما از ابوحنیفه اسکافی دوست بیهقی که درسال های نخست سلطنت ابراهیم باز ارو رونقی داشت به استشنای قصایدی که توسط خود بیهقی درتاریخ مسعودی درج گردیده وازجمله دو قصیدهٔ آن درمدح ساطان ابراهیم سروده شده (بفصل دوم رجوع شود) بیشتر چیزی نمی‌دانیم. مگر اینکه قول علی‌بن‌الحسن الباخرزی را قبول کنیم که او ازین شاعر به‌عنوان ابو حنیفه پنج دهی یادکرده است. (۸۸)

رشیدی شاعر حتی بیشتر درگم نامی قرار دارد زیرا زندگی نامه او در تذکرة الشعراها بملاحظه نمی‌رسد لاکن نظامی عروضی طی فهرست اسمای شاعرانی که دودمان غزنوی را به اوج شکوه ادبی رساندند ازویاد کرده است. چکیده های خامه او ناپیداست ولیکن از قراین واضح است که وی یکی از شاعران دربار ابراهیم بوده وبا مسعود سعد سلمان مناظره و- مشاعره داشته است و این شاعر بمنا سبت انشاد قصیده یی عنوانی ولی نعمت خود شهزاده سیف الدوله محمودبن ابراهیم در هندمباهات میکند.

بمقابل انشا دهرقصیده ایکه‌رشیدی یک ماه تمام را درسرودن آن وقف‌نموده من‌فی‌البدیهه بمقابل بهترازان پاسخ گفته ام و لیکن بمنظور احترام بتو ای شاه‌بحقانیت خدا که اگرهر اس تونمی بود من او را هم از شهرت وهم از اسباب زندگی محروم می نمودم . (۸۹) واین ابیات مسعود سعد گویای این مد عاست :

شب دراز وره دور وغربت واحزان — چگونه ماندتن یا چگونه ماند جان

بسان مردم بی هوش گشته زارو نزار — دلم ز درد غریبی تن از غم بهتان

مرا دودیده بسیر ستارگان مانده — که کی برآیدمه کی فرو شود سرطان

بنات نعش بگیرد زهفت کوکب بیم — که باشد از سپری لاجورد گون‌تابان

رهی دراز و دروجای جای یخ بسته — درین دوخاک بکردار راه کا هکشان

مرااز سیردا دل در هزار گونه هوس — بکار خویش فرو مانده عاجزو حیران

زروی گنبد خضرا نهان شده پروین — مه چهارده تا بان شده ز چرخ کیان

چو روی خسرومحمود سیف دولت‌ودین — که افتخار زمین است و اختیار زمان

مظفری ملکی خسروی خدا وندی — که جاه وقدرش بگذشته است ازکیوان

شهی که هند شد ازفراو بسان بهشت — چوروی داد زغزنین بسوی هند ستان

خدایگا نادانی که بنده ترچه کرد — بشهر غزنین باشاعران چیره زبان

هرآن قصیده که گفتیش را شدی یکماه — جواب گفتم زان بربدیهه‌هم بزمان

اگرنه بیم تربودی شهابحق خدای — که را شدی را بفگندمی زنام ونشان

اگر دوتن را جنگ اوفتادی اندر شعر — زشعربنده بد یشان شواهد وبر هان
یکی بدیگر گفتی که این درست بود — اگر بگوید مسعود سعدبن سلمان
چوپیا یگاهم دیدند نزد شاهنشه — که داشتم براو جاه ور تبت و امکان
به پیش شاه نهادند مرمرا تهمت — بصد هزاران نیرنگ و حیلت و دستان
مگر زپایگه خود بیفگنند مرا — پیش شه همه سود مرا کنند زیان
چومن جریده اشعار خویش عرضه کنم — نخست یابم نام تو بر سردیوان
سزد که نام من ای تا مدار ثبت کنی ؟ — بملک غفلت در متن دفتر نسیان
مرامدار بطبع و هنرگران وسبک — که من بمایه سبک نیستم بطبع گران
همیشه تا بجهان خالی و تهی نبود — جواهر از اعراض و عناصر از الوان
دو حال نیک و بد آید همی زسمت ملک — بهفت کوکب وازپنج وحس چارارکان
چوسروولاله بناز و چو صبح وباغ بخند — چوماه ومهربتاب وچوعقل وروح بمان
خجسته دولت و فرخنده بخت توهرسال — چوآفتاب منیر وچونو بهار جوان
بجز مراونگویم بدار زیرا من — بهر نیکویی حقم بهربهاارزان
همیشه بادی در ملک بی کرانه عزیز — همیشه بادی از بخت جاودان شادان
نشاط کن ملکا برسماع نای علی — نبید رنگین خور برکنار آب روان
چنانکه چرخ بپاید توهمچو چرخ بپای — چنانکه کوه بماند تو همچوکوه بمان

بدین سان یکی از شاعران گم نام دیگر در بار که در بارهٔ او هیچ نمیدانیم و تخلصش اختری بوده و مسعود سعد مدحیه بنام او عنوان کرده که برکلمه اختر و دیگر اصطلاحات نجومی شوخی ها کرده است (۹۰)

ابوالعلا عطابن یعقوب منشی متخلص به ناکوک تاجایی در گم نامی قرار دارد ، عوفی چند سطری اندر باب او نگاشته است . و چون از و دیوان عربی و فارسی بجای مانده باخرزی در کتاب ادبی خود از ویا دکرده است . دوره های بیشتر مصر و فیتهای وی بعنوان یک کار مند بلند پایه (لقب عمید براو اجابت شده بود) در هند سپری شده بوده ابراهیم وی را برای مدت هشت سال در زندان لاهور باز داشت گرفته بود که درسال ٤۹۱ هجری قمری مطابق ۱۰۹۸ میلادی فروغ زندگی اش خاموش گردید. شاید تحمل همین مشقات زندان موجب روابط صمیمی او با مسعود سعد شده باشد ، زیرا مسعودسعد سلمان در یکی از اشعارش از و نام برده و مر ثیه یی در مرگک او سروده است (۹۱)

لاهور به حیث مرکز دومی غزنوی ها در متصرفات‌هندی آنان محسوب میگردیده است که در محوطه دولت حیثیت در بار دومی را احراز داشته بود و از ینرو در بار و الیان هند همان در باریان سلطان غزنه بودند و هر دو در بار (غزنه و لاهور)در نزد شعر ا و نویسندگان حیثیت یک مکه را داشت . مسعود سعد سلمان خود از دیارلاهور از خانواده یی سربدر آورده بود که مدت های طولانی بخد مت غزنویان در هند زندگانی خود را و قف نموده‌بود و با شهزاده سیف الدوله محمود بن ابراهیم که در سال۴۶۹ / ۱۰۷۶ میلادی‌سمت والی گری را در هند عهده دار بود و به لقب شاه هند خطاب همی شد روابط بر قرار داشته بود که اشعار مدحیه زیادی بنام او سروده است . (۹۲) ابوالفرج رونی در قصاید ش از محمود متواتر اً به القاب شاه یاد نموده و بوضوح پیدا ست که درین هنگام وی از موقف گورنری هند پایگاه بلندتری نداشته است و اما بنا بر ملاحظات ستراتیژیکی و جغرافی موقف تقریباً مشابه بایک سلطان راداشته است (هکذا مسعود سعد سلمان در بخش بعدی سلطنت ابراهیم واوایل دورهٔ سلطنت مسعود فرزند او ، و در دوره ابونصر هبة الله فارسی دستیا روی (معاون والی لاهور) از حمایت آنان برخوردار بود (بصفحات قبل رجوع شود) وبنابران مسعودسعد اشعاری اندر مدح او دارد ، مگر او خود نیز به نوبه یک شاعر خوب بود ، عوفی او را در شمار وزیران و مقامات بلند پایه که در عین زمان شاعر بودند یاد کرده است نظامی‌عروضی اذعان میدارد که در ملکه شعر گوئی چون او از شاعری دیگری نشنیده است (۹۳)که‌قصاید چنان ناب وغزل شهوار که از نبوغ آتشین او تراوش کرده گفته باشد .

از شاعران دیگر مربوط به عصر غزنویان هند صرف معلومات گسسته در دست است باخرزی از شاعری بنام ابوالقاسم احمد بن ابراهیم خراسانی منشأ ویکی از همروزگارانش یاد میکند که در لاهور ماءوا داشته ولابد در دهه های وسط قرن که اوایل سلطنت ابراهیم باشد به اوج شهرت رسیده است. مولف گل چین ادبی از تعاطی نظم عربی میان‌ابوالقاسم احمد و فقیه ابوالمظفر ناصربن منصور بن ابراهیم بستی که بنا م غزل (گرینده اشعار عشقی) یاد گردیده ذکر بعمل آورده است. چنین اخبار گردیده که ابولمظفر رتبه عارض‌داشت وهمی پیداست که دران روزگاران وی تصدی امور اداره بزرگ نظامی را در هند عهده دار بوده است . (۹٤)

شاعران ودانشمندان سده های میانه اسلام به آسانی میتوانسته اند از محلی به محل دیگر مسافرت نمایند واگر چنان چه این شاعران از محل سکونت شان بدربار فرمانفرمای قلمرو

دیگری قدم اگر هم نمیگذاشتند بازهم به امید بدست آوردن هدایاوصله بنام آنانمدح میگفتند بناءً خارج از متصرفات غزنویان شاعرانی چون معزی شاعر دربار سلجوقی وشاعر سمرقند و مداح ملکشاه ابومحمد بن محمد رشیدی میزیسته اند که بنام سلاطین وفرمانفرمایان قصاید همی سرودند وبا مسعود سعد سلمان شاعر که اندرین هنگام در بازداشت بسرمی برده مبادله شعری بر قرار داشته بودند (۹۵) .

عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) آورده است که سلطان ابراهیم خود مولف کتابی بنام دستور الوزرأ است واز آن حکایتی را اندر باب سالار سرائیان غزنه آورده است که وی به سلطان ابراهیم خاطر نشان داشته که چگونه در زمان سلطان محمود در شهر نظم برقرار برده است . نظام‌الدین با اتکأ بر تصویر سلطان ابراهیم به حیث پادشاهی که حکومت عدل و انصاف را بر قرار کرد واقبال از دست رفتهٔ غزنوی راکه بعد از تلفات در غرب امپراتوری شان از دست داده بودند برگردانید متمایل بود که این کتاب را معتبر و موثق بداند.

اگرچنانچه این اثر وجود داشته باشد احتمال دارد که عبارت‌از یک مجموعه فشرده پیرامون کار های دولتی باشد و درینصورت به وجود نگارنده آن نیاز وضرورت احساس میشود، ولی درصورت عدم سند مشخص موجودیت آن معقول ترین رویه این است که اندرین باب سکوت گزیده شود (۹۶)

VI

روابط با خلفای عباسی

گرچه معلومات مشخص پیرامون نماینده های‌سیاسی عهد ابراهیم در دربار خلفای عباسی در دست نیست ولی غزنویان متأخر روابط مستحکمی با خلفای عباسی باید بر قرار داشته بوده باشند محمود ومسعود مخصوصاً در بخش اول‌شروع قرن که زمام داری شان نضج‌داشته‌علاقه‌مند حفظ روابط با عباسیان بودند، وخود ها را بعنوان مدافعان مذهب اهل تسنن علیه افرا طیون تشیع وسایر بدعتهای‌مذهبی انگاشته در صدد رهایی خلفای عراق‌از تأثیراهل تشیع بویهی عراق بودند. (۹۷) در حالیکه سلجوقیها خلفا را از قیود دیلمی‌ها و ارهاندند، خود بر عباسیها قیمومتی وضع کردند که نسبت به فشار آل بویه سبک تر بوده است؛ قلمرو دولت عباسی ها از جانب شرق باقلمرو دولت ابراهیم واخلاف او مواجه میشده است، فرمانفرمایان این عهد غزنوی‌مانند دورهٔ محمود ومسعود که بعد از فتح ری وجبال در ۴۲۰ هجری قمری مطابق ۱۰۲۹ میلادی‌با عراق روابط نزدیک جغرافی داشتند، این دوره غزنویان آن روابط نزدیک جغرافی را از دست داده بودند. بهر حال تا آنجا که معلومات داریم سلاطین غزنوی قانونیت‌ادامه سلطنت‌خودرااز نقطه نظرهای مالکیت حقیقی وقانونی جلوه‌دادن سلطنت‌شان را درنزد رعایایشان رعایت نموده و برای این منظور منشور خلفا راکه نمایانگر برسمیت شناختن دولت شان بوده از دربار خلفا به حیث یک وثیقه بر حق بودن شان بد ست میاوردند. در زمان سلطنت‌ابراهیم مورخی چون بیهقی وجود نداشته است تا چگونگی های دوره سلطنت ابراهیم را آنگونه که در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی مسعود درنیشاپور از طرف نماینده خلیفه ـ القادر پذیرایی شد طور مشرح گزارش میداد. چنانچه همین نماینده خلیفه القادر منشور والقابی را که از طرف خلیفه عنوانی مسعود صادر شده بود طی دیداری که با مسعود بعمل آورد بوی

ارایه نموده که مسعود با استفاده از ان چون سلاح برانی در استقرار سلطنت خود علیه محمد برادرش بکار برد (برای معلومات بیشتر بفصل سوم رجوع شود) وهم ما کدام متن کاملی چون متن اعلامیه مسعود در رابطه به جانشینی خلیفه القائیم در ۴۲۳ هجری قمری اواخر ۱۰۳۲ میلادی و اعلام تابعیت مسعود از خلیفه جدیدرا بد ست نداریم . (۹۸)

ما متن فتح نامه مزینی را در دست داریم که توسط ابن موصلایا منشی عیسری برشته آمده واز جانب القائیم عنوانی ابراهیم ارسال گردیده است . درین سند از جانب خلیفه اندرباب شکست نهایی ارسلان بسا سیری یکی از اغتشاشیون (ذوالحجه ۴۵۱ / جنوری ۱۰۶۰ میلادی) در بغداد سخن رفته است ، مگر درین فتح‌نامه سوای آنچه که‌خلیفه سلطان رایکی از امرای معاصر آزاد خود که سند عنوانی او باید گسیل شود ، دیگر چیزی راجع به روابط عباسیها و غزنوی ها در ان راه نیافته است . بهر حال متن فتح‌نامه را کنار میگذاریم، ممکن در انشاد همچو سندی جهات قانونی و دیپلوما تیک وجود داشته است ، در واقعیت امر سر آغاز فتح نامه آنگونه که قلقشندی‌ارائه نموده مبین است که ابوسعید العلابن موصلایا این فتح نامه را از جانب القأیم بالله برشته در آورده و عنوانی عضد الدوله الپ ارسلان و مسعود بن‌محمود (ابراهیم بن مسعود خوانده شود) فرمانفرمای غزنه درحواشی نزد یک هندفرستاده شده است . (۹۹) اگر این گزارش ها موثوق باشد و التباسی در اسمای رهبران غزنوی و سلجوقی راه نیافته باشد در انصورت چنین مینماید که سلجوقیان اندرین زمان متوقع بوده اند که مکاتبه خلفا با غزنویان از طریق سلجوقیان صورت گیرد ، (الپ ارسلان اندرین هنگام هنوزهم چون سلطان مطلق العنان نبود بلکه وی به عوض پدربیمار خود چغری بیگ داود فرمانفرمای واقعی سر زمین های شرقی سلجوقی بود) . یک زمام دار نیرو مند همواره قادر بوده تا ازهمسا یگان و تحت الحما یگان مطالبه نماید ، در صورتیکه نمایند گان میان خلفا و غزنویان ردوبدل شود که از داخل قلمرو شان عبور کند در ینصورت آنان باید مراسلات شان را به یکد گر از طریق سلجوقیان سازمان دهند . غزنویان نیزدر ابتدا خود شان هم چنین شرایطی را وضع نموده بودند.درسال ۴۰۴-یا ۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۴ میلادی ابوالعباس مامون بن مامون از سلاله خوارزمشاهیان مامونی از دریافت تحفه ها وانعامات ، خلعت والقاب اعزازی و نشان های سلطنتی طوررا سآوبدون اجازه غزنویان ترس داشته است، تا مبادا سلطان محمود ازین معامله منز جر شود ؛ درسال ۱۰۳۱/۴۲۲

میلادی خلیفه بمقابل مسعود تعهد نمود که بدون اطلاع غزنوی یا قره خانیان ماوراء لنهر مراوده یامعامله نخواهد کرد . (۱۰۰) اندرین هنگام سلجوقیان تمام راه های زمین‌امتداد فارس که عراق و غزنه را بهم وصل مینمود در اختیارخود داشتند، وحتی قادربودندکه محدود یتهایی را اگر برغزنویها آنقدر محتمل نبوده بربغداد تحمیل دارند.

ابراهیم بویژه یک سلسله طولانی افتخارات و منشورهای در جریان سلطنت طولانی خود حاصل کرده بود (جهت تفصیل موضوع بصفحات قبل رجوع شود) در عدم معلومات واضح پنداشته میشودکه ابراهیم دربدل ذکرنام خلفای عباسی در خطبه و در سکه های مروج خود (سکه های زمان ابراهیم شاهد این مدعاست) ودربدل پیش کش غنا یم سرشار هند به بغداد به دریافت القاب و خلعتها از در بار خلفای عباسی نایل آمده بود و القابی که ازجانب خلفا عنوان سلاطین غزنوی صادر گردیده بیشتر در متن اشعار برخی از شاعران بملاحظه میرسد تا اینکه در مأخذ تاریخی از ان توضیحاتی شده باشد بدین سان در اشعارمدحیه متعدد مسعود سعد سلمان بنام سیف الدوله محمودبن ابراهیم دو شعر بملاحظه میرسد(بدون تردید بعد از دست آورد نظامی درهند بدان نایل شده است) که دران القابی چون صنیع امیرالمومنین وعز الملله ازجانب القایم مترفی ۱۰۷۵/٤٦۷ میلادی (یا ازجانب المقتدی‌خلف وی) (٤٦۷-٤۸۷/۱۰۷۵-۱۰۹٤ میلادی) بوی اعطاشده‌است. دریکی ازاشعاراین‌گونه آمده است :

ای ترا خوانده صنیع خرد امیرالمومنین
هم چنین بادا جلالت برزیادت هم چنین

سیف دولت مرترا ازین بیشتر بوده لقب
عز ملت را برا فزون کرد امیرالمومنین

اصحبت شمس‌العلی فی دولة من مشرق
نحمد الرحمن حمداً و هورب العلمین

این بشارت حورعینانرا همی‌گوید بخلد
برنبشته بردو پرخویشتن روح الامین

بخت زیبنده لقب کردند شاهان مرترا
این لقب خواهند کردن خسروان‌نقش‌نگین

هرکه‌خواهد تابود همواره با شادی وناز
این لقب راگوبخوان وصا حبش راگوببین

هرکسیرا هست یک عید وتراشاها دوعید
هردوبارا مش عدیل و هردوبا شادی قرین

آن یکی این عیده فرخند که می آید مدام
وان یکی فرخ لقب کامد ترا اکنون بچنین

فرخجسته بادومیمون‌این‌همایون‌هردوعید
دوستانت شاد بادند ویدانت یشان غمین (۱۰۱)

بدین ترتیب دریک مقطع زمانی بعد ترمسعود سعد سلمان قطعه شعری را در مدح ملک ارسلان بن مسعود (احتمالادر۱۱۱۵/۵۰۹ میلادی به صفحات بعد رجوع شود) که بتازگی برمسند سلطنت تکیه زده بود سروده‌واو را بمنا سبت دریافت منشور خلیفه بشمول لوا وعهداز جانب خلیفه شادباش گفته است . (۱۰۲)

ابراهیم به حیث سلطان

با آنکه مدیحه سرایان ، نویسندگان اهل ادب متأخر ، کتب و آثار دیگر، تصویر سلطان ابراهیم را بگونه یک زمام دارد رخورا سلام ، دیا نت دوست ، شبان وپاسبان رعایا وپارسای زمان ترسیم نموده اند ، مگر ما علی الفورا ز ورا ی پندار واندیشه او تمیزکرده میتوانیم که سلطان یک مرد متقی ساده یا متعصب نبوده ، بلکه برخلاف را د مرد حقیقت بین بود مشی عمومی پالیسی سیاسی او در رابطه با سلجوقیها آنگونه که در بالا ملاحظه نمودیم دلیل تائید این ادعاست و هکذا ارز یابی موقف و منابع دولت غزنوی در عهد وی مقایسه با اسلاف او (بصفحات گذشته رجوع شود) شاهد این مدعا شده میتواند و اشتباه نخواهدبود اگر استدلال نمائیم که او چون پدر و نیاکانش یک فرمانفرمای مطلق العنان بود وی از اتباعش و فاداری واطاعت بلاشرط را خواستار بوده اینترضیح ازورای قاطعیت اوعلیه وزیرابو سهل خجندی از مقام افتاده ، ودقتی که او در نظارت نقائص امور هند و نشانه و علایم اغتشاش های بین ماموړ ین وسالاران خویش درین نقطه پر تشویش کلاسیک نشان میداد هوید است .

بهره برداریهای مالی بی باکانه از ولایات متعلقه دلیل آغاز ین سقوط مناطق جبال وخراسان حین دستبرد سلجوق در زمان سلطنت مسعود از دولت غزنوی محسوب میشود . (۱۰۳) باوجود که گسترهٔ کار کرد دولت غزنوی محدود بود واز جانب دیگر از چپاول و یغماها منابع ما لی بر ایشان میسر می گردید و از خراج و مالیات های هند مستفید میشدند با آنهم این عواید در برابر مصارف دولت غزنوی و تکافوی مصارف اردوی آنان در زمان سلطنت ابراهیم با مشکلات و بن بست های مواجه بوده است .

سلطان زندگی مرفه، باغ ها وایوان های زیبا داشته است، و اینکه سلطان یک گارد گزیده داشته که معاش فراوان دریافت میداشته اند وعساکر او کاملاً مجهز برده است معلومات واضحی دردست نیست، بدون تردید وی بسان نیاکان و اسلاف خورد مردان ادیب ودانشمند و شاعر را در دربارش گرد آورده بود. جوزجانی خاطرنشان میدارد که مسعود فرزند وخلف ابراهیم حین جلوسش برمسند فرمانفرمایی خواسته از ولخرجی های بی جای اسلاف خود اجتناب کند ، فصل سوم ملاحظه شود ،

ابراهیم بعداز چهل ودوسال سلطنت بحساب گردش مهتاب بعمرشصت وهشت سالگی در سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق (۲۵ آگست ۱۰۹۹ میلادی چشم از جهان پوشیده است) (۱۰٤) آرامگاهش از قرار یک سروی کتیبه های غزنه و منطقه ایکه درسال ۱۳۲۶ (۱۹۰۸ میلادی) نوشته شده در بخش شمال شرقی غزنه (قرون و سطایی) در جوار آرامگاه شیخ رضی الدین علی لالا (طبق یک سروی نبشته سنگ های تربت های غزنه) قرارداشت. این معلومات شاید از کدام عنعنه شفاهی که زیارت جدیدی را بنام سلطان ابراهیم و آرامگاه ابدی او قلم داد کرده است نشأت یافته باشد .

۳

مسعود سوم و فرزندانش

حالت تعادل و فتور

۱

سلطنت مسعود

فاصله تقریباً نیم قرن از مرگ ابراهیم در ۴۹۲ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی تا ایام قدرت طلبی در افغانستان شرقی بین غوریان و غزنویان که در حدود ۱۱۴۸/۵۴۳ میلادی آغاز یافت (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) فاصله یی است که مشتمل میشود بر دوره سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم (۴۵۲-۵۰۸) وسه فرزند ش یعنی شیرزاد (۵۰۸-۵۰۹) ملک ارسلان (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه (۵۱۱-۵۲۲؟) که متوالیاً به سلطنت رسیدند. ایندوره بعدازاینکه ابراهیم مجد و ثبات دولت غزنوی را یکبار دیگر احیا نمود یکدوره نسبتاً متوازن دولت غزنوی محسوب میشود، مگر سرانجام مبارزهٔ قاطع غوری ها پیکر این دولت را ازهم پاشید. حتی در خلال همین‌دهه‌ها که سلطنت مسعود پایان پذیرفته بود آثار وعلایم فتور تدریجی در پیکردولت غزنوی پدیدار میشد. مرگ مسعود با نا آرامیها و کشمکش های داخلی میان فرزندان او که چارسال را احتوا نموده انجامید، که از میانه بهرامشاه به یاری سلطان سنجر سلجوقی شرقی بر دیگر برادران پیروز بدر آمد، و در زمره تحت الحمایه سلطان سنجر قرار گرفت . بدین ترتیب بعد ازسقوط سلطه سامانی توسط محمود بن سبکتگین در۳۸۹ /۹۹۹ میلادی این نخستین مرتبه یی بوده که دولت غزنوی به حیث تحت الحمایه ومطیع یکقدرت بیگانه قرار گرفته است.

طوریکه در خاتمه فصل دوم اشاره گردید، مااز چگونگی انتقال قدرت به مسعوداندر هنگام مرگ پدرش در شوال ۴۹۲/آگست ۱۰۹۹ میلادی به استشنای اشارهٔ مختصر ابن‌بابا مبنی بر کشمکش‌های‌برا دران درین مقطع زمان معلومات مزیدی دردست نداریم. اگر موضوع بقدرت رسیدن از میان اولاده ابراهیم را مورد مداقه قرار دهیم شگفت نخواهد بود کسی (آنگونه‌که‌شرح‌موضوع توسط جوزجانی گزارش گردیده)جانشینی مسعود برمسند سلطنت را مورد مخالفت قرارداده باشد. شهزاده سیف الدوله محمود فاتح جنگ های بسیاری‌درهند (بفصل دوم رجوع‌شود) ورقیب جدی مسعودنگرسیته میشد که برتخت وتاج غزنه اجلال نما یند. عدم تذکر از وی اندرین هنگام نما یا نگرآن است که یا او درین وقت چشم ازجهان پوشیده بوده ویا متباقی حیات را در یکی ازقلعه‌هادرباز داشت‌بسرمی‌برده‌است.

ابوسعید مسعود به القاب اعزازی چون جلال الدین (بنابگفته ابن الاثیر ، علاءالدوله والدین، سناء الملله، ظهیرالامه (روجر زسکه‌ای راکه روی آن لقب ظهیرالامام تحریربوده خوانده است) و نظام الدین والدنیا یادگردیده است. لقب ثانی وی علاء الدوله والدین بوده که از ان در مآخذ ادبی خیلی زیا دذکر رفته، در حالیکه بقیه القاب‌توأم باعبارت پرطنطنه‌یی چون مو لا السلاطین ، الملک الموئید القادم بامرالله والقائیم‌بی حجته‌الله (۱) درسکه های او خو انده میشود . دولقب مسعو د دربیتی از قصیدهٔ عثمان مختاری که در مدح وی سروده شده ذکر گردیده است بدین صورت . (۲)

خدایگان سلاطین‌علاء دولت و دین نظام دنیا،مولاءالملوک،شاه جهان اسم خلیفه عباسی المستظهر (۴۸۷ - ۵۱۲/۱۰۹۴- ۱۱۱۸ میلا دی) برروی سکه هـای وی نقش یافته‌و ایسن بیانگر این واقعیت است که مسعود با پیروی از سیاست عنعنوی غز نویان مبنی برفوقیت مذهبی وروحانیت خلفای بغداد رعایت احترام آنانرا مرعی مینمود، چنان چه مسعود از همین اصل پیروی نموده واصل لقب ناصر خلیفة الله بر کتیبهٔ منار مسعود در غزنه جلب توجه میکند. (۳)

با ملاحظهٔ دورهٔ طولانی شانزده سال سلطنت ظاهرآموفقیت آمیزمسعود باتأسف از بعضی رویداد های معینی که در یندوره اتفا ق افتاده معلومات دردست نیست .مسعود بایکی از شاهدخت‌های سلجوقی بنام مهد عراق جوهر خاتون بنت ملک شاه از دواج نمود ، که این وصلت احتمالاً درسال‌های ۴۷۵ هجری قمری‌مطابق ۱۰۸۲-۱۰۸۳ میلادی‌بوقوع پیوسته

باشد، مگر تاریخ واقعی آن معلوم نیست (بفصل دوم رجوع شود) . در دورهٔ زمام داری مسعود روابط غزنوی و سلجوقی شرقی حسنه و متوازن بوده است . باز دیدهای آزادانه عثمان مختاری از در بار غزنه و سلجوقیان کرمانی دربار صماریان در ز رنگ خود گواه بر موجودیت همچورو ابط صلح جویانه بوده میتواند . در مأخذ تاریخی یگانه اشاره یی بر وقوع رویداد نا مطلوبی درین هنگام ذکر رفته‌است که حتی این امر موجب آشفتگی روابط مسعود و سنجر نگر دیده است .

بنابر گزارش مفصل از قلم ابن اثیر ، در رابطه به وقایع سال ۴۹۵ (۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ میلادی) و خلاصه تراز قلم بنداری ، قدرخان‌جبر ئیل‌بن عمر امیر قره خانی خان نشین غربی بخاراو سمر قند به خیال استفاده اولاً از غیابت سنجر درسال ۴۹۴ هجری قمری مطابق (۱۱۰۰-۱۱۰۱ میلادی) که در بغدادبود، به حمایت محمدبن ملک شاه‌در مقابل پادشاه رقیب اوبرکیارق شد (٤) و مریضی شدید وخطرناک سنجر در همین هنگام به حمایت وی از محمدبن ملک شاه موثر افتاد. کونتوغدی یکی از افسران ترک نژ اد سنجر که قبلاً غلام تتوش بن الپ ار سلان شهز اده سلجوقی بودخان را در تحریک این حمایت مشوق بوده مگر دست اندر کاری های وی جهت تهاجم خراسان از ماوراء النهر در ترمذ ، کنار آمو متوقف گردید . خان در جریان جنگ مغلوب شد ، سنجر اورا دستگیر و به انتقام نقض پیمان اطاعت از مقام منبع سلجوق وی را اعدام نمود (دوم شعبان ۴۹۵ / ۲۲ می۱۱۰۲میلادی) مگر کو نتوغدی یا اینکه بگونه خزیده از طریق کانال سر پوشیده بعد از طی دو فرسخ مسافت از باز داشت فرار نمود و یا اینکه اجازت یافته از متصرفات سلجوق خارج شود .
جریان رهایی کرنتوغدی از باز داشت سلجوقیان بهر صورتیکه بوده باشد وی از چنگال مرگ نجات یافته و سر انجام مقدرات او را به غزنه کشانده است که دراینجا از وی به‌عنوان یک افسر با تجربه در قشون غزنوی استقبال شده است . اوبعد از یک حمله نافر جام سلطان مسعود بریک سنگر اغتشاشیون در کوهساران او تان که در چهل‌فرسخی غزنه واقع بوده بدان جا حمله و ر گردیده و آن محل را به تصرف در آورده است کـه این امرمورد ستایش‌سلطان مسعود قرار گرفت . مگر قربت وی بدربار سلطان موجب حسادت سایر سالاران غزنوی گردید و کرنتوغدی باز دیگر بمنظور صیانت حیات خود به هرات واراضی سلجوقی روی آورد و در همانجا بدرود زندگی گفت . (٥)

فعالیتهای نظامی مسعود به استثنای همان یک موقیات انتقام جویانه نافرجام از اغتشاشیون در غزنه که در فوق از یکی آن ها ذکر بعمل آمد متباقی همه در هند بوده است . چنان چه در فصل دوم به ملاحظه رسید، شاید مسعود با سقوط برادرخود سیف الدوله محمود دراواخر سلطنت ابراهیم به عوض وی بمقام قدرت درهند رسیده باشد ، وبدین منوال است که عثمان مختاری اندر مدح مسعود قصیده یی سروده که در ان غزنوی بعنوان غازی و صف گردیده و احتمالاً* تاریخ آن ازسال‌های نایب الحکرمگی اودرهند بوده باشد. (۶)

بنا بگفته فخر مدبر مسعود رزم آورشجاعی بوده و درجنگ از سلاح های گونه گون گرز بلگیتگینی (بنام سالار غلام الپتگین ، بلگیتیگین که او قبل از بقدرت رسیدن سبکتگین در غزنه‌حکومت می‌رانده است) و ازشمشیر قلاچوری که منحنی شکل بوده استفاده همی کرده است . (۷) شاعران همروز گار مجدانه سیمای سلطان وفرزند ش‌شیر زا دراچون رزمجویان دلیر برای پخش عقیده مذهبی درهند ترسیم نموده اند . بدین سان عثمان مختاری بار دیگر از سلطان سخن میگوید (یا از شهزاده ، اگر این شعر پیش از مرگ ابراهیم بوده باشد) :

دگر بار ازملک مسعود ابراهیم دین پرور خرامد باز هند از بهر زور دین بز دانش
بهندستان بکن کاری چنان کاری و باحشمت که عبرت نامه یی سازند مردان درخراسانش
ترا ای مشتری طلعت ملک جاهی‌چنان سازد که هشتم چرخ پندارد ز هفتم چرخ کیوانش
بلندی غایت وصف توعلم غیب را ماند همی از قوت خاطر بدست آورد نتوانش
بهاری کاندر و باشد هوا را خوشی‌خلقت ستاره و آفتاب آید شگوفه وگل‌بستانش (۸)

از موارد دل چسپ‌اندرین باب یکی هم قصیدۀ مطولی از همین شاعر است آنگاه که وی در در بار امیر سلجوق به کرمان بود وفتح نا مه مسعود از ، دیار هند وستان بکرمان رسید که حاکی از فتوحات هند بود بوی مراصلت کرده بمنظور بزرگداشت ازان آن را تصنیف کرده است . درین شعر از فتح قلعه‌یی بحث شده که ،از هزارسال به این طرف تسخیر ناپذیر بوده است ، و درجریان این فتح ستاره بخت درحضیض مغاک اندر شده است ویک معبد بت پرستی از هم متلاشی وبه آتش کشیده شده است . خنجر سلطان بسان‌طوفان نوح بابریدن کله ها وجاری گردانیدن خون معجزه نموده وغنایم‌بی‌شماری طی این کار زار به غزنه انتقال یافته است . عثمان مختاری این رویداد راطی قصیدۀ با مفهوم فرق چنین به بیان گرفته‌است :

---

* دیوان عثمان مختاری‌ص ۳۵۳

ترا بشارت بسا دای ولایت کرمان — بفتحنامه شاه از دیار هندستان

خدایگان سلاطین علاءالدولت ودین — نظام دنیا ولی الملوک شاه جهان

سپه بکشور هند وستان کشید بغزو — برأی روشن وتدبیر پیر وبخت جوان

همی بجای عنانش هوا نمود سبک — چنانک پیش رکابش زمین نمود گران

چو سایه گستر خور شید رایت عیالش — بتافت از فلک فتح بر زمین وزمان

بسجده خاک ببوسید ماه رایت رای — چنانکه فتنه در افتاد زو بخانه خان

زچتر شاهان خورشید را نبود مجال — که بوسه دادی بر خاک حضرت سلطان

زبندگانش مگر بنده یی که بود مطیع — برورقم زده بودند دشمنان عصیان

به پیش شاه فرستاد مال وپیل وپسر — زیأس جان گسلش زینها رخواست بجان

چو رمح شاه جهان را عصای موسی دید — بدست هارون گنج وخزانه کرد روان

هزارگاوز خفتان و تیغ وگرز وسپر — هزار گاوز کافور وعود وعنبرویان

هزارگاوز فرش وسلاح وگوهر وزر — هزار گاوز عطر و طرایف الوان

پدیده بودکه همسنگ خاک بود آن گنج — ازان چو خاکش بر پشت گاو ساخت مکان

چهار پیل روان کرد بارشان زر سرخ — ز بیم زردی رخساره و فساد روان

خدایگان جهان جان اوبه وبخشید — زنور اختر عفوش نمود ظل امان

بفتح باد همه روز کار شاه چنین — زعجز باد همه گنج دشمنانش چنان

خبر رسید که اندر نواحی سنام — سر حصاری کرده است با ستاره قران

ز موج دریا سنگ نیا یش چون مینا — زتف مهر، گل باره هاش چون مرجان

هزار سال زباران بسرا وزیان نرسد — اگر بجای سرشک از هوا فتد سندان

زآفتاب نهاده است افسری بر سر — زجوزهر کمری ساخته است گرد میان

بر او زکشور اسلام تا گذشته صبا — در او نبرده کس از هستی خدای گمان

ملوک را از رسیدن بدو گسسته امید — سپاه را بگشادن بر او نبوده توان

بسان حلقه انگشتری است بحر محیط — بگرد مرکز و سیاره چون نگینه آن

زیادت از دوهزار وچهارصد شهر است — بگرد او همه خوش چون بهشت وآبادان

زدخل گویی سیم است شاخشان ببهار — زخرج گویی زر است برگشان بخزان

دراو قرار گرفته است صد هزار سوار — همه فلک تن کیوان دل شهاب سنان

پیاده سپه آرای او دویست هزار — چو پیل مست و نهنگ دمان و شیر ژیان
ز بس که باشند اندر جوار آتش تیغ — دو دیده همه چون اخگراست و رخ چو دخان
سر ملوک جهان بر نشاط غز و براند — بعزم نصرت اسلام و قوت ایمان
وان یکساد همی خواند جبرئیل امین — همی دمید بر آن پادشاه ملک ستان
غبار لشکر خسرو وچو زنگ برآهن — فرو نشست بر آن باره های شارستان
فلک نخوانده با آواز لشکر منصور — بر آن ملاعین جز کل من علیها فان
حصار بستد و بتخانه ها نکند و بسوخت — ز شهر و دشتش گلزار کرد و آتشدان
زحلق گردان بسرشت خاک را شر خون — بقتل مردان بنشاند مرگ را بر خون
سرا نشان همه در پای مرکبان بردند — بزیر چتر نگونسار خویش خفته ستان
دلیل معجزه نوح بود خنجر شاه — همی نمود ز طوفان بکافران طوفان
بهندا گر حکما نگروند طوفان را — از ین خبر برایشان درست شد طوفان
ز گنجها بکشید نسل از تنگ به تنگ — بدان قیاس کز آن آفتاب شد حیران
ز بس غنیمت شکر طریق لشکرگاه — پر از جواهر وزر شد چو راه کاهکشان
بر یگ رود زباران چشم برده رفت — که پیش بردند از ریگ وقطره باران
کنون بغزنین کوهی بر آید از آهن — اگر بریزی زنجیر گردن ایشان
نشان خنجر مسعود یان چنین باشد — که تا قیامت باد این نشان فتنه نشان
درین زمانه همه همت ملوک زمین — شکار وگویی سماع است و باده وبستان
همیشه همت سلطان اعظم این بوده است — بغز و تاختن و حفظ کردن قرآن
گهی فرستد خلعت بقبله تازی — گهی بسوزد بت را بقبله دهقان
شود زمین فلک هفتم را بخواهد شاه — ستاره گردد خورشید اگر دهد فرمان
بروز بار ملک بهره یابد از لب حور — دهان تا جوران از ان خجسته شادروان
دو دیده در سر این بندهٔ ثنا گستر — نیافت روشنی الا زگرد آن میدان
اگرچه حرمتکی هست بنده را اینجا — بدانچه دارد از آنحضرت بلند نشان
خدای داند کز ملک اینولایت به — بچشم بنده در آن قصر خوب لابرهان
اگر بعز قبول این فراق یافته را — بشارتی رسید از بخت نیک ناگهان
زخاک تیره گر آید برروضه فردوس — ز ریگ تافته آید بچشمه حیوان
همیشه تا شود از ابر درقه زرین — بدست خار زره پوش زمردین پیکان
زعکس تاج ملک باد نور چشمه روز — زتاب تیغ ملک باد مادت زرکان
سپهر پایهٔ تخت وزمانه حاجب بار — ستاره گوهر تاج و ملوک مدحت خوان

مسعود سعد سلمان وابوالفرج رونی در دست یابی مسعود (در شعر رونی تلمیحاً و در شعر مسعود سعد واضح) برزمـام دارقنوج که متعاقباً در بدل پرداخت غرامت از جانب فرزندش (مگر بعد ازیک وقفه طولانی) معاف گردیده اشارت رفته است. از را جای اسیر درین اشعار به‌حروف م. ه. ل. ی. یا م. ت. ل..ی‌نام برده شده که مجال میدهد اسم اورا مهیتله یامهیاله پدر راجه قنوج چندرا دیوا خواند (بفصل دوم رجوع شود) ولی این امر از نگاه تسلسل وقایع تاریخی ناممکن مینماید، وبناءً گنگولی ابراز نظر نموده که درواقعیت امرمااندرین جا باید او را فرزند چندرادیوه وولیعهد مدنه چندره یا مدنه باله انگاریم (از ۱۱۰۰-۱۱۱٤ میلادی در قنوج فرمانفرمایی کرده است) این را جای اسیررا فرزنـد وجانشینش « گوندا چندرا » ویا مدن پال (سلطنتش از ۱۱۱٤ تا پس از ۱۱٥٤ بوده) از اسارت مسلمانان در بدل پول (فدیه) آزاد کرد، واین مطلبی است که از شهادت کتیبه‌های «گاداوالا» مربوط به‌سنوات ۱۱۰۰-۱۱۱٤ بدست می‌آید. (۱۰)

تهاجمات تغان تگـین (تغان تگین دریـکی از اشعار عثمان مختاری که‌بنام ملک ارسلان فرزند مسعود سروده شده بصورت واضح با اسم‌الپ سنقرسالارفیگر ترکی همراه ذکر گردیده است) (۱۱) که تاحدود گنگا جمنا دو آب نیز ذکر گردیده است.

(بفصل دوم رجوع شود) وبسیار ممکن‌است که فعالیتهای سالار نجم الدین زریرشیبانی فرزنـد بوحلیم شیـبانی در هند مـرکـزی در دورهٔ سلطنت مسعو د بو قوع پـیوسته با شد . در یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام نجم الدین زریر انشاد گردیده گفته شده که چگونه وی به همراهی قشونی بسوی‌مالوه درهند مرکزی وسپس بسوی‌قلعه‌کالینجر (کالینجره) در بند یلکند از طریق تراین (نراینپور در ایالت اسبق الوار که درمسیر رود جمنا و منطقه آگره قرار دارد در حرکت افتاد لذا چنین مینماید کـه این تها جمات‌دامنه یا ادامـه هما ن تها جماتی با شد که شهزاده محمود آ نگونه که در فـوق بیان گردید در آگـره و قنوح براه اندا خته بود . ممکن است نجم الدین زریر بمنظور تاخت و تاز علیه شاهان پره ماره دراوجین ازیک قشون عمده یی افراز شده بوده باشد کتیبه یی از نا گپور مربوط ۱۱۰٤ میـلا دی زمانیکه نره ور من را جای پره ماره بوده است حکایت دارد که کشمه دیوه برا در و جانشین را جا ی پـره ماره (دربین سال های ۱۰۸۸- ۱۰۹٤ سلطنت نموده‌است) حمله‌یی را که توسط تروشکا براه انداخته شده بود به عقب زده شاید حرکت و هو شدار دادن همین را جا انگیزه وا نحرا ف قشون غزنوی ازمالوا در شمال شرق کالینجرقلمروچند یله که‌در انجا بمقابل کرتی ورمن را جای چندیله (۱۲) درنبرد بودند وقبل ازینکه بوادی‌جمنا به پنجاب عودت نمایند رهسپار پره مـاره شده باشند .

مانسبت به مأخذتاریخی میتوانیم بیشتر از ورای تذکرات شاعران همروزگار پیراهون اسم یک دو نفر از مقامات رسمی و افسران مسعود در هند کسب معلومات نمائیم . یکی از ممدوحان سنایی سرهنگ امیر محمد هروی است که کار نامه های شجاعانه وی در قنوج وصف گردیده است (۱۳) و به استناد اشعار عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان و سنایی شخصیت دیگر عبارت از سرهنگ محمد خطیبی است . این شخص دانشمند و شاعر بودوبا دوست خود مسعود سعد سلمان مشاعره همی‌نمود او یک سالار و یک شخصیت‌اداری نظامی بود ، و قبل از ینکه توطئه گران زمینه سبکدوشی و باز داشت او را در قلعه مرنج انجام میدادند سمت دار الحکومگی‌قصدار در شمال شرق بلوچستان را بعهده‌داشت . عثمان مختاری شعری اندر مدح او سروده که در ان از وی بعنوان صدر ، عمید ، سرهنگ محمد بن خطیب و بعنوان عامل و گورنر نرسند یاد کرده است ؛ اینکه او این وظیفه مهم‌را قبل یا بعداز باز داشت خود متعهد بوده معلوم نیست . (۱٤)

مسعود در دوران شانزده سال سلطنت خود از خدمات شخصیتهای چون عبدالحمید بن عبدالصمد که در دربارابراهیم پدرش وزارت داشت و نیز از خدمات سایر شخصیتهای بلند پایه دوران ابراهیم چون ثقة الملک طاهربن علی برخوردار بود (بفصل دوم رجوع شود .) نسبت فشرده گی و اختصار مآخذ از دوره سلطنت مسعود چگونگی اوصاف وی بهشکل مجسم‌شده میتواند . در طبقات ناصری یادداشت شده که مسعود بهنگام جلوس از بسیاری عملیات مالیاتی ظالمانه که در دوره قبل مرعی بود منصرف گردید :

او تمام آنچه قروض طاقت فرسا را که تثبیت شده بود ملغی قرار داد ورسوم ظلم‌راکه پیش از و وضع شده بود جمله برا نداخت وعوارض قلمی که زواید بود در تمامت‌سربند، محمودی وزا ولستان همه‌محوکرد وباج کل نواحی وممالک ببخشید وکل ملوک (وامراء) و اکابر ممالک بر قرار یکه در عهد سلطان ابراهیم بوده بگذاشت ، ورسوم پادشاهی هرچه نیکوتر پیش گرفت . (۱۵)

چنین کار های خیر خواهانه درمواقع جانشینی یک پادشاه عمل غیرمعمولی نبوده است ، چه یک جاروب جدید برای مدتی خیلی تمیز جاروب میکند ؛ مگر سپس جهت در یافت منابع جدیدمالی باز به شیوه پیشین روی آ ورده میشود تا قشون خود را بهنگام در گیری ها تمویل نموده و شوکت و شأن سلطانی را کسب نماید . دودستان ازفخر مدبر و جود دارد

که مدارای سلطان مسعود را به مقابل اتباعش بازگومیدارد . در داستان نخستین که مربوط سال ۵۰۳ هجری قمری مطابق ۱۱۰۹ ـ ۱۱۱۰ میلادی خوانده شده‌است حکایت‌گردیده‌است که « در تاریخ سنه ثلث و خمسمایهٔ سلطان کریم علاء الدوله مسعود ابراهیم طیب الله ثراهما بر طرف بست حرکت فرمود دری نفیس و قیمتی بی مثل از منقار باز چترش بیفتاد و خواص در هم شدند وبجستن آن مشغول گشتند سلطان کریم گفت ، بگذارید و بگذارید باشد که درویشی بیابد اعقاب و اخلاف او از ان بر آسایند و دعای آن درویش یادگار ماند وبعد از وفات ما باز گویند . » *

در حکایت دومی آمده است که سلطان در جریان یک قحطی « بتاریخ سنه اربعه و خمسمایه احوال حضرت غزنین پریشان گشت وبه سبب‌آمدن ملخ غلاسعری پیدا آمد مردمان بدان قحط در ماندند واز حال عجز و اضطرار بسلطان کریم علاءالدوله مسعود بن ابراهیم طیب الله ثراهما قصه نوشتند و حال عجز خود اعلام دادند سلطان کریم برپشت قصه توقیع کرد که‌هر زهری را پازهری و هر دردی را در ما نیست فرمودیم تا غله ها بیرون افگنند و بران نرخ که هست بده همت بفروشند تا رعیت آسوده ماند وولایت آبادان گردد در حال غله ها بیرون افگندند و بران نرخ که مثال فرموده بود بفروختند وسعتی پیدا آمد و در مدت چند روز بقرار اصل باز گشت و غلاسعری بر افتاد ورعایا بر آسودند و پادشاه بسبب آسایش‌رعایا خوشدل گشت و نیکنامی بر روز گار یادگار ماند ایزد تعالی جمله پادشاهان عادل نیکو سیرت را بیامرزاد و توفیق خیر بارز انی داراد بکرمه وجوده . »

در جوامع الحکایات عرفی نیز دو داستان بملاحظه می رسد در داستان اولی‌آمده است که مسعود بهنگام جلوس خود تمام سکه‌های قلب که درهند دردوران بوده جمع آوری‌نموده ودرعوض‌آن ازخزانه سلطنتی‌سه‌ملیون‌درهم رایج‌جدید رادربازارعرضه داشته است ودرحکایت دومی‌آمده است که وی دست دعابه بارگاه خداوندی (ج) برداشته والتجا نموده است که‌خشک سالی‌را که غزنه را متضرر گردانیده مرفوع نماید (۱۷)

مسعود چون نیاکان خود در قصر های مجلل و بستان‌های احاطه شده امرار معیشت داشته و این موضوع باکشف یکی از قصرهای وی در غزنه مجسم شده است . یک تیم باستان شناسی ایتالوی از سال ۱۹۵۷ به اینطرف مصروف کاوش‌های باستانی محوطه این قصر بوده اند این محل در قرب منار معروف مسعود سوم (قبلاً بنام سلطان محمود یاد میشده است) قرار

* ص ۵۲ آداب الحرب والشجاعه

دارد تیم باستان شناسی ایتالوی یک کتیبه عربی را کشف نمود که در آن چگونگی اکمال کار ساختمانی قصر بدست محمدبن حسین بن مبارک در رمضان ۵۰۵ درج شده بوده است به این دلیل ارتباط قصر به مسعود سوم مشکوک میگردد ، نام سلطان بر پارچه سنگی در روی محراب مسجدی که بعداً در ساحه این قصر اعمار گردیده ملاحظه میشود . (۱۸) ساختمان این قصر نیز هم مانند سایر ایوان ها و قصر های غزنویان که در غزنه ولشکری بازار نزدیک بست اعمار گردیده اند از خشت خام بنا یافته (دیوار محوطه مستطیل شکل بوده و هریک دارای یک ایوان که از خشت پخته اعمار گردیده میباشد) که عمر کوتاه داشته است . احتمال میرود که این قصر در دورهٔ فرزندمسعود متروک بوده باشد لاکن بروایتیکی از اشعار عثمان مختاری که بومباچی آنرا خوانده است چنین آمده که ملک ارسلان پادشاه آینده قصر دیگری برای خود اعمار نموده ودر همین جای مراسم تاجپوشی وی برگزار گردیده ودوایر اداری نیز در جوار همین دولت خانه خودش بوده است.

بهر حال در قصر مسعود سنگ مرمر نیز بکار رفته بود که آنهم از یک معدن حوالی قصر استخراج شده، وازتخته سنگ های آن در پیزاره‌های داخلی محوطه استفاده بعمل آمده است. ظاهراً درین تخته سنگ ها متونی از اشعار دری ، مثنوی های در مدح مسعود و هم چنین در دورا دور محوطه ابیاتی منقور است. بومباچی تا آنجا که ممکن بوده با پیوند دادن تخته سنگ های باقیمانده از چپاول روزگار یک متن شعری را مدون کرده است . درین اشعار مدح سلطان محمودبن سبکتگین بمثابه علم بردارعقیدت اسلامی وفرزند وجانشین وی مسعوداول سلطان شهیدبچشم میخورد ، وبدون تردید اشعاری در مدح مسعود بن ابراهیم در آن وجود داشته است .

بومباچی به نحو دقیقی طور عام پیرامون ارج تاریخی واهمیت فرهنگی قصر و طوراخص اندر موارد کتیبه های شعری این قصرنگاشته است. ازکشف مجسمه برهما توسط تیم باستان شناسی ایتالوی درین قصر (در افغانستان) بوضاحت استنباط میگردد که مصارف ساختمان قصر ازغارت های که در اثر مبارزات در هند صورت گرفته بود تمویل گردیده است. ازنگاه فرهنگی تصدیق جالبی از چنان پروسه یی را در دست داریم که براساس آن غزنویان ترک نژاد دیده میشود که خود را با محیط حواشی دنیای ایران توافق داده و نظر به آن باشرق تمام فرهنگ ملی ایرانیان و رسوم جهانداری شان راتعقیب وحمایت نمودند. کتیبه های شعری مذکور

یکی از قدیم ترین نمونه های فارسی جدید یعنی زبان دری است که بمنظور کتیبه و به ویژه قالب شعری که به این هدف بکار رفته استعمال‌شده است این اشعار صرف بمنظور تزئین قصر مسعود توسط شاعر گمنامی سروده شده است . بومباچی عقیده دارد که احتمالاً گوینده این اشعار همان عثمان مختاری است ، که در دورهٔ سلطنت مسعود از کرمان به دربار غزنه برگشته است یا مسعود سعد سلمان است که در اوایل سلطنت مسعود از زندان رها شده و بمنظور سرپرستی کتابخانه سلطنتی به غزنه توظیف گردید است. (۲۱) شاید درین هنگام ابوالفرج رونی در قید حیات نبوده است، و سنایی شاید هنوز مقام شاعری خود را ثابت نساخته بوده (۲۲) اشعار منقور روی دیوار های محوطه به بحرمتقارب است همان وزنیکه شاهنامه فردوسی درآن سروده شده، ودر اشعارظاهراً ازافراد وسلاله غزنوی به همان نحوقهرمانی که درشاهنامه فردوسی از یلان وگردان ایران باستان یاد شده ستایش بعمل آمده است. بدین سان محمود را یک شخصیت دو بعدی می‌یابیم‌که از یکطرف علم بردار دین اسلام مینماید و از جانب دیگر یک رزم آورقهرمان ایرانی است. « همچو نظریات درین موقع بخشی از فرهنگ محیطی غزنویان بحساب میامده است ، و یا احساسات جهاد از براه انداختن مبارزات در هند منشأ میگرفته است. ابوالفرج رونی طی یکی از اشعارش مسعودرا سلیمان زمان وفریدون فرزند آبتین خوانده است ، درحالیکه مسعود سعد سلمان درقصیده مدحیه ایکه بنام سلطان سروده فرزندان او را بعنوان وارثان برحق سنن ایران باستان یاد کرده است*

وین شاهزادگان‌که بدیشان شد ست‌باز	اصل بنا ی دولت ودین سخت‌استوار
با فرو جاه خسرو و پرویزو کیقباد	بایاس و زور رستم و گیوو سفند یار
جمله ترا عزیزان چون‌جان‌وتن ولیک	امرترا برغبت مأمور و جانسپار
درگرد چتر و رایت تو کرده تعبیه	شیران بی نهایت و پیلان بیشمار
خوکرده دستهاشان بالعب طعن وضرب	خوش‌گشته گوشهاشان‌بابانگ گیرودار
یک شاهزاده را توا گر نامزد کنی	گوئی که‌تخت‌قیصروتاجش‌بحضرت‌آر
راند سپه بروم کند روم را خراب	یکمه ترا ندارد بیش اندر انتظار

* منظور از ایران درین جاوهرجای این اثر عبارت ازایران شرقی سرزمین اصلی آریاناست که مراداز افغانستان امروزی‌است .مترجم

آراسته ست دولت و دین از تو تا بحشر … کایزدز بهر دولت و دین کردت اختیار
شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز … زینجا بسوی هند سپاهی‌کش ابروار
سیرآب کن زمین را یک سر بتیغ تیز … هر سو زخون فروران بر خاک جویبار
امروز بارد آنچه نبارید تیغ وی … امسال بیند آنچه ندید دست هند پار
امروز بت پرستان مستند بیگمان … در بیشها خزیده و در غارها نشار
اکنون چنان درافتد درهند زلزله … کز هر سوئی بلرزد هامون و کوه و غار
از بوم وخاک هند بروید نبات مرگ … وزجان اهل شرک برآید دم و دمار
در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم … هنگام کارزار بد بماه لاله زار
پیراگند ز هول تو چون گرد هرسپاه … بشکافد از نهیب تو چون نار هرحصار
وز سهم آبرنگ حسام تو خروا … آتشکده شود دل رایان گنگبار
از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان … بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
گویند باز خاست زجای آن سپید شیر … کور از جان یاران باشد همه شکار
گردست عزم آن که بشوید زکفر پاک … مر هند را بضربت شمشیر آبدار
در دست تو بحمله علم ها بکند باز … آنرخش باد سیر تو و آنگرز گاو سار
وین هر دو را بکوشش یاری دهند نیز … آنرمح جانشکار تو و تیغ عمر خوار
از سطوت تو شرک بنالد چو رعد سخت … وزضربت تو کفر بگرید چو ابر زار
گردد ظفر قوی و شود فتح زور مند … زان بیلک نحیف تو و خنجر نزار
گیرد زمین زتیغ همه پاک رود خون … گردد فلک زگرد هوا جمله بحرقار
ای جاه تو چو مهرز رتبت فلک فروز … وی کف تو چو ابر ببخشش جهان نگار
تو سایه خدائی و خورشید خسروان … جز تو که دید هرگز خورشید سایه دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر … شاهان بتو چه مانندای شاه وشهریار
حقا که چون تو راد ندید ست دور چرخ … والله که چون تو شاه ندید ست روزگار
دیران ملک بیش نیابد تو چو ملک … میدان ملک بیش نبیند چو تو سوار
درجمله ملک بود ترا دایه زین سبب … گه بر کتف نشاندت و گاه با کنار
تا تیغ تیز ما در فتحت روز رزم … گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
برزادن فتوح قوی باد تیغ تو … تاهر زمانت فتحی زاید چوصد نگار
بادت خجسته عزم وره نعمت وغزات … کام مراد تو همه حاصل زکردگار
چرخت غلام وعمر بکام وزمانه رام … دولت رفیق وبخت معین و خدای یار

عثمان مختاری در اواخر سلطنت مسعود درسال ۵۰۹ هجری قمری مطابق(۱۱۱۵ میلادی) مثنوی‌حماسی‌خود شهر یار نامه را به سیاق و قالب شعر فردوسی سروده است ، جلال الدین همایی که بخشهای باقیمانده شعر را نشر نموده شاید در ارائه این پیشنهاد خود برحق بوده است که برزونامه عطا بن‌یعقوب کاتب که برای سلطان ابراهیم بن مسعود نگارش یافته بفرمایش مسعود سوم بوده و عثمان مختاری را درسرودن آن تشویق نموده است . از بخش موجوده این منظومه همین پیدا ست که زمینه و قوع آن هند وستان بوده است و محتوی آن پیرامون پیروز یهای شهر یا ر فرزند بر زو و مبارزات قهرمانان ایران قدیم (در حقیقت مفاهیم و محتوی آن با غازی های عصر شاعر مقارنه شده است) علیه هندو های ملحد چرخ میخورد ؛ الهام و انگیزه انشاد این شعر همانا مبارزات مشخص مسعود در هند بوده است .(۲٤)

II

مبارزات فرزندان مسعود جهت بدست آوردن قدرت

مسعود در حالیکه پنجاه و پنج بهار زندگی را به گردش مهتاب پشت سرگذاشته بود در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) چشم از جهان پوشید ازوی آنگونه که کثرت اولاد یک امر معمول میان سلاله غزنویان بحساب میامده فرزندان زیادی در قید حیات بودند که جوزجانی اسمای حدود شش تای آنان را یادداشت نموده است .

اندر باب اینکه مسعود به شیوه معمول روزگار برادران و اقارب بلند مرتبت خود مخالفان ورقبای تاج وتخت خود را به زندان همی افگنده معلومات واضحی در دست نیست ولی مبرهن است که جاروجنجال فرزندان وی بزودی درسال های بعد از مرگ پدراوج گرفت و برای بمسند رسیدن بهم در آویخته اند . (۲۵)

بنابر وصیت نامه مسعود شیرزاد فرزند دومش بعد ازمرگ پدربراریکه قدرت تکیه زده است، مگراو صرف یکسال سلطنت کرده ازدورهٔ سلطنت شیرزاد مانند دورهٔ سلطنت زودگذر دو خلف دیگر مودود یعنی مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود اول در اکثر مآخذ ذکر بعمل نیامده است . (بفصل اول رجوع شود) واما اگرمآخذی چون ابن الاثیر وآثار دوره سلجوقی از موجودیت شیرزاد بی اطلاع بوده باشند آنقدر محل شگفت نخواهد بود که یک مورخ محلی چون جوزجانی ازوبی اطلاع باشد وازوی سخنی در میان نیاورد؛ تنها در بعضی از مآخذ متأخر چون حمدالله مستوفی وحتی در مآخذ نسبتاً متأخر مانند فرشته سخنانی درمورد اومی یابیم آنگاه که شیرزاد دردورهٔ سلطنت پدرخود سمت والی گری هند را بعهده داشت بهلقب عضدالدوله مفتخربود ودر بعضی از مآخذ لقب کمال الدوله نیزبه او نسبت داده شده باشد، هیچ یک سکهای

از دوران او در دست نیست . بقول مستوفی شیرزاد صرف یک سال سلطنت کرده است و سپس ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال۵۰۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۶ میلادی از مسند قدرت سرنگون نموده و بقتل رسانده است و در عوض خود براریکه تاج وتخت جلوس نموده است. (۲۶) این گزارش ناقص از یادداشتهای ابن اسفندیار مورخ محلی طبرستان تکمیل میشود. این مورخ در بخش باوندیان که یکی از سلاله‌های قدیم منطقه کسپین بوده‌اند مینگارد که شیرزاد بدربار سپهبد علاء الدوله علی بن شهریار پناه برد و برایش وسایل حج بمکه تدارک گردید، وسپس شیرزاد موفق به بازگشت به غزنه گردیده است . (۲۷) بنابر تسلسل وقایع تاریخی باید این زیارت در ماه ذولحجه ۵۰۹ (اپریل - می ۱۱۱۶ میلادی) اتفاق افتاده باشد. از ظواهر امر پیداست که شیرزاد در شوال ۵۰۹ (فبرو ی ۱۱۱۶ میلادی) از سلطنت معزول گردیده و بر سرزمین های کسپین فرار نموده واز همانجا قصد حج نموده و سپس برای بدست آوردن مجدد تخت وتاج غزنه کوشش نافرجام بعمل آورده که در پایان توسط ملک ارسلان کشته شده است .

ملک ارسلان (در مآخذ گاه گاه بنام ارسلان شاه یاد شده است) فرزند سوم مسعود بوده و احتمالاً از بطن مهد عراق ، جوهرخا تون شا هد خت سلجوقی بدنیا آمده باشد، زیراد و شعر مسعود سعد سلما ن که بنام ملک ارسلان سروده شده از وبنا برارتباط د وشجره ئی بود نش یعنی از یکطرف از احفاد محمود غزنوی واز جانب دیگر از شجره سلجوقی ابوسلیمان چغری بیگ داود تمجیدشده است. دریکی ازین سروده ها این ابیات بچشم میخورد .

تویی زگوهر محمود وگوهر داود	کدا م شاه از چنین دو نژا د
من مایه عدل و مایه جودم	سلطان ملک ارسلان مسعودم
خور شید جهان فروز شد رایم	باران زمین نگار شد جودم
محمود خصال ورسم وره رانم	زیرا شرف نژاد محمودم
با قوت وقدرت سلیمان	زیرا از اصل و نسل داودم
خورشید ملوك هفت اقلیمم	تا سایه کرد گار معبودم
ایزد داند که جز رضای او	ازملک نبودونیست مقصودم(۲۸)

اگر ملک ارسلان بدان گونه که ممکن به نظر میاید هنگام قتلش در۵۱۲ (۱۱۱۸ میلادی) بیست وهفت بهارزندگی راپشت سرگذاشته باشد دراینصورت باید او درسال۴۸۵ هجری قمری مطابق (۱۰۹۲ میلادی) چشم به جهان گشوده باشد که با این محاسبه درهنگام جلوس بروز چارشنبه

تاریخ ٦ شوال ٥٠٩ (٢٢ فبروری ١١١٦ میلادی) باید بیست وشش ساله بوده باشد. مسعود سعد به هنگام این تاجپوشی قصیدهٔ درمدح اوسرود ووی را بـه لقب سلطان الدوله خطا ب نمـوده است ؛ این لقب در بسیاری از سکه های موجود زمان وی توأم با نام المستظهر خلیفه عباسی بچشم میخورد.(٣٠) کنیهٔ وی را از قصایدمدحیه عثمان مختاری (از یک تعداد قصایدیکه اودرجریان دوره کوتاه سه ساله سلطنت بنام ملک ارسلان سروده چنین استنباط میشود که وی (ملک الشعرا دورهٔ ملک ارسلان بوده است) به کنیه ابوالملوك نیز مسمی بوده، واما این آرزومندی پیامبر متشانه که درین کنیه ابراز گردیده البته هیچگاه تحقق نیافت ، زیرا سه فرمانفرمای آخرسلا له غزنوی یعنی جانشینان بلافصل ملک ارسلان عبارت بوده اند از برادرش بهرامشاه و اولاد اخیرالذکر. درمآخذ، اسم فقط یک فرزند ملک ارسلان بنام خسروملک ذکر گردیده است . مسعودسعد سلما ن (مانند عثمان مختاری در دورهٔ ملک ارسلان مـورد الطـا ف پادشاه بـود) در قصیده یی ولادت فرزند ملک ارسلان را تهنیت گفته و او را به لقب جمال الملله خوانده است او در دوران سلطنت پدر چشم بجهان گشوده است. هکذاعثمان مختاری منظومه یی درمدح خسروملک کوچک دارد. بهمه حال از سرنوشت سال های مابعد این شهزاده کوچک معلوماتی در دست نیست.

ملک ارسلان اندر هنگام بقدرت رسیدن، بـه استثنای بهرامشاه کـه از مساعدت روز گا ر درینوقت در زمین داور بود، متباقی برادران خود را نظر به تجارب و سوابق مبارزات خود زندانی و یا نابینا کرد . (٣٢) شمس الوزرا قطب الدین نظام الملک ابوالفتح یوسف بن یعقوب (یکی از برادران ابوالعلاء عطا بن یعقوب کـه در دربارسلطنت ابراهیم خـدمت نموده است بفصل بالا مراجعه شود .) یکی از وزرا دربار او بود ، از کارنامه های او چیزی بیادگار نیست .به اساس کتب راجع به وزرا آخرین وزیر سلاله غزنوی وزیر ابراهیم بن مسعـودیعنی عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمدخوانده شده است، لاکن عثمان مختاری چندین قصیده دروصف ابوالفتح یوسف که یکی از مردان صاحب نفوذ و از اعیان دولت بود سروده است (٣٣) یگانه رویداد دورهٔ سلطنت ملک ارسلان بنابر ضبط مورخان عبارت از آتش سوزی خانه ویرانکن بازار های غزنه بوده که از اثر نزول صاعقه حادثه شده بوده است ، و نویسندگان متأخر این رویداد و عواقب ناگوار آن را فال بد جهت کوتاهی سلطنت وزوال او وانمود کرده اند . (٣٤)

ملک ارسلان نسبت حفظ تاج وتخت و پارهٔ مشکلات وتهدید های که بزودی از جانب بهرامشاه برادر شعلیه او بروز نمود هیچگاه مجال مبارزه درهند را که یک وظیفه مقد س

سلاطین غزنه محسوب همی شد نداشت ، صرف در پایان دورهٔ سلطنتش بعد از نخستین استقرار بهرامشاه در غزنه در حوالی سال ۵۱۰ (۱۱۱۷ میلادی) به هندمتواری گردید تا با شد قشونی از آنجا تدارک و بمنظور انتقا م آنرا جهت حمله به غـزنه بسیج نماید، در دوران سلطنت و ی به استنا د یـکی از ا شعار مسعود سعد سلمان کـه بنام ملـک ارسلا ن سروده شده امور اداره ولایت و امور اداره نظامی هند به دوش دو برادر از خانزاده بوحلیم شیبا نی هریک عمادالدوله محمدبن علی که لقب سپهبد داشت وربیع محول گردید . عما دالدوله محمدبن علی سپهبد برد مگر ساحهٔ کار ربیع مشخص نیست ، چنین پیداست که وی مصر وف امور ملکی بوده است. این توضیح از ورا ی یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده مبین میشود (بصفحات قبل رجوع شود) مسعود سعد در ین شعر از پیروزی قریب الوقوع و از غنایم سرشار یکه این دور هبر از هندبه سلطان خواهند آورد سخن گفته است مزیداً داد سخن داده که محمدبن علی تا سیلون پیشتازی خواهد کرد و دست آورد این غنایم مشمول یکصدفیل از نوع ملک پسند خواهد بود، در قصیدهٔ دیگری همین شاعر که عنوانی ملک ارسلان سروده از تحایف که محمد و ربیع اندر هنگام جشن ها ی ایرانی از هند فرستا ده برده‌اند سخن گفته است بدین مطلع است :

ای مـاه دوهـفـتـه منــور	این هـفتـه مـه ز دست ساغـر
برخیز و طرب فزای ومی ده	بنشین و نشاط جوی و می خور
کـاقـبـال خـدایـگـان عـالــم	از چــرخ مــرا کشیـد بـرتـر
خورشید ملوک جای من کرد	بـاز هـره و مشتـری بـرا بـر
ای روی تـو سوسن شگـفـته	وی چشم تـو نـورد میـده عبهر
در عـبـهـر تـوز سحـر سرمه	بـر سوسن تـو زمشک چـنبـر
این بزم چوروی خویش بنگار	بنشین و بـر روی عـقل بنگـر
تا جـان و روان خویش بندم	در خـدمت شهـریـار صفـدر
سلطـان ملـک ارسلان مسعـود	تـاج ملـکـان هـفـت کشـور
آن شاه کـه وقـف کرد یزدان	بـرنـامش ملـک تـا بمحـشـر
ای رتبـت جاه و خطبـهٔ تو	بـراوج سپهـر بـرده منبـر
ای رتبـت جـاه و خطبـه تـو	بـراوج سپـهـر بـرده منبـر

از حزم توبسته کوه بابل — در عزم توزاده باد صرصر
از تیغ تو یافت عدل قوت — وز عدل تو یافت ملک زیور
بر روی زمین نماند درویش — از جود توشاه جود پرور
وزخلق جهان نماند مظلوم — از داد تو شاه داد گستر
ناهید بسه پیش همت تست — برچرخ بکف گرفته مزمر
از بهر عطای بندگان هست — در قصر توای بجای قیصر
در بسته میان هزار دربان — برکار شده هزار زر گر
در ساخت بزم تو زمین را — جود تو تهی نشاند از زر
بر عرصهٔ ملک توجهان را — بتیغ توکند بجان توانگر
جان خورده زکوشش توهیبت — کان برده زبخشش تو کیفر
زآن باهم دولت توپایسد — بر گردون جفت شد دو پیکر
خورشید بابر در کشد روی — چون بر سرتو بدید افسر
از شادی روی تو بیفروخت — در تاج تو رنگ روی گوهر
وزهیبت پاس تو بیفسرد — در صفحهٔ خنجر آب خنجر
تا امر هوای تونباشد — گردون نشود بدور محور
تا حکم رضای تو نخواهد — قائیم نبود عرض بجوهر
ای بزم تو خلد پرز نعمت — گویی تو بصحن خلدی اندر
از امن تو رست شاخ طوبی — وزجود تو زاد حوض کوثر
ور عدل تو هیچ خسته‌دل را — ای شاه نگشت یارد آذر
دردست توتیغ چون بخندد — خون گرید زار درع و مغفر
ای برعالم بحق خداوند — وی در گیتی بعدل داور
آن یافتم از شرف که هستند — در حسرت آن ملوک یکسر
تا مانند بنده ثنا گوی — در وصف توای شه ثنا خر
پرمدح کنند هزار دیوان — پرشکر کنند هزار دفتر
ای بخت بفر تومزین — وی تاج بر روی تو منور

سرهنگ محمد علی را — شغل دادی بزرگ ودرخور
آن مرد که هست شیرشرزه — وان شیر که هست مرد منظر
از حشمت این ستوده بنده — وزدانش این گزیده چاکر
این شغل ز مشتری زندلاف — وین قلعه با آسمان کشد سر
زین پس همه‌درمصالح ملک — دارد شب و روز را برا بر
پرکار بود بروز چون چرخ — بیدار بود بشب چوا ختر
وان چیست زرای‌توکه اقبال — آنرا نبود بطبع رهبر
امروز ربیع تو چو بفزود — این رتبت و این سعادت وفر
در هند کشد سپاه بی حد — در غزوه کند فتوح بی مر
امسال محمد سپهبد — کوهست ربیع را برا در
از مرکزخویش تا سرندیپ — یکسر بکشد سپاه و لشکر
در هند ورابدولت تو — صدفتح قوی شود میسر
درغزو بخد مت شتابد — منصور مؤید و مظفر
آرد ملکا برسم خدمت — پیلان جهان گشای نگر
صد پیل دگر بیارد امثال — از پیل ملک پسند بهتر
هر جاکه روند هر دو یادند — در نصرت ایزد گروگر
زیرا که چنین دوبنده نیک — هرگز نبود بگیتی اندر
تاگوی زمین بود معلق — تاچرخ فلک بود مدور
جزیرکه غزو ناز منشین — جز فرش نشاط و لهو مسپر
ایدای ترا قضا متابع — فرمان ترا قدر مسخر (۳۵)

بعد از بقدرت رسیدن بهرامشاه به غزنه محمد وربیع بازهم به ملک ارسلان وفادارماندند.

همینکه بهر امشاه برمسند تاج وتخت‌غزنه مستقرو استحکام یافت یکی از اقداماتش‌سوقیات انتقام جویانه به هندبود تا د رآ نجا محمد را به اطاعت وادار نماید (در ذیل رک)

بهرامشاه به تاج وتخت برادر اندر خود ملک ارسلان حسد برد واجازه نداد که اوبرتخت سلطنتی به حکمروایی‌ادامه دهد .غلام مصطفی‌خان موضوع سکه بودن دو برادر ملک ارسلان و بهر امشاه را مورد شک و تردید قرار داده و گفته است که او (ارسلان)

فرزند جوهر خاتون که خانم مسعودسوم باشد بوده است ؛ با آنهم بسیاری از مورخان (مانندراوندی و حمد الله مستوفی) ابراز نظر نموده اند که بهرامشاه خواهر زاده و خویش سنجر است که سنجر خود برادر مهد عراق است . درینجا به تناقض مواجه میشویم ، زیرا بنابر توضیحات رشید یاسمی مصحح دیوان مسعود سعد سلمان به رابطه یک شعر مدحیه شاعر ذکر گردیده که شجره بهرامشاه صرف به محمود غزنوی می‌پیوندد نه به سلاطین سلجوقی ، ثانیاً اینکه به‌اساس یک حکایت از آداب الحرب ، سنجر در مسأله حمایت از بهرامشاه برسر یر سلطنت غزنوی و مداخله در امور داخلی غزنویها بی تفاوت بوده واز آن امتناع داشته است : « علاوتاً سلطان از آن خوف داشته است که اگر بهرامشاه را در سرنگونی ملک ارسلان یاری رساند دیگر ان خواهند گفت که سنجر درسرنگونی یکی از خویشاوندان و اقارب خود یک اجنبی را یاری داده است . سوم اینکه غلام مصطفی خان ابراز میدارد که هرگاه مهد عراق مادر بهرامشاه نیز می‌بود در انصورت طوریکه برخی مأخذ و منابع ذی ربط بیان میدارد ملک ارسلان او را بصفت نماینده خود به حضور سنجرنمی‌فرستاد وهم از سلطان سلجوقی محمدبن ملکشاه تقاضا بعمل نمی آورد تا سنجر را از تهاجمی که جهت بقدرت رساندن بهرامشاه برار یکه تاج و تخت غزنه دارد منصرف نماید . (٣٦)

مراحل متواتر مبارزه نظامی و دپلوماتیک میان ملک ارسلان از یکطرف ، و بهرامشاه و سنجر از جانب دیگر از طریق گزارش مفصل ابن الاثیر واز طریق چند سطر مختصر جوزجانی و مورخان سلجوقی ، وبرخی از جوامع الحکایات عوفی و فخرمدبر بهم مرتبط شده میتواند.

زمانیکه ملک ارسلان بحیث فرمانفرمای غزنه درشوال ٥٠٩ /فبروری ١١١٦ میلادی رسماً شروع بکار کرد بهرامشاه درین هنگام در زمین داور بود ودر صدد شد تا از همانجا ادعای پادشاهی خود را علنی نماید. در گیری‌ها در تگین آباد روی داد که نیروهای او از هم متلاشی شد ؛ توأم با متلاشی شدن نیرو های بهرامشاه ، ملک ارسلان قشون خود را به قسمتهای متعدد متصرفات غزنوی جهت اعمال نفوذ وتحکیم سیطره اش گسیل نمود ، مسعودسعد سلمان این رویداد ها را در اشعارش بازتاب داده است. (٣٧) اندرین هنگام بهرامشاه بجانب غرب متواری گردید. به اساس یکی از حکایات عوفی بهرامشاه صرف با یکنفر معیتی خود آواره شده بود وچون تعقیب میشدند لذا برای نجات خویشتن نعل اسپان شان را بازگونه زده بودندتا تعقیب کنندگان را فریب داده باشند . (٣٨) بهرامشاه از طریق سیستان وارد کرمان گردیده بدربار محی الدین-

ارسلان شاه بن کرمان شاه امیر سلجوقی روی آورد(۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۱-۱۰۴۲میلادی) که‌وی چند سال قبل ازین رویداد از حامیان عثمان مختاری بوده شهزاده سلجوقی از بهرامشاه تکریم بعمل آورد ، مگر بدون استیذان سنجر بزرگ سلاله شرقی از ارائه هر گونه کمک نظامی به او امتناع نموده‌اظهار نمود که چون سلطان معظم « سنجر برسریر سلطنت قرار دارند لذا برای من مقدور نیست که نیرویی را در اختیار شما بگذارم». شهزاده سلجوقی در عین حال ابراز داشته که آنچه برای او اندرباب کمک مالی مقدور است مضایقه نخواهد کرد. سپس شهزاده سلجوقی برای بدرقه بهرامشاه یکی از افسران خود را موظف نمود تابه دربار سنجر درمرووی راهمراهی کند. (۳۹) بهرامشاه در دربار سنجر مورد عنایت واقع شد ودرحلقه همراهان شکار واعتمادی سلطان قرار گرفت بنابگفتهٔ فخر مدبر مهارت های بهرامشاه درنیزه زنی وتیره اندازی درمیدان های شکار سنجر را مسحور ومجذوب نمود و لذا برآن شد تا جهت اعاده تخت غزنه به نفع او از تصرف ملک ارسلان کمک های نظامی را در اختیار بهرامشاه بگذارد ، و زمانیکه ازو درین موضوع سوال کردند سنجر در پاسخ چنین گفت: «سلطان بهرامشاه با جمله سران لشکر ومعینان ملک و مقربان دولت چنان زندگانی کرده بود که همه هوادار وهواخواهان او شده بودند و سلطان از کار او باهرکس از اعیان وارکان خویش رأی میطلبید وباز جستی میکرد جمله متفق بودند که مدتیست که خود را پیش تخت افگند ست وبدین درگاه التجا ساخته وخدمت‌های پسندیده کرده وبمحاسن اخلاق دل مبارك پادشاه را در یافته ودر حق او تربیت کردن و معونت فرمودن از عادت پسندیده واخلاق حمیده پادشاه اسلامست سلطان ازآنچه اندیشه‌میکرد فارغ شدودل بر تربیت کردن او نهاد ولشکرداد‌ن وبتخت وملك رسانیدن همت دربست وروزی بشکار برنشسته بود ومیگفت از هرنوع شکار میاوردند ناگاه جفتی مرغ درهوا پرید ند نیک بلند، ماده در زیر می پرید ونر در زیر ماده ، سلطان سعید بهرامشاه تیری بینداخت وهردوسر مرغ را بدوخت مرغان هم‌برآن جمله دوخته پیش‌صف سلطان بیفتادند چنانکه بسیاری‌اسپان برمیدند واسپ سلطان هم اندکی، خبریافت بپرسید این مرغان را که زد جمله گفتندامیر بهرامشاه‌سلطان سخت تحسین کرد وتشریف فاخر فرمود وهم از آن روز تدبیر ساختن لشکری کرد که با او خواست فرستادو هم درآن هفته او را با لشکر گسیل کرد تا بیامد برادر را بیرون کرد و ملك فرود گرفت ویکی از اعیان ملك از سلطان سنجر پرسید که در فرستادن لشکر وامیر بهرامشاه تعجیل فرمودی و اعزازواکرام نمودی سبب چه بود، سلطان فرمود که جمله اعیان وارکان وسران لشکر را هوا

خواه او دیدم و جمله نیک زبان و نیک گوی و در مردانگی و شجاعت مستثنی و در تیر اندازی بی‌همتا اندیشیدم که اگر برین جمله تیر که میاندازد یکی در کار من کند و این مملکت من فروگیرد از دست او که بیرون کند، هرچه کند برمملکت پدر وجد خود کند نه بر مملکت من.» (۴۰)

این که در واقعیت امر تاچه حد سنجر آرزو مند مداخله در امور داخلی غزنویها بوده فهمیده شده نمیتواند، ولیکن وی به اتخاذ یک پالیسی فعال و آگاهانه متشبث گردیده روابط میان‌دولت غزنوی وسلجوقی طی چندین دوره متشنج بوده ولی تمام ارتباطات عادی که در زمان سلطان ابراهیم میان غزنویها وسلجوقی پی افگنده شده بود از تطاول روزگار در امان مانده بود . ولی سنجر اکنون در شرق ایران زمین به ایجاد یک سلطنت قوی توفیق یافته بود ودر راه احیا وساختار مجدددولت وسیع پدرش ملک شاه بود . امپراتوری سنجر نسبت به روزگاران بعد از مرگ محمد بن ملک شاه که اندران هنگام یک‌بخش‌بزرگ غربی‌دولت‌سلجوقی‌بزرگ سقوط نموده بود مستحکم تر همی نمود سنجر در ماوراءالنهر ، در سمرقند وبخاراامیر دست نشاندهٔ خراج گذاری به نام ارسلان‌خان محمدبن‌سلیمان از اقارب‌خود (۴۹۵-۵۲۴هجری قمری مطابق ۱۱۰۲ ۱۱۳۰ میلادی)داشته است که‌در جمله تحت‌الحمایگان وی محسوب همی‌گردید وسنجر هنوز از والی خوارزم از سلسله خوارزمشاهان سلاله انوشتگین غرچه‌خراهان اطاعت و فرمان برداری بود، مسأله در مدار نفوذ در آوردن دولت غزنه به دولت سلجوقی‌وتحت‌الحمایه‌آن نمودن‌آن دولت اندرین هنگام در مذاق سنجر قویاً گوارا می‌آمده است .

مع هذا سنجر چنین تمایل نداشت که بر غزنه خوامخواه حمله‌ور شود ، چنانچه در وهله اول به‌ملک‌ارسلان‌نوشت‌تابابهرامشاه‌بموافقت‌برسد.مگر بنابقول‌ابن‌الاثیر سنجر پاسخی بمقابل‌تقاضا های خود از غزنه دریافت نداشته است، مگر یکی از حکایات عوفی مبین است که ملک ارسلان قاضی ابوالبرکات را همراه با تحایف گران بها بدربار سنجر فرستاده است تاوی بتواند موقف بهرامشاه را بدربار سنجر ضعیف گرداند ودر فرجام سلطان سلجوقی را از ارائه هر گونه کمک نظامی به بهرامشاه باز دارد هکذا بنا بر قول جوزجانی ومآخذ مابعد چون فرشته گزارش شده که ملک ارسلان علیه مادر خود مهد عراق بی احترامی مینموده است و لذا همین مراوده ناهنجار میان مادر وفرزند و عاقبت نااندیشیهای ارسلان علیه مادرش که یک خانم والاتبار سلجوقی بود طبعاً موجبات خشم سنجر را برانگیخته است؛ گرچه محتمل‌به نظر نمی‌آید که ملک ارسلان چنین یک کار غیر معقول وعاقبت نا اندیشانه را مرتکب شده باشد. (۴۱) مگر حاصل اینگونه سلوک

یقیناً آن شده که سنجر در موضوع متنازع فیها بابدست آوردن قدرت میان ملک ارسلان و بهرامشاه، در امر ارائه کمک به بهرامشاه مصمم بوده است . ملک ارسلان با استماع جانب داری های سنجر از بهرام شاه با محمد بن ملک شاه رئیس عمومی دودمان سلجوقی درغرب ایران تماس برقرار نمود، واز پیش آمد غیر دوستانه سنجر شکایت نمود. سلطان محمد بنابر روابط حسنهٔ ازمنه‌های دیرین میان دول غزنوی وسلجوقی آرزومند مداخله در امور داخلی غزنویان نبود ، وازینرو به سلطان سنجر دستور داد تا ازمداخله دست بردارد. بنا بقول حسینی سلطان محمد به سنجر ابراز داشته که : «برادرم این کار را مکن زیرا دودمان غزنوی یک تبار دیرین است و لذا برآنان حمله مکن »؛ گفته آمده است که باوجود این تذکرات وی باز هم به نمایندهٔ خود که حامل پیام بوده هدایت داده که هرگاه قشونی برای حمله سوق شده باشد پیام را نرساند. جریان رویدادها چنین بوده است ، یک نیرو از مروتحت سرداری اونر(unar) قبلاً بمعیت بهرام شاه علیه ملک ارسلان بحرکت افتاده بود . همینکه این قوا به بست مواصلت میکند درینجا نیروی دیگری بسرکردگی تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف یا طاهر (مستوفی ۱۱۶٤/۵۵۹ میلادی) داماد واز زمره تحت‌الحمایگان سنجر نیز به نیروی بهرامشاه می پیوندد. (٤۲)

نیروهای ملک ارسلان در معرکه این درگیریها علیه قوای متحد خراسان وسیستان به شکست مواجه گردیده وتعداد از نیروهای که در جریان در گیری ها جان بسلامت برده بودند از هم متفرق‌وفرار را برقرار ترجیح داده وراه‌غزنه در پیش‌گرفتند. درین‌هنگام ملک ارسلان خراج معتنابهی را بمقابل فراخوانی نیروهای سنجر به عقب به وی پیش‌کش نمود، مگر اندرین هنگام سنجرمصمم برآن بوده است‌تا خود شخصاً به افغانستان شرقی قدم‌گذارد . ملک‌ارسلان مأیوسا نه باز هم به یک دیپلوماسی نافرجام متشبث شد، وبه قول‌مآخذ متأخر چون فرشته، ارسلان ما در خود مهد عراق را با (۲۰۰/۰۰۰ دینار) بعنوان تحفه بدربار سنجر گسیل نمود تا سنجر را از تصمیمش باز دارد ، مگر همینکه مهد عراق بدربار برادرخود مواصلت میکند او را برخلاف ملک ارسلان وبه نفع بهرامشاه تشویق و ترغیب داشته است. اگر چه در صحت این قول شک وتردید های وجود دارد . جوزجانی اندرین مورد ابراز نظری نکرده است ، ابن‌الاثیر توضیح نموده که همسر نصر بن‌ابراهیم‌عموی ملک ارسلان(در فهرست‌اسامی‌فرزندان سلطان ابراهیم از قلم جوزجانی نصر از زمره فرزندان ابراهیم برده است) که از شاهدخت ها ی

ص ۲۷ آداب الحرب والشجاعه .

سلجوقی بود و مسعود سوم شوهر اولی او را مقتول وبه اجبار وادار به عقد نکاح خود نموده بود به حیث نماینده ملک ارسلان بدربارسنجربار یافته است. مگر هرگاه هر کدام ازین شاهدخت هادرین مأموریت توظیف شده باشند نتیجه فقط یک چیز است وآن اینکه وی سنجر را تحت فشار گرفته که علیه ملک ارسلان عمل کند، زیرا که پادشاه غزنوی بابرادربی گناهش بهرامشاه برخوردبی باکانه رو اداشته است سنجر را بطرفداری از بهرام شاه ترغیب نموده اند. از جانب دیگر ملک ارسلان نسبت زندانی ساختن یکی از نماینده سنجر که بدربار وی فرستاده شده بود خشم سنجر را برافروخته بود . (۴۳)

نبرد فیصله کن میان سنجر وملک ارسلان در یک فرسخی خارج غزنه در دشت شاه آباد (شاید این همان جایی بوده باشد که بیهقی وگردیزی آنرا بنام شاه بهار یاد میکند که در آنجا قشون غزنوی مورد معاینه واقع میشده است ؟) در گرفت بنا بقول حسینی وبنداری قشون غزنوی درین کارزار پنجاه زنجیرفیل در اختیار داشتند که ابن الاثیر آن را ۱۲۰ خوانده است که همه زره پوش بوده اند وتیر اندازی بالای هریک سوار بود . (٤٤) این فیل ها عموماً در خط میان قطار جای داشته وچنان بوده که بهنگام تهاجم در قلب سپاه که برزم آنان پیش تازی می کرده رعشه واضطراب بار همی آوردند. در آغاز فیل ها قشون سنجر را به واهمه فرو برده وبداخل قراه قرار گاه سنجر رخنه کرده است، تا آنجا که آنان ناگزیز متشبث بحمله از جناح چپ جبهه گردیده اند ، مگر تاج الدین ابوالفضل سالار محاذ جنگ سنجر شخصیت دلیر وشجاع بود. عساکر خود را مجدداً سازمان داد وشخصاً متوجه گردید که از ناحیت شکم پیلان که بازره پوش محافظت نگردیده اند میتوان با خنجر بدن شان را درید. شجاعت ودلاوری تاج الدین درین جنگ بلند آوازه گردید، و سنجر او را مورد الطاف وانعام بی پایان قرار داد ، وشاعران همروز گار مانند عبدالواسع جبلی غرجستانی قصاید مدحیه در وصف دلاوری او سرودند. (٤٥) سپس امیر اونر از جناح راست قشون سلجوقی حمله یی راعلیه ستون جناح چپ قشون غزنوین رهبری کرد که طی آن قشون غزنوی از هم متلاشی شد، پیلان جنگی پراگنده شده و سوارکاران و تیراندازان از فیل هایشان متفرق شد ند که درین هنگام راه فرار برویشان بسته شده بود ، که سرانجام همه بقتل رسیدند . سنجر بهمراهی بهرامشاه بتاریخ ۲۵/۵۱۰ فبروری ۱۱۱۷ میلادی وارد پایتخت غزنه گردیدند. از توضیحات ابن الاثیر همین پیداست که ملک ارسلان در قلعه غزنه پناه برد ولیکن بعداً بدون کدام جنگ به سنجر تسلیم گردید. ولی چنین به نظر میرسد که ملک ارسلان بدون آنکه آسیبی

برایش رسیده باشد بقلمرو های غزنوی واقع شمال هند متواری شده (بنا بقول حمد الله مستوفی وی به لاهور متواری شده است). واز محمدبن‌علی از سلاله بوحلیم شیبانی والی آنجا تقاضای کمک نموده است. هنگامیکه سنجر ظفرمندانه وارد غزنه گردید بهرامشاه درپیشاپیش سواران سلطان‌سلجوقی پیاده درحرکت بود وبابمسند قرارگرفتن حیثیت یک پادشاه تحت‌الحمایه‌سنجر را اختیار نمود واسمش‌درخطبه‌هابعد از ذکراسم‌المستظهر خلیفه عباسی ومحمدبن ملک شاه سلطان بزرگ سلجوقی و سنجر خوانده میشد. وی بنا برروایت راوندی روزانه مبلغ یک هزار دینار وبنا بقول حسینی سالانه ۲۵۰،۰۰۰ دینار بعنوان خراج به سنجر می پرداخته است ، چنین آمده‌است که سیدحسن‌شاعر اندر هنگام تاج پوشی بهرامشاه به‌حضورسنجر قصیده مدحیه ذیل را سروده است :

منادی بر آمد ز هفت آسمان   که بهرام شاه است شاه جهان (٤٦)

عساکر سلجوق پس از فتح غزنه دست به میگساری و چور و چپاول زدند ، دارائیهای اعیان و بزرگان ، قاب های نقره‌یی تزئینی روی دیوارهای منازل و شیر دهن های نقره یی ، تزین های روی دیوار های منازل و نلهای نقره یی که بمنظور آبیاری باغ ها ساخته شده بود همه را به یغما بردند تا اینکه سنجر مداخله نموده و دسته‌یی از یغما گران و تاراج گران را به دار آویخت . باوجود این نمایش سنجر در یغما و چپاول گنجینه های غزنه خود نیز کوتاهی نکرد ، چه در جریان چهل روز اقامت اشغالی اش در غزنه یک مقدار معتنا بهی از گنجینه های اندوخته شاهان غزنه را که در جمله پنج تاج ، هفده تخت طلا ونقره و یکهزار وسه صد سیت فلزات قیمتی وجواهرات شامل بود به تاراج برد . بعد از انقضای سی و پنج سال از ین رویداد، علاءالدین حسین جهانسوز فرمانفرمای غوری به تاراج شدید تر از آنچه سنجر مرتکب شده بود دست یازید، حسینی و بنداری خاطر نشان نموده اندکه غزنه شهری بود که تطاول روز گارکمتر دیده واز عهد غزنویان متقدم در قرن چارم (قرن دهم میلادی) تازمان دستبرد جهانسوز چنین ضربات کوبنده را مواجه نشده بود . سنجر بعد از فتح غزنه یکی ازسلجوقیان را به حیث عامل (مامور جمع آوری مالیات) در غزنه مقرر نمود تا از جمع آوری خراج نظارت بعمل آرد . بعد از پایان درگیری های سنجر در غزنه فتح نامه تدوین گردیده و به حضور سلطان محمد بن ملک شاه که اندرین هنگام از بیماری شدیدرنج می برد

و با مرگ پنجه نرم می‌کرد ارسال گردید (سلطان محمدبن ملکشاه در نتیجه همین بیماری بتاریخ ۲۴ ذوالحجه ۵۱۱ هجری قمری مطابق ۱۸ اپریل ۱۱۱۸ میلادی زنده‌گی را وداع گفت) (۴۷)

با این حال ملک ارسلان در هند مصروف تدارک نیرو های خود جهت مقابله به غزنه بود هنگامیکه سنجر در پایان سال ۵۱۰ مطابق بهار ۱۱۱۷ میلادی غزنه را ترک گفت ملک ارسلان با نیرو های خود بصوب پا یتخت غزنه پیشروی کرد . بهرامشاه بدون آنکه استقامت و پایه داری از خود نشان دهد بجانب شمال به نا حیت بامیان فرار نمود و یک باز دیگر از سنجر امداد جست که او از بلخ قشونی را گسیل نمود .ملک ارسلان بعد از یک ماه محاصره غزنی دانست که نمیتواند با قشون سلجوقی پنجه نرم کند لذا از شهر خارج گردیده و به کوهسار او غنان (چنین است در متن ابن الاثیر آیا این منطقه عبارت از همان نا حیت اورگون است که در سرحد ولایات غزنی و پکتیا موقعیت دارد ؟) (۴۸) متواری گردید که سرانجام بدست‌لشکریان سنجراسیرگردید. بهرامشاه ازینکه مبادا روزی ملک ارسلان اززندان رها شود وبخراسان منتقل وآنگاه در آینده یک منبع تهدید و تشویش برای اوباشد، اورا از نزد سالار نیروی سلجوقی‌در برابر پرداخت وجوهی‌خرید. ابن الاثیرطورساده‌بیان‌نموده‌که بهرام شاه بعد از دستگیری او را در جمادی الثانی ۵۱۲ هجری قمری مطابق سپتمبر اکتوبر ۱۱۱۸م با خفه نمودن بقتل رسانده است . وی اندر هنگام مرگ بیست و هفت‌بهار زندگی را پشت سر گذاشته بوده است (بنا بقول جوز جانی سی وپنج) . درمآخذ متآخر بیان شده که بهرام شاه در بدو، ملک ارسلان را بزندان افگنده و سپس‌او رااز قید رها داشته‌است، مگر بعد ها نسبت طرح دسیسه یی علیه سلطان ، بهرامشاه سرانجام او رابقتل رسانده است ، مگر بعید مینماید که بهرامشاه او را یکمرتبه در زندان افگنده‌و باز رها کرده باشد، چه رها نمودن‌دشمنی چنان به اثبات رسیده مانند ملک ارسلان از عقل سلیم بعید مینماید . ملک ارسلان بعد از پدرود زندگی در خطیره که پدرش مسعود سوم در غزنه مدفون بوده در همانجابخاک سپرده شده است . (۴۹)

III

سلطنت بهرامشاه: تابستان هند قبل از تهاجم غوری

ابوالمظفر بهرام شاه (٥٠) اکنون از یک نیروی بدون رقیب در شهر غزنه مستفید بود، وبی خدشه برسر یرفرما نفرمایی امپراتوری غزنوی قدرت را در دست گرفت. بهرام شاه همانند جدش ابراهیم بن مسعود سلطنت طولانی که چارده ده را احتوا نموده بپایان آورد. از آنجاکه بهرام شاه بعنوان فرمانفرما، دوره طولانی سلطنت را گذرانده منابع ازو به چندین لقب یادآوری کرده است. یکی از ین القاب و اضحاً یمین الدوله و امین المله خوانده شده که در مآخذ تاریخی و سکه های او زیاد بچشم میخورد. القاب منسوب به بهرام شاه همه مباهات آمیزاست تا آنجا که از وبه عین القاب جدبزرگش سلطان محمود یادآوری شده است. (٥١) ومعاصران ازاکتساب لقب بهرامشاه‌که ازمحمود گرفته بخوبی آگاه بوده اند. جرزجانی از سلطان به لقب معین الدوله و الدین (یا معز الدوله و الدین) یادکرده و چندین، مآخذ تاریخی از و بعنوان علاء الدولة یا علاء الدین یادکرده اند. در یکی از اشعار سید حسن بهرامشاه به لقب علاء الدولة و الدین مخاطب گردیده، مگر این لقب در سکه‌ها به ملاحظه نمیرسد، و هکذا زمانیکه بهرام شاه در سرکوب اغتشاشات‌سالار محمد بن علی از سلاله بوحلیم درهند توفیق یافت عثمان مختاری در مدح این‌پیروزی، وی را به لقب یمین الدوله وظهیر المله خطاب نموده است (٥٢) نشان های دیگر افتخارت سلطنتی‌عبارت بوده است ازپرچم های سیاه رنگ دارای‌تصویرمشابه‌پرچم‌های‌که سیاه رنگ دارای تصویرمشابه پرچم های که نیاکانش داشته بردند، از زمرهٔ افتخارات بهرام شاه یاد گردیده و شاعران مداح از آن یاد آوری نموده اند؛ سید حسن از یک سمبول هلال شکل (هلال رایت) یادکرده که منقوش

بود. و آن یا بشکل یک نشان در بیرق او دست دوزی شده بوده یا بگونه دیگری شکل هلال مهتابی را داشته‌که بردسته بیرق‌نصب بوده و نیز به چترسایه انداز آن اشاره نموده است.(۵۳)

این سمبول ها همه نشان و علامت نیرو مندی یک حکمروای مستقل بحساب میآمده است . با آنهم بهرام شاه به استثنای یک رویداد د استا نی که در ذیل از آن باز گو میشود د ر طو ل تما م دورهٔ سلطنت طولا نی خود به حیث تحت ا لحما یه سنجروسلجوقیان بو د ، و این موضو ع طو ر واضح د ر سکه ها ی ضرب زد ه شد هٔ ا و مشهود است ، در اکثر یت نشر یات موجود بهرام شاه ، اسم خود سلطان‌د ر عقب سکه ولی اسمای خلفا ی عباسی (المستر شد ۵۱۲ ـ ۵۲۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ ـ ۱۱۳۵ میلادی و المقتفی ۵۳۰ ـ ۵۵۵/ ۱۱۳۶ـ ۱۳۶۰ میلادی‌در صفحه‌راست‌سکه حک گردیده مگراسم الراشد ۵۲۹ـ ۳۰/ ۱۱۳۵ ـ ۱۱۳۶ میلادی (که دوره سلطنتش کرتاه بوده درهیچ یکی از سکه های موجود غزنوی‌بملاحظه‌نمیرسد) درروی سکه‌ظاهر گرد یده است . محتملاً تمام ا ین سکه ها بمنظور دوران پولی در شرق افغا نستان در غزنه ضرب زده شده است ؛ سکه های از سیم و مس را یج در هند در دوران بوده صرف اسم بهرام شاه در آن منقور بوده است . این سکه به اشکال معمول سکه ها ی هند غزنوی بوده تصویر گاو نا ندی و شرح سری شامته د یوه به ا لفبای نگری (Nagari) در آ ن منقور بوده است . (۵٤) گرچه زما نیکه قشو ن سنجر بمنظور تخت نشانی بهرام شاه و ارد غزنه گردید ، اسم محمد بن ملک شاه سلطان سلجوقی در خطبه ذ کر میگرد یده است . مگر این مورد درسکه های موجود بهرامشاه به نظر نمیخورد (ازتعدادکمی که در دست است سکه قابل تاریخ گذاری در دست داریم) بهر حال طوریکه‌در بالا ملاحظه نمودیم سلطان محمد صرف یک سال بعد از جلوس بهرا مشاه و فات یافت . و سپس سنجر به حیث سلطان عالی سلجوقی جایگزین وی شده است .وی در سال ۵۱۳ هجری قمری مطا بق ۱۱۱۹ میلادی به تمام قلمرو های خراج ده خود و متعلقات آن بشمول بهرا مشاه غزنوی نگاشته که اسم محمود بن محمد سلطان جدید در سر ز مین‌ها ی قلمروغربی دولت‌سلجوقیان بزرگ بعد از ذکر اسم سنجر در خطبه ها قرائت گردد. (۵۵)

غلام مصطفی خان به استنا دابیاتی از حدیقه سنایی نوشته که اعزام و اقامت دولت شاه فرزند ارشد بهرام شاه در دربار سلجوقی من حیث یک گروگان، خود نمایانگر سلطه وحاکمیت سنجر برسلطنت غزنه بوده است. (٥٦)اقامت این شهزادهٔ غزنوی من‌حیث یک گروگان

در مروبدر بار سلجوقی مصادف با اوایل سلطنت بهرامشاه مینماید ، زیرا سنایی این سطور را بتاریخ ۵۲۴ / ۱۱۳۰ میلادی مرقوم داشته واین زمانیست که دولت شاه وا پس به غزنه مراجعت نموده است ؛ که متعاقباً درمصافی بتاریخ ۵٤۵ هجری قمری مطابق۱۱۵۰ میلادی در تگین آباد علیه غوری ها بقتل رسیده است . (بفصل چار رجوع شود) .

درین جا آ ن چه که به اساس یکی از حکایات آداب الحرب یک اندازه ابهام آمیز جلوه میکند هما نا تداوی و علاج یکی از کنیزکان بهرام شاه توسط یک پزشک عیسوی مسافرمتعلق بهگروه مهتر جوهر یکیازملتزمین بهرام شاه که وظیفه اتابیگی داشت بوده است . منصب اتابیگی یعنی شخصی متکفل امورتدریس شهزاده را که هنوز درمقام زمام داری بوده متعهد بوده است ، در همچو یک مقطع زمان همچو مقامی بشکل کلا سیک آن در قلمرو سلطنت سلجوقیان بزرگ ودر امارت نشین های متحد و بصورت عام در غرب فارس ، عراق ، سوریه واناتولیه درحال گسترش بود ؛ مگر ازآن میان ازغوری ها و غزنوی ها سراغی نمیشد، و در واقعیت امر در حواشی سر زمین های ایران و هند گسترش نیافته بود. در چنین مقطع زمان بعید مینماید فخر مدبر یا مراجع هند و افغان از کلمه تخنیکی اتابیگ بگونه ایکه میان سلجوقیان معمول و بمفهوم آن آشنا بوده اند بلدیت داشته بوده با شد . بنا بر آن آیا احتمال دارد که همین مهتر جوهر آنطور یکه ابن الا ثیر بازگو نموده از سالاران مقرب سنجر و متصد ی اقطاع وی بوده است ، و آن زمانیکه (۵۳۰ /۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی)بهرامشاه در پی استقلال نافرجامخود چنانکه درذیلشرح میشود بوده وی سمت نمایندگیسنجررا بدربار بهرام شاه متعهد بوده است ؟ اگر این تشخیص ممکن باشد در ین صورت ما میتوانیم بگوییم که مهتر جوهر قبل از ین تاریخ یاسمت نمایندگی در بار سلجوقی را بدر بار غزنه متعهد بوده (چیزی مانند وظیفهٔ شحنه یاوالی نظامی که نظیرآن را سلجوقیان بزرگ در کنار خلفای بغداد نیزوضع مینمودند . ویابعد از رخداد های ۵۲۹ - ۳۰ / ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادیغزنه واطاعت بهرام شاه از سلجوقیان اوضاع را درغز نه مراقبت میکرده تا بدنبال وقایع بهرام شاه سر از اطاعت نپیچد. (۷۵)

با آنکه بهرا مشاه در اثر فتوحات خود درهند خزاین خود را از طریق غنایم آ ن تمویل همی نمود چنان چه درذیل شرح خواهد شد باآنهم نسبت پرداخت خراج به سلجوقیان وضع مالیشانباید وخیم بوده باشد . نسبت همین فشارها ومضیقه مالیبهرام شاه بتاریخ ۵۲۹/ ۱۱۳۵

میلادی از تابعیت سنجر سرباز زد، و از پرداخت خراج امتناع نمود . سنجر بمنظور تلافی، اعاده و تأمین سلطهٔ خود بر غزنویان دست اندرکار گردید مراجع تاریخی سلجوقی توضیح نموده که بهرام شاه اتباع خود را تحت فشار قرار داد و آنان را از دارایی شان محروم همی داشته است (این الزامات تاجایی میتواند با شکوالیه های سنایی که از بیدادیهای نظامیگران ترک غزنوی سخن رانده و در فصل دوم توضیح یافته پیوند داشته باشد؟) روایت ها حکایت دارد که قشون سلجوقی بصوب شرق از طریق سیستان بجانب بست و زمین داور درحرکت آمد. این سوقیات مصادف با یک زمستان خیلی سرد در سال ٥٣٠ هجری قمری مطابق ١١٣٥میلادی اتفاق افتاد که در نتیجه همین سرمای شدید و کمبرد مواد غذایی وعلوفه حیوانات قشون سلجوقی متحمل خسارات هنگفت گردیدند، قلت علوفه تا آنجا شدید بوده که بقول حسینی و بنداری علوفه از طلا گران تر بوده است، مع هذا با تمام اینهمه مشکلات قشون سلجوقی به پیشروی جانب غزنه ادامه دادند تا از تقرب شان رعشه برجان بهرام شاه افتاد وی نماینده خود را فرستاد تا با امیر جوهر امیرری و نمایندهٔ سنجر که در فوق از وی ذکر بعمل آمد دیدار کند. وی از جانب قوای غزنوی به نیروهای سنجر سر تسلیم فرود آورد مگر همینکه بهرامشاه صولت و نیروی سلجوقی را نظاره کرد به هراس اندر شد، و لذا فرار را بر قرار ترجیح داده بجانب ایالت هند بهراه افتاد، و سرانجام سرحدش به لاهور کشید. سنجر برای دومین بار غزنه را اشغال نمود و لشکریان وی بار دوم به یغما و غارت شهر دست بردند. او با بهرامشاه تماس برقرار نموده، برایش اطمینان داد که در صدد ضمیمه ساختن قلمرو او به دولت سلجوقی نیست. سپس بهمراه قشون خود راه دیار خود در پیش گرفته و در شوال ٥٣٠/جولای ١١٣٦ میلادی وارد بلخ گردید بدین سان بهرامشاه توانست به غزنه مراجعت نموده و بر مسند خود تکیه زند مگر حدس و گمان این است که مجدداً به حیث یک تحت‌الحمایه وباجگذار سلجوقی در آمده باشد، ولی معلومات دقیق اندرین باب دردست نیست. (٥٨) معلومات جزیی دیگریکه راجع به روابط سلجوقی و غزنوی قبل از درگیری جنگ غزنویهاوغوری‌ها در دست رس است این است که زمامدار سیستان، غور، غزنه ومازندران درسال ١١٤١/٥٣٦ میلادی از سلجوقی‌ها در جنگ شان علیه قره‌ختای در دشت قطوان درماوراءالنهر طرفداری کردند، مگر تفصیلات چگونگی رویداد این جنگ در دست نیست (٥٩) .

متأسفانه از سوقیات و مبارزات بهرام شاه درطول تمام دورهٔ سلطنت طولانی وی علیه راجگان هند و در شمال هند که طبقات ناصری به تائید از همچو درگیری ها سخن رانده معلومات در دسترس نداریم .(۶۰) و نه مراجع هندی مخالف با سلطه اسلام از آن توضیحات بعمل آورده اند این روزگار عصری را احتوا میکند که سلاله های بزرگی مانند سلاله های شمال و مرکز هند چون سلسله پره مارا در مالوا ، سلسله کله چوری مدهیه پرادیش ، سلسله گادهه والا در قنوج و دیگران وجود داشتند که سد مستحکمی راعلیه گسترش نیروهای اسلامی تشکیل داده بودند . از زمره معلومات دست داشته که با دوران سلطنت بهرامشاه مطابقت دارد یکی هم موجودیت چاهه مانه فرنا نفرمای ساکهمیری از نوراجه (قبل از ۱۱۳۳ تا قبل از ۱۱۵۳ میلادی سلطنت نموده است (.وی توروشکه ها یا مسلمانان را که از طریق صحرای بزرگ تهار یورش برده بودند وموجب کشتار وقتل یک تعداد کثیر اتباع آنجاشده بودند بعقب راند(۶۱).
معلوماتی که ما از بهرام شاه و کار روایی های او در هند داریم همانا تثبیت سلطه او در همان حدود و حیطه قلمرو هند غزنوی بر محمد بن علی از سلاله بوحلیم شیبانی سالارقوای نظامی ملک ارسلان (در بعضی مآخذ دیگر تنها به کنیه با حلیم یاد گردیده) است ، که او ملک ارسلان را در آخرین اقدامش در سال ۵۱۰ / ۱۱۱۷ میلادی جهت بدست آوردن مجدد غزنه کمک نموده بود . قبلاً توضیح گردید که محمد بن علی در جریان بر خورد های داخلی جهت اعادهٔ تاج و تخت غزنه ، از ملک ارسلان حمایت نمود . واز پیروزی و برسمیت شناختن بهرام شاه برمسند تاج و تخت غزنه امتناع نمود. جریانات و رویداد ها میان محمد بن علی وبهرام شاه را از ورای یک حکایت مطول اداب الحرب ، تذکرات مختصر طبقات ناصری و مآخذ متأخری مانند میر خواند و فرشته در یافت میتوانیم .

بهرام شاه بمنظور تأمین سلطهٔ خود برقلمرو های غزنوی در شمال هند دست اندر کار گردید ، مگر محمد بن علی دو مرتبه علیه این تشبث او دست به بغاوت زد . محمد آشکارا از برسمیت شناختن سلطان جدید در غزنه سرباز زد ، و لذا بهرام شاه با تعداد نیروی قابل ملاحظه خود بجانب هند براه افتاد ، و در میدان پیکار محمدبن علی مغلوب شد و بتاریخ ۲۷ رمضان ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲ جنوری ۱۱۱۹ میلادی در لاهور اسیر گردید ، مگر بهرام شاه با نظرداشت سوابق خدمت ، او را به حیث سالار کار آزموده نظامی در هند مورد عفو قرار داده مجدداً بحیث والی آنجا مقرر نمود . (۶۲)

باوجود تمام آنهمه اکرام و لطف که به وی مرعی شده بود باز هم هنگامیکه بهرامشاه به غزنه معاودت نمود او بمساعدت فرزندخودمعتصم(آمده‌است که معتصم یک مرد رزم‌جوی‌با صلابت بود و توانایی فرود آوردن گرزی بوزن چهل من را داشت) و پیروان خود یک بار دیگر علیه حکومت مرکزی قیام نمودند . رهبر شورشیان حصاری را در ناگور در مجاورت بهیره در کوهستان سوالیک اعمار نمود. به اساس توضیح فرشته وی در انجا قشونی متشکل از اعراب ، فارس ، افغان و خلج را جمع نمود ، وبه اساس بیانات فخر مدبر وی‌حمایت نظامی حکمروایان تحت الحمایه هندی همچون رانگان ، تهاکران و راجگان صف مقدم هندوستان را جلب نمود،تااینکه توانست قشونی به تعداد (۷۰،۰۰۰) ازمسلمانان وهند و را متشکل‌نماید. بهرامشاه بار دیگر در سال ۵۱۳ / ۱۱۱۹ میلادی به معیت‌ده هزارسوبازبجانب وادی سند براه افتاد ، و جهت مقابله با قشون اغتشاشی راه ملتان درپیش گرفت . محمد بن علی و فرزندش معتصم جهت مصاف با قشون بهرام شاه نشیبه و ناحیه با تلاقی یی را در نزدیکی دهکده یی بنام‌کیکیور (؟) انتخاب نموده ند وسپس آن محل را با آب‌پوشاندند تاقشون بهرام شاه را دریک موقف تکتیکی نا مساعد قراردهند. غلام مصطفی خان‌به نقل‌قول ازمولانا- ابوظفر ندوی میگوید که این با تلاق باید در نزدیکی ملتان درملتقای رود ستلیج و جهلم (چناب نیز خوانده میشود) یا در نزدیکی او چه در منطقه کاگهر که ازدیدگاه دوشیزه اقبال شفیع متغییر واقع میشود بوجود آورده شده باشد ، مگر این توضیحات در پرتو عدم معلومات مشخصی توپوگرافی از فخر مدبر بگونه یک قیاس و تخمین مینماید . بهرام شاه بایادآوری از خدمات گذشته محمد با حلیم ؛ پدرش وسایر اعضای‌خانواده شیبانی که در اجرای آرمان های غزنوی در هند سعی و مجاهدت بعمل آورده بود ند یکبار دیگر او را به اطاعت و فرمان بر داری از خود دعوت نمود و به او وعده داد در صورتیکه از تمرد منصرف شود به القاب احترام و مقام ولایت هند سرفرازش خواهد نمود .

مگر بمقابل این طرح پالیسی خود بهرامشاه پاسخی دریافت نتوانست . از یک قصیده سیدحسن‌چنین‌برمی‌آید که بهرامشاه وقشونش توسط کشتی‌ها از رود سند عبور نمودند ، وهردو قشون دریک صحنهٔ کارزار باتلاقی درغرب پنجاب‌باهم‌مصاف‌دادند. درخط مرکزی جبهه‌جنگ حملات محمد بن علی‌خاموش ساخته شد و در جریان تبادل حملات متقابل همین پیکار محمد باحلیم خود نیز بقتل رسید؛ و تند باد شدیدی اندرین هنگام بوزیدن آغاز کرد که موجب صعود

امواج آب گردید و برروی قشون متمرد ازآن امواج ضربات حواله میشده است، که در نتیجه عده زیادی آنان در باتلاق‌ها درگیر ماندند. تاآنجا که محمد باحلیم، وعدهٔ ازفرزندانش طی این ماجرا کشته شدند (بنا بقول فحز مدبر در جریان این کار زارهفده تن و بقول جوزجالی ده تن از فرزندان او کشته شدند، لاکن سنایی در حدیقة الحقیقه پیروزی بهرامشاه را درین جنگ تهنیت گفته و به کشته شدن یکی‌ازفرزندان او شاید معتصم، اشاره میکند). آمده است‌که یکی از فرزندان محمد باحلیم که بخدمت سلطان هوائی داشت بر ابراهیم نام که سیورو ریان (شیبانیان) از آن نسلند بسلامت بماند و محمدو هفده پسر او جمله کشته شدند و سزا و جزای کفرآن نعمت بدیدند چنانکه خدای عزوجل بیان کرده است :

ولایحیق المکرالسئی الا باهله درآن زمین تا درین ایام هرکه جویی عمارت کند یا حوضی وچاهی کند ازمیان گل اسپ و مرد پوسیده وجوشن وزره زنگ گرفته وچاک شده بیرون میاید لشکری‌حشری‌عاقبت برین‌جمله باشد تادرین‌باب تأمل‌کند وبسپاه حشری مغرورنگردد. سید حسن درین پیکار معیت قشون بهرامشاه را داشته ودر اشعار متعددی به حوادث صحنه های پیکار این سوقیات اشاره میکند، یکی از اشعاری که واقعاً درهند سروده شده از فصل خزان یاد نموده و این روی داد ها را مربوط بفصل خزان سال در حدود هشت یانه ماه بعد از سوقیات نخستین بهرامشاه در هند وانمود می‌سازد. (٦٣)

بنا بقول فرشته بعد آ سلطان، سالارحسین بن ابراهیم علوی را به حیث والی هند منسوب نموده و خود به غزنه مراجعت میکند. (٦٤) چنین پنداشت که (ابوسهل؟)علی فرزند همین سالار حسین متعاقباً در دوران سلطنت بهرامشاه مقام منیع را به دست می‌آورد. چنانچه سیدحسن مدحیه بنام سپه سالارعلی بن حسین ماهوی (٦٥) دارد که او فرماندهی قشون غزنوی را در جریان جنگ بهرام شاه سیف الدین سوری غوری در ١١٤٩/٥٤٤ میلادی بعهده داشته است، زیرا سیدحسن بازهم در قصیدهٔ دیگری پیروزی سلطان را شاد باش میگوید.

وابن علی بوسهل قو ماندان آنان بود واین بیت در مدح اوست.

سپهسالار غازی شان علی‌بد پیل شیراوژن　　　که داد ش د ولت سلطان تن رستم دل حیدر. (٦٦)

ابن‌الاثیر درگیری ها و مخاصمت های میان غزنویها وغوری‌ها را درین مقطع زمان (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) بر شمرده واز سالار الحسن بن ابراهیم علوی بعنوان سپه سالار غزنوی در هند نام می‌برد که بهرام شاه قشون او را به منظور مقابله علیه غوری‌ها احضار نموده

بود و اما پیرامون مغشوشیت این شخصیتها، مآخذ سیدحسن که یک مآخذ معاصر بشمار میاید طور واضح در زمینه تشخیص هویت اسمای این سالاران مرجع شناخته میشود. اگر چنان چه اسم سالار غزنوی را در هند بصورت دقیق درین مقطع زمان (ابوسهل) علی بن حسن بن ابراهیم علوی باشد به خاطر بیاوریم بسیار بسادگی روشن میشود که چطور مآخذ ابن الاثیر در تشخیص فرزند و پدر اشتباه کرده است .

در یک مقطع بعد تر در دورهٔ سلطنت بهرامشاه ملاحظه مینمائیم که ابومحمدحسن بن ابی نصر قاینی والی سلطان در هند در کنار جلال الدوله دولت شاه فرزند ارشد سلطان که فرماندهی قشون هند را درآنجا بعهده داشته است ؛ شواهد این امر از اشعار سیدحسن که در وصف شهزاده دولتشاه سروده ومحمد منصور را شخصیت دست راست شهزاده خوانده است واضح میشود. باوجود تفاوت نسبی میان قاینی ومیمندی (که در منطقه وسیعاً از هم دورافتاده قاین در قهستان ومیمند در زابلستان واقع بوده و باهم ارتباط دارند) ، غلام‌مصطفی خان یک مأخذ را از اشعار مسعود سعد سلمان اندر باب ابومحمد حسن قاینی جمع آوری نموده وطور واضح بیان میدارد که این شخصیت رسمی و پدرش ابی نصر بن سعید از ذریه وزیر بزرگ احمدبن حسن میمندی بود. چنان چه درین ابیات آمده است :-

دوش گفتی ز تیرگی شب من
زلف حوراست وروای اهریمن

زشت چو تظلم و بیکرانه چو حرص
تیره چون محنت وسیه چون حزن

مانده شد مهر گوئی از رفتار
سیرشد چرخ گوئی از گشتن

همچو زنگار خورده آئینهٔ
مینمود از فراز من روزن

که ز رنگش نمیتوانستم
اندرو روی صبح را دیدن

چرخ مانند گرزنی که بود
اندرو درو گوهر گرزن

آتش اندر دلم بسوخته صبر
آب ازین دیدگان ببرده وسن

مهر چون آتشی فرو شد وزو
پر زدود سیاه شد روزن

گرنه دود سیاه بود چرا
زو روان گشت آب دیده من

از سیاهیش چشم من اعمی
وز نهیبش زبان من الکن

از دلم ترجمان شده کلکی
چون زبانم همی گشاده سخن

در دلم چون شب سیاه آورد
از معانی کواکب روشن

گرنه آبستن است از چه سبب ‌ ‌ ‌ نا شکیبا برد که زادن
کس نداند که او چه خواهد زاد ‌ ‌ ‌ این چنین باشد آری آبستن
بسرش رفتن و کشان از پس ‌ ‌ ‌ گیسوی عنبرینش چون دامن
تیز رفتار گردد چهره ‌ ‌ ‌ چونکه مجروح گردد از آهن
دشمن اوست آهن و که شنید ‌ ‌ ‌ کس که باشد صلاحش از دشمن
تو بهاری همی بر آرد زود ‌ ‌ ‌ که از و عقل را بود گلشن
ز آن سیاهیش چون دل لاله ‌ ‌ ‌ بر سپیدیش همچو روی سمن
بست زنار و شد نگار پرست ‌ ‌ ‌ صاحب از بهر آن زدش گردن
خواجه منصور بن سعید که کرد ‌ ‌ ‌ زنده آثار احمد بن حسن
ای سخای تو در جهان سایر ‌ ‌ ‌ وانکه گردا ردی سخات بدن
بجهان در نماندی خالی ‌ ‌ ‌ از هوای جای یک سوزن
وعده تو نه ید هر گر بطل ‌ ‌ ‌ بخشش تو نداشت هرگز من
نیست یاد اشتی سخای ترا ‌ ‌ ‌ نه سخای تو هست یا داشن
تو حسامی بگو هر و بهنر ‌ ‌ ‌ با زیش حسام فقر محن
وین عجب ترکه تیغ دانش را ‌ ‌ ‌ هم تو صیقل شدی وهم ترسن
بگه آفرینش از حشمت ‌ ‌ ‌ با قیی ماند گشت اصل فتن
ای زبهر وزارت آورده ‌ ‌ ‌ مر ترا سروری چو در عدن
دری و در نظم و نثر ترا ‌ ‌ ‌ کس نداند درین زمانه ثمن
از دل وجان رهی خاص‌توام ‌ ‌ ‌ تا مرا جان و دل بود درتن
درهرای توام بسته میان ‌ ‌ ‌ در ثنای توام گشاده دهن
من بیفتاده ام مرا بردار ‌ ‌ ‌ بار را نده وه از تنم بفگن
خزکرفی مدار همچو پلاس ‌ ‌ ‌ گل سوری مبوی چون راسن
ای شکسته منازعات راپشت ‌ ‌ ‌ پشت اندیشه را بمن بشکن
رخ برا فروزهمچو مهرسپهر ‌ ‌ ‌ سربرافرازهمچو سروچمن
باده گیر از کف دلارایی ‌ ‌ ‌ لعبتی ماهروی زهره ذقن
گرنماند ست سوسن‌وگل‌هست ‌ ‌ ‌ عارض وروی چون گل وسوسن
مجلست چرخ بادوترخورشید ‌ ‌ ‌ ساغرت ماه ومی سهیل یمن
باد دستار نیکخواهت تاج ‌ ‌ ‌ باد پیراهن عدوت کفن (۶۷)

پدر عمادالدین یعنی ابونصر منصور بن سعید در د ستگاه اداره غزنوی ها شخصیت بلند پایه بود ، در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود واحتمالاً در دوره سلطنت مسعود سوم عارض لشکر بوده که در دوران سلطنت مسعود سوم روی در نقاب خاک کشیده است. (بفصل‌دوم رجوع شود)

به ارتباط وزرای بهرام شاه چنین آمده است که وی از آغاز دورهٔ سلطنت خود از خـدمات وزیر دا نشمند دارای تجربه طولانی عبد الحمیدبن احمد بن عبد الصمد که وزا رت را به ورا ثت یافت برخور دار بود ، مگر متعاقباً ارتباط وی بارژیم های قبل تشخیص گرد یده ، سلطان‌او را بقتل رسانده است (به فصل دوم رجوع شود) . وزیر جد یا د یگر یکی هم احمد بن حسن بوده که وزارت او از یک مصراع مسعود سعد سلمان استخراج میشود ،

تا برآ مد ز آ تش شمشیر بهـرا می شرا ر — داد گیتی را فلک بر ملک بهرامی قرار
کرد بهرام افتخار از ملک شه بهرام شاه — در همه معنی که بر ترد یدهازین افتخار
گشت ملک وعدل‌از و آبادتا ملکست وعدل — ملک‌بهرامی لباس وعد ل بهرامی نگا ر
پیش بهـر ا م گـر د ون بنـد ه شـد — در زمانـه بندگـی‌ملـک از و کرد افتخار
برفلک بهرام گـویـد دولت بهرا م شاه — هرچه مقصود است‌گیتی رانهاد اند رکنار
زآسمان‌روح‌الامین‌گریان‌بصدشادی‌که‌هست — با ملک بهرامشه بهرام گـردون جانسپار
سوخت شمشیر توجان بد سگالان روززم — زا نکه بهرا مست شمشیر ترا آموز گـا ر
برتر آ مد مرتبه بهـرام را از مهـر وماه — تاز نا می نام تو انـدر جها ن شد نامدا ر
از پی‌صـدر وزارت کـرد اور ااختیـار — در همه معنی چو احمد بود بهرامـی مضا
سعدو نحس دو ستان و دشمنان شد آشکا ر — د ر کف کـا فی اوزان خا مه بهـرا م سیر
ار نشاط خـدمت تو گشت خـرم روز گار — اینوزارت راکه بهرامی است تیغ طبع او
همچو بهرام ازمضا هنگا م رای ووقت کار — تا بعرن ملـک ودین باشند پیش تخت تو
را ویـاتومـدح هـای ملـک بهرامی بخوان — ساقـیـا تـوجا مـهای بزم بهـرا می بیـار

دردست های توانای او ازآن قلم که حرکت آن بمانند اقدا مات قاطع بهرام است خوب و بد خواه دوستان و دشمنان او هویدا شده است .

برای دفتراین وزارت که طبع شمشیر او مانـند شمشیر بهرامـی است قلـمرو زند گی او با انتخاب خد مت تومعطر گردیده است .

شاید او مدت طولانی بمنصب وزارت باقی نمانده است ، زیرا چنین پیداست که هیچ یک از مدحیه وی توسط شاعرانی چون سید حسن و سنایی باقی نمانده است .(۶۸) در مورد اینکه‌چه کسانی در بقیه سلطنت بهرام شاه کرسی وزارت را عهده دار بوده اند ابهامات وجود دارد ، زیرا تذکری از آنان در اثر بیوگرافیکی یا در تواریخ بعمل نیامده است ، صرف بعضی معلومات گسیخته در آثار شاعران همروزگار و توجیهاتی که از آن ها میشود وجود دارد .

غلام مصطفی خان از منتخب الملک قوام الدین مجدالملک ابوعلی حسن بن احمد نام می‌برد که جای نشین احمد بن حسین شده است ، و سید حسن مدحیه اغراق آمیزی اندر وصف او سروده که یکی از آن این کلمات را از زبان قوام الدین حسن نقل میکند .

کاری بگزاف میگذارم   عمری به امید می سپارم
نی زهرهٔ آنکه دل بجویم   نی طاقت آنکه دم بر آرم
اندیشه بسوخت عقل ورحم   و امید ببرد روز گارم
یاری نه یکسرهم بپرسد   تابر چه امیدو در چه کارم
بد عهدم خوانده و المحق   گر بی تو زیم هزار بارم
ای نور دو دیده بیم آنست   کین نور دو دیده هم ببارم
ترسان ترسان ز آب و آتش   برروی درخت نظر گمارم
رنجی که همی کشم چه گویم   دانم که نداری استوارم
تا مشک تونقشبند گل شد   هیچ از دوجهان خبر ندارم
آیا که لبت نکرد مستم   در دا که گلت نهاد خارم
ای شاه منم که از عزیزی   پرورد غم تو در کنارم
گفتم که نمی نمایدت هیچ   می ده که هنوز هوشیارم
آن به که چوچاشنی پذیرم   بر دارم کام و سرنجارم
کز رنج تو نیست هیچ راحت   جز برد ر خاص شهریارم
صاحب حسن آنکه شاه دولت   جز برد را و نداد بارم
زیبد اگر از زبان حالت   گوید که جهان افتخارم
زر پاش چو شاخ در خزانم   در بار که ابر در بهارم
آنصدر منم که از عزیزی   پرورد اقبال در کنارم

شکر ایزد را که مملکت را		من از دو وز یریادگارم
برد شمن و دوست هرچه کردم		پا دا ش دهد کرد گارم
گفته قلمش که می نماند		از شادی دست او قرارم
رقاص بساط سیمگونم		غواص بهار مشکسارم
هستم دو زبان و بر حقم زانک		با دشمن خویش در حصارم
چون دائرهٔ سپهر سرکش		سر برخط امر خواجه دارم
انگشت نهم درست بر حرف		تا منتخب است دست یارم
ای آنکه ز جود تو بیفکند		بد مستی آز در خمارم
از عون سخات بر مرادم		وز جود یمینت با یسارم
گشته است بدولت تو حاصل		آن ها که نبود در شمارم
گر از تو ندانم از که دانم		ور از تو ندارم از که دارم
هر مکرمتی که میگذاری		شکری بسزا همی گزارم
هر قطره که بخشیم هدف وار		دری بتو باز میسپارم
بشگفت همه جهان ز فضلم		نشگفته یکی گل از هزارم
ز نهار بحق معرفتم کن		کز حق بر تو بزینهارم
از خاک تنم چو گل پا پیاده است		بر باد چو بوی گل سوارم
این زر که منم که خواست دانست		جز سنگ وقار پر عیارم
ای بی نمکان شور چشمان		گفتمی که کیم همی نیارم
خلعت دادیم پار الحق		امسال در آرزوی پارم
تا باز چو باغ خوش بخندم		تا باز چو ابر در بیارم

ثانیاً به تعقیب یغما و چپاول پایتخت توسط علاء الدین جهانسوز و بازگشت بهرامشاه از هند به غزنه در روز گاران پایان سلطنت بهرام شاه نجیب الملک حسین بن حسن فرزند او بمقام وزارت تکیه میزند . (٦٩)

این دوشخصیت از مقامات منیع اداره غزنوی بحساب میایند که مورد اعتماد سلطان و بمقامات عالیه ملکی ونظامی گمارده شده بودند. یکی از اشعارسیدحسن از روی داد های سال ٥٤٣ زمانیکه سیف الدین غوری سوری غزنه را موقتاً اشغال کرده بود یا دآوری نموده و از

بازگشت بهرام شاه وحسن احمد به حیث آفتاب سلطنت و نیز نجیب الملک حسین ، سا لار کدام قشون سلطان هنگام لشکر کشی های او اخرسلطنت او بوده یا د میکند ؛ زیراهمین شاعر ترجیع بندی دارد که ازمراجعت پیروز مندانه او از سر زمین های غرب حکایت میکند (زباختر) احتمالاً وی به حملات متقابل در غرب یا شمال افغانستان اشاره میکند یعنی هنگامیکه علاء الدین حسین نزد سنجر اسیر بوده است .(۷۰) بهر حال درین منقولات از شعر سید حسن نکته مشخصی وجود ندارد که بصورت قاطع ثابت کند که این دو نفر مقام وزارت داشته اند ، حتی اگر قوام الدین حسن از ذریه وزرای اسبق خوانده شده میتواند .در واقعیت امر شاعر یک تعداد قصاید وترجیع بند های عنوانی هردوی آنان سروده است . سید حسن ، قوام الملک احمد بن عمر پدر قوام الدین حسن را مدح نموده است (نه احمد بن حسین و ز یرنا معلوم اوایل دوره سلطنت بهرام شاه را که در فوق ذکرش رفت) و اورا بعنوان خازن سلطان یا د کرده است ؛ یکی از اشعار یکه به او وقف گردیده مخصوصاً اندر باب تبریکیه تصدی این مقام وی است . (۷۱) درین قصیده مدحیه یاد گردیده که اعضای این خانواده درین دهه ها به نوبه خزاین خاص و اشراف دارائیهای در بار سلطنت را بعهده داشته اند . در زمره اشعار سروده شده متعدد سید حسن فرزند و نواده آنان وزیر خطاب نشده ،بلکه به تواتر از آنان بعنوان خا ص در گاه یاد گردیده چنانچه درین ترجیع بند آمده :

داری سر آنکه یار باشی	در دیده و در کنار باشی
برچهرهٔ وصل گل فشانی	در دیدهٔ هجر خار باشی
گرمست لب خودم ندا ری	بسیار درین خمار باشی
چون سخت گل پیاده گلشن	زیبد که چو می سوار باشی
چون کار بجان رسید بی تو	آنگاه تو برچه کار باشی
دل کیست مباش گو قرار باش	باید که تو بر قرار باشی
بد عهد مباش تا چو صاحب	فرمان ده روز گار باشی

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای لعبت چین ز چین چه آید
وی مهر گیا زکین چه آید

دل حلقه و در تو نگین است
زان حلقه وزین نگین چه آید

آیین گرت آفرینش تست
بر آئینه آفرین چه آید

عمری خوا هم که باتو باشم
از نوبت یاسمین چه آید

بر روشنی دو دیده نه کام
از تیرگی زمین چه آید

گفتی همه آن کنم که گوئی
اید وست جواب این چه آید

بی تو ناید زجان ودل هیچ
بی‌خواجه زملک ودین چه آید

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ذاتی که چو بخت نور جانست
جانی که چو بخت خود جوانست

از لطف بهار در بهار است
وز فضل جهان در جهانست

در نا صح دین مگر یقین است
در حاسد ملک بد گمانست

را یش دل و جان آفتابست
قد رش سرو چشم آسمانست

حزمش چوپیاده شد زمین است
عزمش چو سواره شد زمانست

هرکاری‌که‌خواست‌کرد وشایست
هر نقش که بوده دید و دانست

گفتی بتکلف این چنین است
جان کن که بطبع آن چنانست

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای پای بر آسمان نها ده
د ست در گنج ها گشا ده

آوا زه جود زرفشا نیت
در گنبد سیم گون فتاده

روی ازلطف چوگل‌زمهتاب
دل از مهرت چو جان زباده

ای شیر سوار آسما نی
پیش در باز تو پیا ده

در صدر تو مشتری نشسته
در امر تو زهر ه ایستا ده

درملک بسی بزرگوار است
لیکن نه چو تو بزرگ زاده

پرسید فلک که ابن‌حسن‌کیست
د ر حال ملک جواب داده

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای صدر حریم تو حرم باد — سردفتر لفظ تو نعم باد
نامت زسر نامه معانی — رایت مه رایت کرم باد
خصمت چو قلم بدست گیرد — دستش زنهیب تو قلم باد
گر یابد چون درخت صدسر — در خدمت تو بیکقدم باد
گر حلقهٔ چرخ بی تو گردد — از سلسله وجود کم باد
هر دم که فدای تست عمر است — عمری که فدات نیست دم باد
این عید عرب که اندر آمد — میمون تو صاحب عجم باد

سید حسن کسانی را که مشخصاً به نام وزیر یادنموده عبارتند از: خواجه عمید جمال‌الدین رشیدالدین ، ابوطاهر محمد و قوام الدین ابومحمد طاهر که مقام وزارت داشته‌اند ، وچارشعر او در مورد شخص اول و یک شعروی به‌شخص دومی منسوب است. در نگاه نخست‌چنین مینماید که‌گویا االتباساتی در اسماوکنیه واردشده‌باشد، ولذا ممکن‌است فقط یک‌شخص‌مورد بحث است ، مع هذا تحقیق‌درونی اشعارطور ساده بیانگر دوشخص‌متمایز است. بدین‌سان‌در یک ترجیع به نظر میخورد که:

در همه عالم یکی محرم نماند — اینست بی یاری مگر عالم نماند
غصه چو نان شد که بر تونشست — گر چو نان شد که نم در نم نماند
دل بود جای غم و نادر ترآنک — ماند غم بر جای وجای غم نماند
که گهی خندهٔ میکرد یار — بر من مسکین گری کانهم نماند
صد هزاران حیرت ازدیداردوست — راست خواهی‌بیش‌ماند وکم نماند
گر دل از جان بر گرفتم بر حقم — زآنکه یکدم ماند ویک همدم نماند
چون رشیدالدین که بر خورد ارباد — یک وفادار از بنی آدم نماند

آنکه چون ماه از کواکب ظاهر است
کنیتش بوطاهر واو طاهر است

از دل ودلبر جدا افتاده ایم — خود چنین چرا افتاده ایم
او گل ومن بلبل واز یکدگر — هردو بی برگ ونو افتاده ایم
خاکپای وسر برهنه مانده ایم — زآنکه غمخوار و که‌پا افتاده‌ایم
خود بجو نخرید ما را هیچ‌کس — تابدین حد کم بها افتاده ایم

همچو سایه برزمین هرکس فتد   ماچو ذره در هوا افتاده ایم
جای آن کزجای برخیزیم نیست   در چنین عصری که ما افتاده‌ایم
کافران بر ما گراهی میدهند   ای مسلمانان کجا افتاده ایم
دستگیر ما نصرالدین بس است   گرچه درپای بلا افتاده ایم

آنکه چو ماه از کواکب ظاهر است
کنیتش بو طاهر واو طاهر است

آنکه رایش رنگ گوهر میدهد   وآنکه خلقش بوی عنبر میدهد
دولتش کاووس را دم میدهد   همتش سیمرغ را پر میدهد
صورتش نادیده هم دل می برد   خدمتش ناکرده هم بر میدهد
ماه را هرشب که بنهد مهرها   رای چابک دست او خور میدهد
تیغ خورشید است عالی رای او   هر کجا سر میزند زر میدهد
سحر کلکش بین که همچو خط یار   تعبیه در مشک شکر میدهد
خاک را از حزم پایی میکند   باد را از عزم در سر میدهد

و در یک مدحیه چنین آمده است:

خدای عز و جل دادبنده راد رسر   دودیده‌گان گرامی بسان شمس وقمر
مطیع دارد شان سر چنانکه سر را تن   عزیز دارد شان چنانکه دل را بر
بشکل پیکان باشند و در نظر چون تیر   صفای خنجر دارند پیش جان چو تیر
دوانند همچو دو پیکر یکی شوند بعزم   دوانند همچو دوفرقد یکی کنند نظر
چو عقل خامش در ظاهر وامیر سخن   چو چرخ ساکن در رویت واسیر سفر
چو خاک نقش پذیر و چو آب عکس نمای   چو نار تیز رو وهمچو باد تیزخبر
همی روند چو آب وچو آبشان نی پای   همی برند چو باد وچو بادشان نی پر
دو خرد لیکن داناتر ازهزار بزرگ   دو جزع لیکن زیبا تر از هزارگهر
چو آفتاب فروشد فرو شدن گیرند   دید نرگس کوراست خوی نیلوفر
قمر بچرخ برد نور بر زمین وبعکس   مکانشان بزمین و نور شان بقمر
صفای آئینه دارند هر دو مژها   بپیش هریک همچون دوشانه زیروزبر
دور هبرند جهان بین وخویشتن بین نه   خرد آنکه نیست چنین رهبر است بی رهبر

سیه سپید چو روز وشبند هریک را — عجب که از سپهی تابد آفتاب بصر
دو پیکر است درایشان نشسته چون دوفلک — کشان ز خوبی تخت است و زخیال افسر
توخود نگه کن به نزد شان چو ملوک — هر آنکه قربت او پیش اومعظم تر
هزارمنت حق راکه داشت ارزانی — چنین نفیس دوگوهربصدرحق پرور
قوام دولت ودین بو محمد طاهر — که دین و دولت از ویافتند زینت وفر
سپهر ساخته از جزم او بسی درقه — زمانه آخسته از عزم او بسی خنجر
عطا گزاری مقصود او ززروز سیم — بزرگواری موروث او زجدوپدر
دهان ز ذکرش همچون صدف پر ازلولو — زبان زشکرش چون نیشکر پرازشکر
عدوش گردیدچون دولتش بخندد خوش — یکی صراحی شد گوئی ودگر ساغر
زهی بصورت توکرده اقتدا سیرت — خهی زمخبر تودا ده مژده ها منظر
ز چشم زخمی کافتاد ورفت بیش مباد — زمانه داشت غرض گوشمال اهل هنر
چو نور مر د مک چشم مردم دید ت — زاشک خواست که همچون خودت کند ابتر
نظر نکرد زکو تاه دیدگی آنقد ر — که چشم ما رچودوزی شود فزونش خطر
محاق ماه نشاید زبهر عز هلال — شب سیاه نباید برای قدر سحر
سحاب تا نشود پرده از شاه فلک — عروس باغ زپرده نیارد سر
بسا شگوفه کزین پس برای چشم ترا — سپید چشم بزایند جمله از ما در
بزا گوارا منت خدایرا که امروز — منم سخن را چون دیده مرضیا درخور
جهان ز خاطر چون آتشم عطر گشته — چنانکه میشود آب ازوی آتش مجمر
اگر نه نام تومدح سیم آتشستی — زآب داری شعرم ترستی این دفتر
پیش طبعم زیبد که آب خشک آید — زشرم خاطرم آتش سزد که گردد تر
مرا بگفت چه حاجت که خود همی گوید — همین قصیده که اعجوبه ایست تا محشر
خدای داند اگر کس دراین رسد هرگز — یکی نیکوست که تو ایدری و من ایدر
همیشه تا نبود بی ضیا و می خور شید — هما ره تا نبود بی سهر شبی اختر
بصیرت تو چو خورشید باد اصل ضیا — چو اختران بصرت را مباد رنج سهر(۷۳)

هر آنچه کرو نولوژی مربوط دوره های ماموریت ابو طاهر بوده باشد چنین پیـدا ست که ابوطاهر محمد کم از کم در زمانی که غوری ها برای اولین بار غزنه را اشغال نمودند مقام وزارت داشته است، زیرا سید حسن طی قصیده یـی پیروزی مجدد بهرام شاه را برمسند سلطنتش تجلیل نموده وازدست آورد های سه فـرزند شاه هریـک سماألدولـه مسعود ، معـز الـدوله خسروشاه ومعین الدوله شاهنشاه و نقش قهرمانانه سالار علی بن حسین سالار نیروهـای قشون هند یادآوری میکند (رک به صفحات فوق) ودر باره ابوطاهر محمد چنین میگوید:

وزیر عالم و عادل سفیر کافـی ومقبل　　که بتوان یافت از هردونشان ونام پیغمبر (۷٤)

گرچه سلطنت بهرامشاه در روز گار اخیر بنا بر تاخت و تاز غوری غبار اندود گـر دید، وبا آنـکه در پیشنه روز گاران این شاهنشاهی ابهت وجلال خاصی داشت ، ودرین هنگـام صـرف کالبدی از آن بیاد گار مانده بود ، که بهرامشاه آن را به دو خلف دورهٔ سلطنت بهرامشاه به مقایسه دوره عهد اول غزنویان که در تغزل واشعار حماسی و ادبیات فارسی سر آمد بـود . دربارسلطان بهرامشاه کانون طبیعی تجلی شگوفانی ادبیات بوده است. شاعران نسبتاً پیشین مانند عثمان مختاری، مسعود سعد سلمان وسنا یی فقط در اوایل سلطنت بهرام شاه دست اندر کار شاعری بودند. تاریخ وفات عثمان مختاری واضح نیست ولی وی دوقصیده مهم بنام بهرام شاه سروده که در مقایسه چندین قصیده برای سلطنت او یعنی ملـک ارسلان انشادکرده است، واز آن برمیاید که وی دراوایل سلطنت شاه چشم از جهان پوشیده باشد، ویا اینکه خاموشی گزیده ویا بعد ازمرگ ممدوح خود ملـک ارسلان راه دیار دیگـر درپیش گـرفته ودرغزنه نه برده است. مسعود سعد بعد از یـک زندگـی پرتلاطم سه یا چارسال اخیر حیات را بابر خورداری از الطاف بهرا م شاه در تـنعم سپری نموده ودر سال ۵۱۵ هجری قمری مطابق (۱۱۲۱-۱۱۲۲ میلادی) چشم از جهان فروبسته است وهمینقدر توانسته که بمجرد جلوس سلطان جدید او را مدح گوید :

در ستایش عین الدوله بهرامشاه

ای بت لبت ملیست که آن را خمار نیست — وی مه رخت گلیست که رسته زخار نیست
دیدست کس گلی و ملی چو نوخ و لبت — کانرا چنین که گفتم خار و خمار نیست
آورد نو بهار بتان را وهیچ بت — مانند تو بخوبی در نو بهار نیست
سرو و چنار باران در هر چمن و لیک — با حسن وزیب قد تو سرو و چنار نیست
ای قند هار گشته ز تو جایگاه تو — والله که لعبتی چو تو در قندهار نیست
منت خدای راکه زمانه بکام ماست — وامروز روز دولت ما را غبار نیست
در عدل می چمیم که عدل اختیار کرد — شاهی که از ملوک جزاو اختیار نیست
سلطان یمین دولت بهرامشاه کوست — شاهی که در زمانه زشاهانش یار نیست
آن شهریار شهرگشای ملوک بند — کامروز مثل او بجهان شهریار نیست
هست او یمین دولت واندر حصار ملک — چون بنگرند جز فلک او را یسار نیست
ای خسرو زمانه که باشد ز خسروان — کاندر جهان رضای تو را جانسپار نیست
تو رستی و بارهٔ تند تو هست رخش — توحید ری و تیغ تو جز ذوالفقار نیست
یک پی زمین نماند که از زخم تیغ تو — از خون کنار خاک چو دریا کنار نیست
بی مغز دشمن تو در وهیچ دشت نه — بیخون دشمن تو در و هیچ غار نیست
از بهر ملک تست جهان پایدار و بس — زین پس نگوید آنکه جهان پایدار نیست
چونکره یافتست ز تو مملکت قرار — چون باد پیش دشمن دین را قرار نیست
تا استوار دید ترا در مصاف رزم — بر جان و عمر دشمن تو استوار نیست
هستی سوار ملک و چنانی که پیش تو — خورشید بر سپهر چهارم سوار نیست
تابنده آفتاب کند روی در حجاب — روز یکه بندگان تو گویند بار نیست
ملک افتخار کردی و امروز ملک را — جز جاه و دولت تو شعار و دثار نیست
پیوسته فهمت تو شکار است و کار زار — دانی که گاه جنگ و گه کار زار نیست
دل در شکار شیر مبند از برای آنک — یک شیر تو زبیم تو در مرغزار نیست
گرگه گهی بچوگان بازی روا بود — گرچه زبرف روی زمین آشکار نیست
مقصور شد بر آنکه نشینی و می خوری — بی می بدان که جان وروان شادخوار نیست

جان خوا ستارمی شد بپشکک زبهر آنکک | می جزنشان را بجهان خواستار نیست
مجلس فروخته شود از می بروزوشب | می آتشی است روشن کانرا شرار نیست
مجلس چو لاله زارکند جام می برنگک | گرچه هنوز وقت گل لاله زارنیست
بوس وکنار باید ودل شاد مان از آنکک | جزوقت شاد مانی و بوس و کنار نیست
ای پیشوای وقبله خرد امید وارباش | کز عمر خویش د شمنت امیدوار نیست
می خورد باید و زلب میگسارنقل | زیرا که نقل به زلب میگسار نیست
ای دوارزمانه ملوک زمانه را | جزبر ارادت تو مسیر و مدار نیست
پیرار و پار بنده ز جان نا امید بود | وامسال حال بنده چو پیرارو پا رنیست
کس را چنانکه امروزاین بنده تراست | جای محل و مرتبت وکارو بار نیست
هر مجلس زرای تواورا کرامتی است | هرهفته از تو بی صلت صد هزار نیست
از داده توا کنون چندآنکه بنده راست | کس را یسا رو مال وضیاع وعقارنیست
عمر تو باد باقی چند آنکه چرخ را | چون عمرو ملکک توبجهان یادگا رنیست
بر تخت ملکک بادی تا حشر تا جدا ر | کامروز در زمانه چو تو تا جدار نیست
وین روز گارملکک توپاینده باداز آنکک | اندر زمانه خوشترازین روز گار نیست

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی یکی ازسه شاعر بزرگک متصوف مثنوی سرا ست که همروز گاران مثنوی سرای وی شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی اند . از قرار نوشته تذکره نویسان ادبی حکیم سنایی پس از آنکه دراحوال خود انقلابی احساس نمود و به تصوف و ترکک دنیا روی آورد از شعر و شاعری روی گردان شده شاید بتاریخ ۵۲۵/ ۱۱۳۱میلادی یا یکک دهه بعد تر در ۵۳۵ مطابق ۱۱۴۱ میلادی آفتاب عمر ش غروب واز ین سرای سپنج چشم پوشیده باشد. * سنایی مثنوی‌های پراگنده حدیقة الحقیقه دربارهٔ اخلاق وسلوک را در ۵۲۵که

* پوهاند محمد سرور همایون استاد دانشکده زبان وادبیات دانشگاه کابل سال وفات حکیم سنایی را که روی سنگک مزارحکیم حک نموده‌اند ۵۴۵ هجری خوانده است(رک روزنامه انیس۲۰اسد ۱۳۵۶، حکیم سنایی‌وجهان بینی اوتألیف سرور همایون ص ۷۵) دلیل استاد همایون این‌است که سنایی درحدیقه به حادثه هجوم غوریان برغزنه اشاره نموده وچون این‌واقعه نخستین بار درسال ۵۴۴ اتفاق افتاده پس دلیل است که سنایی درین سال حیات بوده و چون یکک شنبه ۱۱ شعبان صرف درسال ۵۴۵ تصادف میکند لذا میتوان سال ۵۴۵ را سال‌وفات حکیم خواند . مترجم

مصادف با روزگار پایان زندگی اش بوده مرتب نموده و بنام بهـرام شاه اهدا داشته است . هر آن ارزشی را که این اثر محتوی باشد ادوارد ، ج ، براون در نظریات انتقادی خود این اثر را ضعیف تر از مثنوی مولانا جلال الدین بلخی رومی وانمود کرده‌چنانکه کتاب‌شیطان‌را بورت مونت‌گمری‌در برابرشهرت گم شده جان ملتون‌مقام پائین تر دارد حلقه های وسیعی‌از حدیقت الحقیقه فیض می‌برند چنان چه این اثر تأثیر انگیز نده یی برشعرتصوفی‌فارسی‌بجای گذاشته است .حکیم سنایی به حیث شاعر مدیحه سرا و درقطار استادان دوره اول غزنـوی ودرکنار مسعود سعد سلمان شاید شاعر بزرگتر ی بوده باشد .

حکیم سنایی کـه در بدو مدیحه سرا بود بعد ها حالتی به او تاری شد دل از کف داد و به تصوف گرائید ، این دیگرگونی حال در اشعار متعدد حکیم نمایان‌است گرچه گاه گاهی به سلطان اشاره همی نماید . (۷۷)

اشرف الدین ابومحمد سید حسن بن محمد غزنوی یـکی از شاعران عهد بهرام شاه بشمارمیرود که در پرتو حمایت و ادب دوستی این سلطان در قصیده و غزل‌به اوج کمال‌رسید ، که بخش اخیر دیوان وی از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است. در تذکره‌های متأخر تألیف شده در ایران و هند نشان داده شده که سیدحسن‌چگونه در پایان زندگی‌درحدود ۵۴۵/۱۱۵۰میلادی‌حسادت دشمنان در باری سبب شد که نظر سلطان در حقش تغییر یابد و بالنتیجه وی مجبـور به ترک شهر غزنه گردیده است. بعضی اقوال حاکی است که درهنگام اشغال شهر غزنه توسط سیف الدین سوری سید حسن در غزنه بوده و به این مفکوره که رژیم جدید ماندگارخواهد بود از خود روحیه سازش بروز داده وهمین رویداد موجب شده است که در هنگام باز گشت مجدد بهرام شاه به غزنه وی از آنجا بتاریخ ۵۴٤ هجری قمری مطابق ۱۱٤۰ میلادی ترک دیار گفته و راه نیشاپور در پیش گیرد، و از همانجا اشعار التجای بخشایش عنوانی سلطان سروده و هم‌قصیده مطولی در تجلیل از پیروزی سلطان و قتل سوری انشاد کـرده است. وی از نیشاپور به مکه ومدینه سفرکرده وروز های واپسین زندگی را در بغداد ، ایران غربی وخراسان بدربار زمامداران متعدد سلجوقی مانند سلطان مسعود بن محمد ، سنجر وسلیمان شاه بن محمد وبه دربار خوارزم شاه اتسیز وبه دربار محمود خان بن محمد ، زمام دار قره خانی خراسان گذرانده است. شاید درحدودسال‌های بین ۵۵۵/۱۱٦۰ میـلادی و۵۵۷/۱۱٦۲ میـلادی درنـاحیت جـوین در شمال خـراسان چشم ازجهـان بسته است (۷۸)

بدون تردید ابوالمعالی نصرالله یا نصر بن عبد الحمید از فرزندان وزیر در بار ابراهیم و مسعود سوم بعد از شاعران فوق الذکر یکی از مشهور ترین چهره های ادبی دربار بهرامشاه محسوب میشود (رک بصفحات قبل این کتاب) که ممدوح عثمان مختاری و سیدحسن بوده است.
از کار های سترگ ادبی فارسی ابوالمعالی نصرالله یکی ترجمه مجموعه افسانه های حیوانات، قصه های بیدپای است که ابن المقفع آن را از ترجمه پهلوی آمده از هندی به عربی درآورده وبنام کلیله و دمنه مسمی نموده است. ابوالمعالی نصرالله این اثر را درسال ۵۳۸، ۱۱۴۳میلادی به پایان آورده و به بهرام شاه اهدا کرده است؛ شهرت این اثر تاآن جا بالا گرفت که طی سالیان بار بار به تحریر مجدد آن همت گمارده شد و ابوالمعالی نصر الله در تحریر مجدد آن نقش داشته است، مگر وقت زیاد سپری نشده بود که باز در قرن دهم (شانزدهم میلادی) جهت برگردانی مجدد و درخشانتر آن نیازمندی احساس شد که موجب بمیان آوردن انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی گردید.
ابوالمعالی بهمان اندازه که یک ادیب بود یک سیاستمدار هم بود ودر صف وقطار وزیران ودبیران مکنت داشت، وخود در دورهٔ حکمروایی خسروشاه مقام وزارت داشته است (رک بصفحات ذیل فصل چهارم)

از اسمای سایر شاعران بلند پایه مجتمع در بار بهرام شاه یک فهرست مطول ترتیب شده میتواند، که اکثر اشعار آنان از ورای تذکرة الشعرا بچشم میخورد. درین میان سیدالشعرا ابوبکربن محمد روحانی که برخی اورا غزنوی وبرخی وی را سمرقندی گفته اند تذکر بعمل آمده است که عوفی اورا عطارد الثانی سخن وری، مولف یک سوگند نامه مطول مشتمل بر هشتادوسه بیت که در سال های اخیر سلطنت بهرام شاه به سلک تحریر درآمده، معرفی نموده است، که خوش بختانه از تطاول روزگار در امان مانده است. این قصیده خرد دارای اهمیت تاریخی است زیرا که در آن به شعرا و ادبا واشخاص مربوط به حکومت و دولت اشاره شده است (۸۰) جمال الدین محمد وحسن فرزندان ناصر علوی مانند پدر شاعر بودند. حسن در جوانی زندگی را وداع گفت ومسعود سعد سلمان درمرگ وی مرثیه یی انشاد کرد. (۸۱) لاکن محمد مداح مسعود سوم از نعمت حیات برخوردار ماند تادر زمره مداحان بهرامشاه جایگاه منیع کسب نماید. عوفی هردو برادر، محمد وحسن را بالترتیب به لقب اکمل الشعرا، سرآمد شعرا، فخرالساده خوانده است. (۸۲) شهاب الدین ابورجا شاه علی غزنوی اشعار چندی در وصف بهرام شاه سروده است، وتا پایان دوره غزنوی ها و اوج روز گاران غوری ها حیات داشته است. (۸۳)

فخرالملله والدین محمدبن نیشا پوری یکی ازچهره های متبحر دارای دانش چندین بعد ی در بارسلطان است که مولف چند ین اثروتفسیری است که صرف نام شان بدست ما رسیده به شمول یک تفسیر به عنوان بصا یر یمینی به سلک تحریر در آمده و صرف از عناوین شان فهمیده شده میتواند (تسمیه این کتا ب یا از نگاه اهدا ی آن بنا م یمین الدوله بهرامشاه بوده و یا اینکه تفسیری بوده به تاریخ یمینی عتبی ؟) .

کتاب رای آرای ترجمه فارسی غررالسیر (شاید تاریخ غررالسیرثعالبی) وکتا ب صحیفةالاقبال که مناظره ای میان شمشیر وقلم است از تألیفات اوست . وی در ۵۳۰/ ۱۱۳٦ میلا دی زمانیکه بهرام شاه برای برانداختن سلطه سنجر از قلمرو سلطنت غزنوی به اقدامات نافرجام د ست ز د بوکالت از بهرام شاه نقش سیاسی ایفا نمود (رکه بصفحات قبل) بهرام شاه او را مأمور نمود تا موضوع تسلیمی اورا به سلطان سلجوقی در تگین آباد ارائه بدارد ، واو با سرودن یک رباعی این مأموریت را بوجه احسن بپایان آورده (۸٤) محمد بن عثمان یمینی منشی و سعدالدین مختار الشعرا و یکی از شاعران بنام مسعود ناوکی از جمله شاعران مدحیه سرای بهرام شاه بودند و عوفی تعداد زیاد از اشعار آنان را بدون آنکه ذکری از بیوگرافی آنان کرده باشد نقل میکند. (۸۵) در انجام همین موالف عدهٔ دیگر از شاعران معاصر این زمان از اراضی حاشیه ایران - هند را با ذکر مختصر نمونه کلام آنان بشمول مولفانی که از لاهور ، بست یاتگین آباد ، سکاوند و غزنه سر بر آورده اند برمی شمرد که متأسفانه از ارتباط آنان با حلقه های دربار بهرامشاه سخنی بمیان نمی آورد . (۸٦)

IV

پیکار علیه غوریان و آخرین سلاطین غزنوی

I

سال های اخیر سلطنت بهرام شاه وچپاول غوری ها

سقوط شاهنشاهی غزنوی که روزگاری از دولت های با عظمت بوده است طوریکه درخور آن بوده گزارش نگردیده است ، اگر به روزگاران سلطنت بهرامشاه نظری بیفگنیم می‌بینیم کـه شیرازه شاهنشاهی او سرزمین های راکـه امروز بنام افغانستان شـرقی ، پنجاب واحتمالاً سند و بلوچستان یاد میشود احتوا می‌کرده است‌در مییابیم که اموروحوادث این‌منطقه چندان‌که لازم‌بوده توجه مورخانی راکه در اراضی مرکزی اسلامی تاریخ عمومی و یا تاریخ دودمانی مینوشتند جلب نکرده است. مورخان دسته اخیر بیشتر مصروف وقایع مسایل داغی چون از هم متلاشی شدن شاهنشاهی بزرگ سلجوقی ، تشکل قلمرو های اتابیگ و تهدیدات قره ختائیان آسیای مـرکـزی وخوارزم شاهی بودند بناً اندرباب کسب اطلاعات از رویداد های این مناطق سلطنت غزنوی اساساً بیشتر ، برگزارش های ابن الا ثیر که شیوه تاریخ نگاری سر زمین های مرکزی و اسلامی را تمثیل می‌کند، هکذا به گزارش های منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که گزارش های افغانستان وشمال هند را ارائه میدارد متکی میشویم .

طوریکه درفصل دوم‌یادداشت‌شده‌ابن الاثیردربدست‌آوردن‌معلومات‌موثق‌پیرامون‌رویدادهایی که درحواشی شرق دور ایران زمین ودر هند بوقوع می پیوسته اشکالاتی داشته است. وی در مورد رویداد های قرن ششم (دوازدهم میلادی) خراسان مانند قیام خوارزم شاهان از سلاله

انوشتگین غرچه ، نابسامانی روز گار سنجر با اغوز وعملیات امپریالستی در خراسان و بجانب بحیره کسپین مربوط سلاطین غوری در میان سایر آثار بسر اثر مورخ محلی بیهق در خراسان ، ابوالحسن علی بن زید بیهقی که به کنیه پدر کلان خود بنام ابن فندق مسمی است (متوفی ۵٦۵/ ۱۱٦۹- ۱۱۷۰ میلادی) متکی بوده است. ابن فندق مورخی اندیشمند، درست کار وشهرهٔ زمان خود بود. یاقوت، ابن خلکان ، جوینی وحمدالله مستوفی وهم چنان ابن الاثیر از اثرا واستفاده کرده اند. (۱) ابن الاثیر از «مشارب التجارب وغوارب الغرائب «ابن فندق نقل نموده است ومخاصمات اعضای خانوادهٔ خوارزم شاه درخراسان را درج وقایع سال ۵٦۸/۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی نموده که شاید آنگونه که بار تولد هم ملاحظه نموده، این مفهوم را داشته باشد که ابن الاثیر اندرباب رویداد های نزدیک به سال ۵٦۸/۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی احتمالاً ادامه «مشارب التجارب» را روی دست داشته است. کتاب تاریخ تألیف خود ابن فندق کـه امروز دیـگر درد ست نیست ولیکن ظاهراً مشتمل بر وقایع تاریخ ایران زمین از زمان وقایعی که عـتبی در تاریخ یمینی به قلم نیاورد ه ، یعنی از حدود سال ۴۱۱ هجری قمری / مطابق ۱۰۲۰ میلادی به بعد بوده واین اثر می توانسته معلومات لازمی راجع به حوادث مهم مربوط سقوط سلطنت غزنوی از قبیل تاراج غزنه در سال ۵۴۵ از طرف علاءالدین حسین غوری واشغال این شهر چند سال پس توسط قبیله اغـوز را در دسترس ابن اثیر بگذارد. وهم چنین این ادامه دهنده مشهور ابن فندق مواد مورد چگونگی سرنگونی خسرو ملک توسط شهاب‌الدین محمد غوری وانقراض این سلاله درسال ۵۸۲ / ۱۱۸٦ میلادی ارائه می‌توانسته. (۲)

ابن الاثیر از نارسائیها وکاستی های شرایطی‌که تحت آن کار میکرده بخوبی آگاه بوده است. کرونو لوژی روی داد های وی در جنگ غوری -غزنوی مشکوک وگزارش هایش تکراری است و او خود نیز بعد ازگـذارش فـرو کشیدن غارتـگری علاءالدین حسین گـزارشی راکه درسنه ۵۴۴/ ۱۱۴۹- ۱۱۵۰ میلادی ارائه شده بازعین گزارش رادرج رویداد های ۵۴۷ ۱۱۵۲- ۱۱۵۳ میلادی میدارد) اعتراف میکند که درتاریخ غوری که قبلا درذیل‌سال ۵۴۳ ارائه شده [۵۴۴ خوانده میشود] وبه رابطه‌همان وقایع که درین جا گزارش میگردد در برخی مسایل تناقض وجود دارد ولیکن تمام این گزارش ها را ما لفظاً استماع ویا در آثار شان مطالعه نموده ایم [وکلا سمعناه ورأیناه فی مصنفاتیهم ولی درتصنیفات کدام اشخاص ؟] وبنابر همین تناقضات بوده که هر دو روایت را نقل کردیم ولی بمنظور اکمال این گزارش به بیان اسارت آخری خسرو ملک

از طرف شهاب‌الدین محمد که به استناد یکی از دانشمندان خراسان (یابصلاحیت‌عده از دانشمندان) بعضی فضلای خراسان واحتمالاً بصلاحیت ادامه دهنده معروف اثر ابن فندق بوده باشد می پردازد، ودر جای دیگری معلومات متفاوتی درینمورد وجود ندارد. (۳)

جوز جانی یکی از مورخان محل از شمال افغانستان‌است(به گواهی از نسب نامهٔ وی چنین برمیاید که سلالهٔ وی از گوز گان منطقه کوهسار واقع میان هری رود علیاو بلخ سر بر آورده) و خودوی واقعاً در قصر سلطنتی غوری ها در فیروز کوهو غزرچشم به جهان گشوده است .وی نخست به اوچه‌هند و سپس به دهلی مسافرت نموده ودر آنجادر سال ۶۵۸ هجری قمری مطابق ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ میلادی‌به نگارش طبقات ناصری همت گماریده است و بعنوان مورخ سلاله غوری وسپه سالاران غلام ترکی خلف غوری‌هادر هنددر آمده (٤) ولذا هنگامیکه وی‌مصروف ثبت‌وقایع اضمحلال غزنوی ها بوده رویداده‌ای‌تخمین یک قرن قبل بوده است که به نگارش‌در میاورده است. اگرچه وی از طریق‌از دواج یکی از نیاکانش‌با دخت سلطان ابراهیم بن مسعود از خانوادهٔ سلطنتی غزنوی بیشترخود را منسوب به سلاله غزنوی‌ها میدانسته مع هذا در ثبت و قایع تاریخی‌بیشتر از دیدگاه فاتحان غوری قلم فرسایی کرده است. درین جایکی دوگزارش به گونه مثال ارائه میشود: جوزجانی اندرباب سلوک ورفتارظالمانه غیاث الدین محمد غوری بمقابل خسرو ملک داد سخن‌مید هد ، واز تطاول غوری‌ها بر بازماندگان غزنوی‌ها درپنجاب که گفته میشود در ان‌خسروملک‌به‌هوس رانی‌متهم گردیده مطالبی را پیش کش میدارد ، که در نتیجه همین عیاشی نیروی نظامی ترکی و طبقات‌حاکمه فارسی‌و هندی دستور می‌یابند تازمام قدرت را در اختیار بگیرند . (۵)

دشمنی و خصومت میان غزنویان و غوری ها در نتیجه گسترش امرای کوچک سلا له شنسبانی در غورو بدست گرفتن یک موقف خود کامگی از جانب آنان درداخل‌آن‌منطقه زبانه کشیده است . و سپس آنان بسرزمین های دارای ثقافت عالی تر دارای‌منابع سرشارتر اقتصادی به غرب غور سراز بر گردیدند، که در بدو باسلجوقی‌ها و سپس با خوارزم شاهان برخورد نمودند ، و هکذا این سلاله بجانب جنوب‌شرق گسترش‌جویی کردند، که درینجابا غزنویان برخورد نمودند (در مورد روابط میان غوری ها وغزنوی ها در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود بفصل دوم رجوع شود). غوری‌ها و غزنوی ها هردو دردهه های اول قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش‌درمدارنفوذسلطان‌سنجرسلجوقی‌درگیرماندند.

مگـر بهرام شاه غزنوی برای استحکام موقف سنتی و نفوذ اجدادی خود در قلمرو کوهسا ر غور مساعی مبذول نمود . او قطب الدین محمد بن حسین ورشاد سرکردهٔ غورملقب بهملـک الجبال را با آنکه دامادش بوده در غزنه مسموم‌ساخته است. بهرحال ابن الا ثیر و موافان‌دیگـر به پیروی‌ازاوماننذفرشته‌گفته‌اند که عقیده بران بوده که قطب‌الدین‌محمد وبرادرش سیف الدین سوری ایستیا (Saifad-Din suri of Istiya) به غزنه محض برای این آمده‌بودند تابرای حمله بر شهر اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن بد ست آرند . (٦)

مگر جریان امور هـر آنچه بوده باشد اصل عمده این بوده که خانواده غوری تشنه انتقا م از بهرام شاه گردید ند و سیف الدین سوری که واپس به غورفرار نموده بود قشون سواره و پیاده نظام جمع آوری کرد (ازا ن جا هیکه کوهستان نشینان‌غوری اکثر یت قاطع نظامیان پیاده بودند ، این امر شاید تلمیحاً چنین معنادهد که ایشان سوار ه‌نظامیان‌غلام ترکی برای‌تعقیب اهداف توسعه جویی خود خریداری یا اجیر کرده باشند) و سپس به معیت برا در جوانش بهاء الدین سام سنگه و علاءالدین حسین از وجیرستان‌حمله ورشد. در جمادی الاول ٥٤٣ / سپتمبر ـ اکتوبر ١١٤٨ میلادی شهر بـه تصرف آنان در امد کـه نخستین پیروزی قوای غوری بحساب میباید .

در ین مـو قـع بهرا م شاه بـه منطقه مـرزی بین هند و افغا ن فرار نمود منطقه ایکه بـه قـول ا بن الا ثیـرکر ما ن خو ا نـده شد ه کرما ن = کـرم خواند ه شود) سر زمین افغا ن (که پتا ن ها باشند است واین محل در ایالت شمال غربی پاکستان امروزی مـوقعیت دارد؟ (٧) جـوز جانی گزارشاتی را که بعداً بوقوع پیوسته به تفصیل گفته است و ابن الا ثیر بـه اختصار آن را تکمیـل کرده است و گـزین تر از همه معلوما ت مفصل از یک قصیده مطول کـه نود و چار بیت دا رد بد ست‌میاید‌که سید حسن بمناسبت‌گـرامیدا شت پیروزی بهرام شاه علیه‌غوری‌هابنام وی سرو ده است.غلام‌مصـطفی خان‌در رسالهٔ تحت عنوان«تاریخ بهرام‌شاه غزنوی توضیح‌مبسوطی اندرین موردارائه‌کرده‌است.سیف الدین سوری زمام‌قدرت رادرغزنه‌بدست‌گرفت‌ولقب سلطان‌رابرخود گذاشت و برا در خود بهاءالدین سام را بفرمانفرمایی غور گزید . با فرا رسید ن سرمای زمستان در ٥٤٣/ ١١٤٨ میلادی دیگر برادر ان جوان و عدهٔ از قشون غوری را واپس به وطن اعـزام نمود ، وسیف الدین سوری خود یک تعداد افراد معدود محافظان خود را با خود درغزنه حفظ نمود. و به بازوی درباریان و کمپ قرار گاه نظامی که بعد از فرار بهرام شاه باقی مانده بودند اتکا نمود. چنین پیدا ست که مجد الد ین موسوی یـکی از سادات محلی آن جا (بقول ابن‌الا ثیر

الماهیانی) عناصر طرفدار را رهبری و به حیث وزیرسوری انجام وظیفه می‌نموده است. افتخاری که بعداً در بهای آن قیمت گزاف پر داخت . بهر حال سوری مزاج در باریان وطبقات نظامی را در غزنه آن سانیکه یک قرن قبل طغرل غاصب در گیر شده بود بدرستی تشخیص نشده بود (رک به فصل اول ابن اثیر . بهرام شاه به یاری سالار علی بن حسین بن ابراهیم علوی که سمت والی غزنویان را در هند داشت به تدارک نیرویی از پنجاب متوسل گردیده بقول ابن الاثیر سالار الحسن بن ابراهیم العلوی بوده) . بهرام شاه درین هنگام اطلاعاتی در یافت داشته بود که نیروهایی درغزنه اعتمادی برسوری ندارند ولذا با اغتنام ازفرصت که ریزش برف اندرین هنگام درغورشدید و راههای ارسال امداد ازغور را برای سوری مسدود ساخته بود از طریق کابل بجانب غزنه درحرکت افتاد. سوری وآن عده محدود پا سدارانش بجانب غور فرار نمودند دیگردر ناحیتی بنام سنگ سوراخ (درمجاری علیای هلمند بوسیله قشون غزنوی گرفتار آمدند وطی کارزاری سوری ومجدالدین موسوی اسیرگردیدند. بنا بر اشعار سید حسن (ابیات ۷۰-۷۳) بهرام شاه در مرکز قشون غزنوی حضور داشته است و فرزندانش سماءالدوله مسعود، (۹) معزالدوله خسرو شاه و معین الدوله شا هنشاه هرکدام سالاری یک قطعه را بعهده دا شتند . شاعر تاریخ این در گیری را دوم محرم ۵۴٤/۱۲ می ۱۱٤۹ میلادی ضبط کرده است (تاریخ استخراج از بند شصت و هشتم شعر) .

سزد گر جبر ئیل آید برین پیروزه گون منبر
کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

بنا زد قلب چتر و بیا زد قامت رایت
ببالد پایه تخت و بخندد پایه افسر

فلک را که بر بندد زطاوسان فردوسی
بجای جامه رنگین همه با فندپرد ر پر

سزدار آورند اکنون بقدر وسع خود هر یک
درین سور بهشت آیین که باشد خدمتی در خور

زکانها گوهران زر وز گردون اختران نقره
زصحرا آهوان مشک وزدریا ماهیان عنبر

طبقها فلک از زهره و برجیس مهر و مه
همه پیروزه و یاقوت افشانند و سیم و زر
جهان از روز و شب کافور مشکین ساز دخوش خوش
بمنت آتش افروزند در خورشید چون مجمر
بدل پاکان کروبی بجان خوبان روحانی
جلاب آرند از خلد و گلاب آرند از کوثر
که تا سلطان دین محمود و فرزندان پاک او
روان خسروان یکیک زجسم درگیر تا نوذر
فلک روی و ملک خوی وزحل فیض و امل بسطت
فلک علم و زمین حکم و زمان عمر و جهان داور
خداوند جهان بهرامشاه آنشه کزین فتحش
دل خورشید شد روشن تن افلاک شد سرور
بقدرش چرخ را نسبت ز عزمش ماه را سرعت
ز بختش ملک را دولت ز دانش اصل را مفتخر
برای وروی مهر و مه بتاج و چتر روز و شب
بلطف و قهر نیک وبد ببزم ورزم نفع وضر
روم از مدح شاهنشه که باقی باد در دولت
بذکر سرری فتان که خاکش باد و خاکستر
ز غاری رفته چون تنین زخاکی زاده چون افعی
زبادی جسته چون نکبار زسنگی رسته چون آذر
چو از خورشید جود شاه روشن گشت کار او
ز دونی غره شد یعنی که خود هستم مه انور
چو مه پنهان غمی فگند چون هر جانور دیدهٔ
سپاهی ساخت هی جائی چو اختر بیحد و بیمر
بخلق وخال زشت و بد بخو و زیست دام و در
باصل و ذات دون بد بقول و فعل شور وشر

چو پیش شاه دید لدش برآمد نعره از عالم
که هی هی آن چه باریکست بیش جزم و لور خور
ازین پس باد بان ابر در خون آشنا گردد
اگر حکم شهنشاهی فرو نگذاشتی لنگر
شدی طشت فلک پر خون مباد اهرگز وگشتی
زمین چون گوی قصادان که در غلطد بخون اندر
چو او بفکند خصمان را برآمد نعره از عالم
بنامیزد زهی سلطان چنین باید زهی لشکر
بیا ساید کنون خانم بیفزاید کنون سکه
بیا رامد کنون دنیا بیارا ید کنون منبر
مسلمانان مسلمانان بترسید از گرفت حق
که چون بگرفت پیش آید هزاران کارمشکلتر
بسوزد آتش لاله بدوزد ناوک غنچه
ببرد خنجر سوسن بگیرد پنجه عرعر
وگرنه شیری گرنه بلعب خام دستی ده
چگونه زیر زخم افتاد بیرون جسته از سر در
بسوی پیل میآمد بر اشتر صلح کرد آخر
در آوردنش از خاقان سری و گردنی بر سر
چو خود را ماه میدانست بر کوهان نشاند ندش
که یعنی ماه بر کوهان چنین زنگر زنی آخر
برآن کشتگان افگنده در حق اسیرانی
که این روبه بدین شیران همی آمد درین کشور
توگفتی روز حشرآمد که از هر خاک پیدا شد
هزاران قالب مدهوش در هر قالبی صد سر
فرشته کرد پنداری هزاران دیوار قربان
کهباز آمد بتخت ملک سلطان سلیمان فر

که شد عالی بفرش باز قصر ملک و فردین
زبهر دفع چشم بد فرو آویخت دو پیکر
دو پیکر گشت آویزان زعالی کنگرهٔ میدان
بدان جمله که از گردون بتابد برج دو پیکر
طمع میداشت کز چنبر جهد چون بوزنه بیرون
نجست او لیک بیرون جست طرفه جانش از چنبر
ترو خشک جهان دانست خود را لاجرم زان شد
تنش بردشته خشک و جانش از شرم خلقان تر
سرش را تاج را تخت میبایست عزت بین
سرش در دشت بی بالین تنش در شهر بی بستر
سگ بود دستورش ز تری میش را آفت
بتری خشک آن دارش وخشکی مرگ را رهبر
بکشت آنرا فر و آویخت این یل را که در عالم
نه سگ شاید چنین فربه نه بز باید چنین لاغر
جهان آیینه در روی خلقان داشت از فتنهٔ
در و روشن همه دیده بنقش مجمع اکسیر
شده قاهر محق دین و عاجز مبطل دولت
منادی جبرئیل آنجا و قاضی ایزد داور
بقدر و فضل هر ساعت چنان حکمی بکرد آخر
کزو بردند هر مجرم بقدر جرم خود کیفر
یکی مثله یکی کشته یکی خسته یکی بسته
یکی رنجور و تنها رسته گوید من رهی مضطر
ایا شاهی که گر ابلیس عفوت را شفیع آرد
سزد گرحق پذیرد و بخشد گناه جمله در محشر
بنام آن خداوندی که فضلش از همه شاهان
که بربخشایش و بخشش ترا کرده است سردفتر

بلطف او که گرخواهد چنین صنعی پدید آرد
که مردم گر چه می بینند زخود هم نایدش باور
که هفت اقلیم زندانی است برمن بی جمال تو
نه خشنودم زجان ودل نه آگاهم زخواب و خور
چوشمع از دیده آب آتشین هردم فرو بارم
چو برق اندرفراقت چون برآید دود دل برسر
معا ذ ا لله که بگر یز م ز حکمت هر کجا با شم
تو بس نیکو خدا وند ی منم بد بند ه و چا کر
مرار نجت به از راحت مرا دردت به از درمان
مرا خا رت به از خرما مرا دا رت به از منبر
تو نور عالمی ظل خدائی و ز نور و ظل
بجز اندر عد م پنهان شدن کا ری بود منکر
اشارت کن سایه‌ی را که حال من کند روشن
چو شد مجرم مم یقین تو ذیل عفو خود برآن گستر
بیک فرما ن که نا فذ باد از شر مم خلا صی ده
یک رحمت که شا مل با د از ر نجم برون آور
جوا ن تر شد عروس مملکت مشا طه باید
که گیرد آ فرینش را به یک اندیشه در گوهر
شهنشه گفت نی نی چو آن فتنه گذشت ا ز حد
کنم این شعله را ساکن دهم این سحر را در خور
نمود از پرد لی عفوی و باشد غایت قوت
که گاهی پس نهد هرکه گیرد حمله شیر نر
بحمدالله چو طا لع شد کشیده تیغی از مشرق
سپر جمله بیفگند ند نه مه ماند و نه اختر
یکی ماه مقنع بود لیک افتاده در چا هی
کزآبش غرقه چو ن فرعون در آتش تاورود یکسر

بغزنین گرچه اندر طشت خون آمد جهان گفتش
فدای شاه خواهی شد چو گاو این یکدو مه‌ای خر
اجل خنده زنان یعنی بپای خویش می‌آید
بطاس این گژدم کور و بزیر سلسه مسار گر
تو گوئی پای خواهد کوفت ما نادر خلاب اشتر
تو گریی دست خواهد زد مگر در روی یخ ستر
گرفته شومی کفران نعمت دامنش ورنی
دود بز پیش قصاب ورود خر نزد پالانگر
قضا میگفت خوش آرامگاهی ساختی تن زن
قدر میگفت خوش نیکو حریفی یافتی در بر
سعادت گفت هین شاه هاشهاب عزم پران کن
که سلطان را نمی زیبد ورای آسمان منظر
هنوز او راست ننشسته که درگوش جهان آمد
صدای کوس پیروزی ز بام گنبد اخضر
دویم روز محرم سال بر تامیم و دال الحق
برآمد نا دیر رفتحی کز آن گویند تا محشر
تعالی الله چه ساعت بود کامد شاه درکابل
خدایش حافظ و ناصر سپهرش مخلص و چاکر
گرفته درمیان آن گره آتش که از نامش
نهان شد بر آتش بار زیر آبگون چادر
چنان بوی ظفر میزد زشمشیرش که پنداری
ز تیغ آفتاب از عشق شگفته است نیلوفر
هلالی در صف آورده چو سه قوس قزح درهم
ز گوناگون علامتها یکی اخضر یکی احمر
چو مرکز شاه در قلب و قوی بازوی اقبالش
به فرزند شایسته چو دو قطب و یکی محور

گل باغ جهانداری شجاع الدوله مسعود آن

کش از آرایش مخبر بشارت میدهد منظر

مه چرخ خداوندی معزالدوله خسروشه

که لرزانست ازصبحش عمود صبح روشنگر

در بحر شهنشاهی معین الدوله شاهنشه

که یست ازگوهر پاکش عروس مملکت زیور

وزیر عالم و عادل سفیر کامل و مقبل

که بتوان یافت هر دونشان و نام پیغمبر

موافق بندگان او که غبطت میبرد ز ایشان

بترکستان وروم امروزهم خاقان وهم قیصر

غبار خیلشان ابرو گشاد تیر شان باران

شعاع تیغ شان برق وخروش کوسشان تندر

ز پیلک فتنه را کردند همچون خار پشت اکنون

نمیداند که درعالم کجاو چون کند سر در

بگرد شاه فوجا فوج لشکر های هندستان

که گویی ذره بر خورشید پیوستند از خاور

سپه سالار غازی شان علی بد پیل شیراوژن

که دادش دولت سلطان تن رستم دل حیدر

سپاه غور هم گر راست خواهی با همه کژی

چوآتش نیزه زن بودند (و) همچون برق جوشن در

بنفشه دست بگشادند همچون خسک چون خیری؟

بشوخی دیده بنهادند اکنون کو چون عبهر

چنان بسیار در آهن شده پنهان که من گفتم

مگر یاجوج و ماجوجند اندر سد اسکندر

همه در حین نگون گشتند چون در راند شاهنشه

گیاسجده برد آری چوحمله آورد صرصر

روان کردند سوی غور وگونی خصم ایشان شد
خدای وخلق وکوه ودشت وخار وسنگ وبحر وبر
زبس رنج وجزع مانده امل را سرگران بـرتن
زبس هول وفزع گشته اجل را دل سبک دربر
بخار جان چنان برشد سوی بـالا کـه من گـفتم
هم اکنون اشهب گردون زرنگ خون شود اشقر
چنان راندندی جوی خون که تا صد سال در بستان
چو شاخ سرخ بید آیـد بگونـه برگ سیسنـبر
بلا میگفت کـی محنت تـو سر از شخص آن بـرکن
قضا میگفت کای قدرت تو ران از ران آن بر در
زمـدح اوفـتـح تـوکه آن بلبـل و ایـن گـل
چـمد طـبـع معزی ونـبـازد جان اسکـندر
الا تاشمـع را بینند روشن چون رخ جانان
الا تا شکری بینند شیرین چون لب دلبر
بـداندیش توگر شمع و شکر گـردد چنان بادا
افـتـد آتش انـدرشـمـع وریـزد آب در شـکـر
بدست دولت از باغ سعادت روزوشب گل چین
برگ همت ازشاخ جوانی سال ومه برخور
کـه بـهـرنـوعـروس ملـک خانـه کـردی
فلـک بام وزمیـن صحن وجهان دیـوار وجنت در
بـرای نام نیـکو را نـهال تـازه بنشاندی
بقابیـخ وثـناشاخ وظـفر بـرگ وسعادت بـر

سوری وموسوی به اسارت گرفته شده وبه غزنه منتقل گردیدند و از کوچه‌های غزنه درحالیکه برپشت دو اشتر یا مرکب نشانده شده بودند بقسم رسم گذشت ازجلو نظاره چیان عبور داده شدند وازین قبیل افتضاحات دیگر بر آنان روا داشته شد، وسپس در سر پل یکطاق غزنین هر دورا بر دار کشیده وکشتندبنا برروایت دوم ابـن الاثیـر در باره این واقعه علویان شهر غزنه امر تحقـیر

سوری را عهده دار بودند. در پایان بهرام شاه سوری را نزد سلطان سنجر در ری فرستاد که فخرالدین خالد هراتی شاعر در بار سنجر در یکی از رباعیاتش این رویداد را تجلیل نموده است. (۱۰) چنین برده داستان بی احترامی و مرگ سیف الدین سوری که غیظ وخشم وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر انگیخت و منجر به سوقیات انتقامی علیه غزنه گردید وضربات جبران ناپذیری بر پیکر مرکز یک شاهنشاهی و کانون فرهنگ شرق جهان اسلام حواله شد.

در مورد تاریخ سوقیات علاء الدین حسین بر غزنه و حتی اسم پادشاهی که باوی پنجه نرم شد اختلافات قابل ملاحظه یی وجود دارد. جوزجانی طور واضح که شاید بر حق هم برده باشد توضیح میدارد که جنگ میان علاءالدین حسین و بهرام شاه در گرفته وابیات چندی را او از زبان فاتح غوری باز گومیدارد که از پیروزی هایش چنین لاف میزند:

آنم که هست فخر زعدلم زمانه را	آنم که هست جو رزبذلم خزانه را
انگشت دست خویش بدندان کندعدو	چون برزه کمان نهم انگشتوا نه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف	دشمن زکوی بازندا نست خا نه را
بهرامشه بکینه من چون کمان کشید	کندم به نیزه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گرچه همه رای ورانه بود	کردم بگرز خورد سررای ورانه را
کهن توختن به تیغ در آموختم کنون	شا هان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چوفارغ شدی زچنگ	برگوی قول را وبزن این ترانه را
دولت چو برکشید نشاید فروگذاشت	قول مغنی ومی صاف مغا نه را

متأسفانه تاریخی را که جوزجانی برای این ماجرا قلم داد میکند روشن نیست، و ابن الاثیر توضیحات عام و تامی از روابط میان غوری و غزنوی درخلال سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ ـ ۱۱۵۳ میلادی ارائه کرده و سوقیات علاء الدین را در ۱۱۵۵/۵۵۰ میلادی مقارن آغاز سلطنت خسروشاه بیان مینماید و چنانکه دیده میشود این گزارش شاید با تهاجم بعدی عین زمام دارغوری علیه غز نه در زمان خسروشا ه مرتبط بوده باشد (بین سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق۱۱۵۲ میلادی و۵۵۵ هجری قمری مطابق ۱۱٦۰ میلادی)، که ابن الاثیر یا مأخذی که ازان استفاده شده این رویداد را با مصیبتی که قبلاً دامنگیرغزنه شده ملتبس نموده است. گزارشات متفاوت مأخذ بعدی و اشتباهات آمیخته آن دریاد داشتهای راورتی مورد علاقه قرار گرفته وچنین پنداشته شده که اززمره تمام شخصیتهای که درتاریخ خاورزمین از

آن ذکر بعمل‌آمده اختلاف زیادی نسبت به هر شخص دیگر در مورد اسم علاء الدین جهانسوز و پیش در آمدهای او روی داده است استنتاج راورتی بعد از ملاحظه پنج گزارش جداگانه مختلف این است که سوقیات علاءالدین باید در پایان ۱۱۵۰/۵۴٤ میلادی با آغاز ۱۱۵۰/۵٤۵م بوقوع۔پیوسته باشد، واین در صورتی بوده می تواند که زمام دار غوری غرض انتقام جوئی برادرانش فرصت انتظار سالیان را نداشته است ، و در این صورت سوقیات بر غزنه مقارن حمله برمواضع سلجوقی در هرات صورت میگردد که در جریان سوقیات هرات ، از طرف سنجرمواجه با شکست میشود وتا دوسال در زندان میماند. (۱۱)

استدلال راورتی معقول جلوه میکند بااین استثنا که‌وی روی‌دادهای اخیررا که درسال ۱۱۵۰/۵٤۵م ذکر نموده خیلی‌ها قبل از وقت به نظر میاید. غلام مصطفی‌خان این تحلیل‌ها را من‌حیث المجموع از نظر گذرانده سوقیات برغزنه را درسال ۱۱۵۰/۵٤۵ میلادی وانمود میکند ، مگر توضیح میدارد که تاریخ مستندی از حمله علاءالدین حسین برهرات وشکست خوردش درناب (naab) در سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی بدسترس است . نظامی عروضی سمرقندی که خودبهمراه نیروهای غوری درآن کار زار حضور داشته (۱۲) ،تاریخ درگیری راسال ۵٤۷/ ۱۱۵۲ میلادی ذکر کرده است .

جوز جانی توضیح واقعی درمورد جریان جنگ بین‌علاءالدین حسین وبهرام شاه‌ارائه نموده، بدینصورت که وی دست آورد های سلاله یی را که منعم خوان نعمت شان بوده پر طنطنه جلوه داده است . رهبر غوری، سالاری سوقیاتی را که توسط‌برادرش بها الدین سام در غور تنظیم و درین هنگام چشم از جهان پوشیده بود بعهده گرفت ، و بجانب جنوب راه زمین داوردر پیش گرفت ، و در نظر داشت تا از آنجاوارد وادی ترنک شده (شاهراه موجوده کابل غزنی وقندهار) وسپس وارد غزنه گردد. بهرام شاه بمنظورمقابله وجلوگیری از حمله علاءالدین‌حسین باقشونی که متشکل از سواره نظام فراوانی ویک نیروی مشتمل ازپیلان‌جنگی (دولت شاه آن‌رادو صدزنجیر ذکر نموده) بود بجانب جنوب حرکت نمود و بنابر شعریکه گفته میشود رهبر غوری سروده باشد درتشکیلات داخلی نیروهای بهرام شاه قطعاتی از نیروهای رایان هندی تحت‌الحمایه غزنوی نیز حضور داشته است.

پشتی خصم‌گرچه همه رای ورانه بود   کردم بگرز خورد سررای ورانه را (۱۳)

هردو لشکر درنزد یکی تگین آبادباهم روبروشدند.نیروهای‌پیاده‌نظام‌علاءالدین‌حسین‌غوری

بمقابل سربازان سواره نظام وپیلان غزنوی از تکتیک کاروه استفاده نمودند به ترتیبیکه قشون غوری به یک قطار در آمده وبدن خود را چنان مسطور داشتند که بمقابل تیردشمن مقاومت می‌توانستند. (۱۵) دوتن از گردان رزم آور غوری بنام های خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی رهبری حمله را بر پیلان غزنوی انجام دادند. آنان چنان تکتیکی انجام دادند که زیر شکم پیلان را که نرم وبرهنه بوده پوشش زره نداشته به وشنه دریدنـد. جلال‌الـد ولـد ابوالفتح دولت شاه فرزند بهرام شاه (ممدوح سیدحسن ۱۷) بایک قطعه‌سربازان سواره‌نظام ویک زنجیرفیل خودبه یک بی‌راهه سوق‌گردیده وتمام نیروهایش‌تارومار گردیدند. بعدازآن قشون بهرامشاه نیز ازهم پاشیده شده قشون بهرام شاه در جوار چشمه‌آب گرم « بنام جوش آب گرم »در نزدیکی تگین‌آباد با نیروهای غوری مصاف داد، مگر مغلوب شد، وبصورت پراگنده‌به‌غزنه عقب نشست . بهرام شاه در خارج غزنه مدتی توقف نموده بجمع آوری قـوا از پایگاه های نظامی قصبات خودبه استحکامات پرداخت، ویک دسته سربازان سواره نظام تهیه دید، مگر درمرتبه سوم باز به شکست مواجه گردید، وبا مأیوسی دیار هند در پیش گرفت . (۱۸)

بعد ازین تسخیر، غزنه به گونه وحشتنا کی به مـدت هفت شبانـه روزدرشعله آتش کشیده شدکه این رویداد لقب « جهانسوز »را به علاءالدین حسین به ار مغان آورده تعداد واقعی کشتارها وقتل عام این رویداد وبه اسارت گرفتن وکنیز وغلام ساختن زنان واطفال نسبت اغراق‌ومبالغه مأخذ و مراجع تخمین درست شده نمیتواند، مگر جوز جانی با احتراز از گزاف‌گویی بیان‌داشته که در جریان هفت‌شبانه روز شراره های آتش از غزنه زبانه میکشید. ، واز بیـدا دگری وهولناکی زمام دار غور حکایت میکند که درظرف همت روز آتش سوزی مـذکـور غارت گـری ویغما ، قتل وقتال وشکنجه جاری بوده است ، فخر مدبر ضمن‌حکایتی‌تعداد کشته شدگان راشصت هزار قلمداد میکند. کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبره سلطان‌محمود، مسعود وابراهیم دیگر همه به خاک برابر شدندوباقیمانده مقابر به آتش‌وخاک کشانده شدند. نعش قطب‌الدین محمد وسیف الدین سوری زمام داران مقتول غوری از مقبره ها یشان بیرون آورده شده وتمام قشون مدت هفت شبانه روز مراتب عز اوماتم داری بجا آورد ند، وتا بوت هردوی آنان غرض انجام و و اجرای ماتم داری وتشیع به حظیره آبایی خانواده شنسبانی منتقل گردید. (۱۹) تـعداد زیاد عمارات مجلل، مساجد، مدارس وقصر های که طی نسلهای پی درپی غزنوی اعمار شده بود و یا غنیمت های آورده‌شده ازهندمزین گردا نیده شده بودند، یکسره محو گردید، وهکذا محتویات

کتاب خانه های غنی یی که در زمان محمود ومسعود بنا یافته بود ، وآن همه آثار ذی قمیت که از از خراسان، خوارزم وجبال درین کتاب خانه ها گرد آوری شده بود یک جای با دانشمندانی که آنها را گرد آورده بود نابود ساخته شدند. بدین سان درهمین آوان بی بندوباری‌های مدنیت سوز ، کتاب خانه فیلسوف ویژ شکث‌متبحر ابن سینا که درسال۴۲۵ هجری‌قمری مطابق ۱۰۳٤ میلادی از اصفهان زمانیکه این شهر از ید تصرف علاءلدوله محمدبن دشمن زیارکا کویه اشغا ل و منتقل شده بود محوشد . (۲۰)

آنانیکه در غزنه متهم به مرگ دو شهزاده غوری بودند هدف انتقام بودند . آن دوشیزگانیکه اندر هنگام تحقیر و استهزای عام سیف‌الدین سوری شادی و طرب نموده بردنددر حمامی بسته شده و خفک گردیدند. بنابر گزارش ابن الاثیر علویانی که رهبری قتل سوری وموسوی وزیر اورا به عهده داشتند از ارتفاع کو هی بپایان انداخته شدند، محلیکه سوری وموسوی به چوبه‌دار آویخته شده بودنـد با زمین هموار گردیده یک تعداد غفیر غـزنویان (بقول جوز جانـی مقصران علوی فقط) به فیروزکوه منتقل گردیده وبکارهای شاقه در اعمار ارگ آن گماشته شدند. جوزجانی گفته که این واژگون بختان مجبور ساخته شده بودند که خاک غزنه را بر پشت شان به فیروز کوه نقل داده سپس در همانجا محکوم بمرگ گردیده وآن خاک را بخون آنان مخلوط نموده به حیث رازی گل درساختمان بروج قصر فیروزکوه استفاده نمودند . همین مولف باز گفته که علاءالدین‌حسین سرشار ازپیروزی هایش فی‌البدیهه ابیاتی سروده است ،مگرمشکوک به نظر میباید واحتمال‌دارد که‌سروده‌های‌مذکور توسط یکی ازمداحان‌علاءالدین که‌این‌رویدادهارا دیده سروده شده است . (۲۱)

اندرین‌هنگام است‌که وقار وحیثیت‌علاءالدین‌حسین به اوج خودمیرسد، وچنین‌می اندشیده که‌دست آوردهایش‌موقف اورا بالانموده، وهمین‌است که‌وی به‌حیث پادشاه‌کوهساران ازگم نام ترین منطقه‌اسلام به مسندحکمروایی‌تکیه زدو به‌تقلیدازسلاجقه لقب السلطان المعظم را برای خود گزید و دارنده چتر سلطنتی منطقه گردید (۲۲)

اینکه‌درین‌هنگام چه‌اندیشه‌های در تصور رهبر غوری خطور داشته‌واضح نیست بظاهر اوعضوی از خانواده‌شنسبانی را به‌حیث زمامدار غزنه‌تعیین نکرد، سیستم‌عدم‌تمرکز در مستملکات غوری‌مرعی برده، طوریکه‌فیروزکوه به‌حیث پایتخت وفرمانفرمایان تحت الحمایه وی‌دربامیان وغزنه حکم میرانده‌اند، وبعد همین‌گونه شیوهٔ اداری یکی ازمعیارهای

اداری این سلاله را تشکیل میدهد. (۲۳) فخرمدبر حکایت نموده که علاءالدین حسین بعداز تسخیر غزنه یک شخصیت ستیزه جو بنام امیرخان را به حیث والی غزنه منسوب میدارد(شاید از سالاران ترکی دربار غوریان بوده است) آورده اند این شخص چنان ظلم و تعدی و استبداد بر جمعیت باقیمانده غزنه تحمیل می نموده که مردم آنجا به دعای عارف همان جای خواجه امام قدة الاولیا شمس العارفین ابولموید نجات یافتند.(۲٤) علاءالدین حسین از حمله غافلگیرانهٔ بهرامشاه از قبیل حمله یی که علیه برادرش سیف الدین سوری انجام داده بودنیز از حمله سلطان سنجر سلجوقی حامی بهرام شاه از غرب نگران بود و از ینرو به غور مقر حکمروایی خود عودت کرد .

وی از طریق زمین داورو بست به غور مراجعت کرد و در بازگشت بسوی دیارش آن جایها را نیز به ویرانه مبدل کرد. سلطان غوری با لخاصه قصر ها وعمارات دولتی غزنویان را دربست از میان برد، وچنین پیداست که این تطاول وغارتگری آخرین دستبرد به قصرهای غزنویان در لشکری بازار نزدیک بست بوده است. (۲۵) مع هذا بست به آن اندازه که غزنه بویرانه مبدل شد متحمل خساره نگردید وبنا برشواهد نبشته یک سنگ خیلی عالی باقیمانده مقبره یکی از زیارت ها ویا مقبره ها که تاریخ پنجصدو پنجاه وچندم مطابق ۱۱۵۵ـ ۱۱۵٦ میلادی را نشان میدهد وبه یکی از بزرگان سنی مذهب که القاب صدر، صدر الدین ومفتی الشرق والغرب ویک سید حسینی ، نقیب النقبا یا رئیس علویان در بست بوده است چنین استنباط میشود که در قرن متعاقب بست بار دیگر شگوفان شده است. (۲٦)

بهرام شاه بعد از گریز از غزنه واژگون روزگار و آواره درهند بسربردوکم از کم تا یک سال جرائت بازگشت را بخود ندید. (۲۷) علاءالدین حسین درعین حال تصمیم گرفت ضربهٔ کوبندهٔ بر سنجر حامی به نام خودش ولی چنانکه دیده ایم کسی که سرسیف الدین سوری برادرش را از بهرام شاه دریافته بود براه انداز د واز پرداخت خراج به سلجوقی سرباز زد وبا استفاده از خیانت علی چتری ازدرباریان اسبق سلجوقی بجانب هرات درحرکت افتاد. گرچه وی در وادی هریرود در منطقه ناب بکلی مغلوب گردید وتا پرداخت غرامت هنگفتی که از وطالبه شده بود مدت دو سال را در اسارت سلطان سلجوقی گذراند. به استناد گزارش نظامی عروضی که قبلاً یاد گردید این شکست غوری درسال ۱۱۵۲/٥٤۷ میلادی واقع شده است. شاید در همین سال بوده که بهرام شاه از اسارت علاءالدین حسین اطلاع یافته جرأت باز گشت از هند را بخود دیده است ؛ احتمالاً والی یا نماینده غوری را ازغزنه اخراج نموده ،مگر معلوماتی اندرین مورد در دست

نیست . یکی از غزل های سید حسن دال بر این است که ممدوح وی بعد از یک سال دوری از هند به غزنه باز گشته و از همین غزل استنباط میشود که شاعر از ترسی که از سلطان داشته و از آن رنج می برده نجات یافته است (۲۸)

تاریخ وفات بهرامشاه روشن نیست . حمدالله مستوفی بیان داشته که بهرام شاه در سال ۵٤٤ ۱۱٤۹-۵۰ میلادی جهان فانی را وداع گفته ، که نمیتوان باور کرد. (۲۹) زیرا اکنون ملاحظه نمودیم که وی تا سال ۱۱۵۲/۵٤۷ میلادی به پایتخت خود در غزنه باز نگشته بوده است. ابن الاثیر معتقد است که بهرامشاه بعد از سی وشش سال سلطنت به گردش مهتاب در رجب ۵٤۸/ سپتمبر - اکتوبر ۱۱۵۳ میلادی پدرود زندگی گفته است. (۳۰) بعضی مأخذ سال وفات بهرام شاه را در سال ۱۱۵۲/۵٤۷-۱۱۵۳ میلادی واحتمالاً اواخر همین سال را قید نموده‌اند. جوزجانی اندر باب وفات بهرامشاه طور غیر مستقیم توضیحات داده ، مگر تاریخ مشخصی را پیرامون مرگ او تذکر نداده است صرف همین قدر یاد آوری شده که وی بعد از چهل ویک سال سلطنت به گردش مهتاب چشم از جهان فرو بسته است . (۳۱) از آنجائیکه تاریخ شکست ارسلان شاه بن مسعود بن براهیم برادر وسلف بهرام شاه در زمستان ۱۱۱۷/۵۱۱-۱۱۱۸ میلادی بوقوع پیوسته وبعد از باز داشت زندان در جمادی الثانی ۵۱۲/سپتمبر - اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی کشته شده لذا چنین استنباط میشود که بهرامشاه در ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی چشم از جهان پوشیده است. غلام مصطفی خان در رسالهٔ خود همین تاریخ را سال وفات بهرامشاه خوانده و طور بسیار فشرده اوایل ماههای همان سال را نام می برد، وچون ما میدانیم که همین تاریخ ماههای تابستان واواسط ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی است که در همین آوان علاءالدین حسین بار دیگر به غزنه وعلیه سلطان خسروشاه که تازه بمسند رسیده بود حمله نموده. (۳۳) هر آنچه که تاریخ واقعی مرگ بهرامشاه بوده باشد دورهٔ سلطنت وی دومین دورهٔ طولانی یک عصر دودمان غزنوی بحساب میاید.

بهرامشاه چندین فرزند داشت وبه اساس نسخه های جوزجانی که مورد استفاده راورتی بوده (به اساس یاد داشت حواشی یکی از نسخه‌های مورد استفاده حبیبی) بهرامشاه نه فرزند داشته‌است که از میانه خسروشاه ارشد برادران بعد از مرگ جلال الدوله دولت شاه وانمود گردیده است سرنوشت سایر برادران بعد از بقدرت رسیدن خسروشاه واضح نیست . (۳٤)

مأخذ و منابع بهرامشاه را عادل وشیدای دانش قلمدادنموده اورا مشوق علما و ادیبان و شاعران خوانده‌اند که دانشمندان و نویسندگان بدربار او حلقه هدی زده بودند. مگر هرگاه با یک دید وسیع جولانگاه تاریخی وافول سلطنت غزنویان از نظر گذرانده شود نمیتوان نظر منقدان را اندرین باب نادیده گرفت. «تردیدی نیست که بهرام شاه با قتل‌های خائنانه و شخصیت ترسویی خود عوامل واسباب پراگندگی اتباع خود را فراهم آورد و تا آنجا که سرانجام امپراتوری نیاکانش را از هم چنان پاشید که باز نتوانست سر بر افرازد .

II

خسرو شاه وعزلت او به هند

بنا بر گزارش راورتی در مورد تاریخ وفات بهرام شاه ودورهٔ سلطنت دو نفر اخلاف وی خسروشاه وخسرو ملک اختلافات زیادی بچشم میخورد. در ترجمهٔ طبقات ناصری وی گزارش های متنوع مورخان دری گوی بعد از جوزجانی وهندی های مسلمان را ارزیابی نموده است (۳۶) تعداد ازین صاحب نظران عبارت اند ازیافعی، صاحب کتاب مرآت الجنان، بیضاوی، صاحب نظام التواریخ، حمدالله مستوفی، صاحب تاریخ گزیده، فصیح الدین خوافی صاحب مجمل فصیحی وفخرالدین بناکی صاحب روضته اولی الالباب خسرو شاه را آخرین فرد سلاله غزنوی ضبط نموده اند، که در ینمورد یا اینکه آنان هردو خسرو را یکی دانسته یااینکه خسروملک را یک زمام دار محلی درپنجاب ملاحظ نموده از ینرولازم ندیده اند که اورا در زمره سلاطین که بر سریر دولت افغانستان بزرگ و هند حکمروایی کردند شامل سازنده مورخان متأخر آگاه تر چون میرخواندصاحب روضته الصفاء خسروملک را آخرین سلاله زمام دارغزنوی خوانده است.(۳۷) آنچه که از همه بیشتر تاریخ گذاری دورهٔسلطنت این سلاله را واضح تروانمود میتواند سکه های این زمان است که متأسفانه پراگنده بوده واگروجود هم داشته باشد اکثراً ناقص است: نگارنده هیچ یک ازسکه های زمان خسروشاه یاخسروملک را دستیاب نتوانسته که تاریخ یامحل ضرب آن را بر ملا دارد.

اگرچنان چه توضیحات مجمل فصیحی وجنة الفردوس مولفه میرزامحمد مورخ قرن دوازدهم (قرن هجدهم میلادی) که تاریخ تولد خسروشاه رادرسال ۵۱۵/۱۱۲۱ میلادی ضبط نموده صحت داشته باشد، درینصورت خسرو شاه هنگام جلوس پدرش بهرام شاه در اوایل ۵۵۲/ ۱۱۵۷ میلادی به گردش مهتاب سی وهفت سال عمر داشته است. (۳۸) از ورای تاریخ روی سکه ها و قصاید

مدحیه اینکه سیدحسن بنام او سروده وی ملقب به معزالدوله بوده است . گر چه به شهادت شعری از همین شاعر وی به لقب خسرو بهاالدولة والدین شاه دین حسن خطاب گردیده احتمالاً لقب افتخاری بهاءالدوله را نیز حایز بوده است . (۳۹) به شهادت بعضی از سکه ها وی لقب السلطان لاعظم معز الدوله را که لقب خاندانی این سلاله بود او نیز داشته، واحتمال اینکه به لقب بهاءالدوله نیز ملقب بوده است از درهم های او پیداست که سلطان سنجر راحامی خود میدانسته، مگر دیگران آن را ذکر نمی کنند (سنجر در ربیع الاول ۵۵۲ مطابق می ۱۱۵۷ میلادی بجوار حق پیوسته، لاکن خبر مرگ او یک مدت در خراسان طول کشید تابه غزنه رسید.(۴۰) درمتن طبقات ناصری به تصحیح حبیبی لقب یمین الدوله والدین(در واقعیت همان لقب که به بهرام شاه پدرش منسوب بوده) ودر نسخ مورد استفاده ترجمه راورتی لقب معین الدوله والدین (مرجح است که معزالدوله والدین خوانده شود زیرا درفهرست نام فرزندان بهرامشاه لقب معین الدوله به شاهنشاه فرزند دیگر وی منسوب بوده است) . وتاج الدوله (لقب خسرو ملک فرزند خسروشاه بوده است) درمأخذ دیگر تایید نگردیده ، وواضحاً جوزجانی یااستنساخ گران دیگر اندرین مورد بخطارفته اند .

هرگاه پیرامون جریان رویداد های دوران سلطنت خسروملک به گفتگو بنشینیم باشک و تردید های عمیق بر می خوریم . بوضوح پیداست که خسرو شاه در همان آغازین جلوسش در ۵۵۲/ ۱۱۵۷ میلادی باحمله جدید علاءالدین حسین که اخیراً از قیداسارت سلجوقیان رهاشده بود مواجه بوده است . اینکه در حمله آغازین غوری در زمان بهرامشاه یاحین حمله ثانی خسروشاه به یغما برده شده محققاً شک وتردید های رانزد واقعه نگاران متأخر برانگیخته است.دو مأخذ جداگانه اندر باب تاریخ این حمله جدید معلومات ارائه نموده است . جوزجانی تلمیحاً اشاره میکند که علاءالدین حسین التماتومی به خسروشاه صادر نموده از وی می خواهد که زمین داور ، بست و تمام جروم (مناطق گرم سیر جنوب شرق افغانستان که مقابل آن بجانب شمال منطقه سرد سیر زابلستان، غزنه وکابل قرار دارد.) رابه برادرزاده وی شمس الدین، که بعداً بنام غیاث الدین محمد بن بهاءالدین سام معروف شده واگذار شود.طبیعی است همینکه خسروشاه این ادعای نااندیشمندانه را ردکرد علاءالدین حسین التزاماً یک قطعه رباعی را انشاد نمودکه درانوی پیرامون برخورد ودر آویزی با بهرامشاه را بر سر مالکیت تگین آباد اشاره نمود یکی از حکایات فخرمدبر در باب در گیری های بین علاءالدین حسین وخسروشاه در تگین آباد که طی آن قشون غزنوی به شکست مواجه

میشود اشاراتی دارد، گرچه بعداً زمامدار غور شخصاً به غور عودت نموده گفته شده است که این جنگ در جریان ماههای تابستان بوقوع پیوسته است . (۴۱)

علاءالدین حسین شاید به غور عودت کرده باشد لیکن منطقه زمین داور و بست طور حتم در ید تصرف غوری ها در آمد و خسروشا به غزنه محدود ساخته شده واز دریافت منابع مالی واقتصادی سرزمین های زرخیز گرم سیر محروم گردید، با اسارت سنجر از جانب اغوز وبعداً با مرگ سلطان سلجوقی طبعاً غزنوی هااز کمک های بشکل حملات انحراف دهنده سلجوقی از غرب وپیدا کردن امکان تنفس محروم گردیدند. علاءالدین حسین در ربیع الثانی ۵۵۶/اپریل ۱۱۶۱ میلادی چشم از جهان پوشید وسیف الدین محمد فرزندش درفیروز کوه بجایش برتخت نشست بنابرقول جوزجانی منطقه مفتوحه گرم سیر تحت ادارهٔ شهاب الدین سپس ملقب به معزالدین محمدبن بهاءالدین سام قرار گرفته است . (۴۲)

اینکه آیا خسروشاه بعد ازحمله غوری وفرمانروایی علاءالدین حسین برزمین داور وتنگ شدن حلقه فعالیتش در غزنه به متصرفاتش در پنجاب عقب نشینی نموده یا چطور روشن نیست، گرچه بعضی از مآخذ تلمیحاً اشاره دارند. (۴۲) مگر باید افزود تا آنگاه که غزنه خود مورد تهدید واقع نشده باشد عقب گرایی وفرار عاجلانه از آب درست بدرنمی آید ، مگردر پرتو یک وضع خطر ناک در شرق افغانستان اندیشه عقب نشینی به هند طبعاً در اندیشه یک سلطان غزنوی راه یافته میتوانسته است. لاهور وپنجاب در اوقات مشکل پناه گاه تلقی میگردید، چنانکه مسعود فرزند سلطان محمود هنگام ناامیدی شکست بدست سلاجقه درسال ۴۳۲/۱۰۴۰ میلادی وتمرد لشکریانش راه به دیار هند در پیش گرفت ، وبرادرش محمدرا بجانشینی گزید (رک بفصل اول) و بهرامشاه از دست علاءالدین حسین به پنجاب متواری گردید. برعکس منابع سرشار هند، چه از ناحیه پول وچه از نظر نیروی بشری بمثابه تخته خیز انتقام کشی وبرقراری کنترول بر غزنه وافغانستان شرقی نقش عمده داشته است، بگونه مثال در دوران حرکت غاصبانه طغرل در غزنه ۴۴۳/۱۰۵۱/۱۱۵۲ میلادی (رک به فصل اول) منابع هند نقش عمده داشته است .

مآخذ متفق الرأی وفات خسروشاه را سال ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی ذکر نموده اند. ابن الاثیرتاریخ وفات سلطان راه در رجب ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی قلمداد کرده است. جوزجانی تاریخی در مورد سال وفات او ارائه نکرده ، مگر گفته که از زمان برسر اقتدار آمدن در ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی مدت هفت سال برسریرکامرانی تکیه داشته است، وبنابه این گزارش چنین استنباط میشود که هنوز هم

وی تا سال ۱۱۶۴/۵۵۹ میلادی در قید زندگی بوده است. ابن‌الاثیر همان قضاوت معمول در باره خسروشاه را ذکر کرده‌که وی بمقابل رعایایش عطوفت داشته ، علما ودانشمندان را پرورش وبه نصایح آنان گوش میداد ، مگر از جانب دیگر جوزجانی او را یک شخص ضعیف وناتوان وانمود ساخته که نمیتوانسته سلطه‌اش را برقلمروهایش حفظ کند وتوضیح میدارد که از وی‌سه فرزند بنام های محمود ، خسرو ملک وکیخسرو بجا مانده بوده است .(۴۳)

III

سلطنت خسرو ملک و پایان دورهٔ فرمانفرمایی این خاندان

اکنون رشته وجولانگاه کلام بدان‌جار سیده‌است تاپیرامون سلطنت خسرو ملک بن خسروشاه آخرین سلطان دودمان غزنوی (۵۵۵-۵۸۲/۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) به گفتگو پردازیم باز بقول جوزجانی وی دارای لقب تاج الدوله (والدین) بود یک بند از قصیدهٔ الرئیس محمد بن رشید که اندر مدح او گفته آمده اورا «تاج الدین خسرو ملک خوانده است» ثانیاً سراج الدوله والدین نیز یکی از القاب او خوانده شده ، واین القاب را چندین شاعر حلقه دربار لاهور به نظم آورده‌اند که در بیتی مثلاً از فخر الشعرا محمد بن علی متخلص به سراجی یاد گردیده که احتمالاً این تخلص شاعر از نزدیکی اش باسلطان حاصل شده است . ثالثاً سکه یی که صرف راورتی آنرا توضیح وتحلیل نموده ودر لاهور ضرب زده شده وتاریخ ۱۱۶۰/۵۵۵ میلادی اوایل سلطنت اودران منقور شده است. بقول راورتی به لقب ظهر الدوله والدین . وسر انجام جوزجانی او را به لقب «سلطان حلیم» یعنی سلطان بارأی وداد خوانده که شاید در صحبتهای عادی به این لقب خطاب میشده است. چنان چه ابراهیم یکی از نیاکان بزرگش بنام سلطان رضی یادمی‌گردیده است.(٤٤) در سکه های خسرو ملک که در مجموعه های برتش موزیم ودر لاهور موجود است دو لقب تاج الدوله وسراج الدوله و تخلص السلطان الاعظم بچشم میخورد ؛ در یکی از سکه ها کنیه ابو المظفر دیده میشود . (٤٥)

جوزجانی یاد داشت نموده که خسرو ملک در لاهور بر سریر سلطنت غزنوی جلوس کرد واین تلمیحاً میرساند که درین موقع کنترول غزنه ازید تصرف غزنویان خارج بوده است. در پرتو دست برد تدریجی غوری‌ها در منطقه زابلستان وتنگ ترشدن حلقه محاصره گفته شده میتواند که تاچه حد موقف غزنوی‌ها تحت فشار غوری‌ها دست خوش حوادث بوده است. مع هذا دومأخذ قدیمی ابن الاثیر وجوزجانی متفق الرأی اند که انتقال قدرت از دست غزنویان تنها ومستقیماً از

اثر دستبرد های غوری‌ها نبوده، بلکه یکدسته نظامیان ماجراجوی اغوز از خراسان که بحدکافی توانایی استقامت تخمین دوازده تا پانزده سال را در غزنی داشتند مرتبط بوده می‌تواند . بنا بقول ابن‌الاثیر خسروملک (که اشتباهاً اورا ملکشاه خوانده است) به لاهور عقب نشست وچنان‌بوده که وی قدرت مقابله علیه امیر زنجی‌بن‌علی‌بن‌خلیفه‌الشیبانی رهبر اغوز را نداشته است. ولی وقوع این رویدادرا بسال ۱۱۶٤/٥٥۹ میلادی ضبط نموده است. وی مزیداً از اشغال مختصر غزنه توسط خسروملک بتاریخ جمادی‌الثانی ٥٥۹/می ۱۱۶٤ میلادی‌یاد آوری میکند، مگراین قول تائیدنشده واحتمالاً که دست یابی وی برغزنه موقتی بوده است. جوزجانی‌اشغال غزنه را توسط اغوزها در دوران سلطنت خسروشاه قلم داد میکند ، واین قول خود را برمبنای تاریخ فوت خسروشاه که در ۱۱۶٤/٥٥۹ میلادی اتفاق افتاده‌می‌داند. هم‌چنان‌جوزجانی مدت اشغال‌اغوز را دوازده سال دانسته که ازنگاه‌کرونولوژی توضیح اووفق مینماید؛ مگراین توضیح بابیانات ابن‌الاثیرکه تاریخ وفات خسروشاه را در رجب ٥٥٥/جولای ۱۱۶۰ میلادی ضبط نموده وفق نمیکند. هرگاه هرکدام ازین تاریخ ها پذیرفته شود از مشکلات و اختلافات بدورنیست (سطور ذیل نظر افگنده شود) مگر بمنظور بحث مقدماتی واساس کار ، فکر میشود که تصرف غزنه توسط اغوزها دراوایل سلطنت خسروملک بوده باشد مگر یک قضاوت قاطع دربنباره ناممکن است . (٤٦)

ظهور اغوز یک پدیده جدید دیگری را تاچند سال آینده در امور افغانستان شرقی بمیان‌آورد. سلطنت بزرگ سلجوق در شرق از اثر اغتشاش اغوز درخراسان و متعاقب دستگیری سنجر در جریان سال های ٥٤۸- ٥٥۱/ ۱۱٥۲- ۱۱٥۶ میلادی از هم پاشید، یکی ازغلامان‌نیرومند ترک نژاد سنجر بنام مویدالدین آی آبه (متوفی در سال ٥۶۹/ ۱۱۷٤ میلادی) درخراسان قدرت‌واقعی را در دست گرفت، واغوزها را از شهر های مهم آنجا بدر راند (٤۷) در اثر همین آواره شدن ترکمانان عدهٔ از اغوز ها بجانب شرق سرا زیر گردیده وسلاله خود را در غزنه مستقر نمودند، هم چنان که الپتگین دو قرن قبل بجانب شرق مهاجرت نموده در حواشی جهان اسلام در غزنه اقامت گزیده بود. آمده است که اغوز ها در غزنه ودر هرجای‌دیگری که تحت حکمروایی‌شان قرار داشت مستبدانه کار میکردند ، واز غزنه تا تگین آباد به تهاجم دست زدند. (٤۸)

ابن الاثیر دورهٔ تسلط آنان را پانزده سال وجوزجانی دوازده سال ضبط نموده است. (٤۹) دستیابی اغوز بر غزنه سد بزرگی علیه گسترش جویی اغوزی ها به واحه‌های هموار هند بود، مگر در سال ٥۶۹/ ۱۱۷۳- ۱۱۷٤ میلادی غوری‌ها موفق به تصرف غزنه‌از اشغال آنان گردیدند .

در ان‌سال(تاریخی که جوزجانی ارائه نموده است) سلطان غیاث‌الدین محمد و معزالدین محمد برادرش به معیت نیروی مقتدری متشکل از غوری ، خلج وخراسانی بر شهر حمله کردند . غوری ها در آغاز در اثر استحکامات خط جبهه اغوز به عقب رانده شدند، مگر در انجام غوری‌ها این سد را شکستانده بر اغوز چیره شدند، وعدهٔ زیادی از ترکمنان را به قتل رساندند. بنا بر توضیحات ابن الاثیر قشون غوری از غزنه برای بدست آوردن دو منطقه کرمان (بازهم کرم ؟) و شنوران (اسمی که بسیار شبیه شنوار امروزی افغان است وقلمرو آنان در جنوب غرب معبر خیبر به امتداد دریای وادی کرم واقع است). (۵۰)متشبث گردید ودر سال ۵۷۰/ ۱۱۷٤ میلادی معزالدین محمد گردیز را اشغال کرد. سپس غیاث الدین محمد برادرخود را بحیث سلطان تحت حکمروایی خود در غزنه منسوب نمود. (۵۱) اگر چنان چه از ۵٦۹/ ۱۱۷۳- ۱۱۷٤ میلادی به‌بعد را بر شمریم وارقامیکه جوزجانی به ارتباط اشغال غزنه مدت دوازده سال وانمود کرده دقت کنیم درین صورت به سنه ۵۵۷/ ۱۱٦۲ میلادی مواجه میشویم که باید آغاز فرمانفرمایی اغوز در غزنه باشد واین تاریخ انقضای مدت دوسال از دورهٔ سلطنت خسرو ملک را مینمایاند ؛ لاکن هرگاه ارقام ابن‌الاثیر یعنی مدت پانزده سال تصرف اغوز در غزنه را مدنظر بگیریم، درین صورت اغوز در سال ۵۵٤/ ۱۱۵۹ میلادی بر غزنه باید دست داشته‌بوده باشد که این‌تاریخ حدودسال های اخیر سلطنت خسروشاه را نشان میدهد .

تمام بخش اعظم دورهٔ سلطنت خسروملک به حیث‌سلطان در پنجاب سپری‌شده است، وما مایل هستیم که در مورد زمام داری اودرلاهور طرز وتشکل اداری در آن جا وحدوحدود پخش اسلام در میان جمعیت پنجاب وسایر موضوعات دیگر یکه منابع اندران مورد سکوت اختیار کرده‌اند چیزی بدانیم . اشارت اغراض آمیزولی سودمند جوزجانی ازخسروملک که گویداو معتاد به عیاشی بوده و روی همین ملحوظ هم نیروی نظامیگرترکی وهم طبقات رسمی فارسی‌و هندی (دری‌گویان) در نواحی مجاور آزادی عمل داشته ولاقیدانه عمل‌میکردند، البته میگویند قضاوت در بارهٔ سلطانی که توانست تخت خود را در پرتو یک موقف تهدید آمیز و فرسایش تدریجی موقف غزنویان ومقایسه با معیارهای عصر خود یک سلطنت قابل احترام بیست و شش ساله بر قرار دارد بعید مینماید. (۵۲) علاوتاً نسبت مقاومت سرسختانه هندوها علیه قشون مسلمان طی قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) در شمال هند موقف غزنویان وجود اشخاص‌با اراده را ایجاب مینمود. صرف در پرتو پیروزی های معزالدین محمد غوری بود و خاصتاً جنگ دوم

تراین یاتراوری در نزدیکی کرنال در ۵۸۸/ ۱۱۹۲ میلادی ، قتل چوهان یاچهامانه حکمروا پریتو یراجه و اشغال دهلی که موجب از هم پاشیدن مقاومت کلی هندو ها گردید واسباب دستیابی مسلمانان را بروادی گنگا فراهم نمود و مسلمانان در شرق تابنگـال پیشتازی کردنده (۵۳)

فخر مدبر از دلاوری ها وشهامت خسروشاه وخسرو ملک ورزم آوری های آنان یاد نموده و از تردستی ماهرانه خسرو ملک در تیر اندازی نیزه وتیر زین (ناچخ) هنگام نبرد ستایش نموده است ودرباب تیر انداختن او شاعری گفته است :

خسرو تیری کـه درشب تارزنـد — بـر سینه مورو دیـدهٔ مار زند
خواهد که همان تیر دگر باز زند — پیکان دگـر بر سر سو فار زند

وی از پیکار خسرو ملک با هندوها و به اسارت گرفتن سوکـروال (شوکـره پاله) را جای مقتدر هند در میدان نبرد یاد آوری نموده است (۵٤) شاعران حلقه در بار خسرو ملک (به سطور ما بعد توجه مبذول شود) در سروده های مدحیه شان از پیکار و شهامت‌های او اندر هنگام نبرد اشاره نموده اند. (۵۵) حتی اگر اغراق‌های شاعری‌را نیز در نظر داشته باشیم بعید است که اشارات شان مبتنی برخیال محض وخالی از فعالیتهای غزا در دورهٔ سلطنت او برده باشد . بنا برشهادت یک کتیبه از حوالی بنارس قلمرو وحکمروایی‌جایا چندرا از دودمان گهـده والا (سلاله این خانـدان از اواخرقرن یازدهم به بعد درجلگه همـوار گنگاجمنا بعد از کله‌چوری‌حکمروایی داشته اند) کشف گردیده، بمقابله علیه حمله مسلمانان اشاره میکند که‌طی آن در یک مقطع زمانی قبل‌ازجون ۱۱۷۰ میلادی پدر را جا جایـه چندرا (Jaya Chandra) جانشین ویجه چندرا میشود و احتمالاً کـه این متجاوز مسلمان خسرو ملک برده باشد، زیرا این تهاجمات دودهه قبل از تهاجمات معزالدین محمد غوری در منطقه گنگا جمنا بوقوع پیوسته است (۵٦) هکذا از ورای توضیحات یکی از واقعه نگاران از پیکار میان معزالدین محمد و خسروملک درسال های بعدی سلطنت این‌سلطان غزنوی می‌یابیم‌که خسروملک درطول دوره زمام داری‌خود سلطهٔ خود را درمنطقه‌کوهستان های شمال پنجاب‌درحواشی کشمیرگسترش‌داده وقبایل کهکر هندوعلیه‌راجه‌جمو (رک به صفحات‌بعد) متحد گردید. بنابران پیداست که خسرو ملک تا پایان سلطنتش وتا آنجا که برایش مقدور بوده با پیروی سنت نیاکان خود به غزوات علیه مشرکان دست زده است، واگر پیرامون اقدامات او معلومات کافی در دست نیست ،شاید ازین رهگذ راست که اینگونه فعالیتهای‌خسرو ملک لابد تحت الشعاع فعالیتهای پیروز مندانه معزالدین محمد سپه سالاران او قرار گرفته است ، چنانچه جوزجانی بخش بزرگ تاریخی‌خود را به آن وقف نموده است .

خسروشاه وخسروملک با پیروی از نیاکان فرهنگ دوست شان به‌تشویق شعرا و دانشمندان پر داختند وصفوف از شاعران ودانشمندان را مختصراً در غزنه ووسیعاً در دربار لاهور بدور خود جمع کردند. احتمال‌میرود که لاهور مرکزفعالیتهای‌فرهنگ اسلامی بوده‌با شد گرچه به استثنای بخشی از فعالیتهای مسعود سعد سلمان که مرطنش پنجاب همراه‌بامشوقانش که والی یا سالار غزنوی در هند بودند واز ابوالفرج رونی که وی نیز خود از دیار لاهور بود معلومات دیگری نداریم (۵۷)

ابوالمعالی نصرالله یا نصربن محمد بن عبدالحمید از خانواده‌ممتازوزراء وکارمند رسمی‌غزنویان (رک بفصل سوم این اثر) قبل از ینکه شهید ظلم و توطئه‌های‌دشمنان قرار گیرد وتوسط سلطان اعدام‌گردد، مختصراً بحیث دبیردیوان‌خسروشاه ایفای خدمت‌نموده است‌عوفی از یک‌قصیدهٔ فارسی‌اوعنوانی‌خسروشاه ازیک قطعه رباعی که بمنظورمساعی‌نافرجام جهت نجات حیاتش به او فرستاده نقل قول میکنند. (۵۸)

حقیقتاً عوفی‌است که از حلقه شاعران‌در بار خسروملک ونمونه کلام آنان تذکرمیدهد ، که صرف نمونه‌های کلام شان در تذکرة الشعرای‌اوبملاحظه میرسد. ودیوان مستقلی ازکارهای ادبی آنان در دست نیست . عوفی‌کوتاه زمان بعد از سال ۱۲۱۸/۶۱۵ میلادی از خراسان وسیستان‌مسافرت‌نموده، وقبل از ینکه درسند بدربار ناصر الدین‌قباچه مراصلت کند، درلاهور اقامت گزیده است .برای وی‌در لاهور فرصت مساعد گردیده تا راجع به‌ادباودانشمندان سلف معلومات گرد آوری‌نماید.وی گفته که نمونه های‌شعری کلام برخی ازحلقه‌های شاعران متقدم خسرو ملک را ازطریق شیخ الاسلام ظهرالملله والدین در لاهور دستیاب داشته است . (۵۹)

از شاعران حلقه دربار یکی‌هم جمال‌الدین ابوالمحاسن(۶۰) یوسف بن نصرمنشی‌وصاحب دو دیوان به عربی ودری وعلوطبعش‌چنان بود که اشعارش‌را صرفاً به امرایی‌چون خسروملک اهدا میکرده است. رئیس‌شهاب الدوله والدین‌محمدبن رشید(متوفی ۵۹۸/ ۱۲۰۱میلادی‌که به حدس قزوینی (احتمال زیاد دارد نواسه) فرزند ابورشید الرشید بن محتاج یکی از درباریان ابراهیم بن مسعود ممدوح مسعودسعدسلمان بوده است(رک‌فصل‌دوم این‌اثر) از لقب ثقته‌الدین محمدبن یوسف دربندی مخاطب‌به‌جمال‌الفلاسفه‌که‌الامیر العمید‌بوده پیدا است که‌منصب وزارت دربارخسرو ملک را متعهد بوده است، تا اینکه زمانی فرارسید و او چنین استشمام کرد که‌در زندگی‌دینیوی اش قدرت دولتی مبری از نیش نبوده‌ولذا ید زندگانی‌اش عاری از رنج‌ودردها

نخواهد بود. درشباب قصاید دل پذیرمی سروده‌مگر اکنون‌دفتر را ترک گفته وهوا خواهیهای جهان‌مادی را پشت پا زده ویک زندگی درویشانه را گزیده است؛ عوفی نگاشته است که‌مقبرهٔ او در لاهور زیارتگاه اهل ادب است. (٦١)

جمال الدین محمد بن علی‌سراجی موسوم به فخرالشعرا تخلص خود سراجی‌راز روابط نزدیکش با سلطان‌به دست آورده‌است. یکی از القاب‌سلطان طوریکه قبلاً بدان‌اشاره نمودیم سراج الدوله‌بوده‌است؛ وسدیدالدین علی بن عمرمعزی غزنوی لقب‌شرف‌الله مارا ازعضویتش در حلقه همر دیفانش اتخاذ نموده ولقب معزی را شاید ازنگاه‌مبا شرتش بامعزالدوله‌خسروشاه حاصل‌نموده‌باشد.(٦٢)سرنگونی غزنوی‌هادرلاهورموجب از هم گسیختگی پیوندفرهنگی نشد: وهنگامیکه معزالدین محمد غوری شهر را اشغال و گورنر خود را در ان جا منسوب نمود شهر از نگاه مادی‌باالذات خساره مند نگردید. کم از کم دوتن از شاعران خسروملک بدر بارغوری بار یافتند یکی ضیأ الدین عبدالرفیع ابن ابی‌الفتح هروی طبیب و مولف کتاب معروف رساله جلا لیه که در باره رسوم تقدیم تحفه نوروز (نوروزیه) نوشته شده بود مقام رفیع داشت بخدمت غوری پیوست ونیز عمید جمال الدین ابوبکر بن المساعد خسروی موسوم به افتخار الشعراست که تخلص خسروی باز گوینده مباشرت نزدیک او با خسرو ملک بوده است ، که در حلقهٔ مداحان غوری قرار گرفت . یکی از شاعران دیگر لاهورکه تاریخ معین روزگار او توضیح نگردیده لیکن ظاهراً همروزگار دو شاعریکه در فوق ذکر شان رفت بوده است. این شاعر بنام حمیدالدین مسعود بن سعد شالیکوب یادگردیده است، وعوفی اوراهم‌پایه رودکی‌وعنصری قلمداد کرده‌است. (٦٣) هرگاه تذکره‌های شعرا وادبای هندو ومسلمان مرور شود احتمال‌دارد که اسمای تعداد زیاد دیگری از مولفان عصر غزنوی برملا گردد. دینا میک سلاطین نیرومند غوری بطرف غرب علیه خوارزم شاهیان وقره ختای، وبطرف شرق بجانب جلگه های همواره‌هند درحرکت افتادند، تا هرگونه موانعی راکه موجودیت دولت غزنوی ایجاد مینمود مرفوع نمایند . باراندن اغوزها از غزنه در ٥٦٩/ ١١٧٣- ١١٧٤ میلادی افغانستان شرقی‌به تصرف‌غوری‌درامد وغزنه به‌حیث تخته خیز تهاجمات به وادی سند وماورای آن دراختیار معزالدین محمد پادشاه‌جدید قرار داشت. مگر تصرف متداوم غزنوی هـا بر پنجاب بشمول پشاور ونواحی پائینی ووادی رود کابل‌موجب شد تا سلطان غوری در قدم نخست به امتدادمعبر گومل ازطریق قلمرو پتان هـای مسعودبه سندو درهٔ اسماعیل خان به سوقیات دست زند. معزالدین محمد در سال ٥٧٤/ ١١٧٨ میلادی باقشونی‌از

طریق ملتان و اوچه (که در سال ۵۷۱/ ۱۱۷۵ میلادی (۶۵) از شاهان محلی قرمطی یعنی شیعهٔ اسماعیلی آن جا بدست آورده بود(لشکر کشی کرد، مگر در نتیجه نا عاقبت اندیشی از صحرای تهار عبور نموده بجانب جنوب به ماروار وگجرات حرکت نمود که در کاسهراده(Kaasaharada) در دامنه کوه آبو در جنوب سلسله اراوالی قشون تشنه کام و منزل زده او توسط مولهٔ راجای دوم راجای چاکولیه پادشاه نهرواله گجرات مغلوب قطعی ساخته شد. (۶۶)

پیامد این لشکر کشی نا فرجام، معزالدین محمد را بران داشت که توجه خود را بسوی پنجاب غزنوی معطوف نماید. غوری ها کم از کم دو مرتبه بر لاهور حمله نمودند تا اینکه سلطهٔ غزنوی را در آنجا بکلی از پای در آوردند. به اساس گزارش ابن الاثیر نیروهای غوری بعد از اشغال غزنه از تصرف اغزز از طریق کوهپایه های هندوافغان بجانب سند متوجه گردیدند، مگر ملک خسرو، یک قطعه قوای خود را ادر معابر سندجابجا نمود که درنتیجه از نفوذ قشون غوری ممانعت شد. (۶۷) بهمه حال معزالدین محمد در سال ۵۷۵ / ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ میلادی پشاور را اشغال نمود. و دو سال بعدتر در ۵۷۷/ ۱۱۸۱- ۱۱۸۲میلادی اولین ضربه خود را متوجه لاهور نمود، خسرو ملک یک هیأت حسن نیت را تحت ریاست یکی از فرزندانش همراه با تحفه مشتمل بر یک فیل زیبا برای رهبر غوری فرستاد واز معزالدین محمد تقاضا شد تا عقب نشینی کند. در سال بعد غوری ها مصروف لشکر کشی علیه دیبل در سند گردیدند که در جریان آن سومره سرکرده سند سفلی نا گزیر به شناسایی حاکمیت غور گردید. (۶۸).

پادشاه غوری در سال ۵۸۱/ ۱۱۸۵ میلادی بنا بر تحریک چکره دیوه را جای جمو زمینه مداخله را تدارک دید. خسرو ملک در اوایل سلطنتش اتحاد قبایل کهکر بحمایت شمال تا نواحی دامنه های کشمیر سلطه غزنوی را گسترش داد. قبایل کهکر بحمایت غزنوی ها از تابعیت چکره دیوه سرباز زدند وبنابران چکره دیوه یک هیات نمایندگی خود را نزد معزالدین محمد فرستاد واو را تشویق بحمله علیه خسرو ملک نمود. سلطان غوری منطقه نواحی لاهور را بویرانه مبدل کرد مگر نتوانست آن شهر را در تصرف آورد. وی بجانب شمال متقاعد گردید وبا مشوره چکره دیوه به مرمت حصار سیالکوت پرداخت، وازان به حیث سنگر علیه کهکر استفاده نمود وحسین بن خرمیل سالار خود را به حیث والی آنجا مقرر داشت. متعاقباً خسرو ملک کهکران سیالکوت را در محاصره نافرجام کشیدند، مگر در سال ۵۸۲/۱۱۸۶ میلادی معزالدین محمد به کمک ویجه یه دیوه فرزند چکره دیوه جانشین پدر، لاهور را اشغال نمودند وعلی کرماخ والی سابقه ملتان را به حیث نائب خود در لاهور گماشت. (۶۹) گزارش

این در آویزی‌های سه جانبه میان خسرو ملک و متحدین کهکر، راجگان هندوی جمو و معزالدین محمد از تاریخ واقعات راجگان جمو اقتباس گردیده وراورتی در یاد داشت های ترجمه طبقات ناصری ازآن سود برده ولی از مأخذ مذکور نام نمی برد. گزارش جوزجانی موجز ودارای خلاء ارائه شده است. مگر در مورد اسارت آخری وپیش آمد نامناسب علیه خسرو ملک توضیحات زیادی موجود است.که گزارش های ابن الاثیر اندرین مورد بیشتر جنبه داستانی دارد. به اساس همین گزارش معزالدین محمد لاهور را محاصره نمود و بمقابل صرف پذیرفتن خطبه بنام غیاث‌الدین محمد غوری به خسرو ملک وفامیلش تضمین امنیت، حفظ سرمایه و دارایی، عروسی فرزند او با یکی از دختران خود واهدای اقطاع داده شد، خسرو ملک از قبول این پیشنهاد امتناع نمود مگر همینکه او ضاع شهر رو به وخامت گذاشت از خوف ورجا قاضی وخطیب لاهور را مامور نمود تا با رهبر غوری شرایط صلح را عقد نمایند. بعد از تسلیمی خسرو ملک تا دو ماه با اکرام واعز از بسر برد تا اینکه غیاث الدین محمد نماینده خود را نزد معزالدین محمد فرستاد وتقاضای فرستادن خسرو ملک را به نزد خود نمود. در حالیکه خسرو ملک با تضمین معزالدین محمد در آن جا می زیست، وحال نزد غیاث الدین محمد برادر او کدام تضمین نداشت ولذا مایل به رفتن نبود عدم تمایل او هم ناشی از هرشدارهای بود که حین عبورش از پشاور از جانب عده از اهالی آنجا که هنوز از جمله هوا خواهان غزنوی بردند برای او داده شده بود. خسرو ملک عنوانی فرزند خطیب پشاور که از خدمتگاران سر سپرده سلاله غزنوی بود این شعر رقت انگیز عربی را نقل کرد.

دگر آن روزگاران پیشین قبایل ما باقی نمانده، مگر زنجیر که بدور گلوهای ما حلقه زده است. (۷۰) همینکه خسرو ملک وفرزندش به غزرمواصلت نمودند، هیچگاه با غیاث الدین محمد مقابل نگردیدند ودر یکی از حصار های آنجا به اسارت در آورده شدند، ودیگر باز سراغی از آنان نبود. (۷۱) دربالا توضیح بعمل آمدکه گزارش های جوزجانی طرزمشرح نیست.مگرراجع به واقعیت مرگ آخرین شخصیت دودمان غزنوی توضیحات مزیدی ارائه کرده است. وی میگوید که خسرو ملک و بهرام شاه فرزندش (احتمالاً فرزند او که طور گروگان درسال ۵۷۷ هجری قمری مطابق ۱۱۸۱ میلادی به حضور معزالدین محمد فرستاده‌شده بود) از لاهور به غزنه منتقل گردیده واز آنجابه فیروز کوه پایتخت غیاث الدین محمد فرستاده شدند؛ سپس خسروملک در حصار بلروان در غرجستان وبهرام شاه در حصار سیف رود غور زندانی گردیدند.پنج سال بعد در سال ۱۱۹۱/۵۸۷ میلادی هردو اعدام گردیدند؛ یک سال قبل ازین رویداد غیاث الدین-

محمد ومعز الدین محمد هردو در خراسان با سلطان شاه برادر خوارزم شاه تکش مصروف نبرد بودند و آنان از خوف اینکه مبادا در نجات این دونفر باز مانده سلاله غزنوی سعی به عمل آید و آنگاه به گزنه یک حربه در جنگ ویا مذاکرات جنگ مورد استفاده قرا گیرند هردو را اعدام نمودند . (۷۲)

عوفی در جوامع الحکایات خود اندر باب تسلیمی خسرو ملک درلاهور به معزالدین محمد که بر بنای یک دسیسه معزالدین محمد طرح شده بود گزارشی دارد که از نگاه تاریخی صحیح جلوه میکند، مگر اندرباب فرزند خسرو ملک (بهرامشاه؟) گفتگویی دارد که او در سال های اخیر سلطنت مستقل پدرش به حیث یک گروگان در غزنه بسر می برده است. (۷۳)

بدین سان جارو جنجال های میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا کرد سرانجام باسقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت؛ غزنه دیگر باز آن شأن وطنطنه دولت پارینه را نیافت؛ بابر که در سال ۹۱۰/ ۱۵۰٤-۱۵۰۵ میلادی از غزنه بازدید بعمل آورده در شگفت اندر شده است که محلی باچنین از هم پاشیدگی چگونه روز گاری شگوفان ومجلل بوده است.(۷٤) واما تا آنجا که غوری هامطرح بحث است به حیث وارثان غزنویها درسر زمین های شرق عالم اسلام ثبات وپایگاه دیر پایی نیافتند؛ دوره شگوفایی وشهرت شان نسبت به سلاله پیش از خود شان کوتاه تر بود، صرف بیست وچار سال بعد از قتل خسرو ملک متصرفات غوری ها تحت تصرف خوارزمشاهیان قرار گرفت .

ضمیمه الف

ابن بابا القاشانی اندر باب تاریخ غزنویان

I

مقدمه

کتاب رأس‌مال الندیم تألیف ابوالعباس احمد بن‌علی القاشانی یا القاشی طوریکه از اسم او پیداست کتابی است در موضوع ادبیات، وحاوی معلومات علمی برای طبقه عامه وقصه نویس هاست مولف‌خود، کرکترخیلی‌مرموزدارد. معلومات گسیخته دربار‌هاش درآثارمولفان متأخر چون ومیری ویا قوت می یابیم مگر هیچ یک از مولفان فرهنگ های بیوگرافی مانندیاقوت یاصفدی به استثنای سمعانی‌که اورا تحت‌عنوان القاشی یاد کرده معلومات مشخص‌درمورد وی ارائه نکرده است. سمعانی اورا ادیب‌مورخ ومولف‌چندین اثر نفیس‌خوانده است. (۱) یاقوت درارشادالاریب بشرح‌حال احمدبن‌علی القاشانی اللغوی(عالم دستورزبان) پرداخته که‌همان ابن بابامنظورنیست، بلکه، منظورش از قاشانی‌ارشادالاریب همان قاشانی است‌که از متمسکین حلقه‌گرامر دانان عراق بوده و در حدود دوقرن قبل‌ازروز گاران ابن بابا می زیسته است، زیرادانشمندان معروفی چون ابن درید نفطویه‌وابن فارس‌بااو در تماس بوده‌اند (۲)بهرحال یا قوت ازابن‌بابا به‌منظور بحث در معجم البلدان‌تحت« القاشانی تذکرداده اورا ابوالعباس احمد بن علی بن بابا القاشی خطاب نموده واز وی بعنوان ادیبی یاد آوری میکند که کتابی را جع به فرق وفروعات تشیع نگاشته است (کتاب‌اللغه‌فی فرق الشیعه) ویا قوت

آن را مطالعه کرده است .(۴) ابن بابا طی یکی از ادوار زندگی‌خود بخراسان مسافرت نموده است (یاقوت‌میگویدکه اوبه مرومواصلت نموده‌وتازمان مرگ دریک مدت زمان‌بعد از سال ۵۰۰/۱۱۰۶-۱۱۰۷ میلادی در انجامی زیسته است) درانجا با مشقات روزگاربسرمیاورده تا آنجا که شرایط‌اورا واداربه نگارش کتاب راس مال الندیم کرده است .

دکتور محمد صالح بدوی مکی این اثررا(تحریر انتقادی وراس مال الندیم ، بایک مقدمه وتلخیص) ؛ مانچستر (۱۹۷۵) به حیث رساله‌دکتورای خود تنقیح‌نموده، توقع میرود که سرانجام حلیه طبع پوشد. گزارش‌مختصراین اثردرمقاله این‌مولف تحت عنوان‌مأخذی‌پیرامون چار سلطان نخستین‌غزنوی (۹۷۷-۱۰۴۱ میلادی)در نشریه‌فصلی‌اسلامی‌لندن جلدهفتم (۱۹۶۳ میلادی) صفحات ۱۷-۱۸ ونیزدرمقاله دیگری هم در مورد مولف توسط‌خود مولف تحت عنوان الکاشانی‌الکاشی ابوالعباس احمدبن علی که درانسا یکلو پیدیای‌اسلامی‌طبع‌شده دریافت می‌توانید. تا کنون صرف از نسخه‌کتاب راس مال‌الندیم معلومات در دست است ، که دوی‌آن دراستانبول ویکی‌درهند نگهداری‌میشود. وقاراحمد وهمدانی طورفشرده‌ازنسخه‌های‌استانبول معلومات‌داده‌ودوکتوربدوی‌طورکامل آن راتحلیل نموده است. یکی ازنسخه های توهان ولیدی=ینی‌جامع ۲۳۴(که هم اکنون در کتاب‌خانه سلمانیه نگهداری‌میشود) ظاهراً به کتابت خود مولف است، ولی بسیاراحتمال دارد نسخه بعدی ازروی‌اصل نسخه کتا بت شدهٔ مولف استنساخ شده باشد، مولف دراختتامیه کتاب توضیح میداردکه‌کتاب خودرا دررمضان ۵۰۱/ اپریل - می ۱۱۰۸میلادی بنام یکی‌ازامرای‌ناشناس‌موسوم به الامیرالریس سعدالملک‌ابوالفتح محمدبن بهرام بن علی (شایدیکی ازدرباریان شهزاده‌سلجوقی‌ملکشاه در مرو باشد) تألیف نموده ودرماه متعاقب آن بتاریخ دهم شوال۵۰۱/۲۵می۱۱۰۸ میلادی بپایه‌اکمال رسانده‌است بدین‌اساس‌ابن بابا در زمان‌خلافت المستظهر(۴۸۷-۵۱۲/۱۰۴۹-۱۱۱۸ میلادی) نگاشته است مگر در کتاب ازالمقتفی که نیم قرن بعدترخلافت داشته (۵۳۰-۵۵۵/۱۱۳۶-۱۳۶۰ میلادی ذکر بعمل آمده که این اشتباه تاریخی را دکتور بدوی مورد بحث وگفتگو قرار داده است . نسخه سوم که در پتنه هند بوده به استفاده دکتوربدوی قرار نگرفته، مگر تشریح‌آن‌درکتلاک آن کتابخانه موجود است ؛ وبصورت‌واضح تاریخ خلفای عباسی را تازمان‌سلطنت المقتفی باز گومیدارد که در او اخر قرن نوزده استنساخ گردیده است . (۵)

فصل هفتم یعنی فصل آخرین کتاب راس مال الندیم یکی از بخشهای تاریخی کتاب است که مولف درین بخش الدر باب خلفای راشدین، اموی وعباسی (تازمان المقتدی ختم خلافت او درسال ۱۰۷۵/٤٦۷ میلادی)؛ دو از ده امام شیعان، امامان باطنیه یاسبیعه بشمول فاطمی ها تا المستعلی (که در ۱۰۹٤/٤۸۷ میلادی خلافتش تمام شد)؛ بحث میکند. طاهریان، سامانیان، دیلمی ها یا آل بویه و در اخیر غزنویان را تازمان مسعود بن ابراهیم (که در ۱۰۹۹/٤۹۲ میلادی پادشاهی اش ختم شد) توضیحات داده است. وی چنانکه خود گوید از سلجوقیها درین بخش ذکری بعمل نیاورده واین قسمت را موکول براثر دیگر نموده است ولی خبر نداریم که تألیف شده یانه. ابن بابا درین اثر خود از سلاله هایی که درسرزمین شرق ایران حکومت رانده اند معلومات داده واز سلاله های غرب ایران ذکری بعمل نمیاورد، واین می نمایاند که وی علاقه مند گزارش های این قسمت سرزمین های اسلامی بوده است .

II

ترجمه برخی از عبارات راجع به غزنوی ها

ورق ۲۰۳ الف امیران وسلاطین غزنه از آل ناصرالدین سبکتگین .

بنداول ـ از ناصرالدین سبکتگین تا مسعود اسامی نه نفر ایشان ازینقرارند: سبکتگین ، محمود، محمد، مسعود، مودود، عبدالرشید ، فرخ زاد، ابراهیم ومسعود بنددوم اماتا آنجا که ناصرالدین ، سبکتگین مطرح بحث قرار میگیرد وی خود غلام حاجب الپتگین بود که از برسنجان آورده شده بود، الپتگین خودیکی ازغلامان اسماعیل بن احمد بوددر آغاز بخدمت اسماعیل وبعد بخدمت احمد فرزند اسماعیل وسپس بخدمت نواده او نصربن احمد وازآن بعدتر بخدمت کواسه او نوح بن نصر وسرانجام بخدمت فرزنداخیرالذکر عبدالملک بوده است. و آنگاهیکه عبدالملک از اسپ خود افتادوکشته شد برادر اومنصوربن نوح را بجانشینی عبدالملک بر گزیدند ولی عبدالملک به الپتگین هدایت داده بوددر صورتیکه وی در اثر تصادمی از پای در آورده شود باید فرزندش بر مسند قدرت تکیه زند. بنابرهمان توصیه الپتگین درمقام پادشاه شدن منصور عکس العمل شدیدی از خود نشانداد، منصور به نوبه متوجه او ضاع گردیده و بران شد تا الپتگین را بازداشت نماید. الپتگین درین موقع به حیث سپه سالار خراسان مقرر بود، وهمینکه وی ازنگرانیها وسوءظن امیرمنصورآگاهی یافت خراسان را ترک گفته راه دیارهنددر پیش گرفت. وی در آنجابانبردها وتهاجمات مصروف گردیده ودرسال (۳۵۲/ ۹۶۳ میلادی) چشم از جهان بسته است.

بند ۳ـ قدرت به اسحق فرزند او انتقال یافت ، روزگاری وی راه دیار بخارا درپیش گرفت واز اقدامات و کوتاهیهای پدر خود معذرت خواست ، وسپس به دستور وخلعت امیرخراسان به غزنه عودت کرد. اسحق در ذوالقعده سال ۳۵۵/ اکتوبر ـ نومبر ۹۶۶ میلادی درغزنه پدرود

زندگی گفت . به جای اوسپه‌سالارش بلگاتگین برمسند حکمروایی تکیه زد. بلگاتگین در دهانه گردیز مورد اصابت پیکان اتفاقی قرار گرفت ودر سال ۹۷۲/۳۶۲ میلادی چشم از جهان پوشید. بجایش یکی از سالاران دیگر نظامی بنام بوری نصب گردید ، مگر او دایم الخمر بود وناگزیر رشتهٔ امور از دستش گسست وبی‌نظمی در امور راه یافت . در میان غلامان الپتگین وفرزنداو اسحق ، سبکتگین مرد مواظب ، هوشیار و با نیرو بود ونظم را تأمین میتوانست ، و بدون آنکه از امیر بوری دستور خاصی دریافت کند (زیرا امیر بوری خوشگذران ودایم الخمر بود سبکتگین دست اندر کار گردیده نظم ودسپلین را سروسامان داد، بنابران لشکریان ، وی را بحیث رهبر خود گزیدند. او در شعبان ۳۶۶(مارچ- اپریل ۹۷۷م) رهبری نیروی نظامی را بادر نظر داشت شرایطی که بر لشکریان تحمیل نموده بعهده گرفت ، سپس خط مشی سرقیات هند را مطرح نمود وچنانچه پیروزی های چشم گیری نصیبش گردید ، فتوحات پی در پی را به راه انداخت و غنایم فراوانی تصاحب کرده پیروانش ثروتمند شدند وازخوان نعمت او استفاده هاجستند ، اندوخته‌هایشان بالا گرفت واز رهبری خجسته و مدبرانه او سود همی بردند تا آن جا که شهرهٔ آفاق‌شد وآوازه‌اش همه جا پیچید .

بند ٤- سیمجوری‌ها که همواره مقام سپه سالاری خراسان را بردوش داشتند بمقام امیر نوح بن نوح بن نصر بغی کردند لذا نوح غرض کمک به سبکتگین روی آورد وبرای این منظور اورا به بخارا فرا خواند سبکتگین به بخارا آمد و قشونی فراهم کرد ، امیر نوح از (آمو) عبور کرد و سبکتگین هم در پیشرفت بجانب او بود ودر دروازه هرات باسیمجوریان مقابل گردید وایشان را مجبور به فرار گردانید. امیر نوح به بخارا عودت کرد و محمود بن سبکتگین را به سپه‌سالاری خراسان برگزید وسبکتگین را واپس به غزنه‌فرستاد ، سپس میان محمود وسیمجوریان در دو موقع دیگر نیز جنگ در گرفت و محمود ، ابوعلی بن سیمجور را در دروازه های طوس بکلی از پای در آورد . بااین رویداد کسی دیگری در میان نبود تا علم طرفداری ابوعلی را یا پارتیزان های او را بر افراشته نگهدارد و بنا بران محمود به حیث سپه‌سالار خراسان باقی ماند.

بند ٥- سپس سبکتگین در بلخ بیمار شد ولذا خواهش عودت به غزنه را داشت او در همان حال بیماری در باز گشت به رباط مدرومـوی رسید و چون رضای خداوند با ز گردانده شده نمیتواند قضا دامنش را گرفت وچشم ازین کهنه سرا بست این رویداد در شعبان سال ۳۸۷(آگست سپتمبر ۹۹۷ میلادی) بوقوع پیوسته است . تابوت او به غزنه انتقال یافت. دوره امارت وولایت

سبکتگین از شعبان ٣٦٦ (٣) (مارچ- اپریل ٩٧٧ میلادی) تاشعبان ٣٨٧ (٣) (آگست سپتمبر ٩٩٧م) را احتوا میکند. هنگامیکه غزنه را ترک میگفت تمام امور وحکومت تمام قلمرو های آنجا را بفرزندش اسماعیل موکول نمود و برای او گفت که « برادرت محمود به سپه‌سالاری خراسان خواهد بود» بهمه حال همینکه آفتاب عمر سبکتگین غروب کرد، محمود هیچ اندیشهٔ دیگری جز دست یافتن به غزنه را نداشت. وی بدان جا شتافت و اسماعیل قدرت را برای او تفویض کرد و در صف یکی از سالاران محمود در آمد. هر دوی آنان بمقامات شایسته یی نایل آمدند. بنابران دورهٔ فرمانفرمائی سبکتگین بیست و یک سال را در بر میگیرد.

بند ٦- فرزند او ابوالقاسم محمود بن سبکتگین بحیث وارث پدر بر غزنه وسپه‌سالار خراسان از جانب سامانیها به اداره امور پرداخت . بنا بقول ابوالفضل بیهقی مورخ غزنوی‌ها، محمود در شب قبل از عاشورا در سال ٣٦١ (=شب ٩-١٠ محرم /١-٢ نومبر ٩٧١ میلادی) چشم به جهان گشوده است . وی سلطنت امیر سامانی را برسمیت همی‌شناخته است (ص ٢٠٥ الف) ونام وی تاسال (٣٨٩) / (٩٩٩) یعنی دوسال بعد از وفات سبکتگین از منبرهای غزنه و خراسان قرائت همی شده است .

بند ٧- منصور بن نوح از آمو عبور نمود وبه مرو وسرخس گام نهاد، میان او وسپه سالار نیروهایش حاجب الباش [حاجب الباب Hajibal - Bab] بیگ‌توزن جنگ در گرفت . دومی از فایق کمک مطالبه نمود وآنان هردو یکدست گردیدند و منصور بن نوح را نابینا نمودند وسپس عبدالملک بن نوح برادرش را بجانشینی او گزیدند. محمود ازین رویداد آشفته گردید. لذا به هم دستی برادر خود همراه باقشون مجهز و فیلان جنگی بجانب مرو شتافت. او بر دشمن حمله نمود. ایشان را فراری نمود وتعداد زیادی از لشکریان دشمن کشته شدند. یک تعداد آوارگان فراری در صحرای نواحی مرو نابود گردیدند، متباقی به معیت عبدالملک بجانب بخارا روی آوردند. درین حال محمود در قدم نخست خطبه را بنام القادر بالله ودر مرحله ثانی بنام خود جاری نمود، مگر سامانیها بنام القادر بالله گاهی خطبه را جاری نمی‌نمودند و میگفتند که چون «ما اساساً از الطایع تابعیت کردیم و تا آن زمانیکه او در قید حیات است بجا نخواهد بود پیمان خود را علیه او بشکنیم؟» این پیروزی بتاریخ روز بیست وهفتم جمادی الاول سال ٣٨٩ [١٦/ می ٩٩٩ میلادی] بدست آمده ، وهمینکه القادر بالله در بغداد از رویداد های اخیر وپیروزی های محمود اطلاع حاصل کرد خیلی شاد شد، ورسول خود را همراه باخلعت ومنشور به خراسان به

حضور محمود فرستاد. رسول القادر بالله در بلخ به حضور محمود بار یافت . او درین هنگام بکلی به قدرت دست یافته بود. و در طول سلطنت مطول خود با صلابت وقدرت فرمان راند. از کار های او این بود که در یک سال به هند، سوقیات می نمود ودر سال دیگر واپس مراجعت میکرد واز جریان امور هند مراقبت بعمل میاورد ، ودر عین زمان به دقت رویدادهای قره‌خانی ها را در ماورالنهر تحت نظر میگرفت . حکایت و گزارشات پیروزی های محمود ودست آورد های او متعدد و فراوان است؛ مگر متأسفانه درین جا تفصیل دادن مقدور نیست . او برروز پنجشنبه بیست‌وسوم ربیع الثانی سال ٤٢١[/ ٣٠اپریل١٠٣٠ میلادی] درغزنه پدرود زندگی گفت وامیر محمد فرزند خود را به سلطنت گماشت .

بند ٨ـ امیر محمدبن محمود سبکتگین : مسعود باوجود نسبت فرزندی به محمود وکرکتر عالی نظامی، تقوی وشهامتی که داشت ،محمودمناسبات حسنه باوی نداشت ؛ چنین آورده‌اند که او با اشخاص گزیده خصال نیرومند حسادت میورزیده ؛ ودر عوض به محمد فرزند دیگر خود الطاف‌داشته‌است ، گرچه محمود از محمد اعزاز و اکرام نمیکرد مع هذا کاستی ها واشتباه‌آت را در وجود مسعود دیده‌است وباز هم او را بکار واجرای اوامر می‌گماشته است. هنگامیکه محمود در سوقیات عراق (عجمی) مسعود را بمعیت خود برد وزمام امور اداره غزنه وخراسان را تحت‌اداره محمد گذاشت تا بدین وسیله موقف او را استحکام بخشیده و زمینه را برای زمام داری او مساعد ساخته باشد. ولیکن محمد از تمام اینهمه تسهیلات که به او فراهم می‌گردید چندان سودی نبرد.محمود درری سر بربستر مریضی نهاد و به مسعود دستور داد که در عراق [عجمی] بماند و تمام منطقه را مطیع وتحت فرمان درآرد ، وبعد ازان خودش به غزنه برگشت . هدف محمود آن بود تا مسعود را از پایتخت ، خزاین وپایگاههای نظامی بدورنگهدارد واگرچنان چه مرگ بسراغش راه یابد محمد بدون خدشه برسریرحکمروایی جلوس کند.هنگامیکه هوشدارهای مرگ محمود رابه اندیشه فروکش میکرده است اوبه همراهانش گفته که «من بکلی آگاه ومتیقن هستم که ، هرگاه مسعود از مرگ من اطلاع یابد لحظه‌یی هم در عراق اقامت نخواهد گزید ، وبی درنگ علیه محمد جولان خواهد داد وتشویش ودردسرهایی را علیه محمد ایجادخواهدکرد . مگر من مصمم هستم واراده ام را در مورد رسیدن محمد برسریرحکمروایی تحقق همی بخشم خداوند او را از آلام بدور داشته باشد واز مصائب وتهدیدات مسعود درامانش نگهدارد وبه در بار خلافت نامه ها نوشت ودر آن ها اراده خود را بیان نمود .

بند ۹- وآنگاه که محمود در فراشیبی مرگ دست وپا می‌زد محمد به فاصله دور تری از غزنه در گرزگان بود. محمود حاجبی را فرستاد تا او را هرچه زودتر به پایتخت بیاورد [الف F.۲۰۶] تا زمام امور را به او محول بدارد؛ مگر محمد بوقت وزمان لازم به سر وقت پدر رسیده نتوانست ؛ مگر محمود علی القریب، حاجب الکبیر وسپه سالار ووزیر خود حسنک النیشاپوری را دستور داد تابیعت لشکری وملکی را به نفع محمد به منصهٔ اجرا در آورند، بعد از ین وصیت محمود به جاودانه شتافت. محمد بعد از چهل روز مرگ پدر به غزنه مواصلت نمود وقدرت را درغزنه بدست گرفت. مردم به او بیعت نمودند. محمد به مشروب روی آورد، به عیاشی ولهویات دست زد خزاین ودارایی های خود را بی باکانه صرف کرد تا اینکه موقف او تنزل و وقار خود را نزد مردم از دست داد. حاجب علی وحسنک وزیر از یاران مشفق و نزدیک او بودند مگر نسبت سقوط شهرت او نزد مردم بی‌بندو باریها، رنجش ومجادله‌ها درگرفت وحاجب- علی بدون استیذان محمد وزیر او را توقیف نمود .

بند ۱۰- بدانسانیکه محمود پیش گویی کرده بود که امیر مسعود بعد از مرگ او حتی یک روز هم در عراق[عجم] انتظار نخواهد کشید همچنان شد تا آنجا که بدین قرینه که تمام مردم آرزوی رهبری او را دارند بدون تردد در راه حرکت بجانب غزنه به نیشاپور رسید . یک بخشی از نیروهای محمد که به تقوی وپرهیز گاری، شهرت، توانایی، شجاعت وکاربرد مسعود در جنگ آگاهی داشتند بحمایت از او برخاستند. محمد از غزنه علیه برادرش مسعود به سوقیات دست زد تاباشد او را از دسترسی به متصرفات وخزاین غزنه باز دارد .آنان بدون نظرداشت ورعایت دستور محمد وزیر را بازنجیر بسته آوردندو هنگامیکه نیروها در تگین آباد محلی در نزدیکی بست رسیدند حاجب علی برادر خود ایلدرک را همراه باپیام التجا واستدعا نزدمسعود فرستاده وهمرکابی خود را بااو التماس نمود. مسعود اورا پذیرفت وبا تحایف سرفرازش نموده واز عنایات خود وی را امیدوار نمود .

بند ۱۱- [F.۲۰۶ب] درعین زمان حاجب علی وامیر یوسف عموی مسعود بهم دستی یکدیگر در حالیکه مسعود هنوز در هرات بود کوشیدند تا محمد را در حوالی قصرش دستگیر نموده وسپس به مسعود بپیوندند. آنان مرفقانه پلان خود را تطبیق نمودند وسپس بااحساس خوشبینانه که مورد الطاف مسعود قرار گرفته ودر زمره ملتزمین او مقامات عالیه را نصیب خراهند شد به مسعود روی آوردند. مگر حینیکه آنان به حضور مسعود باریافتند، مسعود دستور داد تا آنان را

در یکی از سلول های زندان که‌در آنجا دسته‌دیگری از حامیان محمد توقیف بودند باز داشت بدارند وتوجیهه نمود که تمام این اشخاص‌انتقال قدرت از یک برادر به برادردیگر را قانونی می‌گمارند؛ سپس او بعضی از نفرهای خرد رااعزام‌نمود تا محمد را تحت نظارت قراردهند و با این ماجرا زمام داری‌محمد پایان می‌یابد. این‌رویداددر شوال ۴۲۲[سپتمبر-اکتوبر ۱۰۳۱ میلادی] بعد از بیست ویک ماه زمام داری محمد بوقوع پیوست‌وامیر مسعود برسریر فرمانفرمایی تکیه زد.

بند ۱۲- امیر ابوسعیدبن‌محمود بن‌سبکتگین برسریر فرمانفرمایی‌شاهنشاهی پدر خود که دراینوقت اکثر ولایات مربوط شاهنشاهی پدرش استثنای خراسان که در اثر تهدید ترکمن‌ها دست‌خوش‌حوادث بود تکیه زده مسعود به نوبه‌ها قشون‌های بدانجا گسیل نمود مگر درهر مرتبه به شکست مواجه‌وخنثی‌گردید، تا اینکه‌ناگزیر شد در رمضان ۴۳۱-[/ می-جون ۱۰٤۰ میلادی] شخصاً علیه آنان بعملیات‌دست زند.او به‌سرخس مراصلت‌نمودوترکمانان طورپراگنده بجانب مرومنهزم گردیدند ولی در راه حرکت‌جانب مروچاه‌های آب نوشیدنی‌امتداد صحرای مرو را مسدود نمودند ومسعود خالی‌الذهن ازین اقدام آنان را تعقیب‌نمود که درنتیجه پرسونل و مواشی آنان از تشنگی‌متوجه خسارات فراوان گردید، اسپ وقاطران یکسره از میان رفتند. بعد از تحمل مشکلات فراوان عساکر بر پشت اشتر فرار را بر قرار ترجیح دادند و [ص - ۲۰۷ الف] در دهکده بنام دندانقان اولین دهکده نواح مروپناه‌بردند.مگرمردم دهکده دندانقان‌دروازه‌ها را بروی مسعود بستند و لذا قشون مسعود ناگزیرتادو فرسخ دیگر بجاودر حرکت‌افتادند، وملاحظه نمودندکه ترکمنان درتپه های ریگ زارآنجا بدسته‌های رزمی‌متفرق جابجا گردیده‌اند واین‌مانورآنان بمنظورجنگ نبود بلکه‌طبق‌عادت به‌دسته‌ها تنظیم‌شده‌بودند تااگرفرصت مساعد برایشان دست‌دهد بجنگ پرداخته درغیر آن فرار را برقرارترجیح دهند. واما موقف پریش قشون غزنوی ،بی نظمی وپراگندگی آنان ورفتار خائینانه یکی از دسته های نظامی درداخل قوا علیه دسته دیگر بصورت کلی آشکار گردید ، ترکمن ها به حمله تشجیع گردیدند. سران نیروی مسعود دراندیشه تسلیمی او بدشمن فرورفت و برایش گفتند که اکنون دریک موقف کاملاً نامساعد گرفتار آمده‌ایدولشکریان شما را اغوا نموده‌ودیگر هیچ راهی‌جهت نجات باقی نمانده است ، مگر اینکه فراربرقرار ترجیح داده شود وجان‌بسلامت بردوآنگاه اگر موقع مساعد شود. بسیج‌حمله تازه براه انداخته‌شود، ولذا مسعودبوضع ناهنجاری سوار

بر پشت اشتری رو بفرار نهاد و به همین حال سرانجام به غزنه مواصلت نموده چند ماهی در غزنه گذراند تا اینکه نیرو و معنویات و نیروی تازه یافت نخست جهت انتقام از آن دسته سالاران چون صاحب سوباشی ، بیگتغدی ، حاجب علی بن دایه ودیگران که اورا در روز ها معرکه کارزار سرافگنده کرده بودند پناه خاست. اموال ودارائیهای آنان را ضبط نموده وسپس آنان را مصلوب، آویزان وزنده پوست کشید .

بند ۱۳- درین هنگام مسعود فرزند خرد مودود واحمد بن عبدالصمد وزیر را باعدهٔ از غلامان قصر به بلخ فرستاد تا اگرچنانچه ترکمنان بران مناطق دست یازیده باشند آنان را به جزای اعمال شان برساند او خود تصمیم گرفت تا به هند عزیمت نموده ودران جا بجمع آوری قشون از مردمان هندوکه بزعم اومفید، درجنگ ستیزه جو، ودر بیعت ووفاداری صادق بودند بپردازد هنگامیکه به ویهند مواصلت کرد با فامیل واطفال خود از سند عبور کرد.

غلام سرایی نوشتگین البلخی اندرین هنگام زمینه را مساعد دیده [F . v . rb] وبا متباقی قشون که هنوز از سند عبور نکرده بودند به توافق رسید. آنان بارو بنه باز مانده مسعود را به یغما برده و آشکارا بیرق مخالفت را علیه او بلند کردند. آنان یکبار دیگر محمد برادر مسعود را که بعد آ نابینا ساخته شاه بصفت امیر در میان کشیدندو سپس از سندعبور کردند. هنگامیکه مسعود ازین توطئه آگاهی یافت خود واطفال وحرمش را در رباط ماریکله در محاصره قرار داده واز آنان امان خواست. نوشتگین بهمرایی محمدو آن عده که بطرفداری او دست بهم داده بودند رباط را در محاصره در آورده وبر مسعوددست یافتند . آنان او را به حصار گیری نقل داده و بسرعت به او هجوم برده واورا بقتل رسانده و دود از دمارش کشید ند وسپس بسوی پشاور در حرکت افتادند .

بند ۱۴- امیر مودود واحمد بن عبدالصمد درین هنگام هنوز هم در منطقه غزنه بودند وانتظار بودند تا زمستان پایان یابد و بعد رهسپار بلخ شوند. آنان از انچه بر مسعود اتفاق افتاده بود اطلاع یافتند ووا پس به شهر غزنه باز گشتند وتا آن جا که مقدور بوده بجمع آوری سپاه و قشون پرداخته وآن کسانیکه باز شکاری به تعقیب صید خرد به پرواز می در اید به تعقیب قشون متمرد براه افتیدند. سرانجام بتاریخ سیزدهم رجب ۳۲ [٤] [۱۹/] مارچ ۱۰٤۱میلادی] با آن دسته عساکر عصیانگر وخائین مواجه شده وازطلوع تا غروب همان روز به پیکار ادامه دادند. تمام عساکر اغتشاشی بشمول امیرمحمد وفرزندانش که باعده عساکر همراه هان پدرش

رو بفرار بودند ودیگر ان متمرد بدست‌عساکرغزنه گرفتار آمدند امیر مودود مدارا وخویشتن داری زیادی از خود نشان داد مگر احکام و مشیت ایزدی را در مورد فرزند یوسف عموی پدرخود، نوشتگین بلخی وسه تن از افسران پیشقدم دیگر تطبیق نمودوآنان راسنگسار کرد وبه دار آویخت .مرگ امیر مسعود بعد از یک دوره ده سال وچند ماه سلطنت در صفرسال ۴۳۳ [۴] [/ اکتوبر ۱۰۴۱ میلادی] اتفاق افتیده است .

بند ۱۵- بعد از وامیر ابوالفتح مودود بن مسعوددر شعبان ۴۳۳ [۴] [/ مارچ- اپریل ۱۰۴۲ میلادی] براریکه قدرت رسیده اوبادرستی اداره امور را رهبری نمودبه استثنای روی آوری های متواترترکمنان در خراسان نظم وآرامش را در دستگاه دولت تأمین نمود. اگر مقدرات روز های زندگی مودود را طوالت می‌بخشید (خداوند او را بیامرزد) واگر سرنوشت‌بااو مددگار می‌بوداو برای همیش کارشان را بپایان میرسانیدمگراز مشیت وفرمان خداوند متعال سرباز زده شده‌نمیتواندبه او نازل آمدآنچه که آمد.به بیماری قولنج گرفتار شد او دران هنگام در حوالی غزنه بود مگر همینکه هرگونه تداوی و علاج براو کارگر نیفتاد اووزیرخود رابا تعداد پیاده وسواره نظام به سیستان اعزام نمود وخود به شهرغزنه روی آورد مگر همینکه وزیردر سراراه خود جانب‌سیستان به قلعه‌مندیش که درمسیر جادۀبست‌واقع است‌مواصلت‌کرد خبر مرگ امیر مودود به او رسید.

بند ۱۶- بهنگام روزهای‌اخیرحیات مودود یکی‌از فرزندان‌خود راکه‌محض‌پنج سال داشت ولیعهد وبجا نشینی خود تعیین نمود که زمام داری‌او صرف‌پنج‌روز را احتوا کرد و سپس لشکریان به علی بن مسعود برادر مودود بیعت نمودند، مگر او نیز به نوبه مدت‌چهل‌وپنج روز برسریرحکمروایی پابرجا ماند.موضوع ازینقرار است‌که‌وقتیکه‌مودودبعداز گرفتاریهای تلافی انتقام قاتلین پدربه غزنه عودت کرد عبدالرشید بن‌محمود عموی‌خود را توقیف ودر قلعه مندیش باز داشت نمود.بقیه‌روزگاران‌زندگی‌اودرهمانجا گذشت.هنگامیکه عبدالرزاق بن احمد بن میمندی وزیر [ورق۲۰۸ب] درجوارهمین قلعه فرود آمده بود وخبرمرگ مودودرا دریافت کرد. او عبدالرشید را رها نموده وباخود به غزنه آورد واو را به حیث امیر گماشت. تاریخ وفات‌مودود بروز چهارشنبه۲۱ رجب ۴۴۱[۱۹ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی که درین هنگام بیست‌ونه سال داشته است اتفاق افتاده است.

بند ۱۷ـ امیر عبدالرشید بن محمود بتاریخ ۲۷ شعبان سال ٤١[٤][/٢٤ جنوری ١٠٥٠ میلادی] برسریر حکمروایی قدم نهاد. امیر مودود غلامی داشت ترک نژاد موسوم به طغرل که مرد شجیع ، بانیرو وجنگجو بود . مودود بنا برمنظور خاصی اورا علو مقام داده و موقف اورا با عقد خواهرش به نکاح او ارتقاو سرفرازش ساخته بود ، هنگامیکه عبدالرشید برار یکه تخت وتاج تکیه زد او نیز به عین منوال از طغرل اکرام بعمل آورد. طغرل نیز بمقابل عبدالرشید با مواسا پیشامد نموده از خود رفتار خاصمانه بمقابل عبدالرشید اختیار کرد واز امیر التماس نمود که قشون ومنابعی را دراختیار او قرار دهدتا علیه ترکمنان قیام نموده وخراسان رااز نزد آنان اعاده نماید . او در زمان مبارزات چغری بیگ در اوپیان پیروزی‌های را که علیه الپ ارسلان کمایی کرده‌بود که در جریان پیکار های قشون غزنوی بعقب‌نشینی مجبور گردیده بودند واین پیروزی به طغرل نسبت شده بود . عبدالرشید آرزومند فارغ البالی از حضور طغرل بود وناگزیر او را در رأس‌قشون کوچکی موظف نمود تا جانب سیستان بهراه افتد، او بدانسو شتافت وبیغو عموی پدری چغری بیگ را مغلوب نموده واز سیستان اورا بیرون راند واداره امور آنجا را بدست گرفت .

بند ۱۸ـ باقی تمام قشون غلام که‌در پایتخت غزنه‌حضور داشت بحمایت‌از طغرل‌بپاخاسته به نیرو های او پیوستند [ورق ۲۰۹ الف]طغرل‌تحریک‌گردیده ودراندیشه تاج وتخت‌برای خود افتاد. پارتیزان های معیتی او از و تابعیت نمودند وهمه یک دست از سیستان راه غزنه در پیش گرفته وعلیه عبدالرشید بحمله پرداختند عبدالرشید واژگون بخت که هیچ منابعی برای خود باقی نگذاشته بود باشتاب به قلعه غزنه پناه آورد، درحالیکه طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداره دولت را تصرف‌وتاج‌وتخت را تصاحب‌نموده‌بود وقشون وفادار در اطرافش صف‌زده بودند بعد به قلعه (ارگ) حمله نموده عبدالرشیدرا مجبور به رویارویی کرد واو را بقتل رسانید .

بند ۱۹ـ شخصیتهای رهبری‌در دستگاه دولت این‌عمل طغرل‌رامورد نکوهش قرار داده وهمه‌علیه او در صددتوطئه افتادند. حاجب‌خرخیز که اندرین هنگام در هند بود از آنچه آنان انجام داده بودند بشدت رد نمود. ونسبت انجام این‌عمل خائنانه آنان را به بادانتقادگرفت، واز تابعیت به طغرل سرباز زده‌واو را منفور خواند. چنین آمده است که از غلامان قصر که آنقدرشناخته‌شده ومعروف نبود ولی باده‌نوش وهم‌پیک رندان‌بود وآن‌هنگامیکه بی‌خودو مست

از باده ناب می بود از باده نوشی او ممانعت می‌گردیداودرخفا تصمیم گرفت که طغرل را بقتل رساند تا دیگرسد راه در برابر زندگی اوکسی واقع نشود . یکی از روزها که طغرل به‌کرسی سلطنت تکیه زده بود ودرباریان وسایرقشون‌هرکدام به رتبه و مراتب شان‌بمقابل او صف‌زده بودند همین‌غلام بانیزه ایکه درنهان‌باخود حمل‌کرده بود به طغرل حمله‌ورشده‌واو را بقتل رساند. تمام مردمان دیگر یکه در محضر او قرارداشتند به این فکرکه این‌عمل‌به هم دستی تمام محفل انجام شده هیچ کسی از جای خود حرکت نکرد. این غلام نوشتگین نام داشت و در آواز خوانی مشهوربود وحال با انجام این عملش معروف گردید.

بند ۲۰- عامه اراکین بزرگ در دستگاه دولت متفق الرأی به این نظر شدند که یکی‌از احفاد مساعد ومناسب خانوادهٔ سلطنتی غزنه را به حیث زمام دار شان بگزینند امیرفرخ زاد (ورق ۲۰۹ ب] بن‌مسعود دریکی از قلعه‌ها زندانی بود، خر خیز سه روز بعد از قتل‌طغرل از هند به غزنه مواصلت نمود آنان تصمیم گرفتند تا او را نزد فرخ زاد فرستاده واورا به‌حیث امیر بگمارند؛ واین کار طبقاً سر براه گردید. تمام‌اینهمه‌رویدادها درسال ۴۳ (٤)ودریک بخش ٤٤ (٤) (/۱۰۵۱-۱۰۵۲ میلادی) بو قوع پیوسته است .

بند ۲۱- امیر ابوشجاع فرخ زاد بن مسعود بن محمود برار یکه قدرت رسید او دارای بینش عالی وچون یک زمام‌دارهمی نمود ،اوبگونه قابل تمجید وچنان گوی که آب رفته باز به جوی آمده وشکوه وجلال رفته باز رونق خودرا گشوده‌همتا با نیاکان‌خود سلطنت نمود. او بتاریخ ۱۷ صفر ٤٥۱ (/٤اپریل ۱۰۵۹ میلادی] به جاودانه شتافت .

بند ۲۲- سلطان ابراهیم بن مسعود بن‌سلطان ابو المظفرابراهیم دریکی‌از قلعه‌ها محبوس بود، زمام امور به اومحول گردید، او پاسخ‌مساعد در زمینه ارائه نموده وبرتاج وتخت تکیه زد ودوره طولانی‌سلطنت‌را بسر رسانید ، بمقابل اتباع خود باعدل وانصاف پیشامد داشت ، بینش عالیمقام داشت ، در سلوک ورفتار خرد تأمل می نمود ، در قضاوت خود متین‌ودر اجرای وجایب خود پیر وزبود .تقوی و رستگاری‌او تا آن پیمانه بود که از احفاد ودودمانش که در کر دارو پند ار نیک معروف بودند پیشی می جست ، به استثنای محمود که‌در نیرو-مندی وصلاحیت نظامی بر تر بود مقدم او گرامی بود، در پیکارها پیروز بود وهمواره برخود حاکم برد ودرجنگ ها قشون او کامگارهمی بود، او امر ونواهی اش همواره مورد اجرا قرارمیگرفت و جهت تطبیق این مأمول را از میان بر می داشت .هیچ کسی در اجراآت او اغلاط

نمی‌دید، در کارنامه‌های مامورین او انتقادی وجود نداشت به‌هیچ یکی از فرق و انشعابات مذهبی رجحانی قایل نمیشد و مردم از این رهگذر نقادانه سخن می‌گفتند مع هذا در هر گوشه و اکناف در انظار مردم جای داشت. بخشش وکرم او عام بود . دارا یهایش را برای منظور خوب بی باکانه‌مصرف‌میکرد، تا اینکه در ذو القعده سال ۴۹۲ (/ سپتمبر ـ اکتوبر ۱۰۹۹میلادی)قضای متعال که از آن سرباز زده شده نمیتواند بر او فرود آمد وآفتاب عمرش غروب کرد. او چندین فرزند از بطن مادران مختلف بجا گذاشت که بعداًاز وفات او جهت جا نشینی بر اریکه تاج وتخت میان خود جدال وکشمکش ها برپا کردند .

بند ۲۳ امیرعادل مسعودبن ابراهیم بعداً امیر ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود از سایر رقبا پیشی جسته و سلطه‌خود را برتمام ولایات شاهنشاهی مستقرنمود . اوتا آن اندازه به داد و داوری بمقابل اتباعش پر داخت که تمام آنهمه‌اوصاف گزیده‌پدرش‌تحت‌الشعاع قرار گرفت. زمام داری او درسر اسرجهان شهرهٔ آفاق گردید هرشخص تحت تهدید از اکناف به قلمرو او پناه می‌بردند وهر شخص‌جهت کامجویی به اوروی میاورد خداوند آن کسی را یار ویاور است که رضای او تعالی برانرفته است.

بند ۲۴ واما اندر باب سلاطین عصر وحکام آن روز گار از خانواده سلجوق‌تصمیم اتخاذ شده تا اثر علحیده انشاد شود. ، این اثر در بر گیرندهٔ چگونگی آغاز مشخصات بارز آنان فتوحات حا میان آنان درخراسان ، عراق ، روم ، سوریه ، سرزمین های فارس وحجاز و اینکه چگونه مستملکات آنان روز تا روز وسال به سال بسط وگسترش یافت گفتگو بعمل میباید وبنابر همین دلیل درین جایادکر دی از انان بجای آورده نشد.

III

تبصره

بند ۱ ـ خاطر نشان باید نمود که در فهرست ابن بابا از جمله فرما نفرمایان وزمام داران غزنوی اسمای مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود حذف گـردیده است .

بند ۲ـ غلامی سبکتگین از برسنجان مبدأ داشته است . این ناحیت ازمنطقه بر سنجان در سواحـل جهیل ایسیک کـول در سیمیر یچی Isig-kdin semire chye (در منطقه قـرغـز موجوده اتحاد جماهیر شوروی) واقع است واین مبدأ در پند نامه‌ایکه به سبکتگین نسبت داده شده وآن عبارت از یک مجموعه مشوره‌هائیست که گفته میشود زمانیکه سبکتگین درحوالی سال ۳۶۷/۹۷۷ـ۹۷۸ میلادی‌برای اشغال‌براه افتاده وشهزاده محمودرا که درین‌هنگام هفت سال داشته است‌بعنوان نائیب مقام خود در غزنه گماشته برای‌او انشاد نموده تائیدشده است. رجوع کنید به پند نامه سبکتگین‌جورنال آف رایل ایشیاتیک سوسایتی (لندن) (۱۹۳۳) متن۶۱۰ ترجمه ۶۲۱ وارد دوگن مرسیل وهکذا رجوع کنید به اسلام تیتکیرلری انستیوتس در جس (Islam Tet Kirkleri Enstitusu Dergis)ج ۱ـ۲(استانبول ۱۹۷۵(متن۲۱۳ ترجمه۲۲۷ اصلی فـارسی در قـرن هشتم (قـرن چاردهـم میلادی (تـدویـن یافته و در معجم الانساب فی‌التواریخ به متن آتی مراجعه شود .

اینکه ام ـ ای شبن در اثر خود اسلامیک هیستوری (تاریخ اسلام) تاریخ ۷۵۰ـ ۱۰۵۵ میلادی(۱۳۲ـ۴۴۸ هجری) (کمبریج ۱۹۷۶)از ۱۸۰ـ۱۸۱درج‌نموده‌که‌سبکتگین‌به‌هیچ‌نحوی غـلام نبوده بلـکه رهبربومی منطقه غزنـه بوده است و اینـکه ابن بابا صد سال بعد از مرگ سبکتگین اندرباب اینکه او ترک و از آسیای میانه برخاسته گفتگو و توضیحات ارائه کرده صرفنظر از ثقت یابی اعتبارپند نامه ، بیان ابن باباشاید یک اشتباه نباشد .

فرزند عبدالملک بن نوح که‌از نصربن عبدالملک باشد به مدت یک ماه و به سن صباوت دربخارا فرمان رانده است، تا اینکه منصور توسط فایق برمسند تاج وتخت تکیه زده ودر باریان با الپتگین مخالفت کردند رک به ترکستان ـ دون تو ده منگول انویژن Tuikestan down to the Mongol Invsion کمبرج هیستوری آف ایران ج ٤، ١٧٠ از هجوم عرب‌تا سلجوقیان (چاپ کمبرج ٢٥١و١٥٢)

٣ـ در مأخذ اکثر آ از فرزند الپتگین بنام ابواسحق ابراهیم بن الپتگین یا دو بود شده است کرونو لوژی (واقعات تاریخی) اسلای سبکتگین درا داره امورغزنه . رک ، ناظم زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ص ١٧٥ـ١٧٦

بهر حال وی از اثر این بابا آ گاهی نداشته ونسخه شبا نکاره‌ای معجم الانساب که از شرح وبیان این دوره قاصر است بدست رس‌او قرار داشته‌است ؛ در مورد این مأخذ رک به اثر بو سورث تحت عنوان ارلی سورز فاردی هیستوری آف دی فرست فور غزنوید Early Sources For the history of the First Four Gahznvid (٩٧١ـ١٠٤١ میلادی)١٨٠، ـ٢٠ هکذا از نشریه انتقادی برنسخه ینی جامع (Yeni cami) ٩٠٩ یادآور باید شد که این مولف در آثار متعدد خود پیرامون غزنوی‌ها از ان استفاده نموده وهم چنان مورد استفاده مرسل در تهیه مقاله شان که ازآندر فرق یاد گردید بوده است؛ بخش مربوط‌اسلاف سبکتگین درج صفحات ١٦٤ الف ١٦٥ ب‌است هم چنان گفتگوهای پیرامون مطالبی چندی در نوشته های بو سورث تحت عنوان تاریخ افغانستان شرقی قبل از غزنویها ١٢ـ ٢٤ راجع به کرونو لوژی این سالاران ترک جلب توجه میکند. رک کبمریج هیستوری آف ایران ج ٥ـص ١٦٤ـ١٦٥ درین حال ابن بابا اندر باب تاریخ وفات فرزند الپ ارسلان، وبلکاتگین معلومات بیشتر ارائه میدارد واما تاریخ ناظم را در مورد مرگ بلکاتگین تصحیح میکند .

محاصره گردیز توسط بلکاتگین : ـ از چگونگی عملیات نظامی درین جاچنین‌بر میاید. که الپتگین وغلام ترک قشون سابق سامانیها سلاله بومی لاو یک یالو یک زابلستان را از غزنه رانده‌بوده‌اند مگرهنوزهم تا یک دهه یا بیشتربر قصبات مجاورمسلط بودند برای مزید معلومات را جع به لاویک رجوع کنید به مقاله بو سورث درین مورد. فخر مدبر در ادا ب‌ الحرب اند رباب سانحه مرگ بلکاتگین معلومات مفصل ارائه نموده است ، ا ند یا آفیس متفرقه ٧٦ الف چاپ خوا نساری ٢٤٦ـ٢٤٧، فخر مدبر از طرف مادر خودرا ذریه بلکاتگین

قلمداد کرده است ، همچنان شفیع «حقایق تازه» در مورد غزنوی‌ها ، ۱۹۱. حکایات چنین است که قشون انحصار گر ترکی بعد از ینکه سالارشان بقتل میرسد از گردیز عقب رانده‌میشوند، بنا بران احتمال دارد که تازمان استقرار ارکانی سبکتگین در غزنه شهر گردیز بصورت کلی تحت تسلط کامل ترک ها قرار نگرفته است . در مورد تاریخ تاریک این منطقه بمقاله بوسورث رجوع شود.

تاریخ وفات بلکاتیگن : جوزجانی در طقبات ناصری توضیح میدارد که وی به مدت ده سال امیر غزنه بود مگر این نقل قول تا جایی مبالغه آمیز مینماید، حتی به این قیاس که‌بلکاتگین در ۳٦٤/۹۷٤-۹۷۵ میلادی رسیده بود ومأخذ بعد آنرا تایید میکنند رک . به نظام ایضاً، ۲۷.

امیر بوری : کلمه بوری در تمام زبان‌های ترکی استثنای دسته‌های که در جنوب غرب اسکان‌دارند‌معنی گرگ را میدهد رک سرگر ارد کلاسن‌دکشتری‌و به اتمیو لوجیکل دکشنری آف‌پری تـرتین سنچوری ترکش (اکسفورد۱۹۷۲) ، ۳۵٦ ؛ و در متن کلمه بیری (Biri) بمقابل املا درست بوری کا شغری نگارش‌یافته‌است‌مع هذا غیرمحتمل مینماید که این اسم هما نطوریکه ابن بابا پیری یا آنگونه که راورتی در ترجمه اثر جوزجانی پیری (Piri) ذکر نموده خـوانده .

تاریخ بدست گرفتن قدرت وزمام داری سبکتگین: جوزجانی تاریخ بقدرت رسیدن سبکتگین را بروز جمعه ۲۷ شعبان ۳٦٦ / مطابق ۲۰ اپریل ۹۷۷ تذکرداده است . ابن الاثیر طبع تور نبرگ‌جلد(۸)طبع بیروت‌جلد(۸)ص ٦۸۳-٦۸٤صرف‌سال‌بقدرت‌رسیدن‌سبکتگین را نشان میدهد.

٤- اغتشاش سیم جوریان : شرح تاریخ مفصل این وقایع بشمول سقوط سامانیها وقیام محمود غزنوی‌در اثر بارتولد شرح گردیده‌است. همان اثر ۲۵۰ ناظم همان اثر ، ۲٤ ، ۳٦، فرای وبو سورث در تاریخ کمبریج ایران ج۱۷ صفحات ۱۵۵-۱٦۰، ۱٦۸-۱٦۹ .

تاریخ مرگ ومحل وفات‌سبکتگین : درحدود العالم ترجمه مینورسکی ص. ۱۰۹ سال ۳٤۲ را سال وفات سبکتگین خوانده‌مدرومری دوقصبه کوچک درمحدودات اندراب‌واقع مسیر جاده بغلان به بامیان وپروان‌رودسرخاب شایدمحل وفات سبکتگین بوده باشد ، عین توضیحات ابن بابا در اثر جوزجانی نیز بچشم‌میخورد رک به اثر ناظم ، ۳۲. روز واقعی مرگ سبکتگین در هیچ اثر ذکر نگردیده است .

جا نشینی اسماعیل بن سبکتگین : این مولف در مقاله تحت عنوان ای‌ترک‌و مغول پر کتیس امنگست ده ارلی غزنویدس .

A Turco - Mongol amongst the early Ghaznauids z CAzvll (1962) 23-40

در مورد جانشینی غیر منتظره و تعجب آمیز اسماعیل به حیث وارث سبکتگین در غزنه وجانشینی محمد به حیث وارث محمود توضیحات ارائه داشته است ، وچنین مینماید که جانشینی فرزند جوان برمسند پدر ریشه عنعنوی داشته باشد که میان ترک ها ومغول‌هامعمول بوده است از معلومات سرجرارد کلاسن(Sir Gerard Clauson) بر میاید که اینگونه توارث یک موسسه ذاتی مغولی بوده است که درین جا طور جدی مطرح نمیداریم . مثال های زیادی ازلای برگ‌های تاریخ بچشم میخورد که زمام داران اندر مورد تعیین ولیعهد خویش به تصامیم بنیادی و عجولانه متشبث شده اند .

اسماعیل یکی از سالاران متعاقب محمود: ابن بابا ابن‌اسماعیل‌را با ابوالمظفر نصربرادر محمود که در هنگام جانشینی‌محمود را یاری رسانده وهنگام مرگ‌برادرسمت دارالحکومگی (والی) بست را متقبل بوده اشتباهاً یکی خوانده است . ابوالمظفر سپس به حیث‌والی سیستان وسپه سالاراعلی‌خراسان‌عز تقرر‌حاصل نموده است رک‌ناظم ، همان اثر ۸۳-۸۹، ۷۰، ۱۵۲ . اسماعیل بعد از جانشینی محمود یازندانی گردیده ویا بحال تبعید در قلمرو فریغونیها روز گار بسربرده است. رک همان اثر . ٤١

٦- تاریخ ولادت محمود: جوزجانی در جلد اول‌ص ۲۲۸ وترجمه جلد اول ص ۷٦ اثرخود و نا ظم درص ، ۳٤ همان اثردر مورد تاریخ ولادت محمود گزارش داده اند ، وعوفی در جوامع الحکایات که بیهقی نیز مورد استفاده او بوده در مورد تاریخ ولادت محمود سخن رانده‌اند. آن‌بخش مجلدات که درین مورد معلومات ارائه نموده ممکن مفقود شده باشد .

۷- حاجب بکتوزون : شاید حرف‌اخری‌درین نام‌لقب ترکی «تودن‌باشد» لقبی‌که درمیان دولت تیوکو بملاحظه میرسد ومعنی دفتردار را میدهد .در روز گار کاشغری این لقب اهمیت‌خودرا از دست داد، زیرا این هنگام این‌لقب‌مفهوم رئیس دهکده رامی‌نمایانده است ، که‌او صلاحیت تقسیمات آب زراعتی را داشته است Clauson An etymological dictionary of pre - thirteenth Century Turkish (57)

این لقب طور واضح یک سمبول پرستیج در قرن ماقبل بوده است .

لشکر کشی محمود وبرادرش به‌مرو : در نسخه نورعثمانیه‌چنین افزوده شده که اسماعیل بایکی ازبرادران دیگرمحمودداشتباهاً یکی‌خوانده شده است.خطبه سامانیها بنام الطایع : ابن‌بابا درین مورد کـه محمود هم بمانند سامانیها به عوض‌القـادر الطایع‌را بعنوان خلیفـه نگـریسته واسم او را در سکه های خود ضرب زده واسمش را در خطبه ها قرائت مینموده است تذکری نمیدهد رک بوسورت The Ghaznavids ، ص ۲۸-۲۹- G. Hnnequin

Grands' monnaieset Ghaznavids del Hindukush 331-421 A.H. etude numismatiques, et historique' Annales Islamoloqigues, lx (Cairo 1970) 155-156, and M. Mitchiner the multiple dirhems of medival Afghanistan (London 1973) 20-22.

هنکوین (Hennagian) نیزخاطر نشان میدارد که یکی ازسکه های را که وی‌مورد بررسی (سکه های مطلوب‌مجموعه سکه های‌درهم‌دوره‌سامانیهاو غزنوی های متقدم از مناطق(تخارستان وبدخشان‌است قرارداده است)متعلق‌روزگاران محموداست‌که‌در سال۳۸۹/۹۹۹ میلادی‌ضرب زده شده است ، اسم خلیفه دران به نظرنمی‌رسد ، مگر درعقب سکه این مطلب‌بـه نظر میخورد وخوانده میشود الله مملک یعنی خداوندبانی‌تخت‌ها وسلطنت‌هاست. او براین اساس ابراز نظر مینماید که این سکه قبل‌از شناسایی رسمی‌محمودبه‌زمام داری خراسان از طرف القادرضرب زده شده است وچنین‌مینماید که‌محمودیا یکی ازدست یارانش‌حسب‌اقتضای زمان وفرصت شناسی در ضرب آن اقدام نموده باشد. الطایع خلیفه‌معزول‌اندکی بعد تـ ازین‌تاریخ در سال ۳۹۸/۱۰۰۳ میلادی آفتاب عمرش‌غروب کرده‌است.وی از طرف زمام دار بیهقی بهاءالدوله بازداشت‌شده بوده رک‌الخطیب البغدادی ، تاریخ بغداد (قاهره ۱۳٤۹/۱۹۳۱ میلادی (۷۹/۱×

۸ـ سلطنت اول محمدبن محمود: درمیان مأخذ بعد ازگردیزی وبیهقی ، شبانکاره‌ای دراثر خود معجم الانساب ۱۸۲۹-۱۸٤۹ تفصیلات وسیعی‌ازین‌دورۀسلطنت ارائه نموده است ، بدون شک او این تفصیلات را بالاخره از بخش مفقود تاریخ بیهقی از ملجدات گرفته است .

۹ـ وصیت‌محمود هنگام مرگ: بنا بقول شبانکاره‌ای محمود قبل ازمرگ عنوانی‌فرزندان ، یوسف برادرش ، ختلی خاتون خواهرش(بیهقی اوراهره ختلی‌یاد کرده است) وصیت نامه یی صادرنموده ودران خواهرش توظیف‌به منافع حفظ حرم ، خانم ها وزوجات‌محمود گردیده‌است.

حاجب علی‌قریب : جوزجانی وبیهقی این اسم‌را به همین صورت یعنی‌علی قریب (نه آنگونه که راورتی در ترجمه طبقات ناصری ۱ ، ۸۹ علی قربت گفته(یاد داشت نموده انـد مگر در بعضی

مأخذ بگونه فارسی علی خویشاوند ذکر شده است. گردیزی چاپ ناظم صفحات ۷۸، ۹۳ و حبیبی ص ۱۸۵، ۱۹٤ وی را علی بن ایل ارسلان القریب خوانده است، و در بیهقی ص ۸۲ و در ترجمه آن ۱٤۸ حاجب علی بن ارسلان، زعیم الحجاب یاد شده است؛ اینکه او چه ارتباطی باخانواده غزنوی داشته است معلوم نیست؛ امکان دارد که ارتباط شیرخوارگی یاار تباطی از نگاه پیوند از دواج داشته است چنانچه ر. گلپکه (R.Gelpke) در اثر خود تحت عنوان Sultan Masoud I, von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrsch aft, 48, Qarib / khwɪshaa vand نوشته شاید طور ساده یک لقب افتخاری بوده است که از جانب محمود بگونه احترام به او اعطا شده بوده است چنانچه مسعود علی دایه سالار دیگر ترکی را بعنوان عم (برادرپدر) خطاب می نمود رک بند ۱۲ تحت عنوان حسنک مشهور، از تبار میکالیان نیشاپور رک بوسورث، همان اثر ۱۸۲-۱۸٤، ودایرة المعارف اسلامی همارة جابه قلم بی سپولر (B. Spuler).

جلوس محمد بر تخت غزنه: شبانکاره ای در اوراق ۱۸۱ب- ۱۸۲ الف ابراز میدارد که عیان وارا کین دولت با آنکه محمد تجربه وشهرت برادر خود را در میان لشکر نداشت و هم از ینکه مسعود در هنگام وفات پدر در مسافت بعیدتر در غرب فارس بود وعدم پادشاه در شهر غزنه عاری از تشویش نبود لذا از و تقاضا بعمل آمد تا بر تخت غزنه جلوس کند، واین همان کلما نیست که علی قریب در لحظات اخیر مذاکرات ارائه موضوع محمد به او ابراز داشته است (همان اثر؛ ۱۸۲ب)

۱۰- حرکت محمد از غزنه بمنظور مقابله با نیروهای مسعود: بنابر قول شبانکاره ای فقره ۱۸۳ ب محمد با بیست هزار سپاه خود از پایتخت خارج گردید، مگر بعد از ینکه علی قریب افراد معیتی او را تطمیع کرد صرف شصت نفر غلام معیت او را داشتند.

تگین آباد: این محل در منطقه الرخج یا زمین داور دوره نخستین اسلامی هیچگاه مشخص نگردیده است ولاکن باید درنزدیک قندهار واقع بوده باشد که بعدها جوینی حدود قرن ۷ از ان سخن بمیان آورده است. در نقشه سیاحان اروپایی قرن هجده بنام تکنابادیادشده است (کی فیشر این نقشه را در اثر خود Zurlage van kandahar an landverbindungen zwischen Iran un Indien. Bonner Johrbuch des Rheinisch en Land Museume In BonnCLvll (1967) 191-192) تکثیر نموده است.

منشاء ومبداء این اسم مرکب دو رگه ترکی فارسی نا معلوم است، وهم کدام قرینه معینی وجود ندارد که دلالت به اسم کدام تگین (شاهزاده) یاعسکر ترکی بکند که درین کلمه ذی دخل باشد.

جی‌مارگوارت دراثر خود :

Das Reich zaabul und der Gott zun vom 6-9. Jahrh undert' Festchrift Eduard sach au, ed .G. Weil (Berlin 1915) 269

براساس تیوری‌خوداز اسکان نژاد ترکان قدیم در زابل واقع جنوب‌سلطنت یفتلی‌یادآوری نموده مینگارد که تگین آباد شکل اختصار آی تگین آباد از اسم آی تگین‌شاه‌حاصل‌گردیده است. وی پیرامون این شخصیت مرموز که وی چه شخصی بوده سخن نگفته است: گرچه قراین دال برانست‌که اوپاد شاه محلی بوده است‌که بنام اویا بنام پایتخت اواین‌نام به وجود آمده است. درواقعیت‌امراکنون شک وتردید های بروز میکند که لقب ترکی تگین‌که بدون ترکان اورخون به آن آشنا بوده‌اند درناحیت شرقی افغانستان قبل از آسلام اشنا بوده باشد وگیرشمن شواهد سکه‌ها را تردید نموده وهکذا شواهد نقل چینی نام ها راکه مارکوارت وهمکار چین شناسش دی گروت ازان استفاده نموده اند معتبر نمی شناسند .

چنین پیداست‌که قبل از دورهٔ غزنویان متقدم در مورد اسم این محل‌ابهاماتی‌وجود نداشته است جغرافیا دانانی چون مقدسی محلی را که بکراواد (Bakraawaadh) خوانده‌شده‌با پنجوایی قصبه عمده الرخج ارتباط میدهد . این نویسنده ابراز میدارد که نویسنده احسن التقاسیم طبع ایدی ام. جی دغویه (ed. M.J. de Goe je.)(لیدن ۱۹۰٦) ،۳۰۵ بیان میدارد که بکراواد یک قصبه بزرگ بوده است . مسجدجامع آن‌درباز ار واقع بوده ومردم آن جاآب مورد ضرورت شان را از جوی روانی استفاده مینمودند (لیدن ۱۹۰٦)،۳۰۵- لب مطلب‌درین‌جاست آیا میتوان این اسم را به تگین آباد پیوند داد (آنگونه مارکوارت دراثر خود آن‌را تصحیح‌نموده است وهم‌آنگونه که جی - لی سترانج (G.le Strange) در اثر سرزمین های خلافت شرقی هجاهای‌تگین‌آباد رابه محلی که‌بنام‌بکراوادات‌تصحیح نموده‌است(Cambridge 1905)347) شگفت است که حدودالعالم‌که محلات چندی‌ازز ابلستان وزمین داور بشمول پنجوایی را یاد داشت نموده از تگین‌آباد ذکر بعمل نیاورده است . مینورسکی در ذیل تفسیرخودبرحدود العالم ۳٤٥ ابراز نظر میدارد که احتمال دارد تگین‌آباد درقندهار موقعیت داشته است. این نظر درخور اندیشه عمیق بوده میتواند، که در ذیل ازآن باز گو میشود :

جغرافیه نگاران قرن سوم، چارم‌هجری، نهم‌ودهم‌میلادی‌از قندهار نام برده اند مگر شگفت مینمایدکه در دورهٔ غزنویان وغوری‌هابکلی ازقلم می‌افتد. ازینرو این سوال طرح میشودکه : آیا تگین‌آباد اسم‌تبدیلی یعنی اسم دیگر قندهار درسال‌های میانه ویا نیمهٔ دوم‌سدهٔ‌چهارم هجری

(دهم‌میلادی)نبوده است ؟ شایدهمین‌تسمیه بنام یکی از فاتحان سالاران غلام‌ترکی دودمان سامانیها که ابتدادر بست ومتعاقباً در غزنه برای‌خودجای پای ایجاد نمودند نام گذاری شده‌باشد؟ از ان میان قره تگین از بست والپتگین ، بلکاتگین وسبکتگین‌ازغزنه نام برده میشود که اسمای شان همه به تگین خاتمه یافته است . اگرچنان چه تگین آباد قندهار نباشد در ان صورت ممکن‌است‌که تحت الشعاع تگین آباد منطقه جدید الاعمار مسکونی‌مجاورش قرارگرفته وموقتاً ازآن‌یادی نشده است؟ مقدسی ، ۳۰٤ ازمحله مسکونی صحبت بمیان میاوردکه العسکرخوانده شده بفاصله نیم فرسخ از غزنه به امتدادجاده‌جانب‌غزنه‌احراز موقعیت داشته است‌وبشکل‌قصبه ای بوده که اقامتگاه یا مرکز وارگ پادشاه (السلطان) محلی‌بوده است . این نا حیت واضحاًبه امتدادسواحل رود هلمند بوده که اکنون ماآنجارا لشکری باز ار می‌خوانیم ، و غزنویان متقدم‌دران‌جا قصورو عمارات چندی بنانهاده‌بودند، وامکان‌داردکه‌همچو یک محل نظامی واداری ازلشکری بازارفاصله چندانی‌نداشته است ودرقلب الرخج بنا شده باشد ، تا بدین وسیله منطقه ایکه جدیداًدرحیطهٔ نفوذخلافت‌اسلامی درآورده شده مأمون وتحت نفوذو تسلط قرار دا شته باشد، مگر دردوره‌غزنویان متأخر متروک گردیده است . جلگهٔ زرخیز قندهار دارای نواحی متعددی است که دارای تپه هـای سنگی بوده وقلعه کرتیز درتگین آباد بوده است وآنگاه که محمد از زمام داری برکنار شده در انجا می‌زیسته است (رک بەسطورآتی) البته قند هارکهنه باارگ های صخرویی جالب‌فروافتاده خود یکی از مثال‌های خوب این‌دژهابوده‌میتواند. دکتوردیویت‌وایت‌هوزکه در امرانجام یک سروی مقدماتی باستان شناسی دربهار ۱۹۷٤ میلادی‌درساحه‌قنـدهار کهنه کارنموده برای‌این‌مولف معلوماتی در مورد منطقه جدید سنگ حصار ارائه نموده است .

زین الا خبارگردیزی طبع ناظم جلد ۲ وهکذا صفحه ۱۳۹همین اثربه تصحیح‌حبیبی با نظر داشت تحلیل فرق‌از عملیات یعقوب‌بن لیث که ازسیستان‌به‌بست وازان جا به پنجوایی وتگین‌آباد براه افتاده تاباز نبیل (Zunbil) یازمام‌دار محلی زمین داور بـه پیکـار پسر داز د سخن رانده است ، وی نام محل را بهمان صیغه مورد استعمال همان زمان استعمال نموده آنگونه‌که در دوره اوایل صفاریان استعمال میشده است .

الدرک : درمتن ابن بابا یلدرک است ومعنای بسیارمعقول میدهد ومرکب است ازیل (اقلیم ، کشوری‌که بدست‌امیرمستقلی اداره‌شود) + درک) = دریک(بمعنای ستون وعماد، (رک کلاوزن فرهنگ فقه اللغی ، ص ۱۲۱-۵٤۳)۱۲۲دریک متن اویغوری ترکی‌مانوی متعلق به‌اوایل‌سده‌نهم

میلادی ، «تیرکک» عبارت از لقبی است ، ظاهراً مرادف عمادالدوله ورکن الدوله وهکذا الپ- دیرکک اسم یکی از سرکرده‌های قبچاق بوده است که درسال ۱۱۹۵/۵۹۱ میلادی در جندبدر بارخوارزم شاه تکش بن ایل ارسلان آمده است (رکک به ترکستان تا پایان حمله مغول اثر بار تولد (۳) ص۳۴۳. بهرحال در صفحات ۱، ۴، ۵۰، ۵۶، و درصفحات بیهقی و در صفحات ۷۲، ۷۴، ۱۱۷-۱۱۸ و ۱۲۳- ۱۲۷ ترجمه بیهقی و در سایر مأخذ اسم برادر علی قریب، که بدون تردید با اسم ایلد رکک ابن بابا مشابه است منگیتراکک (M. n. g. y. t. rak) تحریر گردیده است (در زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹۶ وهمین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹۶ نیز ذکر گردیده است) . ومیتوان آن را بشکل منگر دیرکک (بنگر ، منگر که مفهوم حمایت جاودانه را میدهد تعبیر نمود)(بنگور منگر جاودان برای همیش ، کلاوزن همان اثر ص۳۵۰) حروف کلمات اول اسم فرق در رسم الخط ترکی معمول است ، قبلاً اسمای چون منگو تیگین (Mengutigin) ، منگو بارس ، منگو تیمور ، منگوویرش ذکر گردیده است .

کوشش حاجب علی القریب در جهت جلب الطاف مسعود برای خود: بنابرقول شبانکاره‌ای صفحه ۱۸۴ الف درمجمع الانساب علی یا مقداری از تحایف شامل یک گردن بند مروارید ویک هزار دینار به حضور مسعود درهرات رسید مگر بنابر گزارش ابن بابا این تشبث در دراز مدت برای علی وسایر اشخاص دیگر یکه با محمدبی وفایی نمودند سودمند نیفتاد .

۱۱- امیر یوسف بن سبکتگین : یوسف یکی از برادران جوان محمود از هم سنان مسعود ومحمد بود (آنان هرسه یکجای تحت آموزش گرفته شده بودند ، رکک بوسورث ، غزنویها ص ۱۲۹) ومحمد به هنگام جلوس، وی را به حیث سپه سالار (زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص۹۳، همین اثر به تصحیح حبیبی ص۱۹٤) خود مقرر نمود، ولی مسعود بنابرپاره یی نارسائیهای که در وی ملاحظه نموده بود هیچگاه اعتمادی براو نکرد گرچه وی در طرح آواره شدن علی القریب نقشی نداشته است ، مگر سلطان نسبت سوءظنی که از عدم وفاداری او برداشت کرده بود وی را درسال ۱۰۳۱/۴۲۲ میلادی در قلعه سکاوند در وادی لهوگر جوار کابل زندانی نمود، که در سال متعاقب در ۱۰۳۲/۴۲۳ میلادی (بیهقی ، ۲۵۲، ترجمه ۳۳۹-۳۴۰) دیده از جهان بست، وبامرگ وی حس انز جار وابستگان وغلامان یوسف علیه مسعود برافروخته شد. به هنگام این رویداد آن عده از قشون امیر یوسف که قبل از جنگ فیصله کن دندانقان آواره شده بودند همراه بایک تعداد قشون افسران باز نشسته ترکی در اردوگاه سلجوقیان در خراسان بسر می بردند، وسلیمان فرزند یوسف

بعنوان رهبر دسته از اغتشاشیون به معیت فرزندعلی درقیام ۴۳۲/۱۰۴۰-۱۰۴۱ میلادی محمد راباهم دستی عده متمردان علیه مسعود برای مرتبه‌دوم بر مسند قدرت رساند اشتراک داشته است) رک به فصل اول ص‌ص- ۱۹-۲۰)

دستگیری وتوقیف سلطان محمد؛ بنابر قول بیهقی ص ۱، ۷۰ وصفحات ۷۱و۱۳۷ ترجمه بیهقی ، علی قریب و برادرش سر انجام محمد راقبل ازینکه توسط مسعوددر قلعه مندیش که محل دایمی تر پنداشته میشد منتقل شوددر دژکوهتز در تگین آباد بازداشت نمودند(رک تبصره‌ذیل شماره ۱۵) . نام درست این دژکه درتگین‌آباد موقعیت داشته مشکوک است . کوهتـز از نمونه نگـارش های تهـران ۱۳۰۷ / ۱۸۹۰ میلادی طـبـع سنگـی بیهـقـی است . غـنـی، فیاض و سعیدنفیسی‌در آثـارشان این اسم را استعمال نموده انـد ، در حالیکـه مورلی در اثر تحت عنوان Bibiliotheca Indi edition آن راکوهتز خوانده است . آن چه که این جادل چپ است این‌است که ظهور آشکار این نام بگونه قلعه کوهشیر درتاریخ سیستان ، ۲۰۷ دقر اغتشاش صالح بن الحجر در الر خج بمقابل یعقوب بن لیث درسال ۸۶۷/۲۵۳ میلادی خوانـده شده است.

دستگیری علی قریب وهم دستان وی : در مکتوب مسعود که عنوان برادرخود محمد صادر نموده،آن‌مکتوب بهنگام که وی درقلعه مندیش انتقال داده شد سلطان بطور تمسخرتوضیح داده‌که علی یعنی کسیکه زمام داران را نصب وسرنگون همی‌کرد وحال‌خود وی به‌پرتگاه زوال‌درآورده شده است « علی‌حاجب که‌امیر را نشانده بود فرمودیم‌تابنشاندند(بیهقی‌ص۷۶، ترجمه ۱۴۲(علی قبلاً طی گفت وشنودی‌باابونصر مشکان منشی‌دیوان رسایل خود را بعنوان امیر نشان خوانده بود (همان اثر، ٥٤، ترجمه ۱۲۱) .

دوره زمام داری محمد: مدت دورهٔ اول سلطنت محمد درین جاطـور درست اقامه نگردیده است، بنابران باید ما درین جاسال ۴۲۱ را سال ۴۲۲بخوانیم(شوال ۴۲۱/ اکتوبر ۱۰۳۰ میلادی (وبه این صورت یکدوره سلطنت شش ماهه را آنگونه که بیهقی، گردیزی‌وجوزجانی تائیدنموده اند دورهٔسلطنت نخست اوبدانیم ، غزنویها اثر بو سورث ص ۲۲۸ ملاحظه شود .

۱۲- لشکرکشی دندانقان : بیهقی از مبارزهٔاخیرعلیه‌مسعودسلجوقیان‌درخراسان‌گزارش‌عینی جالبی را ارائه میکندکـه ب.ن زخودر (B. N. zakh oder) انـدران باب مقـالـه یـی را عنوان‌کرده‌است . رک بوسورث ، همان اثر ۲۵۱-۲۵۲- این بابا درگزارش فشرده با این توضیح موافقت نموده وافزوده که سالاران غزنوی بمنظور نجات جانشان زمینه تسلیمی سلطان رابه ترکمنان مساعـد نمود نـد .

تاکتیک های ترکمنان قبل از پیوستن بجنگ : گزارش ابن بابا در مورد اینکه ترکمنان در تپه های ریگ زار به دسته ها منقسم بوده‌اند با معلومات گردیزی به تصحیح ناظم ص ۱۰۷ و به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ که سواره نظامیان ترکمنان برطبق رسم ورواج شان بدسته ها منقسم و در انتظار دشمن بوده اند وفق میکند: بر رسم خویش بیار استند، که ایشان حرب به کردوس کنند، همه کردوس کردوس شدند .

کلمات سران لشکر ، حال ، شما دریک موقف امحای کلی قرار دارید ترجمه سخنان شان از ینقرار است نسخهٔ خطی شماره ۳۲۹۶ کتابخانه نور عثمانیه چنین نگاشته است انک بمضیعة نسخه خطی ترخان ولیدی کمی به اختلاف نگارش نموده وچنین آورده است انک لمضیعه یعنی شما موجب امحای کلی قشون میشوید .

مخالفت مسعود بااین دسته از سالاران : نسخه خطی نور عثمانیه بعوض کلمه مقاتله کلمه مقابله را استعمال نموده است ؛

حاجب علی بن دایه : گردیزی صفحه ۹۳ به تصحیح ناظم وهمین اثر به تصحیح حبیبی صفحه ۱۹۴ اسم کامل این سپه سالار را ابوالحسن علی بن عبدالله معروف به علی دایه ضبط نموده‌اند. در زبان ترکی عثمانی دایه بمعنی ماما آمده است ، و دایه مادر رضاعی (یعنی شیرده) را گویند .

(Radloff versuch eines Worter buch der Turk dialecte 111, 815, 1605 - 1606)

اگر مابتوانیم این کلمه ترکی جنوب شرقی را درعصر غزنویان باز گردانیم(بسیاری غلامان نظامی غزنوی از میانه ترکی گویان جنوب غرب بوده‌اند مانند اغوز وقبچاق شاید این اصطلاح را به حیث یک اصطلاح به مفهوم احترام یار ابطه خویشاوندی مستعمل در خانواده غزنوی بشناسیم چنان چه در مورد علی قریب همین احتمال را بعید ندانستیم رک به تبصره فوق شماره ۹. باوجود این امکانات علی دایه به عین آن سرنوشت که سایر سالاران غزنوی مواجه گردیده بودند. ومسعود از ناحیه شکست شان آنان را به عتاب گرفته بود دچار گردیده است .

قلع وقمع سالاران: بنابرقول گردیزی به تصحیح ناظم ص ۸ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ سه سالار که اسمای شان ذکر گردید در قلاعی درهند زندانی گردیدند که بعداً درآن جا چشم از جهان پوشیدند .

۱۳- جدایی مسعود از مودود واحمد بن عبدالصمد وراهی شدن به بلخ واغتشاش قوای حین عبور از رودسند: جهت نظر اندازی پیرامون این رویدادها رک به فصل اول صفحات ۱۱ ؛ ودر مورد عهده مقام وزیر احمد (بن محمد) بن عبدالصمد رک بفصل اول صفحه ۳۴ اصل .

سالار نو شتگین البلخی : اکثر غلامان نظامی ترکی به این نام مشاهده میشوند ویک ترکیب عناصر ترک وایرانی دارد (هرآنچه که منشأ نهایی کلمه تگین بوده باشد کلاوزن به این نظر بوده است که این کلمه ریشه ترکی ندارد رک به فرهنگ اشتقاق کلمات ترکی قبل از قرن سیزده ص ۴۸۳) نوش را نوش ریشه ایرانی انوش است که مفهوم شهزاده فنانا پذیر را افاده میکند. اف جوستی (F. Justi) اسمای یک تعداد اشخاص را فهرست نموده است که این اسم را برخود گذاشته بوده اند .

منمر دین در راه حرکت بجانب پشاور. درنسخه ابن بابا کلمه بر شور (B. shuur) به عوض کلمه پشاور ذکر گردیده وکلمه به دینور در صفحات ۳۳۱ و ۶۹۰ بیهقی که محل قتل مسمرد یاد گردیده باید تصحیح گردد .

۱۴ـ جنگ میان مودودو اختشاشیون . درین مورد رجوع کنیدبه فصل اول فرمان ذات متعال [برتوطئه گران وخائن] این بابا با مأخذ وی در مورد عبارات قرآنی را جع به قصاص که درسوره البقر آمده است : یایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی تفسیر : یهودوعرب در دوره جاهلی قواعدی وضع نموده بودند که برطبق آن شخص آزادی را که از طبقات پست می بود بجای غلام شرفا ومرد را بجای زن ودو شخص آزادرا درعوض یک شخص آزاد قصاص می نمودند خداوند در این آیه فرمودای مومنان ! مابرشمادرباره کشتگان برابری ومساوات را فرض گردانیدیم معنی لغوی قصاص مساوات است قانونیکه شما وضع کرده ایدکه میان شریف ووضیع امتیازی می نهید اساساً لغواست مردم در زندگی برابرند بی نوا باشند یا امیر ، شریف باشند یا وضیع ، دانشمند باشند یابی دانش، جوان باشندیاسالخورده وکودک، تندرست باشند، یابیمار محتضر، سالم الاعضا باشند یاکور ولنگ، هیچگونه تفاوتی ندارد» یادرسوره المایده در آیات (۳۵)(۳۳) آمده است که :

وجاهد وافی سبیله لعلکم تفلیحون . وجهاد کنید در راه او تاشما رستگارشوید .

تفسیر : سزای اخروی ودینوی کسانی بیان شده بودکه باخدا و پیغمبرش جنگ میکردند ودرزمین فسادمی انگیختنددرین رکوع مسلمانان ازان سزاها ترسانیده واضح گردانید که آنگاه که مردمان شقی باخدا و پیغمبروی می جنگند شما بطرفداری خدا و پیغمبروی جهادکنید اگر آنها

درزمین فساد می انگیزند شما از کوشش وحسن عمل خود درراه قیام امن وسکون فکر نمائید. **

ودر سوره مبارکه المائدة آیه ۴۳ کلام الهی قرائت میشود:

ذالک لهم خزی'' فی الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب عظیم

تفسیر: احوال قطاع الطریق چهار نوع میباشد(۱) که قتل کرده امابه گرفتن مال فرصت نیافته باشد (۲)هم قتل کرده باشد هم مال گرفته باشد (۳) مال دزدیده باشد اما قتل نکرده باشد (٤) نه مالی دزدیده باشد ونه قتلی کرده باشد اما بقصد وآمادگی آن بوده بعداً گرفتار شده باشد در هرچهار حالت بالترتیب همین چهار سزاست که بیان میشود.

۱۵ـ قلعه مندیش: مندیش در تاریخ غزنویان وغوریان به عنوان یکی از مهم ترین قلاع در بخش شرقی غور یاد گردیده واساساً همین محل به حیث مرکز محمد بن سوری از سرکردگان غور خوانده شده است، که سبکتگین ومحمود سلطه شان را براو تحمیل نموده بودند، رک به ناظم تحت عنوان زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ۷۰ـ۲۰ وهکذ اجوزجانی چندین مرتبه در گزارش های خود از هویت، منشاء واز اوایل تاریخ زمام داران شنسبانی غور سلاله بعدی سلاطین غور یاد آوری میکند (رک بفصل دوم) قرار توضیحات تبصره ۱۱ محمد مخلوع در سال ۱۰۳۰/٤۲۱ میلادی از از تگین آباد به مندیش منتقل گردید ومندیش یکی از حصار های محکم بوده است که از انجامسعود قبل از راهی شدن به هند خزاین خودرا جمع آوری می کرده است (رک به فصل اول این اثر) اگر چنان چه توضیح ابن بابا اندر باب اینکه مندیش جانب جاده ممتد به بست قرار داشته درست باشد درینصورت این قلعه باید در کوههای شرقی غور بشمال غرب زمین داور که از مجزی علیای هلمند فاصله نداشته احر از موقعیت داشته است.

۱۶ـ سلطنت های بی دوام مسعوددوم بن مودود وعلی بن مسعود: در مورد جریانات مربوط موضوع رک بفصل اول و در مورد وزیر عبدالرزاق بن احمدبن حسن میمندی به صفحات فصل اول

۱۷ـ۱۹ سلطنت عبدالرشیدو غصب طغرل: رک به فصل اول

۲۰ـ۲۱ـ سلطنت فرخ زاد رک به فصل اول

۲۲ـ سلطنت ابراهیم رجوع کنید به فصل دوم

۲۳ـ سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم رک بفصل سوم

---

* سورة البقر قران مجید ص ۱٤۹ طبع دوم جلد اول قران مجید طبع کابل.

** آیه ۳۵ سوره المایده باترجمه وتفسیر ص٦٥٦ چاپ دوم، طبع موسسه طبع کتب.

فهرست زمام داران غزنوی درغزنه وهند

۹۷۷ - ۱۱۸۶ / ۳٦٦ - ۵۸۲

این فهرست در پرتو تحقیق بیشتر دریکی یادو وهله فهرست ضمیمه (الف) فهرست زمام داران غزنه را از ۹٦۳ تا ۱۰۹۹م وسلطنت‌شان رادر افغانستان وایران شرقی ۹٤٤-۱۰٤۰، ۳۰۷ وفهرست سلاله اسلامی، و صفحه ۱۸۱ کتاب کرونولوژی و نسب نامه را تصحیح میدارد.

ابو منصور سبکتگین بن قره بچکم والی سامانیها درغزنه وهند، ۲۷شعبان ۲۰ اپریل ۹۷۷م

اسماعیل والی درغزنه وهند شعبان ۳۸۷/ آگست ۹۹۷م .

(ابوقاسم محمود، والی وسپس سلطان مستقل درغزنه وهند، ربیع ۱۳۸۸ / مارچ ۹۹۸م .

ابواحمد محمد (سلطنت نخست) سلطان درغزنه وهند، پایان ربیع الثانی ٤۲۱ /اوایل می ۱۰۳۰م.

ابوسعید مسعود اول سلطان در غزنه وهند، شعبان٤۲۱/ آگست ۱۰۳۰م .

ابواحمد محمد(سلطنت ثانی) سلطان درهند، ۱۲ربیع الثانی٤۳۲/ ۲۰-۲۱ دسمبر۱۰٤۰م

ابوالفتح مودود، سلطان درغزنه وهند، ۲۳ شعبان ۲۸/٤۳۲ اپریل۱۰٤۱م.

مسعود ثانی سلطان درغزنه وهند، ربع سوم٤٤۰/ زمستان ۱۰٤۸-۱۰٤۹م .

ابوالحسن علی، سلطان درغزنه وهند، ربع سوم ٤٤۰/ زمستان ۱۰٤۸-۱۰٤۹ م

ابو منصور عبدالرشید سلطان در غزنه وهند پایان ٤٤۰ / بهار ۱۰٤۹م ؟

[غصب طغرل در غزنه پایان شعبان ٤٤۳/آغاز جنوری ۱۰۵۲؟]

ابو شجاع فرخ زاد، سلطان در غزنه وهند ، ۹ذوالقعده ۱۳/٤٤۳ مارچ ۱۰۵۲م

ابوالمظفر ابراهیم، سلطان درغزنه‌وهند، ۱۹صفر ٦/٤۵۱ اپریل ۱۰۵۹ .

ابوسعید مسعود سوم، سلطان درغزنه‌وهند، شوال ۵۰۸/ مارچ ۱۱۱۵ .

ابوالملوك ملك ارسلان، سلطان درغزنه‌وهند، ٦شوال ۲۲/۵۰۹ فبروری ۱۱۱٦

ابوالمظفر بهرامشاه، سلطان درغزنه وهند، سلطه سلجوقیان را پذیرا بوده ، اوایل تابستان ۵۱۱ / تابستان ۱۱۱۷.

خسروشاه، سلطان درغزنه‌وهند، وسپس محض درهند، اوایل ۵۲۲ / بهار ۱۱۵۷؟

ابوالمظفر خسروملك، سلطان درهند، رجب ۵۵۵ /جولای ۱۱٦۰ [فتح غوری ۵۸۲ / ۱۱۸٦]

یادداشتها و مآخذ

فصل اول

۱ـ راجع به محل اصلی آن رجوع کنند به تعلیق ثانی مینورسکی بر حدودالعالم به اهتمام کلیفرد- ادموند بوس ورث (لندن) ۳۸- ۳۹

۲ـ بیهقی تاریخ مسعودی به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲٤ / ۱۹٤۵) ص۶۳، ۶۳۹ ترجمه A. K. Arends = Istorya ۱۰۳۰-۱۰٤۱ (مسکو ۱۹۶۹) ص ۷۶۵-۷۷۵

۳ـ بیهقی صفحات ۲٤۰-۲٤۱، ۲٤۲-۲٤۵، ۲۹۱، ترجمه ص ص ۳۲۵-۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۸۵؛ زین الاخبار گردیزی به اهتمام محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸) ص ص ۹۷-۸، به اهتمام عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳٤۷ / ۱۹۶۸) ۱۹۷؛ کلیفرداد موند بوسورث، غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹٤-۱۰٤۰ (طبع ادینبرگ ۱۹۶۳) ۵٤، ۱۲۷.

٤ـ در مورد تاریخ مردم پیشین این روزگار رک ایضاً کوفیشی ها (Kufi chis) یا قص Qufs در تاریخ ایران، ژورنال ایران، انستیترت مطالعات فارسی بریتانیا ۱۷ X (۱۹۷۶) ۹-۱۷.

۵ـ کلمه کیج یا خیج در اثر خوانساری خوانده شده است. بشماره نمبر ۱۰ ذیل رک. امانز در ترجمه حکایت شفیع آمده است؛ شماره ۱۰ این حواشی رک، نسخه اندیا آفیس مبهم است لاکن با کلمه تیز مشابه است تا کیتژ یا کیج.

۶ـ از ینقرار شفیع آن را روی متن اصلاح نموده است.

۷ـ شفیع حروف سورج را از روی متن خوانساری بروچ (بروج) خوانده است؛ در نسخه اندیا آفیس حروف سورج آمده است.

۸ـ محمد ناظم در حیات و اوقات محمود غزنوی اینطور تشخیص داده است (کمبرج ۱۹۳۱)

۹ـ شفیع آن را از ینقرار خوانده است؛ خوانساری مرسله ضبط نموده (M. r. bila) و در نسخه اندیا آفیس عین آن کلمه آمده.

۱۰ـ آداب الحرب نسخه اندیا آفیس ۶٤۷، اوراق (۲۸ب / ۲۹ الف) به اهتمام احمد سهیلی- خوانساری (تهران ۱۳٤۶/۱۹۶۷)، ۱۰٤-۵ ترجمه ۱، م شفیع

نظر تازه در بارهٔ غزنویان؛ اسلامیک کلچر، ۱۱ X (۱۹۳۸) ۲۰۱.

۱۱ـ در حالیکه غزنویان پیشین ضرابخانه‌های فراوان داشتند ظاهراً در عهد غزنویان متأخر (از سلطنت مودود به بعد) ضرب سکه در غزنه و لاهور صورت میگرفته است رجوع کنید به:

D. Sourdel Inventaire des monnaies ancienes du musee de Caboul (Damascus 1953) xv - xvl.

۱۲- بیهقی، ۶٤۵-٦٤۸، ترجمه ۷۸۲-۷۸۵؛ گردیزی طبع ناظم، ۱۰۸، به‌اهتمام حبیبی ۲۰۳؛ ابن بابا کتاب راس مال الندیم، استانبول نسخه ترحان ولیدی (Turhan valide) ۲۳٤، ورق ۲۰۷ الف میرخواند روضة الصفا به سعی و ترجمهٔ فرانسوی و یلکس
Wilken : Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berlin 1832)
متن ۱۰۷، ترجمه ۲٤۷؛ فرشته، گلستان ابراهیمی، نسخهٔ مانچسترلند یسیانا، فارسی ۳۸۰ ورق ٦۳ الف ترجمه (J. Briggs) تاریخ عروج اسلام در هند تا سال ۱٦۱۲ میلادی (کلکته ۱۹٦٦) ۱، ٦٦ (این کتاب ترجمه تاریخ فرشته است)

۱۳- بیهقی، ٦٤۳، ترجمه ۷۸۰، کلیفرد بوسورث، غزنویان ۲٦۱

۱٤- رکن بر تشی دایرة المعارف اسلامی، مقاله بنجوری‌ها (بوسورث)

۱۵- ابن فندق، تاریخ بیهقی به اهتمام احمدبهمن‌یار (تهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸) ۱۲۰-۱۲۱- اخبار الدوله السلجوقیا از حسینی به‌اهتمام محمداقبال (لاهور ۱۹۳۳) ۲۷. رکن‌بار تولد ترکستان نامه به اهتمام کلیفرد ادموند بوسورث (لندن ۱۹٦۸) ۳۰۳ - ۳۰٤

۱٦- در مورد این نام به شماره ۸۰ ذیل حاشیه رجوع کنید .

۱۷- ابن الاثیر الکامل فی التاریخ. به‌اهتمام سی. جی تورنبرگ (لیدن ۱۸۵۱- ۱۸۷٦)IX ۳۳۰ - ۳۳۱، طبع بیروت ۱۳۸۵-۱۳۸۷-۱۹٦۵-۱۹٦۷، X] ، ٤۸۳-٤۸۵

۱۸- بیهقی، ٦٤٤-٦٤۵، ٦٤۹ - ٦۵۰، ترجمه ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۷-۷۸۸
۱۹- ایضاً، ٦۲٤، ترجمه ۷۵۹

۲۰- همان اثر؛ ٦۵۲-٦۵٤ ترجمه ۷۹۰-۷۹۲ نسخه غزنویان بوسورث، ٦۲

۲۱- بیهقی ص ٦۵۲، ٦۵۷، ترجمه ۷۸۹-۷۹۰، ۷۹٦؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۸-۱۰۹ به اهتمام حبیبی ۲۰٤؛ میرخواند، ۱۰۷، ترجمه ۲٤۷، فرشته سر اچ. ام ایلیت H. M. Elliot وجی داسن (J. Dowson) تاریخ هند در گفتار مورخان هندی ج II دوره مسلمانان (لندن ۱۸٦۹) ۱٤٤-۱٤۵

۲۲- حسینی ص ۱۳ تاریخ واقعی حرکت را روز سه‌شنبه ۱۲ محرم ٤۳۲/۲۲ سپتمبر ۱۰٤۰ میلادی ذکر نموده است .

۲۳- گردیزی به اهتمام حبیبی ص ۱۰٤، بیهقی ٦۵٤، ترجمه ۷۹۲

۲٤- گردیزی طبع ناظم ص ۱۱۰ به اهتمام حبیبی، ص ۲۰۵

۲۵- ظاهراً این نسبه از کرنک آمده است، مطابق معجم البلدان یاقوت کرنک محلی در سیستان بوده است (بیروت ۱۳۷٤/۱۹۵۵-۷) ج IV، ٤۵۷ یعقوبی نیز در تاریخ خود ضمن وقایع

قرن سوم ونهم این نسبه را یاد میکند رک تاریخ سیستان به اهتمام ملک الشعرابهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱٤) ۱۸۰ شماره ۹

۲٦- بیهقی صفحات ۳۳۰-۲، ٦٤۳، ٦٤۸-۹ ترجمه ٤۱۹، ۷۷۹-۸۰، ۷۸٦.

۲۷- راجع به مسئله نژادی خلج ومراحلی را که در افغانستان پیمودند رک به غزنویان از بوسورث ص ۳۵-٦ وهم‌چنان‌به دایرة المعارف اسلام مقاله تاریخ خلجی استعمال کلمه افغان توسط گردیزی نمونه ومثال قدیمی مأخذ اخیر اسلامی است این کلمه نخستین بار درحدود العالم که هفتادسال قبل اززین الاخبار تألیف شده بود ذکر شد.

۲۸- گردیزی، طبع ناظم، ص ۱۰۹، به‌اهتمام حبیبی ص ۲۰٤ بیهقی ٦۵۸، ٦٦۲، ترجمه ۷۹۲، ۸۰۲ معلومات گردیزی راجع به‌اینکه فرمانده‌این‌سوقیات (هرچنداسم‌ابرده‌است) شهزاده‌ایزید یار بن‌مسعود بوده، نمیتواند موثق‌باشد، زیرادرینباره‌معلومات مفصلی از بیهقی‌در دست‌است که ایزیدیار درین‌وقت مأموریتی در هند داشت در ذیل رجوع شود.

۲۹- بیهقی ص ٦٦۱، ترجمه ص ۸۰۰ تعیین‌محل‌مرمناره وگیسری‌متعلق است‌به (مطالعات تاریخ‌هند واسلام) تفسیر انتقادی برتاریخ‌هنددر گفتار مورخان‌هندی از س، خ هودیولا (بمبیی ۱۹۳۹) ۱٦۰، ۱٦۹، ۱۹٤-۵، ایضاً ص XIII

30- See O. Pritsak ' Die kara chaniden ' Der Islam xxx (1954) 36-7) 44-6 , for the exact Identification of this Qarakhanid prince

۳۱- بیهقی ٦۲۹، ٦۵۹، ترجمه ۷٦۵، ۷۸۰، ۷۹۷-۸

۳۲- گردیزی طبع ناظم، ۱۰۹، به اهتمام حبیبی ۲۰٤، ؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه ۲۵۲؛ فرشته در زمینه توضیح داده ، ترجمه ۱، ٦٦.

بنا بقول هودیواله ایضاًص ٦۸ این حصار نگهر یابر غند (Barghund) بانغر (N.gh.r) یا نغر. (N.gh.z) که در ظفر نامه یزدی ودر مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ذکرگردیده ودر نزدیکی ایراب (Iryab) واقع گردیده وشاید با بغزن (Baghzan) معاصر واقع کرم اجنسی ایالت شمال غربی پاکستان یکی باشد .

(۳٤) در مورد القاب وعناوین اهدا شده رک به

'The titulature of The early Ghaznavids' Qriensxv (1962) 228-229

۳۵- بیهقی ص ٦۵۹-٦٦۰، ترجمه ۷۹۸-۷۹۹ ؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۹، ، به اهتمام حبیبی، ۲۰٤ حسینی ۱۳، ، فرزندپنجم ودیگری را بنام عبدالرحیم پسرمحمد یاد نموده‌که در تاریخ بیهق ابن فندق ص ۷۱ نیز بنام اختصاری الاهوج (al - Ahwaj) آمده که قد بلند

داشته وتنومند بوده است .

Elliot and Dowson: The History of India 11,147-9.

۳۶- بیهقی ، ۶۶۱-۶۶۳ ، ترجمه ۸۰۱-۸۰۲ ، Elliot and Dowson op.cit:11,149-53

۳۷- بیهقی ۶۳۹ ، ۶۶۴ ، ترجمه ۷۷۵-۷۷۶ ، ۸۰۳

۳۸- هجای بخش ساکن این اسم بصورت واضح به کلمه کوت ختم میشود که یادگار از قلعه سانکوت است (؟) که در محلی در منطقه لوگر واقع بوده که سلطان مودود مقارن وفات بدان جا روی آورد .

۳۹- بیهقی ۶۶۴ ترجمه ۸۰۳؛ گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، بهاهتمام حبیبی ، ۲۰۴ ؛ حسینی ۱۳ بنابر قول ابن الاثیر طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۱ طبع بیروت ، IX ، ۴۸۵ ، مسعود هفت روز بعد از سوقیات قوا تحت قومانده مودود و احمدبن عبدالصمد به بلخ خود نیز براه افتاد .

۴۰- گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۴ ؛ ابن بابا ورق‌های ۲۰۷ الف - ب حسینی ، ۱۳-۱۴ ؛ ابن الاثیر طبع تورن برگ ، X ، ۳۳۱ ، طبع بیروت X ، ۴۸۵ ؛ جوزجانی ؛ ۱ ، ۲۳۴ ، ترجمه ، ۱ ، ۹۵ ؛ میرخواند ، ۱۰۷-۱۰۸ ، ترجمه ۲۴۷ .

۴۱- در مورد علایق شعری محمد رک بوسورث سروده‌های شعری در تاریخ مسعودی بیهقی

۴۲- در مورد محل وقوع احتمالی قلعه (حصار) مندیش رک به تعلیق (۱۵)

۴۳- بیهقی ، ۷۵-۷۶ ، ترجمه ۱۴۱-۱۴۲

۴۴- در توضیح نابینایی محمد رک به de Biberstein Kazimiriski Menou tchehri,Poete Persan dulleme Siecle denotre (dusiemedel' hegire) (Paris 1886) 37,38,131

۴۵- ابن بابا ، ورق ۲۰۷ الف ؛ راجع به ویهند رجوع کنید به ناظم «سلطنت هندوشاهیه» اوهند (Ohind) (۱۹۲) JRAS

۴۶- طبقات ناصری ، ترجمه ، راورتی ، ۱ ، ۹۰ ، نمبر ۴ بیرونی در تحقیق ماللهند ماری کله باتکشه سیله (Takshsila) (تکسیلا) یکی مینمایند ، این است که تکسیلا در دوازده میلی شمال غرب راولپندی واقع است ؛ رک به Hodivala: studies in Indo Muslim History 1, ۱۹۳ - ۱۹۴

۴۷- بیهقی ، ۲۷۲ - ۴۴۲ - ۶۶۱ ، ۶۹۰ ترجمه ۶۶۳ ، ۵۴۴ ، ۸۰۰ ، ۸۳۵ خوانش های چوکسری گردیزی K. sri of Gardizi ، طبع ناظم ، ص ۱۱۰ را باید رد کرد تورن برگ

در نسخه های نامرغوب خویش (این‌کلمه‌را) خوانده است . برای قرائت‌درست کلمه رجوع کنید به ابن الاثیر ج IX ، ۳۳۲ حاشیه نمبر ٤ (= طبع بیروت ، IX ٤٨٥ ـ حاشیه ٥) و نیز این محل را جوزجانی (۱۱ ، ۱۲٦ ، ترجمه ۱۱ ، ۱۰٤۳ـ۱۰٤٤ (دربیان حمله‌چنگیز برهند پس‌ازشکست شاه جلال‌الدین خوارزم‌شاه در ٦۱۸/۱۲۲۱ ذکر نموده است در تعین محل آن به بالا رجوع شود .

٤٨ـ گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ـ۱۱۰ به اهتمام حبیبی ، ۲۰٤ـ ۲۰٥ ، ابن بابا ، ورق ۲۰۷ب الف ، حسینی ۱۳ـ۱٤ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع‌تورن برگ ، IX ، ۳۳۱ـ۳۳۳ طبع بیروت ، IX ، ٤٨٥ ـ ٤٨٦ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۳٤ ، ترجمه ۱ ، ۹٥ ؛ میر خوراند ، ۱۰٨ ـ ۱۰۹۰ ؛ ترجمه ۲٤۷ـ۲٤۹ ؛ فرشته ، ورق ٦۳ب ، ترجمه ۱ ، ٦۷ .

٤۹ـ رکت بوسورث غزنویان ۱۱۰ ، ۲۳۱ـ۲۳۲

٥۰ـ بیهقی ، ٥۷۰ ، ترجمه ٦۹٦ ، رکت بوسورث ، اثر قبل الذکر ، ۱۰٦ .

٥۱ـ گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۱۰ ، به‌اهتمام حبیبی ، ۲۰٥ ؛ این بابا ، ورق های ۲۰۷ب ، ۲۰٨ حسینی ۱٤ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورن برگ IX ، ۳۳۲ طبع بیروت ، X ، ٤٨٦ ؛ میرخواند ، ۱۰۹ـ۱۱۰ ، ترجمه ۲٤۹ ؛ فرشته ، ورق ٦۳ ب ، ترجمه ، ٦۷ـ٦٨

٥۲ـ ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت ، IX ، ٤٨٦ـ٤٨۷ ، مقایسه شود بو سورث ایضاً ؛ ۷۷ ، ۱۰۱ ، ۲۳٥ .

٥۳ـ بیهقی ، ٤۳۲ ، ترجمه ٥۳۲ ، ٥٥٥ـ٥٥٦ .

٥٤ـ همان اثر ؛ ٥۰۳ـ٥۰٤ ، ٥۳٥ ، ترجمه ٦۱٥ـ٦۱٦ ، ٦٥٤ ؛ گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۰۳ به اهتمام حبیبی ، ۲۰۰ ؛ Elliot and Dowson History of India 11,135-6

٥٥ـ بیهقی ، ٥٥۹ـ٥٦۰ ، ترجمه ٦٨۳ـ٦٨٤

٥٦ـ در میان نه فرزند مسعود بنام سعیدکه جوزجانی بر شمرده ذکری نشده است لاکن این مولف از عبدالرازق که از وجودوی در بیهقی سه مرتبه تائید بعمل آمده ذکر بعمل نیاورده است.

٥۷ـ بیهقی ، ۱۲۱٥ در هنگام گشایش باب گفتگوی عروسی باقره خانیها درارتباط بااین امر در ذیل رکت . (سلطان میگریدکه مودودمتهر فرزندان منست وبعد ازمه ولیعهدی‌مه در ملک وی خواهد بود) ، ٥٦٤ـ٥ ، ترجمه ۲۹٦ـ۹۰

58- For this Identificatiion, see pritsak, karachanidisch Streitfragen1-4. 2 wer war, Ali- Tigin?' Oriens 111 (1950) 216 - 24

59- Biaqi, 215, 424-6, 527, tr. 296, 524-6, 644,5; cf - Barthold Turkestan down to the Mongol inivasion3, 294-5 299-300,R. Geplpke Sultan Masud I. Von Gazna - Die dreiersten Jahre seiner Herrschaft (421/1030-424/1033) Munich 1957) 74-5 and pritsak, 'Die karachaniden, 33-4.

٦٠- جوزجانی ، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱۰، ۹۷؛ ابن الاثیر ، طبع تور تبرگ ، IX ، ۳۸۱، طبع بیروت ، IX ، ۵۵۸ .

٦١- گردیزی طبع ناظم ، ۱۱۰-۱۱، به اهتمام حبیبی، ۲۰۵، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX ۳۳٤ ، طبع بیروت ، IX ، ٤۸۸ .

٦٢- ابن بابا ، ورق . ۲۰۷ب، حسینی ، ١٤؛ ابن الاثیر ، نیز ازآن یاد نموده .

٦٣- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت IX ٤۸۷ ؛ میرخواند ، ۱۱۱ ترجمه ۲۵

٦٤- جوزجانی ۱ ، ۲۳٤، ترجمه ۱، ۹٦ ؛ مطالعات هودیوله تاریخ اندو مسلم I ، ۱۹۵

٦٥- بیهقی ، ٦٢٥-٦ ترجمه ۷۵۹-٦۰

٦٦- گردیزی ، طبع ناظم ، III ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰٦

٦٧- ایضاً ؛ طبع ناظم ، III -۱۲، به اهتمام حبیبی ، ۲۰٦ (وی از اعدام بوسیله ضربات تیر وبستن محکوم به‌دم اسپ سرکش صحبت میکند.) ابن بابا ، ورق های ۲۰۷ب-۲۰۸ الف ؛ حسینی ١٤؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۳٤، طبع بیروت ، IX، ٤۸۸؛ شبانکاری معجم‌الانساب فی‌التراریخ نسخه استانبول، ینی جامع ۹۰۹، ورق ۱۸۷ ب؛ میرخواند ، III -۱۲ ، ترجمه ۲۵۰-۱ فرشته ، ورق های ٦٤ الف -ب ، ترجمه ۱-٦۸-۹.

٦۸- حسینی ؛ ابن الاثیر ، وجوزجانی یا کتاب ذکر شده ، ترجمه ۱، ۹۷ نمبر۲ فخر مدبر، آداب‌الحرب، ورق های ۹۳ الف ، طبع خوانساری ، ۳۱۸؛ میرخواند، ۱۱۲-۱۳، ترجمه ۲۵۲ فرشته ، ورق ٦٤ ب ، ترجمه ۱ ، ٦۹؛ روایت مسن Masson اندر مورد مسافرت متعدد دربلوچستان، افغانستان و پنجاب (لندن ۱۸٤۲) ۱، ۱۸٤؛

Hodival: Studies en Indo - Muslim Hislory I, 195

٦۹- ابن الاثیر؛ ورق ۲۰۸ الف ابن بابانیز ازآن ذکر نموده است

۷۰- گردیزی ،طبع ناظم ،۱۱۰، به اهتمام حبیبی ،۲۰۵، مقایسه کنید سیف الدین، عقیلی آثارالوزرا ؛ نسخه اند یا آفیس ۱۵۶۹ ،ms ورق ۸۷ ب (فهرست سلاطین غزنوی ، فرمانفرمائیها و القاب شان ، در نسخه طبع شده ارماوی Urmawi ثبت‌مجمل التواریخ و القصص مؤلف نامعلوم به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۹۳۹/۱۳۱۸) ۴۲۹ ؛ ای توماس E.Thomas سکه های شاهان غزنی .

JRASLX (1848) 348, no. 87; 5. Lane poole Catalogue of oriental Coins in the British Museum II (London 1876) 163-4, nos. 536-42; idem Additions to the Oriental Collection in the British Museum, part 1 (London 1887) 224 - 31, nos 535a - 542f; C. J. Rodgers Catalogue of the coins in the Government Museum Lahore(Calcatta 1891) Supplement, 11; Idem catalogue of coins in the Indian Museum (Calcatta 1896) 156; Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 63-5; Bosworth "The titulature of the early Ghaznavids. 230

۷۱- ابن بابا ،ورق های ۲۰۸ الف - ب ، ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ،IX، ۳۸۱-۲، طبع بیروت IX ، ۵۵۹ .

۷۲- حسینی ۲۶؛ ابن الاثیر، طبع تور نبرگ ، IX، ۳۳٤ ، ۳٤۷، طبع بیروت IX ،٤٤۸، ۵۰۶ ،هم چنان فرقاًص.۱۱ ملاحظه شود و بصورت واقعی‌محلی را که حسینی متذکرشده شناخته نشده‌است لاکن احتمالاًدر بادغیس یا غرجستان باشد . بعید به نظر میاید که ماخذی پشینی درمورد قلعه‌مخروبه قره باغ دربادغیس‌آنگونه که سی.ای. یت (C. E. yate) توضیح داده داشته باشیم. افغانستان شمالی‌نامه‌های از هیات نمایندگی سرحدی (ایدنبورگ 1888 (۱۵۱) مگر اینکه کدام‌نام بومی محلی به این اسم مصطلح ترک فارسی قره‌باغ ، یعنی باغ سیاه ضمیمه شده باشد .

۷۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳٤ ، طبع بیروت ، IX ٤۸۸ ؛مقایسه کنیدبا Pritsak, Karachanidische Streitfragen 1-4' 224' 227' Idem Die-Karachaniden' 36-7' and Barthold Turkestan down to the Mongol invasion 304.

۷٤- حسینی ، ۲۶-۷ ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۵٤ ، طبع بیروت ،IX ۵۱۸، میرخواند، ۱۱٤، ترجمه ۲۵۳، .

۷۵- مقایسه کنید بوس ورث ، دیلمی‌ها در ایران‌مرکزی : کاکویه‌های جبال‌ویزد، ایران ج IIIV (۱۹۷۰) ۸۲-۳ .

۷۶- حسینی ،۲۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۸۱-۲، طبع بیروت ، IX ۵۵۸-۹؛ میرخواند. ، ۱۱۶، ترجمه ؛ فرشته ، ورق ۷۶ ب، ترجمه I ، ۷۴؛ مقایسه کنید بوس ور ث in the Cambridge History of Iran جلد (۵) روز گاران سلجوق ومغول به اهتمام جی - ای بویل (J.A.Boyle) (کمبریج ۱۹۶۸) ۵۲-۵۳

۷۷- انن Anon تاریخ سیستان ، طبع بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵) ۳۶۲ .

۷۸. هما اثر؛ ۳۶۳-۴

۷۹- عیاران ودسته‌های مانند آن یک رکن مبرم درسکترهای تاریخ اجتماعی اسلام شرقی توجه تعدادزیادی دانشمندان را معطوف نموده است: رک بوسورث غزنویان ورق ۱۶۷ بمنظور یک نظراجمالی در ارتباط بارویداد حادثه درخراسان وسیستان وشمال شرق وحالا اشتر ، (لندن ۱۹۷۶) ۱۸۷-۹۰، ۲۲۴-۵

۸۰- رک بیهقی ،۶۲۴،۶۲۶، ترجمه ۷۵۹،۷۶۰.

(81) The orthography B.Y. ghuis inuariably that of the Tarikh -i- Sistan and its manuscript, and the rendering Bighu is accordingly used here in the first place One should however note that O. Pritsak in, Der Untergang des Reiches des oguzischen Yabgu, Fuad Koprulu - armagam (Istanbul 1953) 407' renders this name as Payghu, and states that he has demonstratad, in an excursus to his unpublished Karachandische st udien' that Payghu is a Central Asian tatemistic title, referring to the falcon on Sparrow-hawk; the name should accordingly be distinguished from that of another early Sljuq leader, Musa Yabghu.

۸۲- تاریخ سیستان ۳۶۵-۶

۸۳- چنین پیداست که شنگلیان یکی از دسته‌های قدیمه مسکون سیستان بوده‌اند ازبود وباش ایشان‌بتاریخ ۳۴۱/۹۵۲-۳ در ص .۳۲۸تاریخ سیستان‌ذکربعمل آمده که جاروجنجال‌داخلی دراوق بین فرقه فروکش کرد؛ منشأاین نام فهمیده نشده است. ایضاً .۳۶۶-۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ IX ۳۴۵، طبع بیروت ، IX ۵۱۸؛ میرخواند ۱۱۴، ترجمه ۲۵۳.

۸۵- این فرزند نامیده نشده‌است ، لاکن عبدالرزاق برده‌نمیتواند، که اندرین هنگام وزیر مودود بوده باشد، درذیل رک ؛ بیهقی ، ۳۷۵، ترجمه ۴۶۹، از فرزند بیشتری بنام‌علی‌تذکر میشود ؛ وفرزند دیگری منصور ممدوح فرخی شاعر بوده است ، رک به دیوان او به اهتمام محمد دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶)۱۶۵ ۳۳۳،۶-۷

۸۶- تاریخ سیستان ۳۶۸-۷۰

۸۷- همان اثر ؛ ۳۸۳.

۸۸- همان اثر ؛ ۳۶۹.

۸۹- گردیزی طبع ناظم، ۲۰۴، ۱۰۹، به‌اهتمام‌جیبی ، ۲۰۱، ۲۰۴؛ بیهقی، ۲۷۲، ۵۰۱، ۵۲٤ ترجمه ۳۶۳، ۶۱۲-۱۳، ۶٤۱ ، ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳٤، طبع بیروت ، IX ، ٤۸۸ تاریخ ٤۲۶ که اشتباها به عوض ٤۲۷ ، یااوایل ٤۲۸ تاریخ عزیمت مجدود به هند. بحیث قوماندان اعلی قوا، ایلیت و دوسن ، تاریخ هند ج II ، ۱۳٤ ،درمورد سعد سلمان رک هودیواله مطالعات تاریخ اند ومسلم ج .۱. ص. ۱۶۳ ، به ایلیت و دوسن ایضاً، ج ۵، ص ۵۲۱-۵۲۶ ،

۹۰- ابن الاثیر . تذکررفته درفخر مدبر ، ورق ۷۶ الف ،به اهتمام خوانساری ، ۲۵۲-۳، ترجمه شفیع ، ص، ۲۱۳؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه؛ فرشته ، ورق ٤۶الف ، ترجمه۱، ۶۹-۷۰

۹۱- رک اس.ام سترن S.M.Stern پرویا گند اسماعیلی وفرمانفرمایی‌درسندکانور اسلامی حیدر آباد .

۹۲- رک ناظم حیات وروز گاران سلطان محمود غزنوی ۹۶-۷، وبوس ورث غزنویها ۵۲-۷۶.

۹۳- مقابله شود همان اثر ، ؛ ص ۱۸۲.-۳

۹٤- چگونگی نسبه یک امرنظری است؛ خوانساری به عوض این نام‌تسمیه کلمی L.K.mi / K.I.mi را آورده است در نسخه‌اندیا آفیس تسمیه محتوی این حروف را آورده است L.K. mi وشفیع تسمیه گلیی Galimi را ضبط نموده است .

۹۵- فخرمدبر ورق های ۷۶ الف -ب ،طبع خوانساری ، ۲۵۲-٤، ترجمه شفیع ، ۲۱۳-۱٤

۹۶- اندرباب مبارزات سبکتگین ومحمود علیه این فرمانفرمایان هندی رک به ناظم ، ایضا ۸۶-۹۶-۱۹٤- ۶ احتمالاً سندن پال نوه تر یلوچن پال Trilochanpal (متوفی ٤۱۲-/۱۰۲۱-۲ وفرزند بهیمپال (متوفی ٤۱۷/۱۰۲۶.)

۹۷- فخرمدبر ، ورق های ۷۶ب- ۷۷ الف ،طبع خوانساری ، ۲۵٤ ، ۶، ترجمه شفیع ، ۲۱٤-۱۶

۹۸- ایضا به ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری ، ۲۶۸، ترجمه شفیع ص. ۲۱۶.

۹۹- مقابله کنید ناظم، درص . ۱۱۳ این اثر ذکر گردیده .

۱۰۰- ابن اثیر ، طبع تورنبرگ .ج IX ، ص .۳۵٤-٥ ، طبع بیروت ، ج IX ،٥١٨-١٩ میرخواند، ۱۱٤-١٥، ترجمه ٤٢٣-٤؛ دی ، سی گنگولی در تاریخ وکلتور مردم هند و مبارزه برسر امپراتوری ، به اهتمام آرسی ماجومدار 67' 56' et alii (Bombay 1966) ، ٥٦، ٧

۱۰۱- فرشته ، ورق های ٦٤ب- ٦٥ الف ، ترجمه ۱۰ ، ٦٩-٧١

۱۰۲- نام کامل، بدون نسبه، درگردیزی طبع ناظم ،۹۹، ۱۱۰، به اهتمام حبیبی ۱۹۸، ۲۰۵؛ بیهقی معمولاً احمدی عبدالصمد مینگارد ؛

۱۰۳- ناصرالدین کرمانی نسائم الاسحار من لطایف الاخبار به اهتمام جلال الدین حسینی ارموی (تهران ۱۹۵۹/۱۳۳۸) ٤٥؛ سیف الدین عقیلی اطهرالوزرا ، به اهتمام ارموی (تهران ۱۳۳۸ ۱۹۵۹) ۱۹۳، خواندمیر دستورالوزرا ، به اهتمام سعید نفسیی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸) ١٤٤؛ مقابله کنید بوس ورث ، غزنویها ٥٨ ٦١-٢، ٩٦.

104- Diwan' ed.de Biberstein- Kazimirsky' 18 = poem No - VII), ed
دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹) ۹ (= شعر نمبر ۷

۱۰۵- بیهقی ، ۳۳۱، ترجمه ٤١٩؛ ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی، خواندمیر، همین جا ترضیح گردیده .

۱۰٦- بیهقی ، ۳٦٧، ٦٦٤، ترجمه ٦٤٠، ٨٠٣؛ ناصرالدین کرمانی، در زمینه ذکر شده ؛ سیف الدین عقیلی ، ۱۹۳-٤ (کاملاً مغشوش شده ومعلومات نا درست درین جا ذکر شده) ؛ خواندمیر ، درنیجا تذکر رفته ، بیهقی معمولاً همین طاهر را طاهر مستوفی خوانده است که از طاهر دبیر منشی در اوایل بخش سلطنت مسعود مردمهمی بوده تمیز شود لاکن بعدهامقبول واقع نشد. وثر ٤٢٦ / ١٠٣٥ متقاعد گردید رک بیهقی، ٤٤٢، ترجمه ٥٤٤.طاهرمستوفی کافی شاعری بود که در دو میت القصر و عصرت اهل القصر با خرزی به اهتمام عبدالفتاح محمد الهیلو (قاهره ۱۳۸۸/ ۱۹٦۸)

۱۱، ۱۰٥، نمبر ۲٦۹ ، تحت عنوان العمید طاهر المستوفی (ازچاپ محمدراغب الطباخ بازمانده است الیپو Aleppo ۱۳٤۹/۱۹۳۰) .

۱۰۷- بیهقی، ٦٤، ١٤٩، ٦٢٤، ٦٢٦، ترجمه ۱۳۰-۱، ۲۲۲، ۷۵۹ ، ۷٦۰؛ نصیرالدین کرمانی ٤٥-٦، سیف الدین عقیلی ، ۱۹۲ (ریفرنس مغشوش تحت بخش موقوف به طاهرمستوفی) . خواند میر ،۱٤٥.

۱۰۸- رک بوس ورث، غزنویان ۱۳۹ -۴۱

۱۰۹- کیکاوس قابوس نامه ، طبع آر لیوی R.Levy (لندن ۱۹۵۱)۱۳۵، ۱۳۷، ترجمه‌ایضاً آئینه شهزادگان A mirror for princes(لندن ۱۹۵۱) ۲۳۰، ۲۳۴ ؛ دولت شاه سمر قندی تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد عباس (تهران ۱۳۳۷/۱۹۵۸)۷۹، کا کای کیکاوس منوچهر بن قابوس بایک دخت محمود غزنوی مزاوجت نمود

۱۱۰- دایرة المعارف اسلامی، طبع دوم (لیدن - لندن)

۱۱۱- ابن بابا ورق ۲۰۸ الف -ب ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، ج IX، ص ۳۸۱-۲، طبع بیروت IX، ۵۵۸-۹، میرخواند ،۱۱٦، ترجمه ۲۵۴-۵؛ فرشته، ورق ٦۷ب، ترجمه ج I ،ص ۷۴ راجع به سکاوند یا سجاوند ، رک بابرنامه ، ترجمه.ای -اس بوریج A.S. Beveridge (لندن ۱۹۲۱) ۲۱۷، ومطالعات هودیوله در I Indo - Muslim History (۱٦۵-٦ : ر پنجاه میلی جنوب کابل وسی‌وپنج میل به شمال شرق غزنه واقع بوده است .

۱۱۲- ابن بابا ورق ۲۰۸ ب؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ،IX ، ۳۸۱ ، طبع بیروت ، IX ۵۵۸؛ حسینی ، ۱۴.

(113)-' Un tresor de dinars gaznawides et saljuquids decouvert en Afghanistan' BEtoxv III (1963-4) 198' 205

۱۱۴- حتی مولف نا معلوم مجمل التواریخ والقصص که درحدود هفتاد سال بعد ازین رویدادها نوشته شده است ، در جدول سلاطین غزنوی از مسعود بن مودود والقاب شان ذکر نمیکند (۴۰۵،۴۲۸-۹) .

۱۱۵- همان‌اثر ؛ ۴۰۵ ، ۴۲۹؛ حمد الله مستوفی‌تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران ۱۳۳۹/۱۹٦۰)۳۹۸ .

۱۱٦- ابن بابا، ورق ۲۰۸ الف ؛ابن الاثیر،طبع تورنبرگ ،IX، طبع بیروت ،IX ۵۵۹، جوزجانی ۱، ۲۳۵، ترجمه . ۱، ۹۷-۸؛ معجم الانساب شبا نکاری ، ورق ۱۸۸ الف؛ میرخواند ،۱۱٦-۱۷، ترجمه ۲۵۴-٦.

۱۱۷- اندر مورد این بخش حکومت غزنوی رک بوس ورث ، غزنوی ها ٦۲-۴،۹٦-۷.

۱۱۸- قافیه این اسم در نسخه یی که مورد استفاده من بوده بیشتر همچو اینتگین (ترکی شهزاده متهاب) منیماید تا بگونه دیگری باشد (مقابله کنید ایبگ ایبک Briggs درترجمه خود الپتگین آلپ تگین استعمال نموده ، لاکن پیوسته نام های ترکی را مسخ و منحرف کرده است .

۱۱۹- فرشته، ورق های ۶۷ب-۶۸ب ، ترجمه I ، ۷۵-۷.

۱۲۰- همان اثر؛ ورق ۶۸ الف ، ترجمه ۷۶،۱؛ اسمای هردوشهزاده در لست جوزجانی اندرباب فرزندان مسعود وارد گردیده . ۱، ۲۳۴، نمبر۴، ترجمه ، ۱، ۹۵

۱۲۱- ابن بابا ورق‌های ۲۰۸ الف-ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۳۸۲، طبع بیروت IX ۵۵۹؛ جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه، ۱، ۹۸؛ میرخواند ، ۱۱۷، ترجمه ۲۵۵-۶

۱۲۲- حسینی ، ۱۴؛ جوزجانی ، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸

۱۲۳- گردیزی ، طبع ناظم، ۶۱، به اهتمام حبیبی ، ۱۷۴، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX۳۸۲، طبع بیروتIX، ۲۳۵(لقب که در متن حبیبی بر غلط چون بهأ الدوله ذکرشده، شکل درست وصحیح آن در نسااولیس یکی از آثار مطبوع کلکته ۱۸۶۳ عزالدوله است (اس . ا م. سترن یک نسخه یی از کتابخانه امیرعبدالرشید امیرغزنوی؛ در نقاشی از سرزمین‌های اسلامی به اهتمام آر، پندرویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹)۷-۳۱.

Sourdel, Untresorde dinars gaznawids et salguqides decouveit en Afghanistan' 205' cf.

لست سکه‌های شناخته شده عبدالرشید وی ، ۲۰۴، ماخذ دیگر در بوس ورث ، لقب غزنویان نخستین، ۲۳۰-۱ که به آن کتلاک سکه‌های روجرز درموزیم دولتی باید افزوده شود ۲۹-۳۰، ضمیمه II وایضا کتلاک سکه‌ها در موزیم هند ۱۵۶ .

۱۲۴- ابن فندق تاریخ بیهق ۱۷۷-۸ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات .. محمدعوفی (لندن ۱۹۲۹)۲-۶۲، ۲۲۸،۴، مقابله کنید سعید نفیسی دایرة المعارف هنر اسلامی، بیهقی ابوالفضل. ،

۱۲۵- بیهقی ۶۸۵- ترجمه ۸۲۹

126- cf. W. Radloff Versucheines Wortebuches Turk - Dialecte (St petersburg 1893 - 1911) IV' 1683).

۱۲۷- حسینی ، ۱۴؛ ابن فندق ، دریتجادر ارتباط شکل تهران تاریخ بیهق توضیح داده ؛ واز صفحه ۵۱ ابن فندق همی بنظر میاید که وی به فرزند اغوزیبغوی جند، شاه ملک بن علی (رک به ص ۶) نسبه البرانی (al- B. rani)

۱۲۸- معجم الانساب شبانکاره یی ، ورق ۱۸۸الف؛ بیهقی ، ۶۹، ۲۵۰، ۲۵۲-۳، ترجمه ۱۳۶ ۳۳۸، ۳۴۰-۱ مقابله کنید برس ورث، غزنویان ۶۳، ۹۶، ۲۳۲، با توضیح باز تاب اخلاقی بیهقی واقعاً ناممکن است که اورا ازطغرل موجوده ضمن رویداد های سلطنت مسعود بدون آنکه تبصره یی برکار رو اییهای نا مطلوبی که در رویداد های مابعد بازی نمرده ازو یاد نمرده باشد،

باید گفت که قبل از جلوس مودود او کدام اهمیت ویژه‌یی را بدست نیاورده بود.

۱۲۹- جوزجانی ، ۱، ۲۳٦، ترجمه ۱، ۹۹-۱۰۰؛ حسینی ۱٤، ۱٥-۱٥ .

۱۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸، طبع بیروت، IX، ٥۸۰ (تحت سال ٤٤۳/ ۱۰٥۱-۲، ایضا؛ طبع تورنبرگ IX، ۳۹۸، طبع بیروت XI، ٥۸۲ (سال ٤٤٤/۱۰٥۲-۳)؛ ابن بابا، ورق ۲۰۸ب. رک برمبارزات بیشترسال ٤٤۳/۱۰٥۱-۲ بمقابل‌چغری بیگ‌بوس ورث،

Combridge history of Iran

۱۳۱- جوزجانی ، ۱، ۲۳٥، ترجمه ۱، ۹۸-۹۹ .

۱۳۲- همان اثر ؛ ۱، ۲۳٦، ترجمه I ، ۱۰۰، صریحاً فرشته نقل قول نموده است، ورق ٦۹ الف، ترجمه ۱، ۷۷-۸ .

۱۳۳- این ارقام نسبت به رقم یک هزار سواره‌نظام متذکره ابن الاثیر که توسط عبدالرشید بمعیت طغرل اعزام گردیده خیلی ضمنی به نظر میرسد. رک ، تورنبرگ IX، ۳۹۸ ، طبع بیروت IX، ٥۸۲ .

۱۳٤- تاریخی سیستان ۳۷۱-۳؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸-۹،طبع بیروت، IX ٥۸۲؛ میرخواند، ۱۱۸-۱۹، ترجمه ۲٥٦-۷ .

۱۳٥- ابن بابا ،ورق‌های ۲۰۸ب- ۲۰۹ الف؛ حسینی ۱٥؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ IX، ٤۰۰، طبع بیروت IX، ٥۸۳-٤ ؛ جوزجانی، مستوفی نیزازآن درص ۳۹۹. ذکر نموده است؛ میرخواند، ۱۱۹-۲۰، ترجمه ۲٥۷؛ فرشته ، ورق ٦۸ ب، ترجمه ۱، ۷۷.

136- Sourdel Inventaire des monnares anciennes du musee de Caboul; Idem, Un tresor de dinars gaznawids et Salguquides decouverten Afghanistan 197, 205.

۱۳۷- خرخیز املا درست ماخذ عربی و فارسی اندرباب این اسم قبیله ترکی است ، رک . دیوان منوچهری ،طبع دی بیبر ستین. ک-زمیرسکی ،(شعر نمبر۱) ،به اهتمام دبیر سیاقی، ۲(= شعرنمبر۲)،مشکی خیرخیزی ، خیرخیز مسک ؛ وتاریخ شرف الزمان مروزی مینرر سکی در مورد چین ترک ها وهند (لندن ۱۹٤۲) متن ۱۹ ترجمه ۳۰-۱ گرچه دردیوان‌کاشغری‌لغات الترک ترجمه. اتلی (نقره ۱۹۳۹-٤۱)۱، ۲۸، ٤٥۸، بنا بقول فرشته کلمه قرغزموجوداست، ورق ٦۸ب، ترجمه ۱، ۷٦، خرخیز (در ینجااشتباها با نرشتیگین قاتل طغرل مغشوش شده است)

قبل از این ایام در هند فعال بوده ونگر کوت را مجدداً از ید تصرف موقتی کافران بدست آورده بوده است.

۱۳۸- ابن بابا ، ورق های ۲۰۹ الف-ب ، حسینی ، ابن الاثیر در زمینه توضیحات داده ، طبع تورنبرگ IX، ۴۰۰-۱، طبع بیروت IX، ۵۸٤؛ جرزجانی ۱،۰، ۲۳٦-۷، ترجمه ۱، ۱۰۰-۱، میرخواند ، ۱۲۰-۲، ترجمه ۲۵۷ - ٦۹ فرشته ، ورق ٦۹ الف ، ترجمه ۱، ۷۷ .

۱۳۹- جرزجانی ، ۱، ۲۳۵/۷ ترجمه ۱، ۹۹/۱۰۱ . حسینی در زمینه توضیح داده. سوردل ، وله ۱۹۹، ۲۰٦-۷؛ مطالعات هردیوالا درتاریخ اند ومسلم ۱، ۱۹٦، ۱٤۰- ابن بابا، ورق ۲۰۹ب
۱٤۱- بیهقی ، ۱۱۰، ۱۱٤، ۱۳٦، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲٤۲، ۲۵٤، ترجمه ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰٦، ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۲۷، ۳٤۲، مجمل التواریخ ٤۰۵، ٤۲۹؛ حمدالله مستوفی تاریخ گزیده ٤۰۰؛ سیف الدین عقیلی آثار الوزرا؛ نسخه اندیا آفیس ورق ۸۷ ب ؛

Sourdel Inventaire des monnaies- anciennes du musee de Caboul, 68; idem, Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides docouvert en Afghanistan, 206-7, cf. The list of Farukh - Zads extant Coins at p.204; further refences,

In Bosworth, The litulature of the early Ghaznavids, 231, to Which Shouldbe added Rodgers Catalogue of the coins in the government Museum, Lahore supplement, 12, and Idem Catalogue of Coins in the Indian Museum 156-7

۱٤۲- بیهقی ، ۳۸۷ ، ترجمه ٤۷۲ ؛ ابن بابا، ورق ۲۰۹ب، جرزجانی ، ۱، ۲۳۷، ترجمه ۱، ۱۰۱-۲

۱٤۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ٤۰۱، طبع بیروت IX، ۵۸٤؛ میرخواند ، ۱۲۱ ترجمه ۲۵۹.

۱٤٤- ناصرالدین کرمانی نسائیم الاسحار ؛ ٤٦؛ سیف الدین عقیلی ایضاً طبع ار موی ۱۹٤-۵؛ خواند میر دستورالوزرا ۱٤۵-٦؛ فرشته، ورق های ٦۹ب، ۷۰ الف ، ترجمه ۱، ۷۹ بیهقی ، ۲۳۲، ترجمه ۳۱٦ تذکر میدهد که وقتی خانم حسینی مهران بوده ، لاکن در مورد خود شخص چیزی ارائه نکرده .

۱٤۵- همان اثر؛ ۱٤٤، ۵۲۰، ترجمه ۲۱٦، ٦۳٦.

۱۴٦ـ همان اثر؛ ۳۷٦،۳۷۸، ترجمه ۴۷۰ـ۱، ۴۷۲؛ مقابله کنید انسایکلو پیدی آف اسلام .

۱۴۷ـ لباب الالباب عوفی ، به اهتمام سعیدنفیسی (تهران ۱۹۵٦/۱۳۳۵ ۳۲۵ـ ۷. این شاعر نبایست باشاعر سلجوقیان درقرن ششم / قرن دوازدهم ، جوهری زرگر ملتبس شود هم چنان او ازنگاه حرفه یک زرگراست سایع زرگر) دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرای خود که به اهتمام محمد عباسی است به تفصیل ازان صحبت نموده است (تهران ۱۹۵۸/۱۳۳۷) ۱۳۲ـ ۵ .

۱۴۸ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۴۰۱، طبع بیروت ، IX، ۵۸۴ ـ ۵؛ میرخواند، ۱۲۲ ترجمه ۲۵۹؛ فرشته ، ورق های ٦۹ الف ـ ب ، ترجمه ۱، ۷۸ .

۱۴۹ـ آداب الحرب ، ورق ۸ الف ، به اهتمام خوانساری، ۲٦۸

۱۵۰ـ حسینی ، ۲۸ـ۹؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۴۰۱، طبع بیروت ، IX ، ۵۸۵؛ میرخواند ، ۱۲۲، ترجمه ۲۵۹ـ ٦۰؛ فرشته، ورق ٦۹ب، ترجمه ۱، ۷۸.

۱۵۱ـ ابن بابا ، ورق ۲۰۹ب ، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، X، ۳ طبع ، بیروت، X، ۵ : جوزجانی ، ۱، ۲۳۷، ترجمه ۱، ۱۰۲ ؛ فرشته ، ورق ٦۹، ترجمه ۱، ۷۸ـ۹

فصل دوم

۱ـ درین منطقه رک (هکذا در روز گاران نخستین اسلام وجور وجورستان یا هجویر که نسبه صوفی معروف علی بن عثمان هجویری منشأمیگیرد) به یاد داشت های بوس ورث راجع به تاریخ ماقبل غزنویان افغانستان شرقی ، اسلامیک کوارترلی (۱۹٦۵) ۲۰

۲ـ بیهقی ، ۳۷۸، ترجمه ۴۷۲

۳ـ جوزجانی ، ۱، ۲۳۸، ترجمه ۱ ، ۱۰۳ـ۴

۴ـ همان اثر ؛ ۱ ، ۲۳۹، ترجمه ۱، ۱۰۳ـ۴

۵ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X ، ۱۱۰ـ۱۱، طبع ببیروت ، X ، ۱٦۷ـ۸.

٦ـ رک سعیدنفیسی ، انسایکلو پیدیا آف اسلام چاپ دوم ، مقابله بیهقی .

۷ـ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳ـ۴ طبع بیروت ، X ، ۵ـ٦ ، مقابله کنید بوس ورث در تاریخ . کمبر یج ایران .۷ روز گاران سلجوق و مغول ۵۳ . چغری بیگ حال سالیان راپشت سر گذاشته و در آغاز ۱۰٦۰/۴۵۲ پدر و دحیات گفت ، لاکن بدون تردید بموافقت فرزندوی الپ ار سلان تدارک صلح صورت گرفت وپیداست که از جانب دیگر احترام گردیده است .

۸- مقابله کنید حدود العالم ، ترجمه مینورسکی ، ۱۰۹ ، ۳۳۸-۴۰ ؛

The reading of I. Kafesoglu in his Sultan Melikhsah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953) 20, sc. Chigil - kent, is highly speculative; an etymllogical connection with the ancient Sakas, who held this region of Bacteria is more probable than with the Turkish chigil tribe.

۹- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۵۳ ، طبع بیروت ، X ۷۸ ؛ مقابله کنید Kafesoglu در زمینه توضیح گردیده وبرس ورث کمبریج هیستوری اف ایران V ، ۹۳. عثمان باید هرچه زودتررها شود ، زیرا وی کمی بعد از ان بحیث والی ولوالج در بد خشان مقرر گردید ، مقابله کنید حسینی اخبار الدوله السلجوقیه ۵۹.

۱۰- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۰ ، طبع بیروت ، X ، ۱۶۷ ؛ حسینی ۱۶ ؛ هم چنان دراثر میرخواند ، ص ۱۲۶۰-۷ ، ترجمه ۲۶۵-۶ .

۱۱- دیوان مسعود سعد ، به اهتمام رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/۱۹۴۰)۶۰-۱ ، ۴۰۷-۱۲ ، ۵۸۸ وشاید هم چنان ۲۱۲-۱۴ اگر جمال الملک رشیدمخاطب شده با ابورشد رشید عین هم باشد ؛ دیوان رونی به اهتمام کی- آی چایکین(تهران ۱۳۰۴-۵/۱۹۲۵-۶) ۶۸-۹ به اهتمام محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/۱۹۶۸) ۸۹-۹۰

۱۲- ایضاً مهتر رشید پیرامون بافت چندین ملیت بودن قشون غزنوی متشکل از ترک ها ، تاجیک ها ، هندی ها ، دیلمی ها ، اعراب وغیره مباهات می نموده است .رک . یک منبع قدرت ، مقابله کنید بوسورث در اسلام XXXVI (۱۹۶۰)۵۱ ، ورق های ؛ وهکذا غزنویا ن ،امپراتوری شان در افغانستان ایران شرقی ورق های ۱۰۷ -

۱۳- اداب الحرب نسخه اندیا آفیس ، ورق های ۴۸ الف - ۵۱الف ، به اهتمام خوانساری ، ۱۴۹-۶۰ ، ترجمه شفیع ، ۲۰۶-۱۳.

۱۴- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، ، ۲۸ ، طبع بیروت ، ۴۱ ؛ مقابله کنید بو سورث ان کمبریج هستوری آف ایران ۷ ، ۶۵ .

۱۵- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۱ ، طبع بیروت ، X ، ۱۶۸ ؛ حسینی ، ۵۸ ؛ جوزجانی ۱ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۷-۸ ؛ میرخواند ، ۱۲۷ ؛ ترجمه ۲۶۶ هیچ یک از ماخذ تاریخ ارائه نمیدارد.

Kafesoglu Sultan Melikshah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu, 30, n. 49,

سنه ۱۰۸۸/٤۸۱ را تاریخ حرکت قشون ملکشاه به اسفزار و نیرنگ جنگی ابراهیم تلقی میدارد لاکن واضح نیست که ماخذ تکیه گاه وی جهت ارائه این تاریخ چه بوده است، مگر اینکه چنین ماخذی کدام نسخه یی (کوپرولو ۱۰۷۹) طور نسبی از ماخذ مابعد چون تاریخ دول الاسلام ذهبی بوده باشد که چنین گزارش ارائه میدارد. بمنظور بحث پیرامون التباس ومغشوشیت این پیوند ازدواج سلجوقی وغزنوی رک به تاریخ بهرامشاه غزنوی تالیف غلام مصطفی خان اسلامیک کلچر (کلتور اسلامی XXXIII (۱۹٤۹) ٦٤-٦.

۱٦- تذکرة الشعرا دولت شاه، ۱۰٦، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ٤۰۰ ؛ حسینی ۹۱.

۱۷- دیوان ۷٤-۵، ۱۰۳-٤، ٥٦۹-۷۷ (قصیده ویک غزل خطاب به نصربن خلف)، ۲۱-۸، - ٤۲۰-۵، ٤۲۹-۳٤ (قصیده خطاب بهارسلانشاه بن کرمانشاه، که از سنه (٤۹٥-٥۳۷ / ۱۱۰۱-٤۲) سلطنت نموده است ۱۰-۱٦، ۱۹۲-۵، ۳۰۲-٦، ٦۰۱ (اشعار خطاب به وزیر ارسلان شاه مجیر الدوله ابوالمظفر حسین بن حمزه.)

۱۸- دیوان، به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳٤۱ / ۱۹٦۲ (۸٥-۷، ٤٦۷، -۷٤ (قصاید خطاب به سنجر (۱۱۹-۲۵، ٥٦۱-٤) تبادله نامه‌ها، اشعار وقصیده خطاب به وزیر در گزینی ٤۷٤-۹ (قصیده خطاب به معین الدین ابونصر).

19- Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul XIII; Idem, Un tresor de dinars gaznawides et salguqides decouvert en Afghanistan, 199. Likewise, the title Malik al- Islam seems only to have been adopted a Short time before the Sultan. See Ibid; 199- 200.

۲۰- رک فهرست سوردل (Sourdel) XIII - XIV، ۷٤ ورق

۲۱- مجمل التواریخ، ٤۲۹؛ جوزجانی، ۱۰۲،۱-۳: تاریخ گزیده. مستوفی ٤۰۰؛ آثار الوزرا سیف الدین عقیلی، نسخه اندیا آفیس، ورق ۸۸ الف، توماس Thomas JRAS IX (1848) ۳۵۸-٦٦، شماره‌های ۱۰۸-۳۲، کتلاک سکه‌های شرقی لن پول Lane Poole ۱۱، ۱٦۸-۷۲، شماره های ٥٥۰-۹؛ ایضاً اضافات برمجموعه شرقی، بخش ۱، ۲۳۹-٤۰،

nos.558d, e,f,560k; E.Von Aambaur, Contributions ala numismatique orientale, WNZ, xxxvl (1904) 84, no.93; S.Flury, Le decor epigraphique des monuments numismatique de Ghazna, Syria Vl (1925) 70-5; Sourdel

Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 70-80; Idem Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides, 199 - 200, 206 - 13; J.C. Gardin Lashkari Bazar. 11. Les trouvailles. Ceramiques et monnaies de Lash Kari Bazar et de Bust (paris 1963) 180- 1.

۲۲ـ رونی دیوان، طبع چایکین، ٦١ به اهتمام دامغانی، ۸۱، مقابله کنید؛ غلام مصطفی خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی اسلامیک کلچر XXIII (۱۹٤۹) ۸۱عدد۲ ، یک مقاله توسط عین مولف (در اردو؟(در مجله معارف) (Aczamgarh' March- April 1944) راجع به پرچم های اسلامی وغزنوی برای من میسر نبوده است.

۲۳ـ بوس ورث، تشکیل نظامی غزنوی ۷۲ـ٤ ولـه غزنویان ۱۲٤ـ٦

۲٤ـ برای تفصیل این رویداد هـا رک بوس ورث ا ن کمبریج هیستوری آف ایران (تاریخ کمبریج ایران) V ، ۱۵۸ـ۹.

25- M.F.K. oprulu' Kay Kabileshokkinda yeni; notlar' Bellet vlll (1944) 449-52.

۲٦ـ بمنظور بررسی ماشین جنگی بطورعموم رک بوس ورث، تشکیل نظامی غزنویان، ۳۷ وله غزنویان ۹۸ـ۱۲۸.

۲۷ـ ابن الاثیر طبع تـورنبرگ ، X، ۱۱۰، طبع بیروت، X، ۱٦۷؛ آداب الحرب، ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری، ۲٦۸ـ۹ ترجمه شفیـع ، ۲۱٦.

۲۸ـ اندرباب دفترعارض (مالیات) رک ناظم دەلا یف اندتا یمز آف سلطان محمود آف غزنه ۱۳۷ـ٤۲ ، وبـوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۲ـ٦ .

۲۹ـ به صفحه ٦٤ ذیل و دیوان مسعود سعد صفحات ۱٤۳ـ٥ـ ۲۰٦ـ۸ رک .

۳۰ـ همان اثر؛ ۲٦٤، مقابله کنید ۳۷۲ .

۳۱ـ در مورد قصر غلامان ،رک بوسو ورث ، تشکیل نظـامی غزنویان، ٤٤ـ٥٠، ودر مورد قشون غزنوی، ٥٤ـ٥ هم چنان در غزنویان ۹۸ـ۱۰٦، ۱۱۰.

۳۲ـ والیان غزنویان در خوارزم قشون محلـی ترکی را به حیث نیروی معاون جلب نموده و متحدین قرەخانی غلامان ترکی را بعنوان تحفه برای سلطان محمود پیشکش مینمودند؛ ۱۰۱، ۱۰۹.

۳۳ـ دیوان ۵۲۸، مقابله کنید کوپرولو وله ؛ ٤۳٥ـ۲ اسمای یغما وقای از غلط خوانی که درمتن یاسمی شده باید تصحیح شود.

۳٤ـ دیوان مسعود سعد ٥٦٥، ٥٦٧ـ٨ این سه شخصیت آشکار اشهزادگان خانواده سلطنتی نبودند زیرا اسمای شان در زمره فرزندان ابراهیم ومسعود طوریکه جوزجانی بر شمرده نمی درخشد بعضی از ایشان اسمای قهرمانانه تیپیک ایرانی را داشته اند .

۳٥ـ بگونه مثال رک ، همان اثر ؛ ۲۱۸ـ۲۰ ؛ دیوان عثمان مختاری ، به اهتمام جلال الدین همایی (تهران ۱۳٤۱/۱۹٦۲)۱۹٦ـ۲۰٦، ۲۳۷ـ٤۸، ۲۹٦ـ۹؛ دیوان سنایی ، طبع به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳٤۱/۱۹٦۲) ۲۳۷ـ۸۱، ۳٤۱ـ٤، ٤٤۷ـ٥۱

۳٦ـ دیوان عثمان مختاری ٤۳٤ ـ ٤۳ ، دیوان مسعود سعد ۳۲۷ـ۸؛ دیوان رونی طبع چایکین ۱۱٦ـ۱۱۷، به اهتمام دامغانی ، ۱٤۱ـ۲؛ جوزجانی ، ۱، ۲٤۰، ترجمه ۱، ۱۰۷؛ فرشته ، ورق ۷۲ الف ، ترجمه ۸۲.

۳۷ـ اگر ذریه عساکر غلام ترک در واقعیت امر نام های عربی اسلامی را برای خود می گرفتند ، این امر کاملاً موازی به معیاری است که تحت زمام داری مملوک مصر وسوریه که فرزندان ، مملوک ، او لاد الناس برخلاف اسمای پدران شان که اسمای ترکی داشتند اسمای عربی اسلا می را بر خود می گرفتند ؛ رک . به اسمای دی . ایالن ، القاب ونسبه های مملوک ، اسرایل Isreal Oriental Studies ۷.(تل ابیب ۱۹۷٥) ۱۹۳ ورق. بهرحال ما از موسسه غلام قشون غزنوی بخاطر نداریم که به نسل بعدی اشارت چون به بدر آیی از قدرت نظامی وسیاسی آنگونه که چگونگی احوال در برابر اولاد الناس مملوک بوده شده باشد.

۳۸ـ رک بوس ورث غزنویان ۱۱٥ـ۱۸ وله انسایکلوپیدیا اسلام آرت ، فیل حیوان برای جنگ

۳۹ـ دیوان مسعود سعد ۲۷۷، ٦۰٤، ٦۲۰، فخر مدبر در زمینه ذکر بعمل آورده

٤۰ـ ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۷۲تا ۷٤، طبع بیروت، X ۱۱۳ـ۱٤؛ فرشته ، ورق های ۷۰٦ـ VI الف ، ترجمه ۸۰ـ۱

41- eg.by S.M. Latif' in his History of the panjab from the most antiquity to the present time (Lahore 1891) 90.

بهرحال باید در ینجا خاطر نشان نمود که دو مقاله اخیر توسط مولفان هندی بسیار تماس جزئی پیرامون مبارزات ابراهیم واخلاف غزنوی وی دارد ، با وجود القاب ایشان سری رام شرما . (غزنویان در پنجاب ، در ژورنال تاریخ هند XLVI (1968) ۱۲٥ـ٤٦ (در حقیقت امر درمورد فتوحات غوری) ، وکی . اس . لال (K.S. Lal) غزنویان در هند ، بنگال در گذشته وحال ، یک ژورنال هند معاصر وتاریخ آسیا LxxxIx (1970) ۳۱ـ٥۲ (پیکارها ومبارزات محمود را به گفتگو گرفته وسپس بر غوریان عطف میدارد).

۴۲ـ ناظم سلطان محمود ۹۰-۱

43- H.C.Ray The dynastic history of Northern India (early mediaval period) (Calcutta 1931-6) 11' 821-32; D.C. Ganguly' the historical value of Diwan -i- Salman (Sic' copied from the heading given thus in Elliot and Dawson see below' n.46) Icxvl (1942) 426; ldem Noithein India during the 11th and 12 th centuries in the struggle for empire" 51' 61 ff; 66ff'

۴۴ـ رک بوث ورث ۷۶-۸

45- art. cit; 423- 8

46- Given in Elliot and Dowson IV' 518- 27

۴۷ـ رک . فخرمدبر، ورق۸۹الف، به اهتمام خوانساری، ۳۰۷، ترجمه شفیع ۲۱۹، ۲۰-

۴۸ـ دیوان ۱۷۰-۲

۴۹ـ همان اثر؛ ۳۷۱-۲

50- Ganguly' art- cit; 423' cf. also idem in the Struggle for empire 49.

51- D- Sharma, Ibrahim of Ghazna, the Matanga Slayer of Durlabharaja III of Sakambhari Jounal of the Bihar (and orissa) Research Society xxx (1944) 1.4-5, see also S.R.Sharma, the Ghaznawids in the punjab, 127.

۵۲ـ دیوان مسعود سعدی سلمان JRAS (۱۹۵۰) ۷۱۱-۱۳؛ دیوان رونی؛ طبع چایکین، ۸-۹، به اهتمام دامغانی ۸-۹ ؛ اقبال حسین شاعران نخستین فارسی گوی هند (۴۲۱-۶۷۰) (پتنه ۱۹۳۷)۳۱-۴ .

۵۳ـ چار مقاله عروضی سمر قندی ، به اهتمام قزوینی (لندن۱۹۰۱) ۴۴-۵ ، تجدید ترجمه ای جی برون (لندن ۱۹۲۱) ۴۹-۵۰ ؛ تاریخ هند تألیف ایلیت ودوسن V ،۵۲۲، میرزامحمد قزوینی ، مسعود سور ی سلمان ۷۲۹-۳؛ حسین وله ؛ ۳۳-۹۶.۴ ورق

۵۴ـ دیوان ۲۶۰-۴-۳۰۷-۸ (شعراول قسماً توسط ایلیت در خود اثر ترجمه گردیده ۵۲۲،۱۷ ـ ۴؛ حسین؛ وله؛ ۹۲-۴؛ گنگولی (ارزش تاریخی دیوان سلمان)۴۲۳-۶؛ هکذا مبارزه برای امپرا توری ۹۴-۵ .

۵۵ـ در مورد فرمانفرمایان کنوج ، رک

Ray the dynastic history of northern India I,

ص. ۵۵۱، و جدول شجره به صفحه ۵۶٦.

۵۶- گنگولی در همان اثر ؛ ۵۱ اصطلاح تر وسکه (ترک Turk)هم ویرا hamvira همیررا hammir) وامیر در میان هندیان لقبی بوده که برای مهاجمان مسلمان کشور شان اطلاق میشده است ؛ رک به بحث وگفتگویی اندرین مورد در اثرری Ray ؛ وله ؛ ۱۱، ۶۸۱-۲ در مورد اصطلاح هامویرا ، برای هندیان لقب پذیرفته شده برای یک شهزاده مسلمان در قرن ۱۰۰۰-۱۳۰۰- میلادی خطاب میشده است، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۷- جوزجانی ۱، ۲۴۰۰، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۸- این القاب درص. ۷۰ لباب الالباب عوفی ابراز شده است .

۵۹- ابوالفرج رونی در یکی از اشعار خود وی را به لقب صاحب جیش وصاحب دیوان مدح میکند (دیوان ، به اهتمام چای کین ، ۱۳۳، به اهتمام د امغانی ، ۱۵۶).

۶۰- دیوان ۱۵۵ ، ۲۵۶، ۵۷۱. ۷۰۲، میرزا محمد، مسعود سعد سلمان ، ۷۳۳-۶، ۷۳۷ ورق؛ حسین ، شاعران فارسی گوی نخستین هند ۱۰۵- ۹ رونی نیز چندین شعر بنام ابونصر دارد ؛ رک به دیوان خود او ، طبع چای کین، ۱۷-۱۹، ۴۳، ۱۲۲-۳، به اهتمام دامغانی ، ۲۱-۳، ۴۸-۹، ۱۵۱-۳، ۱۵۶ . واضح نیست که ابونصرفارسی باز مورد لطف وسرفرازی قرار گرفته باشد ، مگر شعری در دیوان مسعود سعد (دیوان ۷۶-۷) موجود است که بنام سلطان ارسلان شاه سرو ده شده که نگارنده طی آن سزار وی و تنعم ابونصر ، را باز گردداشته که سپس پدر و د حیات گفته است .

۶۱- رک ناظم سلطان محمود ، ۷۰-۳؛ بوس ورث ، تاریخ اسلامی غور ، CAJVI (۱۹۶۱) ۱۲۷-۸

۶۲- فرشته ، ورق ۶۷ الف ، ترجمه ۷۳- مزیداً تذکر گردیده که بعد ابر ستیگن اعزام گردید که مها جمان سلجوق را از منطقه بست بدر راند ، و درسنه ۴۳۹ / ۱۰۴۷-۸ وی بـه قصد ار بلوچستان فرستاده شد و در انجاوی یکی از فرمانفرما یان محلی را کـه در ارائـه خراج مطلوبه به غزنه کوتاهی داشته بود بزانو در آورد .

۶۳- معجم الانساب شبانکاری ، ورق ۱۸۸ الف ، مقابله کنید بوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۸

۶۴- دیوان ۳۷۲

۶۵- جوزجانی ۱، ۳۳۰-۲- ترجمه ۱، ۳۲۹-۳۳؛ مقابله کنید تاریخ بهرا مشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی ص .۱۹۹. در اثر مورخ متأخرمیرخوانـدیا بیشتراین رویدادها رابگونه داستانی ورو یابی و حسین بن سام را بحیث یک تحت الحمایه و معتمدابـراهیم درمی یابیم،

See Ch. Defremery History des Sultans Ghourides. Extrai te de I. Histoire Universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee de notes, JA, ser-4, Vol. 11 (July- December 1843) Persian text, 172, tr. 187- 8.

۶۶- برای سروی سیستم اداری غزنویان نخستین، رک، ناظم سلطان محمود: ۱۲۶-۵۰، و بوس ورث غزنویان ۴۸-۹۷ .

۶۷- آداب الحرب ، اندیاآفیس ؛ ورق ۴۲ب ، از متن منتشره خوانساری.

۶۸- همان اثر؛ ورق های ۲۸ ب - ۲۹ الف ؛ به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵- ۶، ترجمه شفیع ، ۲۰۱-۲.

۶۹- همان اثر؛ ورق ۲۸ ب ، به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵(با تغیرات لفظی اندرینجا)، ترجمه شفیع ۱۰۲.

۷۰- اصطلاح کمربند طلایی چنین مینماید که مشخصه غلامان قصر سلطنتی همان روزگار بوده است ، چنانچه تاریخ سیستان ص ۳۸۶ متذکر میشود که درسنه ۱۰۴۲/۴۳۴ امرای صفاری سیستان ابوالفضل بن نصر چندین غلام زرین کمر غزنوی را که در جریان جنگ اسیر آمده بودند اعدام نمود رک در فوق ، فصل ۱ ، ص ۲۹.

۷۱- فخر مدبر . ورق های ۲۹ الف ، ۳۰ الف ، به اهتمام خوانساری ، ۱۰۶ ، ۱۰۸-۹، ترجمه شفیع ۲۰۲-۳ باید بهرحال اندرین جا خاطر نشان نمود که مولف در عطف توجه سلطان از شریف ابوالفرج دل چسپی داشته است ، که وی از طرف خانواده پدری از نیاکان فخرمدبر بوده است ، طوریکه درینجاوی متذکر میشود از انجا که از شاعران بزرگ هم روزگار اشعاری که اشاره به شریف شده باشد در دست نداریم شاید نقش وی جریحه دارشده باشد .

۷۲- نسایم الاسحار ناصرالدین کرمانی ص ۴۶۰ آثار الوزرا که اشتباهاً دوره سی وهفت سال وزارت در دربار مسعود بوی نسبت داده شده است ؛ سیف الدین عقیلی ، طبع ارماوی ۱۹۵-۶ (دوره صحیح شانزده سال را متذکر میشود) ؛ دستورالوزراء خواند میر ص ، ۱۴۷ ، دیوان مسعود سعد ص . ۲۹۵ ، دیوان سید حسن غزنوی ، طبع مدرسی رضوی تهران ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹ ص . ۱۰۰ ، غزنویان بوس ورث ص . ۵۸ ، فارسی گویان نخستین هند از اقبال حسین ص . ۴۱.

۷۳- دیوان رونی ، به اهتمام چایکین ، ۴۴ ، به اهتمام دامغانی ، ۵۹ این مطلع یک شعری است که به وی عنوان شده است؛ طبع چایکین ، ۸۰-۱ ، طبع دامغانی ، ۱۰۲-۳ .

۷۴- دیوان صفحات ۴۰-۱، ۳-۵۳، ۲۹۵-۶، ۷-۶۷۲؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان ۷۲۳، ۷۲۹-۳۰ .

۷۵- ناصرالدین کرمانی ۴۶-۷، ۶، عقیلی نیز تکرار نموده است ۱۹۵-۶، وخواند میر ، ۱۴۶؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان ، ۲۲۹ .

Rypka et alii, History of Iranian literature 222.3.

۷۶- متأسفانه در آثار بیوگرافیکی کرمانی و عقیلی که بخش‌های اثر شان رابه‌روزرای غزنویان برسر عبدالحمیدبن احمد می بندند در باره دوره کار رسمی نصرالله توضیحی نداریم، لاکن نصرالله بحیث ممدوح سیدحسن شاه بوده است ،رک، غلام مصطفی خان ؛ درهمین اثر، صفحات ۲۱۸-۱۹، ودیوان سیدحسن شاعر ص ۲۵۷-۸؛ وهم چنان پدروی قوام‌الدین ابو نصر محمد نیز ممدوح سیدحسن شاعر بوده است، رک همان اثر، ؛صفحات ۲۵۶-۶۱

۷۷- مقدمه دیوان سنایی صفحات ق تا -کث - ی -؛ واشعار ۱۹-۲۳، ۹۱-۲ .

۷۸- نسبت ظهور اسمای مغشوش چون محمدو احمد شک و تردید های اندرین مورد بظهور میرسد .

۷۹- مقدمه دیوان سنایی. صفحات ص-د؛ واشعار صفحات ۵۸۲-۷، ۱۰۸۴، ۵، ۱۰۹۴-۵، دیوان عثمان مختاری ص. ۶۰۰ ، دیوان مسعود سعد صفحات ۹۱-۲ (بریاست وزیرالوزراء بهروزبن احمد (۳۹۷-۴۰۱،(بریاست محمدی بهروز) ؛ مقدمه محمد نظام‌الدین به جوامع الحکایات محمد عوفی، ۱۸۵؛ شاعران نخستین فارسی گری هند حسین صفحات ۴۱-۲ .

۸۰- دیوان رونی ، طبع چایکین ، ۲۵-۷، ۵۸، ۹، ۶۳، ۶۹-۷۰. طبع دامغانی ، ۲۲۹-۳۵ دیوان عثمان مختاری ۲۸۴-۹، ۳۱۷-۱۹، ۵۹۲، دیوان مسعود سعد ۵-۹، ۴۲، ۵، ۶۶-۹۹، ۴۷۵-۷، ۵۱۳، ۵۲۷-۸، ۵۵۲-۵؛ تاریخ فارسی گویان نخستین هنداقبال حسین ۳۴-۵

۸۱- چار مقاله ۴۵ تجدید ترجمه ۵۱ .

۸۲- دیوان رونی طبع چایکین ۷۴-۶، ۱۰۸-۹، اهتمام دامغانی ، ۱۸۰-۱، ۱۹۱-۲؛ مقدمه دیوان سنایی صفحات ص-هـ وشعر صفحات ۱۲۹-۳۳؛ دیوان عثمان مختاری ۶۲۸-۹؛ مسعود سعد ۵۷-۹، ۷۲-۴، ۱۰۷-۹، ۱۵۳-۹، ۲۸۲-۴، ۳۱۲-۱۴، ۳۳۷-۸، ۳۸۷-۸، ۴۲۷-۳۳، ۴۵۳-۴۸۸-۷، ۴۹۰-۹، ۵۰۹-۱۰، ۵۸۸ ؛ لباب الالباب عوفی ۴۲۳-۴ (ثقت الملک ... واقعا تی که

صدری دیوانی وزارت به جمال او آراسته گشت ...) میرزا محمد ، مسعود سعد سلمان JRAS (۱۹۰۶) ۱۲-۱۴ و در همه جا ، درهین اثر آمده صفحات ۳۶-۷، ۱۰۹-۱۰

۸۳- بیهقی ، ۱۶۱؛ ترجمه ۲۳۵، نظام الدین ، ذکر شده در همین اثر ؛ ۱۵۵

۸۴- ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۱، طبع بیروت،۱۶۷، میرخواند ، ۱۲۷، ترجمه ۲۶۶،

۸۵- نظام‌الدین در همین اثر ؛ صفحات ۱۵۵،۱۵۶،۱۹۴،۲۱۲، آخر این حکایات در اثر ایلیت ودوسن تاریخ هند به بیان مورخان‌خودش ۱۱ ، ۱۹۸-۹.

۸۶- آداب الحرب، ورق های ۲۸الف-۳۰الف؛ به اهتمام خوانساری ،۱۰۲-۹، ترجمه شفیع ، ۲۰۰-۳؛ نظام‌الملک سیاستنامه ۵۸، ترجمه ۴۸.

۸۷- بخش در تاریخ ادب ایران تألیف ریکاات‌ایپی،۱۹۶-۷، در باره شاعران متأخر غزنوی که عمدتاً با مسعود سلمان، ابوالفرج‌رونی و سید حسن سروکار دارد؛ در مورد سنایی رک همان اثر ؛ ۲۳۶-۷.

۸۸- دمیت‌القصر باخرزی به کوشش الهیلو (al- Hilu) ۱۱، ۲۵۷ ،نمبر ۳۰۳. امکان هویت با ابوحنیفه اسکافی ناشی ازین واقعیت میشود که باخرزی اندر ین مورد بعضی ابیات عربی را از ابوحنیفه پنج دهی یک جوان زیبایی کفش دوز بود (اسکاف) نقل میکند؛ بنا بران احتمالاً همین شعر بوده که موجبات شهرت ابوحنیفه پنجده را موجب شده است وکنیه اسکافی، پنج ده نزدیک مروروود (وصحنه مشهور برخورد سیاسی در ۱۸۸۵) در داخل متصرفات غزنوی قبل از فرمانفرمایی سلجوقیان بر خراسان بوده است

۸۹- چارمقاله نظامی عروضی ،ص ۲۸.، تجدید ترجمه ۳۰، دیوان مسعودص. ۵۳۳ میرزا محمد، توضیح در همین اثر؛ ۳۷-۴۰؛ حسین؛ ذکر شده در همین اثر ؛۱۲۵- ۷

۹۰- دیوان ۲۹۰-۱؛ میرزامحمد؛ ذکر شده در همین ؛ ۴۲

۹۱- باخرزی ،۱۱، ۳۶۳-۴، نمبر ۳۵۰؛ لباب‌الالباب عوفی۷۰-۴؛دیوان مسعود سعد ۳۶۷، ۶۰۳-۴ ؛میرزامحمد، ذکریافته همین اثر ؛ ۴۲-۴

۹۲- ایضاً رک مسعود سعدسلمان JRAS (۱۹۰۵) ۷۱۱ ورق وشاعران‌نخستین‌فارسی گوی هند ۸۸ ورق در دیوان مسعود سعد اشعار که‌به‌محمود اهدا شده به استثنای سلاطین فرمانفرما نسبت به هر شخص دیگر فزون است .

۹۳-همان‌اثر ؛ ۳۰-۱، ۵۳، ۹۹-۱۰۳، ۱۶۹، ۷۶، ۲٤٦، ۲۸۹-۹۰، ۳۵٦-۸، ٤۰۱-۳، ٥٦٥
لباب‌الالباب عوفی ۷۰؛ چار مقاله نظامی عروضی ترجمه مجدد ۵۱؛ میرزامحمد JRAS (۱۹۰۵) ۷۳۳، ۷۳۷-۹؛ حسین ،ذکر شده در همین‌اثر ؛ ۳۷-۸، ۱۰۵ ورق

۹٤- باخرزی، II ، ۳۵۸-۶۰، ۳٦٥، ٦، شماره‌های ۳٤۷، ۳۵۱. از آنجائیکه یکی از اشعار ابوالمظفر ناصر که درین جا نقل گردیده بنام وزیر عبدالرزاق بن احمد بن‌حسن میمندی که وزیر دربار مودود وعبدالرشید بودمسمی‌گردیده (رک درفوق)، ماه‌سال‌های وسط قرن را بعنوان روزگاران شگوفایی او تثبیت نموده ایم .

۹۵- دیوان مسعودسعد ٤۲۱-۳؛ میرزا محمد ،مسعود سعد سلمان، ژورنال آف دی ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰٦) ۳٤-۷، ٤۹-۵۱ .

۹٦- مقدمه نظام‌الدین برجوامع‌الحکایات‌محمد عوفی ٦۷-۸، ۲۲٤. بخاطرباید داشت که اثری برقانون حنفی تفریدالفروع اشتباهاً از جانب حاجی خلیفه بنام سلطان محمود خوانده شده است، لاکن احتمالاً این‌یک اشتباه است؛ رک ناظم‌سلطان‌محمود ۱۵٦-۷.

۹۷- رک غزنویان اثر بوس‌ورث ص.۵۱-٤ وله پالیسی امپراتوری غزنویان نخستین ۵۷-٦٦ وبخش های مختلف آن .

۹۸- رک کنید غزنویان اثر بوس‌ورث ص ۹۲،٥٤ و پالیسی امپرا توری غزنویان نخستین ٦۳-٦ .

۹۹- صبح الاعشی جVI، ص ٤۰٤-۹.

۱۰۰- رک‌به ترکستان اثر بارتولد ص . ۲۷۵، ۲۹۳، ودرفوق ص. ۷۸.

۱۰۱- دیوان‌ص. ٤٤۳، ٤٦۰؛ میرزامحمد، مسعود سعد سلمان‌جورنال آف‌دی رایل ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۵) ۷۱۱ ن. ۱

۱۰۲- دیوان ۱۱۳-۱٤

۱۰۳- غزنویان اثر بوس ورث ص. ۸٦-۹۱، ۲۵۸-٦٦.

۱۰٤- جوزجانی، ۱، ۲٤۰، ترجمه ۱، ۱۰۵، تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی ص. ٤۰۰ (یگانه تاریخ واقعی درین مآخذ) ابن بابا این ماه را ضبط نموده است ذوالقعده (= سپتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹) در مورد تاریخ وفات او رک درذیل ص ۱٤۳ ، اگرابراهیم بهنگام مرگ بعمر شصت وهشت به گردش مهتاب بوده باشد لذا درینصورت او باید در وسط سال های سلطنت پدرش مسعود چشم به جهان گشوده باشد در سال ۱۰۳۳/٤۲٤

۱۰۵- ریاض‌الالواح محمدرضا مشتمل برکتیبه های قبور و ابنیه غزنه (کابل ۱۳٤٦- ۱٦٦۷) متن فاکسمل ص ۱۳۳-٤ ، این زیارت سنگی دارد که درمحراب آن گنجانیده شده و دران اسم سلطان مسعود بن ابراهم نقر گردیده که امکان دارد این سنگ از قصر او بوده باشد؛ رک در ذیل ، به فصل سوم ، ص -۸۷ .

فصل سوم

۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،X ، ۱۱۱، طبع بیروت ، X، ۱٦۸، کتلاك سکه‌های لن پول دربرتش‌مزیم Catalogue of Oriental coins in the British Museum II ۱۷٤-۵، شماره های ۵٦٦-۸، وله ضمایم مجموعه شرقی بخش ۱، ۲٤٤ - ۷، شماره‌های ۵٦٦ الف- ۵۷۰ ؛ کتلاك سکه های روجرز در موزیم دولتی لاهور ۳۱-۲،

ضمیمه ۱۳؛ وله کتلاك سکه ها در موزیم هند ۱۵۹-٦۰،

Scurdel Inventaire des monnaies du- Musee de Caboul 80.

۲- دیوان ۳۵٤

(3) CF.S.Flury Le decor epigraphique des monuments de Ghazna 75-8 and pl.xlv, and Y.A. Godard ,L, inscription du minaret de Masud llla) Ghazna, Atha-e Iran (1936) 367-9 See also below, P.87

٤- بمنظور آگاهی‌از سوابق این روی داد ها رک ام - ان اضمحلال امپرا توری سلجوقی (کلکته ۱۹۳۸) xxxii ، ۱۰٦ ورق، و کمبریج هیستوری آف ایران اثر بوس ورث V عصر سلجوقی و مغول ۱۰۹-۱۱ .

۵- ابن الا ثیر، طبع تورنبرگ،X ، ۲۳۹-٤۱، طبع بیروت، X، ۳٤۷-۹، بنداری زبدة‌النصرة و نخبة‌العصره‌به کوشش ام. تی‌هوتسمه (MT.Houtsma) لیدن (1889) 262 ترکستان‌تاحمله مغول اثربارتولد (۳)، ۳۱۸-۱۹؛ Pritsak ,Die Karachaniden, 42, 49-

اوتان Utan /؟ اونان Unan ممکن در ابتاً اورگان Urgan /اورگون Urgun ناحیتی از غزنه بوده باشد که جوزجانی‌آنجا یگه را به حیث یک اقطاع شهزاده غوری‌ضیأالدین یا علاءالدین محمد بن شجاع الدین علی دراواخر سال های قرن ششم قرن دوازدهم بوده است ، رک طبقات ناصری ۱، ۳۷۰ ، ترجمه ۱ ، ۳۹۲ ، تشخیص معتمد حبیبی ازین محل با اوروزگان معاصر ، بهر حال به هیچصورت مورد اعتماد نیست .

٦- دیوان ۵۰٦

۷ـ آداب‌الحرب ، ورق ۸۰ الف ، به کوشش خوانساری ، ترجمه شفیع ، ۲۱٦ . جهت بحث به این مهمات ، رک جی. دبیلوالن صنایع فلزی در ایران در آغازین عصر اسلام اکسفورد تیزس دکتوری فلسفه ۱۹۷٦ (طبع نشده) ۱ ، ۴۳۵ ورق . ص ۴۴۲ـ۳.

۸ـ دیوان ۲۴۴

۹ـ همان اثر ، ۳۵۳ـ ٦۴

۱۰ـ دیوان مسعود سعد ص. ۲۴٦ـ۵۵۰ فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن تاریخ هند IV ، ۵۲٦ـ۷ ، دیوان رونی ، به کوشش چایکین ۲ـ۵ ، ۴۳ ، ۴۵ ، به کوشش دامغانی ۱ـ۳ ، ۵۸ ، ٦۲ ؛ I Ray the dynastic history of nordern India ۵۱۳ـ۱۵ و جدول شجره گهاده والس در ص ۵۴۸ در مبارزه برای امپراتوری گنگولی ۵۲ـ ، ۹۵ ؛ ۱۱۱ در غزنی (۱۹٦٦ Rome) ۳۱ـ۲ ، اشعار بیشتر توسط ابوالفرج رونی اندرین مورد که به مسعود اهدا شده از چگونگی مارش قشون وی علیه قنوج (؟) بنارس (؟ بنارسی) رک دیوان به کوشش چایکین ، ص ۵٦ ، به کوشش دامغانی ص. ۷٦.

۱۱ـ دیوان ۵۱۱ .

۱۲ـ دیوان مسعود سعد ص. ۲۱۸ ـ۲۰ ، فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن ، همان اثر ؛ IV ، ۵۲۴ـ۵ ؛ ری ، همان اثر ؛ II ، ٦۹۹ ورق ؛ ۸۷۸ـ۸۱ ؛ گنگولی در مبارزه برای امپراتوری ص. ۵۸ ، ٦۸ـ۹ ، ۹۵ ؛ ایضاً ارزش تاریخی دیوان سلمان ص ۴۲۴ـ۵ ، ۴۲۷. خانواده محقر شیبانی منشأ خراسانی بخدمت غزنویان در هند مهم بوده‌اند ، هکذا رونی چندین شعری دارد که بنام نجم‌الدین زریر اهدا نموده است (دیوان ، به کوشش چایکین ۲۷ـ۸ ، ۴۷ـ۵۱ ، ۹۹ـ۱۰۱ ، به کوشش دامغانی ۳۲ ، ۲۴ـ۵ ، ۱۱۹ ، ۲۲) رک مباحثات خانوادگی توسط یاسمی ، مقدمه برمتن دیوان مسعود سعد ، صفحات ن ـ هـ تان ذل ، وتاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ص. ۸۳ـ۴ یاد داشت ۳.

۱۳ـ دیوان ۳۴۱ـ۴

۱۴ـ رک به مقدمه ناشر بردیوان سنایی صفحات ق ـ باتا ق ـ د ، و ماخذ آنجا وهکذا به دیوان عثمان مختاری ص. ۱۹٦ـ۷ .

۱۵ـ جوزجانی ، ص ۱ ، ۲۴۰ ، ترجمه ص ۱ ، ۱۰٦

۱٦ـ فخر مدبر ورق های ۱۵ب ، ۳۱ الف به کوشش خوانساری ۵۲ ، ۹ ، ۱۰ـ۱۰ ، ترجمه شفیع ۲۰۰ـ۲۰۳ـ۴.

۱۷- جوامع الحکایات عوفی قسماً نشر شده بصورت فاکسمل توسط محمد رمضانی (تهران ۱۹۵۶/۱۳۳۵) ۵۳-٤ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ص ۲۳۵،۱٦۳ .

۱۸- مقابله کنید فشرده راپور بومباچی برتیم باستان شناسی ایطالوی در افغانستان. I ،مقدمه بر کشفیات در غزنه، در شرق وغرب غزنه، سلسله یادداشت‌های X/1-2 (۱۹۵۹) ۱۹-۲۰

۱۹- دیوان ۵۱، ۳۷۱.

۲۰- کتیبه کوفی دراشعار فارسی دردربار قصرسلطنتی مسعودسوم درغزنی ٦ورق، ۳۳ ورق

۲۱- مقابله کنید دیوان اورا ، ۱۸: امروز شما دارالکتب را برمن تفویض نمودید واین افتخار وامتیاز برمن یک دفترمعظم شده است .

۲۲- مقابله کنید بومباچی همان اثر؛ صفحات ۳۳-٤

۲۳- دیوان رونی به کوشش چایکین ۹٤ بکوشش دامغانی، ۱۱۷؛ دیوان مسعودسعد ۲۷۲، مقابله کنید برمباچی همان اثر ؛ ۳۳-٤۲

24- See M.Mole, ,L, epopee iranienne apres Firdosi, La Nouveile Clio v (1953) 384-5, and Huma,is edition of ,Uthman Makhtaris, Diwan, 750-844, where an edition of the text plus a long Critical introduction to the poems is given.

۲۵- ابن‌الاثیرطبع تورنبرگ X ۳۵۳ ،طبع بیروت X، ۵۰٤ ؛جوزجانی ،۱، ۲٤۰، ترجمه ا، ۱۰۷، تعداد واقعی فرزندان مسعود به ارائه مولف مابعد بین در ترجمه راورتی پانزده و در یاد داشت متن نمبر ۵ حبیبی ۱، ۲٤۰ یازده خوانده شده است .

۲٦- تاریخ گزیده مستوفی، ٤۰۰؛ فرشته ،ورق ۷۲ الف ۱، ۸۲؛ مقابله کنید یاد داشت شماره ۷ راورتی، جوزجانی ، ترجمه ا، ۱۰۷.

۲۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، فشرده ترجمه ای جی برون (لیدن- لندن ۱۹۵۰) ۵۸-۹؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه‌غزنوی تألیف غلام‌مصطفی خان ؛ ٦۹

۲۸- دیوان ٦۱۱ مقابله کنید، همان اثر ؛ ٦۵-٦

۲۹- دیوان ۳۱۷-۱۸مقابله‌کنید خان، همان‌اثر؛ ٦۹-۷۰، مآخذ بیشتر دریک شعرعثمان مختاری (دیوان ۵۰۹) که عنوانی سلطان جدید مخاطب شده واز و بعنوان پادشاه آنگونه که درجشن بهمنگان‌ایران وارد آمده یاد میکند ، ماه دوم بهمن، مطابق اواخرجنوری- اوایل ووسط فبروری .

۳۰- کتلاک سکه‌های خاور زمین‌لن پول در ، برتش موزیم ۱۱، ۱۷٦، شماره های ۵۷۱-۲ ، ایضاً تعلیقات بر مجموعه شرقی ، بخش ۱ ، ۲٤۸

۳۱- دیوان مسعود سعد ۱۳۱-۲ ، رک ۳۱۸ ، دیوان عثمان مختاری ٤۸۵-7

۳۲- ابن اثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۸، طبع بیروت، X ، ٥٠٤، میرخواند، ۱۲۸ ترجمه ۲٦۷؛ فرشته ، ورق های ۷۲ الف -ب ، ترجمه ۱ ، ۸۲-۳.

۳۳- دیوان ۸۵-۹۰، ۱۷۱-٤، ۲۸۲-٤، ۳۷٦، ۸۵، ٤۷۵-٦

۳٤- جوزجانی ۱، ۲٤۱، ترجمه ۱۰۸،۱۰؛ فرشته ، ورق ۷۳ الف ، ترجمه ۱ ، ۸٤

۳۵- دیوان ۲۳۲، ۳۸۷؛ مقابله کنید دیوان عثمان مختاری ۲۹٦-۹، قصیده «عمادالدوله سرهنگ محمد بن علی ، و یاد داشت مطول همایی اندرمورد دو برادر ؛ همان اثر ؛ ۲۷۹ - ۷۰ - ۸۰ یاد داشت I

۳٦- دیوان مسعود ٥٦٠؛ فخرمدبر ، ورق ۸۰ ب ، بکوشش خوانساری ، ۲۷۰ ترجمه شفیع ، ۲۱۷؛ خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی ؛ ٦٤-٦ .

۳۷- دیوان ۱۲۷-۸، ۳۱۷ - ۱۸، دیوان عثمان مختاری ٥٠۹ ؛ خان همان اثر ٦۹-۷۲

۳۸- جوامع الحکایات، ترجمه در تاریخ هند ایلیت ودوسن ۱۱، ۱۹۹.

۳۹- تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم بکوشش ام - ت هوتسمه (لیدن ۱۸۸٦) ۲٦، ۷ بـه کوشش م، ا ، باستانی پاریزی (تهران ۱۳٤۳ / ۱۹٦٤) ۳۵ ، مقابله کنید هوتسمه

Cf. Houtsma, Zur Geschichte der selguquen von kerman, ZDMG xxx Ix (1885) 374; Khan, op. cit; 72, citing, verses from Sanai 's Hadiqatal- haqiqa referring to Bahramsha,s stay in Kirman.

٤٠- فخرمدبر ، ورق ۸۰ب، بکوشش خوانساری ، ۲۷۰-۱، ترجمه شفیع ۲۱۷-۱۸

٤۱- جوامع الحکایات عوفی ، قسماً یاد داشت‌سرمقاله فاکسمل ؛ ۲۳٦-۷؛ نظام‌الدین مقدمه بر جوامع الحکایات محمدعوفی ۱۷۷ ؛ جوزجانی ۱ ، ۲٤۱، ترجمه ۱ ، ۱۰۸-۹ فرشته، ورق ۷۲ ب ، ترجمه۱ ، ۸۳، هرآنچه روایت تاریخی‌حکایت عوفی بوده باشد در موجودیت نماینده ملک ارسلان که دران یاد گردیده تردیدی نیست . سنایی دو قصیده مطول که اسمی این شخص آخرعنوان‌گردیده دارد که درسر آغاز مسمی به الشیخ‌الامام الاجل سیف الحضرتین ابوالفتح برکات بن مبارك الفتح (دیوان ۳۱۳-۲۲، ۳۲۹- ۳٤) .

۴۲- حسینی ، ۹۰-۱ (که در گذارش خود پیرامون ماشین جنگی غزنوی‌سلجوق این روزگار اشتباهاً ملک ارسلان را ابراهیم‌میخواند) ؛ بنداری ۲۶۲-۳ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳ طبع بیروت ، X، ۵۰۴ ؛ میرخواند ، ۱۲۸-۹ ، ترجمه ۲۶۷ .

۴۳- اندرباب استفاده تکتیکی از فیل‌در قشون غزنوی ، رک تاریخ غزنویان ، امپراتوری شان در افغانستان وایران شرقی ۱۱۵-۱۸ ، و ایضاً انسایکلو پیدیا اسلام آرت ؛ فیل چون حیوان صحنه کارزار ؛

۴۴- ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳-٤ ، طبع بیروت ، X ، ۵۰٤-۵ ؛ جوزجانی ۱ ، ۲۳۸ ، ترجمه ؛ فرشته ؛ بیان شده در همین اثر .

۴۵- در باره این شاعر قصیده سرای بهرامشاه وسنجر رک بوس‌ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام این قصیده امیر تاج‌الدین توسط خان قرائت گردیده ، همان اثر ؛ ۷۵-۶ ، از- مونس‌الابرار فی‌دقایق الاثار محمد بن‌بدرجاجرمی . امیر تاج الدین هم چنان ممدوح عثمان‌مختاری‌بود که وی چندین غزل را بوی‌سروده است ، رک دیوان وی ص . ۵۶۹-۷۹

۴۶- در صفحات ۱ ، ۲٤۱ جوزجانی نقل‌قول گردیده ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، در میرخواند ۱۳۲ ، ترجمه ۲۷۰ ، در فرشته ، ورق ۷۳ الف ودرخان ، همان اثر ؛ ۷۷ ؛ لاکن آنگونه که خان درینجا یاد داشت میدارد ، شعرظاهراً در کاپی‌های دیوان سیدحسن وبدون تردید در اثر چاپی مدرسی رضوی دیده‌نمیشود . راورتی بهرحال توضیح میدارد که یک سکه یی که در ۱۱۵۳/۵٤۸ بوسیله بهرامشاه در لاهور ضرب زده‌شده است در یک روی سکه مذکور این مصراع شعر خوانده میشود (طبقات ناصری ، ترجمه ۱ ، ۱۱۰ ، یاد داشت ۱) .

٤۷- حسینی ، ۹۱ ؛ راوندی ، ۱۶۸-۹ ؛ ابن‌اثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳-۶ طبع بیروت ، X ، ۵۰۵-۷ جوزجانی ، ۱ ، ۲٤۱ ، ۲۵۸ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، ۱٤۸ ، حمدالله مستوفی ۴۰۰-۱ ؛ میرخواند ، ۱۲۹ ، ترجمه ۲۶۸ ؛ فرشته ، ورق ۷۲ب ، ترجمه ۱ ، ۸۳ .

٤۸- خان ، ذکر شده در همین اثر ، متعاقب ترجمه یک حکایت عوفی‌در ایلیت ودوسن تاریخ هند ، ۱۱ ، ۱۹۹ ، وکوههای شکران را بیان میدارد .

٤۹- ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۵-۶ طبع بیروت ، X ، ۵۰۷-۸ ، عوفی‌در ایلیت ودوسن ، ذکر شده در همین اثر ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲٤۱ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، مستوفی ٤۰۱ میرخواند ، ۱۳ ، ۱۳۳ ، ترجمه ۲۶۹ ، ۲۷۱ ؛ فرشته ، ورق های ۷۲ ب - ۷۳ الف ترجمه ۱ ، ۸۳-٤ ؛ خان ، همان اثر ، ۷۷-۸ .

۵۰ـ خان، همان اثر؛ ۷۹ یاد داشت میدارد که در عنوان سطری یک بخش حدیقته الحقیقه سنایی نسبت نامه ابو الحارث بملاحظه میرسد .

۵۱ـ جوزجانی ،ذکرشده درین اثر؛ دیوان سیدحسن ۱۴۹؛دیوان عثمان مختاری ۸۳،کتلاک‌سکه‌های شرقی‌ سن پرل دربرتش موزیم۱۱ ،۱۷۷ـ۸،شماره‌های ۵۷۳ـ۶؛ ایضاً ،تعلیقات برمجموعه شرقی ،بخش ۱، ۲۸٤ـ۵۰، شماره های۵۷٤الف ـ۵۸۰ب؛ کتلاك سکه‌های روجرز درموزیم دولتی ، لاهور ۳۲ـ۳، ضمیمه، ۱۳؛ ایضاً کتلاك سکه‌های جمع آوری شده چس جی روجرز که ازطرف حکومت پنجاب خریداری شده. بخشII ،سکه‌های متفرقه‌اسلامی (کلکته ۱۸۹٤) ٤۳ـ٤؛ایضاً کتلاك‌سکه‌های‌موزیم هند،۱۶۰ـ۱؛ Sourdel Invantaire des- monnaies du Musee de Caboul 81.

۵۳ـ مأخذ در آثارخان، ذکر شده در همین اثر، ۸۱ـ۳ رک بفصل بالا. ۲، ص. ۵۶

۵٤ـ رک جوزجانی، ۱، ۲۵۸ ، وترجمه ۱، ۱٤۸، ومأخذ کتلاک سکه ها در شماره۵۰۵ بالا .

۵۵ـ ابن الاثیر، طبع بیروت، X ، ۳۸۹، طبع بیروت، X ،۵۵۳؛ مقابله کنید بوس‌ورث در تاریخ کمبریج ایران ۷،۱۱۹ـ ۲۰

۵۶ـ تاریخ بهرامشاه غزنوی یاد داشت۱ ، در مورد شعر دیگرسنایی که بنام دولت شاه عنوان گردیده رک دیوان ۱۰۶ـ۷.

۵۷ـ فخرمدبر، ورق های ۱۳ ب ۱٤الف به کوشش خوانساری، ٤۳ـ۵،ترجمه شفیع ۱۹۷ـ۹؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۱۸، طبع بیروت ، IX، ۲۹ .

۵۸ـ حسینی ،۹۸۲؛ بنداری ، ۲٦٤ ؛ ابن‌الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۱۷ـ۱۸،طبع بیروت ، IX،۲۸ـ۳۰؛ام کوی‌من. M.Koymen Buyuk selcuklu imparatorlugu tarihi. II Ikinci mparatorluk devri (Ankara 1954) 306-10; Bosworth in op. cit; 159 .

بنابر توضحیات تاریخ جهانکشا ی جوینی مورخ عصر مغول ، ترجمه بایلی Boyle تاریخ فاتح جهان(مانچستر ۱۹۵۸) ۱،۲۷۹، خوارزم شاه اتسز باج گذاران سنجر در جریان یازده ماه که مصروف سوقیا ت خود درغزنه بوده است متداوماً سطان رامی دیده است گرچه اندرمورد درمأخذ قبل ذکری بعمل نیا مده است .

۵۹- ابن الاثیر طبع تور بنرگث XI، ۵۶، طبع بیروت XI، ۸۵؛ کوی من ، در همین اثر ذکر بعمل آمده ؛ ۳۲۷ .

۶۰- جوز جانی ، ۱، ۲٤۱، ترجمه ۱۰، ۱۱۰، هم چنان در میرخواند، ۱۳۲، ترجمه ۲۷۰، میافزایدکه بهرامشاه در بسیاری مناطق نفوذ نمود که اخلافش در آن دست نیافته بودند

۶۱- گنگرلی در مبارزه امپراتوری ۸۲

۶۲- جرزجانی ، ۱، ۲٤۱-۲، ترجمه ۱، ۱۱۰۰(راورتی در ینجا تاریخ ۲۸ رمضان را پیشکش نموده است) ؛ فرشته، ورق ۷۳ب، ترجمه ۸۵

۶۳- فخر مدبر ، ورق های ۱۰۶ب- ۱۰۷ب ،طبع خرانساری ،۳۷۸-۸۱، ترجمه شفیع ، ۲۲٤-۷، جرزجانی ،ذکر شده در همین اثر؛ میرخراند،۱۳۲-۳، ترجمه۲۷۰-۱؛ فرشته، ذکر شده در همین اثر؛ غلام مصطفی خان ، همان اثر ؛ ۸٤-۸؛ گنگولی در همان اثر ؛ ۹۵-۶.

۶٤- ذکر شده در همان اثر

۶۵- دیوان ۱۸۲-۵، مقابله کنید، همان اثر ، ۸۹.

۶۶- دیوان ۸۸، مقابله کنیدخان ، همان اثر؛ ۲۰۲. نسخه دیوان او باآنچه در مصراع دوم شعر درفوق ارایه شد توضح مختلف ارائه میکنند.

۶۷- دیوان سیدحسن ۵۹-۶۰، دیوان مسعودسعد٤۵۸، ۵۲۷، ؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲۶-۷.

۶۸- دیوان ۲۸۹-۹۰؛ خان، همان اثر؛ ۲۲۹؛درین سطور ، شاعر پیرامون معانی نام بهرام ساز و برگث سرمیدهد: مانند قیافه های قهرمانانه متعدد دوره سامانی مانند ، بهرام گور و بهرام چوبین ونام فارسی سیاره مریخ .

۶۹- دیوان سیدحسن ۱۱۰، ۱۶۹- ۷۱؛ خان ،همان اثر؛ ۲۲۹- ۳۱

۷۰- دیوان سیدحسن ،۱۷۰، ۲۳۳، زی باختر از نسخه دیوان اند یاآفیس است که توسط خان در ینجا قرائت گردیده است، همان اثر ۲۳۱. متن طبع شده رضوی (مبتنی برسه نسخه مکمل دیوان در تهران و منتخبات در آثار دیگر یافت شده است) ویژهٔ زتاختن که مفهوم آن از حمله است دارد، کـه اشاره به حمله بـه هنداست .

۷۱- دیوان ۲۰۰- ٤

۷۲- همان اثر ؛ ۲۲۳

۷۳- همان اثر؛ ۹۶، ۱۱۹، مقابله کنید یک احتراز مشابه به ۲۲۱- ۳

۷۴- همان اثر؛ ۸۸

۷۵- دیوان۷۲، قـزوینی ،مسعود سعد سلمان ژورنال آن دی رایـل ایشیاتیک سرسائیتی (لندن) (۱۹۰٦)۲٦-۷؛ شاعران نخستین هند اثر امتیاز حسین ۱۱۱؛ ادبیات کلاسیک فارسی ای جی اربری A.J.Arberryy (لندن ۱۹۵۸) ۸۱- ٤٤؛ تاریخ ادبیات ایران از ریپکا ۱۹٦.

۷٦- تاریخ نخست از ریپکا است، همان اثر؛ ۲۳٦، یاد داشـت ٤۷، در بحـث و گفتگویش راجع بهتاریخ وفاتسنایی‌وی‌تاریخ ۵٤۲/۱۱٤۷- ۸ را که طور عام تـوضیح گردیده رد میکند وتاریخ ۵٤۵/ ۱۱۵۰ را نیز مطبوع نمیدانند؛ تاریخ دوم همان است که مدرسی رضوی ادیتور دیوان بعد از ملاحظات متضاد در صفحات م-ه دیوان گزیده است.

۷۷- تاریخ ادبی فارس اثر برون ج ۲، ص . ۳۱۷ ورق ؛تـاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ،ص ۲۱۸؛ ار بری Aberry ،همان اثر؛ ۸۸- ۹۹ (قضاوت وی در حدیقة الحقیقة نسبت بـه برون مایل تر است) ریپکا همان اثر، ۲۳٦- ۷

۷۸- مقابله کنیدلباب الالباب عوفی ۱۱٦- ۱۹؛ تذکره دولت شاه ص . ٤۳۸- ٤۱ و تفصیل زندگی نامه شاعر در مقدمه رضوی بر دیوان ،صفحات ی - م - ه .

۷۹- رک براون ، همان اثر ؛ ۱۱، ۳٤۹ ورق انسایکلوپیدیا آف اسلام اثرای - برتل؛ محمد ؛ خان ، همان اثـر ؛ ۲۱۸-۱۹؛ اربـری ، Arberry همان اثـر ، ۹۵-۷ ؛ ریپکا، همان اثر، ۲۲۲، -۳ .

۸۰- عوفی ، ٤٤٦-۹؛ خان ، همان اثر ؛ ۲۲۰، ۲۳۱-٤

۸۱- دیوان ٦۲-۳ شعر تحت عنـوان در رثـای سید حسن ؛ این شاعـر بـایـد مشخص شود (گرچه بسیاری تذکره نگاران متأخر مغشوش گردیده‌اند(، از معروف ترین سید حسن، واشرف الدین غزنوی در فوق مورد گفتگو قرار گرفته اند .

۸۲- عوفی ، ٤۳٦- ٤۱؛ خان ،همان اثـر، ۲۲۰-۱

۸۳- عوفی، ٤٤۱-۵؛ خان، همان اثـر، ۲۲۱.

۸٤- عوفی، ۲۳۳- ٤؛ خان، ذکر شده در همینی اثر

۸۵- عوفـی، ٤٤۹- ۵٤

۸٦- همان اثـر، ۲۳٤-۹، ٤۵٤-٦

فصل چهارم

۱- در مورد گزارشات عمومی ابن فندق و تصنیفات وی ، رک کری سید کلیم‌الله حسینی زندگی و آثار ظهیرالدین البیهقی ، مولف تاریخ بیهقی اسلامیک کلچر ۷۱۱۱ XX (۱۹۵٤) ۲۹۷- ۳۱۸، ودی. ام دنلوپ (D.M.Dunlop) انسایکلوپیدیاآف اسلام آرت، البیهقی ظهیرالدین ... بن فندق .

۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲٤۹ ، طبع بیروت، XI ، ۳۸۰ ؛ بار تولد ، ترکستان ۳۱؛ د نلوپ ، توضیح هنری

۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۱۱۲، طبع بیروت،XI، ۱۷۰.

٤- در مورد مولف واثروی رک ای- اس. بزمی انصاری‌انسایکلو پیدیاآف اسلام.

۵- جوزجانی ،۱، ۲٤۳، ترجمه ۱، ۱۱٤؛ ورک به اشارات طنز آمیز مترجم راورتی ، همان اثر؛ ترجمه ۱،٤٤۵-٦، یاد داشت ۲۰.

٦- ابن‌الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۸۹، طبع بیروت ، XI ، ۱۳۵ ؛ یک تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ص . ۱۹۹- ۲۰۰

۷- یاقوت معجم البلدان ۱۷، ٤۵۵ متذکر شده است که این کرمان از توابع غزنه بوده که چار روز راه از ان بعد داشته است که با منطقه کرم بسیار بخوبی انطباق دارد ؛ هم چنان رک بوس‌ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام ؛ کرم Kurram ؛

۸- رک بر مباحثات پیرامون شکل واقعی این نام وسردرگمی که پیرامون آن بروز نموده است، در فوق فصل سوم، صفحات ۱۰۳- ٤.

۹- لقب مسعود در نسخه خان بدرستی ارائــه شده است (مقابله کنید اسمای فـرزندان بهرامشاه که توسط جوزجانی لست گردیده ،۱، ۲٤۲ شماره ۵ ، ترجمه ۱، ۱۱۱) ، لاکن در دیوان سید حسن که بکوشش مدرس رضوی طبع یافته به نحو نادرست شجاع الدوله ضبط گردیده است .

۱۰- جوزجانی، ۱،۳۹۳- ۵، ترجمه ۱،٤۳۹- ٤۵؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ، XI،۸۹- ۹۰، ۱۰۷- ۸، طبع بیروت ،XI، ۱۳۵- ٦، ۱٦٤- ۵(گذارشها دودین یک نسخه بدل محسوب میشود، که دران وی تمام رخ دادها را ردیف نموده چهل سال اخیر روابط

غوری ـغزنوی در سال ـ ۵۴۷/ ۱۱۵۲ـ ۳ در برمیگرد) . راحة الصدور و آیته السرور محمد بن علی راوندی بکرشش محمد اقبال (لندن ۱۹۲۰) ۱۷۵، سلجوق نامه ظهیرالدین نیشاپوری بکرشش اسماعیل افشار (تهران ۱۹۵۳/۱۳۳۲) ۴۷؛ روضة الصفامیرخواندرفصل
in Ch. Defremery Histoire des Sultans Ghaouiides. JA (Journal-Asiatque (paris) Ser. 4' vol. 11 (July- December 1843)
متن فارسی، ۱۷۲ـ ۴ ، ترجمه ۱۸۸ـ ۹۲؛ دیوان سیدحسن ۸۱ـ۹؛ یک تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ۲۰۱ـ ۴ ؛ سیدحسن بـوضوح دردوران تصرف غوری ها در غزنه مانـد ، و ارتباطاتی هم با سیف الدین سوری داشته است ؛ او با سرایش یک رباعی قصیده‌با بهرامشاه که‌مجدداً به غزنه باز گشته‌بود آشتی کرد، بنا بقول لباب‌الالباب عوفی ص. ۴۴۱ (این رباعی در دیوان مطبوع سید حسن گنجانده نشده است).

۱۱ـ طبقات ناصری، ترجمه. ۱، ۳۴۷ـ ۵۰، شماره I

۱۲ـ تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی‌خان ص. ۲۱۱ـ ۱۳؛ چار مقاله نظامی عروضی صفحات ۶۵ـ۶، ۸۷، ترجمه مجدد، ص.۷۴، ۹۶ـ ۷؛ راحته‌الصدور راوندی صفحات ۱۷۵ـ ۹؛ جوزجانی ۱، ۳۴۶ـ ۷، ترجمه ۱، ۳۵۷ـ۶۰.

۱۳ـ تذکرة الشعرا دولت شاه ص. ۸۵؛ جوزجانی ۱، ۳۴۶، ترجمه ۱، ۳۵۷؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۰۴، ۲۱۰.

۱۴ـ در مورد موقعیت تگین آباد رک در ذیل ، ضمیمه الف، صفحات ۱۴۹ـ ۵۱.

۱۵ـ طبقات ناصری را ورتی ، ترجمه ۳۵۲، شماره ۳ ، توضیح میـدارد کـه کاروه Karwah یک کلمه پشتو است و از دکشنری پکتو Puk'hto، پشتو یا زبان افغان‌ها استشهاد میکند (لندن ۱۸۶۷) کالمن ۱۱۵۱، کارو. درین زمره به توضیح وبیان اوپوششی بوده‌جهت محافظت گاومیش عراده کش که از گیاه وعلف پرساخته شده ودر پیشاپیش قشون‌براه انداخته میشده است تا از دست رس تیر دشمن در امان بوده باشندواین تجویز در جـریان جنگ قرن پانزدهم میان یوسفزائیان ودلازاک مورد استفاده واقع شده بوده‌است. داکتر ـ ان دی. مکنزی ابراز میدارد که وی چیزی دیگری از اثبات استعمال کلمه نمی داند ممکن مطالعات تاریخ مرصع افضل خان یا همچو تاریخی مشابهی‌این کلمه راتشریح کرده باشـد بدینسان‌در پرتو استعمال این ا صطلاح توسط جوزجانی را ورتی در دکشنری خـرد این اصطلاح را ذکر کرده است .

۱۶ـ نام، یا احتمالاً لقب خرمیل را مورد مداقه است، حبیبی در یاد داشتهای متن جوزجانی خورد، ج. II ، ۳۴۲ یاد داشت ٥ ابراز میدارد که شاید این کلمه از شکل کلمه عربی قرمیل باشد که به معنی اشتر دو کوهانه است (لیدن ۱۸۹٥(۱۲۳ : القرامیل، الابل الدعوات الصنمین) ، ازان جاکه در پاسخ خرد بمقابل چلنج بهرامشاه قبل از جنگ نخست در تگین آباد ، علاءالدین حسین خرمیل های خود یاقهرمانان خرد را با فیل‌های غزنویان درمقام مقابله قرارمیدهد (اگر تو پیل می آری من خرمیل می آرم)، رک جوزجانی ، ۱، ۳۴۲، ترجمه ۱، ۳٥۱ استثنا از موضوع نام یا لقب خرمیل ، موسسه قوماندانی نظامی یایلان وگردان نیروهای غوری (احتمالاً تصاحب موروثی مقام ها) سوالات دل چسپی را بمیان میارد، ممکن به رقابت میان دو خانراده سرکرده محلی غور، شنسبانیها و شیشانی ها یا شیشانیها مرتبط باشد؛ رک به بحث و گفتگوی بوس ورث، تاریخ نخستین اسلامی غور، سنترال ایشیاتیک ژورنال V (۱۹٦۱) ۱۲٦ـ V

۱۷ـ دیوان ۱٦۷ـ ۹، ۲٤٤ـ ۹ .

۱۸ـ جوزجانی ، ۱، ۳٤۱ـ۳، ترجمه ۱، ۳٤۷ـ٥۳ ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، XI، ۱۰۸ـ۹، طبع بیروت، XI، ۱٦٥ ؛ میرخوانده، In Defremery ' Histoir des Sultans غوری ها ژورنال ایشیاتیک شماره مسلسل ٤، ج II (جولای ـ دسمبر ۱۸٤۳) متن فارسی ۱۷٤ـ ۷، ترجمه ۱۹۲ـ ٦(واضحاً از گذارشهای جوزجانی اقتباس شده است) ؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان به استشهاد در همین اثر؛ ۲۰٤ـ ٦.

۱۹ـ جوزجانی ، ۱، ۳٤٤، ترجمه ۱، ۳٥۳؛ آداب الحرب فخرمدبر، نسخه‌اند یا آفیس، ورق ۱۲۲ ب، به کوشش خوانساری، ٤۳۷، ترجمه شفیع ، ۲۲۷؛ میر خوانده؛ استشهاد در همین اثر؛ متن فارسی ، ۱۷۷ـ ۸، ترجمه. ۱۹٦ـ ۷ .

۲۰ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX ، ۲۹۷ ، طبع بیروت ، IX، ٤۳٦ ؛ ابن فندق تمة سوان الحکمه ، به کوشش محمد شفیع (لاهور ۱۹۳٥) ٤٥ ؛ اخبار الدوله السلجوقیه حسینی ٦. کسی خواهد اندیشید که نسخه اثرپیرامون صفات فزیکی و اخلاقی پیغمبر(ص) که گفته میشود در ید تصرف سلطان عبدالرشید در وسط قرن ما قبل بوده وسپس درقرن ششم دوازدهم بدست تاجرسوریایی افتاده است در مورد این نسخه رک، فصل ۱، ص ٤۰۰(ممکن در نتیجه تاخت وتاراج غوری یااوغز در دوران افتاده باشد .

۲۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ۳۴۱- ۵، ترجمه ۱، ۱۱۰-۱۱، ۳۴۷- ۵۵؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۰۷- ۹، طبع بیروت، XI، ۱۶۵- ۶؛ چارمقاله نظامی عروضی، ترجمه مجدد ۳۰-۱؛ ادب الحرب فخرمدبر، نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۲۲ب بکوشش خوانساری، ۴۳۷، ترجمه شفیع، ۲۲۷؛ غلام مصطفی خان؛ ذکر شده همین اثر؛ ۲۰۶- ؛ در تاریخ کمبریج ایران بوس ورث V ۱۶۰، ایضاً، اسلام انسایکلوپیدیا آرت؛ غوری ها.

۲۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۰۹، طبع بیروت، XI ۱۶۶؛ مقابله کنید

Wiet' in A. Maricq and G. wiet Le minaret de Djam' La decouerte dela Capitale des Sultans ghorids (XII'- XIII'siecles) (paris 1959) 34-5.

۲۳- رک بوس ورث، همان اثر.

۲۴- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس. ۱۲۲ب -۱۲۳ب؛ بکوشش خوانساری، ۴۳۷ ۴۲، ترجمه شفیع، ۲۲۷- ۹، مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۰۸-۹

۲۵- جوزجانی، ۱، ۳۴۵، ترجمه ۱، ۳۵۵. شاید مجلد متوقعه از مطالعات هیأت نمایندگی ودیرین شناسی تیم ایطالوی در افغانستان ومعماری لشکری بازار (جلد Lestro uvailles appeared in 1963 II) به این سوالات پاسخ ارایه کند.

26- See J. Sourdel- Thomine Steles arabes de Bust (Afghanistan) Arabica III (1956) 285- 306.

۲۷- یک حکایت دولت شاه اشاره به فرار بهرامشاه در شرایط زمستان سرد دارد. طورمثال در نیمه دوم زمستان ۵۴۵/ زمستان ۱۱۵۰-۱، رک به تذکرة الشعرای وی؛ ۸۵- ۶ و تاریخ بهرامشاه غزنوی ۲۱۰- ۱۱.

۲۸- دیوان ۲۷۹- ۸۰؛ غلام مصطفی خان، ذکر شده در همین اثر، ۲۱۳- ۱۴

۲۹- رک به تاریخ گزیده ۴۰۱

۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۲۴، طبع بیروت، XI، ۱۸۸.

۳۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ترجمه ا، ۱۱۱

۳۲- رک غلام مصطفی خان، همین اثر؛ ۷۶-۹

۳۳- همان اثر؛ ۲۱۴- ۱۷ یاد داشت طبقات ناصری در تقویت این تاریخ اخیر در دسترس است، ترجمه ۱، ۱۱۴، شماره ۵،

۳۴- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، شماره ۵، ۱، ۱۱۱

۳۵ـ انسایکلوپید یا آف اسلام

۳۶ـ جوزجانی ، ترجمه ۱، ۱۱۲ـ ۱٤ شماره ۵

۳۷ـ مقابله کنید میرخواند، طبع و ترجمه‌ویلکن، متن ، ۱۳۳ـ ۵ ، ترجمه ۲۷۲ـ ۳

۳۸ـ جوزجانی ، ۱، ۲٤۲ـ ۳، ترجمه ۱، ۱۱۱؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۲۵.

۳۹ـ دیوان سیدحسن ۱۲ (مقابله کنید هم چنان شمس قیس المعجم فی اشعار العجم، بکوشش ، محمد بن عبدالوهاب قزوینی ومدرس رضوی (تهران ۱۳۱٤/ ۱۹۳۵) ۳۲۵ـ۶) ۱۳۹؛ جوزجانی ۱، ۲٤۲، ترجمه ۱، ۱۱۱. واضح نیست که اشعاری که از جانب سیدحسن برای خسروشاه دیوان ۱۲ـ۶، ٤۲ـ ۳، ۷۲ـ ۳، ۱۳۷ـ٤۰، ۱۸۸ـ ۹۱ اهدا گردیده در دوران سلطنت پدر وی بهرام شاه انشاد گردیده است یا (چون اشعاروی که برای دیگر فرزندان سلطان انشاد گردیده بدون تردید در دوران سلطنت بهرامشاه بوده است) بعد از اجلال خسرو شاه بر تخت وتاج انشاد شده؛ سید حسن خودش ممکن در یکی از زمان های بین ۵۵۵/ ۱۱٦۰ و۵۵۷/ ۱۱٦۲ پدر ودحیات گفته است ، رک به مقدمه رضوی، به دیوان، صفحات ل ـ ط تا م .

٤۰ـ ژورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی

Journal of the Royal Asiatic Soiety (London)

توماس تعلیقات لن پول به مجموعه‌شرقی ، بخش ۱، ۲۵۰ـ ۱، شماره های ۵۸۰ دـ پ؛

C. J. Rodgers Catalogue of the Coins Collected by Chas. J. Ragers and purchased by the government of panjab

بخش II ، سکه های متفرقه اسلا می ٤٤ ، ایضاً کتلاک سکه ها درموزیم حکومت لاهور ضمیمه ۱۳ـ ۱٤

٤۱ـ جوزجانی ۱، ۳٤۸، ترجمه ۱، ۳٦۲؛ آداب الحرب فخر مدبر متفرقه اندیا آفیس .ورق های ۱۳۲ الف ـ ۱۳۳ الف بکوشش خوانساری، ٤۷۹ـ۸۲، ترجمه شفیع ، مقابله کنید غلام مصطفی خان؛ ذکر شده دربن اثر؛ ۲۱٦ـ۱۷ ولباب الالباب عوفی ، یاد داشت های قزوینی، ۵٦۹ـ۷۰.

٤۲ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، XI، ۱٦۹، طبع بیروت ، XI، ۲۷۱؛ جوزجانی ، ۱، ۳٤۸، ۳۹٦، ترجمه ۱، ۳٦۲، ٤٤۸.

۴۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۹۳، طبع بیروت، XI، ۲۹۲؛ جوزجانی، ۱، ۲۴۲-۳، ترجمه ۱، ۱۱۱-۱۳

۴۴- همان اثر، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱، ۱۴ و یاد داشت، لباب الالباب عوفی ۹۴، ۴۷۲
۳. اهداف دو قصیده شعرای درباره خسرو ملک که در فوق ذکر گردیده هم چنان از سلطان بعنوان ابو الملوک یاد میکنند، (لقب که در روزگاران اوایل اسلام به عبدا لملک خلیفه اموی خطاب گردیده) هم چنان آنگونه که قزوینی خاطر نشان نموده، همان اثر، ۵۹۶، عطف بگذشته برای یک زمام دار که او آخرین سلاله خود باشد عجیب مینماید در مورد با نحوه خطاب چون سلطان حلیم، فخر مدبر، آداب الحرب، متفرقه اندیا آفیس ورق های ۸۱ الف، ۱۵۲ الف، بکوشش خوانساری، ۲۷۱، ۴۸۰، ۴۴۶ ترجمه شفیع، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲ به خسرو شاه پدر عبدالملک بکار می برد؛ شاید اکنون دشوار باشد که کشف نمو به که اهدا شده است.

۴۵- توماس (Toamas) جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی) لندن (JRAS) X (۱۸۴۸) ۳۷۳؛ کتلاک سکه های شرقی دربرتش موزیم ۱۱، ۱۷۹-۸۰، شماره های ۵۸۱- ۸؛ ایضاً تعلیقات بهمجموعهشرقی بخش ۱، ۲۵۲، شمارههای ۵۸۰ الف الف - ii؛ کتلاک سکههای روجرز تهیه چاس جی . روجرز ... بخش II، ۴۵-۶ ایضاً کتلاک سکهها در موزیم دولتی لاهور ۳۳، ضمیمه، ۱۴ .

۴۶- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲۰۲، طبع بیروت، XI، ۳۰۵-۶، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۵۷، ترجمه ۱، ۱۱۱- ۱۲، ۳۷۶؛ میرخواند Historia Gasnevidarumi متن، ۱۳۳- ۴ ترجمه ۲۷۲ (درین مورد جوزجانی را پیروی میکنند) .

۴۷- رک بوس ورث کمبریج هیستوری آف ایران ج ۷، ص. ۱۵۱-۷، غرض تفصیل رویداد اغوز در تاریخ خراسان .

۴۸- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۷؛ آداب الحرب فخرمدبره نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۳۳ الف، طبع خوانساری، ۴۸۲، ترجمهشفیع، ۲۳۴.
۴۹- ابن الاثیر، ذکر شده درهمین اثر، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۹۶، ترجمه ۱، ۱۱۲، ۴۴۸- ۹.

۵۰- رک جی .دبیلوسپین (J.W. Spain) سرحد سرزمین پتان (هاگ ۱۹۶۳ (۴۸)، بابر

با قبیله خضر خیل شنواری در اوایل قرن دهم وشانزدهم بر خورد نمود، رک
سراولیف کارو، پتانها ۵۵۰ ق .م - ۱۹۵۷م (لندن ۱۹۵۸) ۱۶۳.

۵۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI ، ۱۱۰، طبع بیروت، XI ، ۱۶۷-۸، جوزجانی،
۱ ، ۳۳۷-۸، ۳۹۶، ترجمه ۱، ۳۷۶-۷، ۴۴۹ .

۵۲- جوزجانی، ۱ ، ۲۴۳، ترجمه ۱۱۴ دوره سلطنت وی در واقعیت یکی از چارمین
دوره طولانی فرمانفرمایی در سلاله غزنوی بوده است، که بعد از ابراهیم ، بهرام شاه
ومحمود در مراتب طوالت قرار مگیرد.

۵۳- مقابله کنید جی . اف ریچارد سرحد اسلامی در شرق : گسترش به جنوب آسیا
(پرث استرالیا غربی، اکتوبر ۱۹۷٤) ۹۲-۳

۵٤- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس ،ورق. ۸۱الف - ب، طبع خوانساری ،
۲۷۱- ۲ ترجمه شفیع ، ۲۱۸.

۵۵- رک طورمثال به جمال الدین علی سراجی ، ذکر شده در لباب الالباب عوفی
ص. ٤۷۳.

56- H.C. Ray the dynastic history of northern India 1, 535-6

۵۷- مقابله کنید یک تاریخ عقلی اسلام در هند
An intellictual History of Islam in India
(ادینبرگ ۱۹۶۹) ۷۱- ۲ ، در مورد دوره کار مسعود سعد ، رک فصل سوم
صفحات ۶۵- ۶ به ارتباط ابوالفرج رونی گرچه بعضی از مقامات ذیصلاح
استشهاد میدارند که رون دهکده یی در منطقه نیشاپور بوده است، بازهم عوفی ، ذکر
شده در همین اثر، ۴۱۹؛ میگوید که او در محلی از مجاورت لاهور زاده و بزرگ
گردیده است واین ناحیه نسبت تقوای زوال ناپذیر او رشک اماکن بوده و بر تمام
سرزمین های دیگر سرفرازی و شکوه داشته است ؛

۵۸- عوفی، ذکر شده در همین اثر، ۸۷- ۹

۵۹- هما ناثر، ۹۰، ۹۳؛ رک هم چنان محمد نظام الدین انسایکلوپیدیا آف اسلام.

۶۰- واقیعت اینکه تمام شاعران عصر متأخر غزنویان القاب آزاد داشته اند و تمام
ایشان از طریق مقامات در باری به آن نایل نیامده‌اند واین می نمایاند که چگونه در ناحیت
اسلام شرقی القاب اعزازی وافتخاری در نیمه قرن ششم / دوازدهم از موازات
فرمانفرمایان نظامی و کارمندان ملکی بدر آمده، وبه مرتبت وسطی جامعه قرار می گیرند.

٦۱- لباب الالباب عوفی ۹۰- ۷

٦۲- همان اثر، ۴۷۲- ٤، ۵۳۹- ٤٠ شاعر معروف و نام دار یک قرن قبل سلجوق، ابوعبدالله محمد بن عبدالملک معزی لقب خود را از حامی خود معز الدین ملک شاه اقتباس کرده است.

٦۳- همان اثر، ۴۷٤- ۸، ٥٤١- ٤

٦٤- همچنان اشخاص متعدد در ببلیو گرافی شاعران فارسی گوی نسختین هند توسط اقبال حسین فهرست گردیده است ودر نسخه بنکی پور بکار برده شده است.

65- Juzjani L, 396, tr.1, 449- Mirkhwand, in Defremery ,Histoire des Sultans Ghaurids, JA, ser 4, Vol. 111 (Jan-June- 1944) text 265, tr. 283

٦٦- مورخان اسلام ازین سوقیات توضیحات ارائه نموده اند طور مثال جو زجانی ص. ۱، ۳۹۷، ترجمه ۱، ٤٥۱- ۲، مخالفت معزالدین محمد را مبنی براینکه را جابهیما در حقیقت امر جانشین برادر ارشد خود موله راجا در بخش اول ۱۱۷۸ گردید؛ توضیح میدارد؛ لاکن بهاساس نظردی. سی. گنگولی یک شاهد داخلی بصورت واضح نشان میدهد که فرمانفرمای فاتح هند و موله راجا بوده است. رک گنگولی در تاریخ مبارزه برای امپراتوری ۷۸، ۱۰٦، ۱۱۷- ۱۸.

٦۷- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱٦۸

٦۸- جوزجانی، ۱، ۲٤٤، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۱۱۵، ٤٥۲- ۳

٦۹- همان اثر، ۱، ۳۹۸، ترجمه ۱، ٥٤۳- ٥ و یاد داشت شماره ٤٤؛ مقابله کنید سرولسلی هیگ در تاریخ کمبریج هنده ۱۱۱، ترک ها وافغان ها (کمبریج ۱۹۲۸) ۳۹ وپسرن وآر- سی. مجومدار درمبارزه برای امپراتوری ۱۱۸، سراج الدین پدرجو زجانی قاضی نیرو های اسلام در هند تحت حکومت علی کرماخ که مقرش در لاهور بوده است مقرر گردیده رک طبقات ناصری، ۳۹۸، ترجمه ۱، ٤٥٦.

۷۰- این بیت توسط ابوخراش الهندلی شاعر گفته شده است که وی درین شعر از قیودی که دین اسلام بعوض آزادی دوره جاهلیت آورده شکره وتأثر عمیق سرمیدهد مقابله کنید دیوان الهندلین بکوشش احمدالزین قاهره ۱۳٦٤- ۹/ ۱۹٤٥- ٥٠) هم چنان در آغانی بکوشش آر- برونو (لیدن ۱۸۸۸) ٥۹، اگر واقعاً خسروملک این شعر نهایت مخالف راقرائت کرده باشد، این یک بخشایش سویه عالی دانش است که شخصاً سلاطین

غزنه را از زمان محمد ومسعود بن محمود به بعد بر گـزیده میسازد.

۷۱- ابن الاثیر طبع تورنبرگ XI، ۱۱۰- ۱۱ طبع بیروت، XI ۱۶۸- ۹

۷۲- جوزجانی، ۱، ۲٤٤، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۱۱۵، ٤٥٦-۷، مقابله کنید هم چنان میرخواند Historia Gasnevidarum ، متن ۱۳۵، تـرجمه ۲۷۲- ۳.

۷۳- قسماً طبع فاکسمل، بکوشش رمضان، ۱۵۲.مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ۱٦۸، نمبر ۷۲۹

۷٤- بابر نامه، ترجمه ای- اس بوریج (لندن ۱۹۲۲) ۲۱۹ .

ضمیمه الـف Appendix A

۱- سامانی - فاکسمل به کوشش دی- اس مرگولیوت (لندن ۱۹۱۲) ورق ٤۳۷ ب. در جای دیگر واضح گردیده ، البساسیری سامانی از ابن بابا پیرامون منشا ، نسبه امیرارسلان بساسیری ترکی که درتاریخ ابولوفا ال اخسیکثی نقل قول میکند (طبع فاکسمل ورق ۸۰ الف =طبع عبدالرحمن الیمینی وعبدالموید خان (حیدر آباد ۱۳۸۲- ٦ / ۱٦٦۲-٦) (۱۱، ۲۱۸- ۱۹) .

۲- ارشاد الأریب طبع مارگولیوت (لندن ۱۹۰۷- ۲٦(۱، ۲۳۰- ۲. هم همدانی وبـه پیروی از وی این مولف در مقاله وی که در ذیل ذکر گردیده موجب راهنمایی غلط جهت اتخاذ یک هویت از دو احمد بن علی القاشانی گردیده است .

۳- معجم البلدان (بیروت ۱۳۷٤- ٦/۱۹۵۵-۷) IV، ۲۹٦- ۷، یاقوت نقل میکند که ابن‌بابا توقعات مسیحایی که از نادانی و زود باوری شیعان قاشان منشأ دارد مسخـره ومضحک می نمایاند. معرفی و گذارشی این حکایت بوسیلـه ابن بابا در اثر ش نشان میدهد که بـاوجود این فرض که وی قاشانی منشأ بوده مگر خرد یک شیعه متعصب نبوده است

٤- بعضی نسخه های کمیاب در استانبـول، ژورنال آف دی رایل آشیاتیک سو سایتی JRAS (1938) ۵٦۲- ۳.

5- Azimud- Din Ahmad et alii, Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the oriental public Library at Bakipore- XV. History (Patna 1927) 111, no. 1044.

6. The folio numbers inicated refer to the Istanbul Turhan Valide 234 manuscript.

بیو گرافی آثار عمده یی که از ان استفاده شده است

منابع عمده

حدود العالم ، ترجمه انگلیسی ، وی . مینورسکی جغرافیا بزبان دری تالیف ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) سلسله انتشارات اوقاف گیب، شمارهٔ ۹، لندن ۱۹۳۷ م .

ـ مجمل التواریخ والقصص، بکوشش ملک الشعرا بهار (تهران ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹)

ـ تاریخ سیستان ،بکوشش بهار (تهران ۱۳۱٤/ ۱۹۳۵)

ـ جوامع الحکایات ولوامع الروایات سعدالدین محمد عوفی ـ قسماً طبع فا کسمل به کرشش محمد رمضانی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦)؛ تحلیل توسط محمد نظام الدین ، مقدمه بر جوامع الحکایات ...محمد عوفی گیب میموریل سریز ، نمبر مسلسل VIII (لندن ۱۹۲۹)

ـ لباب الالباب، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦)

ـ ابوالفضل بیهقی. تاریخ مسعودی، بکوشش قاسم غنی وعلی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲٤/ ۱۹٤۵)؛ بکوشش سعید نفیسی ،سه جلد (تهران ۱۳۱۹ـ ۳۲/ ۱۹٤۰ـ ۵۳)،
Russian tr. AK. Arends Istorya Masuda (1030-1040), 2nd edn. Moscow 1969)
بیهقی، علی بن زید (مسمی به ابن فندق(،تاریخ بیهقی، بکوشش احمد بهمن یار (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)

الباحزری، ابوالحسن دمیته القصرعسرت اهل‌لعصر قسماً بکوشش محمدراغب درطباخ حلب (۱۳٤۹/۱۹۳۰) طبع کامل توسط عبدالفتاح ـمحمد الحیلو ، دو جلد . (قاهره ۱۹٦۸/۱۳۸۸) البنداری، الفتح بن‌علی زبدة النصرة نخبت‌العصرة بکوشش‌ام.ت.هوتسمه:
- in Recueil de texts relatifs al,histoire des Seljoucides, 11 (Leiden 1889)

تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی، بکوشش محمد عباسی (تهران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۸)

آداب الحرب والشجاعه یا آداب الملوک کفایة المملوک فخرمدبرمبارکشاه ،نسخه فارسی‌اندیا آفیس۶٤۷(اته۲۷٦۷)؛ بکوشش‌احمدسهیلی‌خوانساری(تهران ۱۳٤٦/۱۹٦۷)؛

ترجمه انگلیسی حکایات اندرباب غزنریان توسط خانم آی.ام شفیع روشنایی تازه‌یی از غزنویان اسلامیک کلچر XII (1938) ۱۸۹- ۲۳٤

دیوان فرخی سیستانی ، بکوشش علی عبدالرسولی (تهران ۱۳۱۱/ ۱۹۳۲ ، فرشته محمد بن هندوشاه گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته ، نسخه مانچستر ، فارسی ۳۸۰؛ فشرده ترجمه انگلیسی جی بر یگز ، تاریخ. قیام سلطه اسلام در هند تا سال ۱۶۱۲ میلادی ، ۱ (تجدید طبع کلکته ۱۹٦٦)

کتاب زین الاخبار عبدالحی گردیزی ، بکوشش محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸)؛ بکوشش عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳٤۷/ ۱۹٦۸)

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی ، بکوشش عبدالحسین نوابی (تهران ۱۳۳۹/۱۹٦۰)

اخبار الدوله السلجوقیه صدرالدین الحسینی ، بکوشش محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳)

الکامل فی التاریخ ابن الاثیر ، عزالدین بکوشش سی - جی تورنبرگ ،

Chranicon quod perfectissimum inscribitur 14 vols. (Leiden 1851-76); ed. 13 Vols. (Beirut 1385-7 / 1965-7)

کتاب راس مال الندیم ابن بابا القاشانی ، بکوشش محمد صالح بدوی . تیزس دکتوری طبع نشده ، دو جلد (مانچستر ۱۹۷۵)

ابن فندق ، رک ، علی بن زید بیهقی

طبقات ناصری منهاج الدین جوزجانی ، بکوشش حبیبی ، طبع دوم ؛دو جلد (کابل ۱۳٤۲- ۳/ ۱۹٦۳- ٤)؛

ترجمه انگلیسی اچ. جی راورتی ، دوجلد (لندن ۱۸۸۱- ۹۹)

دستور الوزرا غیاث الدین خواند میر ، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸)

نسائیم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی بکوشش جلال الدین حسین ارموی محدث (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹)

دیوان منوچهری دامغانی طبع شده و ترجمه فرانسوی ای - دی بیبر ستین

A.de Biberstein Kazimirsky, Menotchehri, poete. persan du II ieme Siecle de notre ere (du 5 ieme de L,hegire) (Paris 1886 ed Muhommad Dabir- Siyaqi (Tehran 1338 / 1959)

طبایع الحیوان Tabaic al Hauyawan المروزی شرف الزمان، قسماً طبع گردیده

وترجمه انگلیسی توسط وی مینورسکی ، شرف الزمان طاهر مروزی در مورد چین، ترک ها وهند (لندن ۱۹۴۲)

دیوان مسعود سعد سلمان، بکوشش رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/ ۱۹۴۰)

روضة الصفا فی سیرت الانبیاو الملوک والخلفا میر خوانـد، محمد، بخشی در مورد غزنوی ها طبع گردیده وترجمه لاتین اف ویلکین Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berline 1832); section on the Ghurids ed. and French tr. Ch. Defremery, ,Histoire des Sultans Ghorides. Extraite del. Histoire universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee dnotes, JA, ser. 4, Vol.II (July - Dec. 1843) 176 - 200, Vol III. (Jan - June 1844) 258-91.

چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، بکوشش میرزا محمد قزوینی، (لندن ۱۹۱۰)؛ 1/XI Gib' Memorial series ترجمه مجدد انگلیسی ، ای- جی. براون (E.G.Browne) 2/XI' (لندن۱۹۲۱) سیاستنامه نظام الملک، بکوشش اچ. دارک (تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۲)، ترجمه انگلیسی ایضاً کتاب حکومت یا مقررات برای شاهان (لندن، ۱۹۶۰)

صبح العشی فی صنعت الانشا ، القشقندی، شهاب الدین بکوشش محمد عبدالرسول ابراهیم، ۱۴ جلد (قاهره ۱۳۳۱- ۸/ ۱۹۱۳- ۲۰)

راحت الصدور وآیات السرور راوندی ، محمد بن علی ، بکوشش محمد اقبال ، گیب میموریل سریز، نمبر- سریل II (لندن ۱۹۲۱)

دیوان ابو الفرج رونی ، بکوشش کی- ای چکین (تهران ۱۳۰۴- ۵/ ۱۹۲۵- ۶) ؛ بکوشش محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸)

کتاب الانساب عبدالکریم السامانی متن فا کسمل توسط دی. اس مرگولیوث گیب میموریل سریز، XX لندن ۱۹۱۳) قسماً توسط عبدالرحمن بن یحیی الیمنی و محمد عبدالمعید خان در شش جلد بطبع رسیده (حیدر آباد ۱۳۸۲- ۶/ ۱۹۶۲- ۱)

دیوان حکیم سنایی غزنوی، بکوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/ ۱۹۶۲)

دیوان سید حسن غزنوی، بکوشش رضوی (تهران ۱۳۲۸/ ۱۹۴۹)

معجم الانساب فی التواریخ محمد شبانکاری، استانبول نسخه فارسی جامع ۹۰۹

دیوان عنصری بلخی، بکوشش یحیی قریب (تهران ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴)

آثار الوزرا سیف الدین عقیلی، نسخه فارسی اندیا آفیس ۱۵۶۹ (اته 621 Elhe)، بکوشش ارماوی (تهران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۹)

دیوان عثمان مختاری، بکوشش جمال‌الدین همایی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲)، ارشاد الاریب یا قوت حموی بکوشش مرکولیوت، گیب Gibb میموریل سریز، ۷۱/ ۱-۷ جلد (لندن ۱۹۰۷-۲۶)

معجم البلدان، پنج جلد (بیروت ۱۳۷۴-۶/ ۱۹۵۵-۷)

منابع دست دوم

Arberry, A.J. Classical persian Literature (London 1958)

Barthold, W. Turkestan down to the Mongol invasion, 3rd edn. C.E. Bosworth, Gibb Memorial Series, N.S,V. (London 1968)

Bombaci, A. The Kufic inscription in Persian verses in the court of the royal palace of Massud III at Ghazni, Instituts Italiano peril Medoi ed Estremo Oriente, Centro Studie scavi Archeologici in Asia, Reports and Memoirs, v (Rome 1966). Bosworth,

C.E., Ghaznevid military organization, Der Islam xxx VI (1960) 37-77.

تاریخ اوایل اسلامی غور، سنترال آیشیاتیک ژورنال ۷۱ (۱۹۶۱) ۱۱۶-۳۳

پالیسی اوایل امپراتوری غزنویان مطالعات اسلامی، ژورنال انستیتوت مرکزی تحقیقات اسلامی،

کراچی ۱/۳ (سپتمبر. ۱۹۶۲) ۴۹-۸۲

The titulature of the early Ghaznavids, oriens xv (1962) 210-33-

مأخذ اولی برای تاریخ چار سلطان نخست غزنوی (۱۹۷۷-۱۰۴۱)، اسلامیک کوارترلی VII (۱۹۶۳) ۳-۲۲

- غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹۴-۱۰۴۰، طبع اول (ایدنبرگ ۱۹۶۳) طبع دوم (بیروت ۱۹۷۳)

- یاد داشت‌های تاریخ ماقبل غزنوی افغانستان شرقی، ایشیاتیک کوارترلی (۱۹۶۵)۱۲-۲۴

- سلاله های اسلامی: a chronalogical and genealogical handbook, Islamic siruveys (Edinburgh 1967)

- غزنویان نخست در تاریخ کمبریج ایران IV از تهاجم اعراب تا سلجوقیان بکوشش آر. ان. فری (کمبریج ۱۹۷۵) ۱۶۲-۹۷.

- تاریخ سیاسی وسلاله جهان ایران The political and dynastic history of

the Iranian world (A.D.1000- 1217). in Ibid; V, the Sajuq and Mongol Period, ed. J.A. Boyle (Cambridge 1768) 1-202

براون ای جی ، تاریخ ادبی فارس، چارجلد (لندن وکمبریج ۱۹۰۲-۲٤)

Clauson, Sir Gerard. An etymological dictionary of pre thirteenth century Turkish (oxford 1972)

Elliot, Sir H.M; and Dowson, J. the History of India as told by its own historians, 6 Vols. (London 1867 - 77)

Fluryr, S. ,Lede,cor e,pigraphigique des monuments de Ghazna, Syria VI (1925) 61-90

د . سی . گنگولی ارزش تاریخی دیوان سلمان اسلامیک کلچر XVI (۱۹٤۲) ۸-٤۲۳

Gardin,J.C. Lashkari Bazar une residence royale ghaznei vide. 11. Les trowailles. Ceraiques et monnaics de Lashkari Bazar et de Bust Memoires de,la Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan, XV III (paris 1963)

Gelpke, R.Sultan Masud I.von Gazna Die drei ersten Jahre seiner Herrschft (421/1030-424/1033) (Munich 1957)

Haig, Sir Thomas W; ed. The Cambridge history of India. 111. Turks and Afghans (Cambridge 1928)

Hennequin, G. , Grandes monaies Samanids et ghaznavides de I, Hindu kush 331 - 421 A.H; eutde numismatique et historique, Annals islamologiques IX (Cairo 1970) 127-77.

Hodivala, S.H. Studies in Indo-Muslim history: a critical commentary on Elliot and Dowson,s' History of India as told by its own historians, 1 (Bombay 1939) Husain, Iqbal the early persian poets of India (A.H. 421-670) (pathan 1937)

Kaf soglu, I.Sul tan Melik,sah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953)

Khan, Gulam Mustafa. ,A History of Bahram shah of Ghaznin,Ic, XIII (1949) 62-91, 199- 235 (also published as a separate monograph)

Koprulu, M.F. ,Kay kabilesi hakkinda yeni notlar, Belleten VIII (1944) 421-52.

Lane Poole, R.S. Cata logue of oriental coins in the British Museum, 8 Vol. (London 1875-83)

ـ تعلیقات بر مجموعه شرقی ۱۸۷۶ـ ۸۸ ، دو جلد (لندن ۱۸۸۹ـ۹۰)

ـ سلاله اسلامی جدول های منشأ تاریخی ونسبی با مقدمه، های تاریخی(لندن ۱۸۹٤)

ـ له، سترانج- سر زمین خلافت شرقی اسلام (کمبریج ۱۹۰۵)

تاریخ و کلتور مردم هند اثر آر-سی . ماجومدار V R.C. Majumdar مبارزه برای امپراتوری ، طبع دوم (بمبی ۱۹٦٦)

Marcq' A; and Wiet' G' Lem:naret de Djam. La decouveıt de la capitale des Sultans ghorides (Xll - Xlll' siecles)' Memoires dela Delegation

Marquart' J. Eransahr nach der Geographic des p.s. Moses xorenac. i in AGGw' N'F' lll-2 (Berlin 1901)

Merclil' Erdogan' Sebuktegın' ln pend- namesi (Farsca metin Ve trukce tercumes). lslam Tetkikleri Enstusi Dergisi Vl- 1-2 (lstanbul 1975) 203-33

محمد رضا، ریاض الالواح، مشتمل بر کتاب های قبوروابنیه غزنه ،(کابل ـ۱۳٤٦/ ۱۹٦۷) زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی، نظام‌محمد (کمبریج ۱۹۳۱)

پند نامه سبکتگین ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (لندن) (۱۹۳۳) ۶۰۵ـ ۲۸

Pritsak.' O.Die Karachaniden' De Islam xxx I (1953-4) 17-68 Turkish version in Islam Anisklopedisi' art. Kaıahanilar.)

(قـزوینی)، میرزا محمد؛ مسعود سعد سلمان ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (۱۹۰۵) ۶۹۳ـ ۷٤۰، (۱۹۰٦) ۱۱ـ ۵۱

Radloff' W. Versuch eins worter buches der Turk - Dialecte' 4 vols. (st. petersburg 1893 - 1911)

Ray' H.C. The Dynastic histoty of northern India (early medaeval period') 2 vols. (Calcutta 1931-6)

سی- جی روجرز کتلاک سکه ها در موزیم حکومتی لاهور (کلکته ۱۸۹۱)

کتلاک سکـه ها جمع آوری شده توسط چاس . جی روجرز Chas. J. که توسط حکومت پنجاب‌خریداری شده،بخش II ،سکه های متفرقه اسلامی (کلکته ۱۸۹٤)

کتلاک سکه ها در موزیم هند (کلکته ۱۸۹٦)

Rypka' J; etalii. History of Iranian literature (Dordrecht 1968)

Sourdel' D. Inventaire des monnies Musulmans anciennes de Musee de Caboul (Damascus 1953)

,Untresor de dinars gaznavids et salguquids de couvert en Afghanistan, BEto, XVIII (1963-4) 197-219

Sourdel- Thomine, J; ,Steles arabs de Bust (Afghanistan) ,Arabica III (1956) 285-306

Spuler, B. Iran in fruh - islamischer zeit (Wiesbaden 1952)

اس. ام ستر نیک نسخه از کتابخانه امیر عبدالرشید از امرای غزنوی در دور دنقاشی‌ها از سرزمین های اسلامی ، بکوشش آر- پندر- ویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹) ای - توماس در مورد سکه های شاهان غزنی ژورنال انجمن آسیایی (۱۸٤۸) ۲٦۷-۳۸٦

Zambaur, E. Von ,Contribution a la numismatique orientale, WNZ xxx VI (1904) 43-122 xxx VII (1705) 113-98

-Manuel de genealogie et de chronologie pour L,hitoire de L,Islam (Hanover 1927)

فهرست اعلام

رجال - اماکن - طوایف

ترتیب کننده: عبدالوهاب فنایی

فهرست اعلام

اسمای رجال

آ

الف

ت

ج

چ

ح

د

ر

ز

س

ش

ص

ض

ط

ع

ک

گ

و

ه

ی

فـهـرست اسمـای جـای هـا

آ

الف

ب

پ

ت

ز

س

ش

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ن

و

اسمای قبایل

آ

الف

ب

ت

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

م

ه

ی

اسمای کتب

آ

الف

ب

پ

ت

ج

س

ش

ص

ط

غ

ف

ق

ک

گ

م

ن

B

D

S

مختصر زندگینامهٔ عبدالوهاب فنایی

عبدالوهاب فنایی فرزند خیرمحمد در سال ۱۳۱۷ در دهکدهٔ صیاداندراب مربوط ولایت بغلان چشم به جهان بازکرد. او آموزش دورهٔ ابتدایی را در دامان طبیعت فرحت بخش اندراب در مکتب سنگبران بپایان آورد وغرض آموزش دورهٔ ثانوی و دانشگاهی شامل دار المعلمین کابل وسپس شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و در سال ۱۳۳۹ به دریافت درجه لیسانس توفیق به دست آورد.

بعد از فراغت از پوهنتون کابل در سال ۱۳۴۵ برای مدت یکسال عازم ایالات متحده امریکا گردید و به‌اخذ دیپلوم فوق لیسانس نایل آمد. عبدالوهاب فنایی بعد از یکدورهٔ ماموریت در ادارات دولتی در سال ۱۳۴۹ جهت تحصیلات عالی عازم هندوستان شد واز تاتا انستیتوت آف سوشل‌ساینسیز «بمبی» به اخذدیپلوم ماستری در رشته اصول تحقیق علوم اجتماعی نایل گردید.



عبدالوهاب فنایی در سال ۱۳۶۰ در حالیکه مسوولیت مجلهٔ افغانستان به‌زبان‌انگلیسی رابعهده داشت به حیث کارمند علمی اکادمی علوم ج. ا پذیرفته شد و آثارذیل را طبع و یا آماده طبع نموده است:

۱- افغانستان وهند برتانوی (ترجمه از انگلیسی به دری) طبع مرکزعلوم اجتماعی اکادمی علوم ج.ا، ۱۳۶۱.

۲- عروج واضمحلال غزنویان متأخر (ترجمه از انگلیسی به‌دری) طبع مرکزعلوم اجتماعی اکادمی علوم ج.ا، ۱۳۶۷.

۳- امرای افغان ومغول‌ها (ترجمه‌ازانگلیسی به‌دری) ازطرف ریاست‌عمومی ملیت ها تحت طبع است . .

٤- تاریخ میمنه (ترجمه از انگلیسی به دری) : . ازطرف ریاست عمومی ملیتها تحت طبع است

٥ . روابط دربار میسور با دربار کابل (پروژه‌تحقیقی) آماده طبع است

٦- وضع اجتماعی واقتصادی شهرقندهار (ترجمه از انگلیسی به دری) به فرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٧- وضع اجتماعی واقتصادی شهرکابل (ترجمه ازانگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٨- وضع اجتماعی واقتصادی شهرپلخمری (ترجمه از انگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٩- برعلاوه آثارمتذکره فرق شماری از مقاله‌های علمی وپژوهشی وترجمه از آثارخارجی را نیزبه چاپ رسانده است .

The Later Ghaznavids

First Edition - December - 1988

Published by Acadmey of Sciences

Social Sciens Center

PRINTED IN KABUL AFGHANISTAN

The Later Ghaznavids

Splandor And Decay

1040 - 1186

translated in to Dari
by

Abdul Wahab Fanahyi

Kabul, 1988 Education Press